سایه سردار

نویسنده: بشیری

سایه سردار

خاط

رضاشاه در طول زندگی خود و حتی پس از آن به دلایل مختلف به نام‌هائی چند خوانده شده است. در جوانی به نام ناحیه‌ای که از آن برخاسته بود "رضا سوادکوهی" نامیده می‌شد. با ورود به نظامی‌گری به "رضاخان" و سپس، با ذکر درجه نظامی‌اش، به "رضاخان میرپنج" شناخته شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و به دست‌گرفتن وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا او را "سردار سپه" می‌خواندند. پس از رسیدن به سلطنت و انتخاب نام خانوادگی پهلوی به "رضاشاه پهلوی" شناخته شد. در سال ۱۳۲۸ با تصویب مجلس شورای ملی به او لقب "کبیر" داده شد و از آن پس هوادارانش او را "رضاشاه کبیر" می‌خوانند.

سایه سردار سایه سردار
سایه سردار سایه سردار

سیاوش بشیری
می نویسد :

سایه‌ای از سردار

زندگینامه سیاسی رضا شاه کبیر

بنیاد پژوهشهای فرهنگ سیاسی ایران
مرکز پژوهش دوران پهلوی

COPYRIGHT © 1991 BY SIAVOSH BASHIRI

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retneval system, or transmitted in any form or by any means electronic, mechanical, photocopying, recording, or otherwise without the prior permission of the copyright owner.

سایه ای ازسردار

سیاوش بشیری

چاپ اول - امریکا

ازانتشارات بنیادپژوهشهای فرهنگ سیاسی ایران

مرکزپژوهش دوران پهلوی باهمکاری انتشارات پرنگ

به

نسلهایی که از راه می‌رسند،

و در روز وطنشان را پس و جو

می‌کنند

به

نسلهایی که شوریده از بی‌بندوباری

جمهوری، از نفاق هدیت ایرانیشان

را می‌خواهند،

پیشکش می‌کنم.

سیاوش بشیری

سپاس

سهم چشمگیری از هزینه چاپ و انتشار این کتاب توسط عزیزانی تأمین شده است که بنیاد پژوهشهای فرهنگ سیاسی ایران همواره به امید همت آنها، به تلاش خود ادامه می دهد. اشاره به نامشان، با آن که اصرارها دارند چنین نشود، بیشتر بخاطر آن است که در اجرای این گونه خدمات فرهنگی ، سرچشمه های همت ومعرفتی که زمینه تلاش را فراهم می سازد، در تاریخ مبارزات ملی به یادگار بماند.

در این راه سپاس قلبی نه برای ناشران که در مجموع متعلق به این عزیزان است :

مهندس مسعود اخوی

دکتر هوشنگ انور

هما بصاری

سازمان زنان ایران - مقیم امریکا

سازمان هماهنگی جوانان هوادار مشروطه پادشاهی - جنوب فرانسه

دکتر سیروس شین

ع . شریفی

ن . شیرازی

س . عمیدی

م . فرهنگی

● دیباچه ناشر

بنیاد پژوهش های فرهنگ سیاسی ایران ، مفتخر است که بدنبال اقبال صمیمانه هموطنان ارجمند از کتاب شاهنشاه که سال گذشته بمناسبت دهمین سال در گذشت شاهنشاه آریا مهر انتشار یافت، امسال نیز کتاب سایه ای از سردار را به دوستداران پژوهشهای سیاسی و هواخواهان پادشاهی در ایران عرضه دارد.

این کتاب، با مساعدتهای صمیمانه ای که از سوی هموطنان عزیز بعمل آمده است، در ده هزارنسخه انتشار می یابد و همچنان امیدواریم که با بذل همت مبارزان راه رهایی ایران، نسخه های بسیاری از آن به درون کشور فرستاده شود.

آنسان که شیوه نگارش سیاوش بشیری است و بنیاد پژوهشهای فرهنگ سیاسی ایران نیز تا کنون تلاش داشته است که همواره از این طریقه تحقیق بهره جویید، کتاب سایه ای از سردار،لبریز از اسناد تاریخی و کنکاش های وسواس گونه ای است که به کتاب ارزش پژوهشی ممتازی می دهد.

در این کتاب، نویسنده کوشیده است سردار بزرگ ایرانی را آن سان که بوده است و اسناد ومدارك گواهی می دهند، در برابر خواننده قرار دهد.

انگیزه انتشار کتاب، پنجاهمین سالگشت اشغال ناجوانمردانه ایران بدست نیروهای متجاوز متفقین در جریان جنگ دوم جهانی و همچنین پنجاهمین سالگرد جلای وطن از سوی اعلیحضرت رضا شاه کبیر است.

رویدادهای پیش و پس از کودتای ۱۲۹۹، شرحی است که در کتاب سایه ای از سردار منعکس است و تا لحظه انتقال سلطنت از دودمان تاجاریه به سلسله پهلوی ادامه می یابد.

کتاب مستقل دیگری از همین نویسنده که در اسفندماه ۱۲۷۰ توسط بنیاد پژوهشهای فرهنگ سیاسی ایران نشر خواهد یافت، شانزده سال بعدی پادشاهی سردار را شامل خواهد شد.

همانند هر نهاد فرهنگی دیگری، این بنیاد نیز جز با محبت عزیزانی که راهش را تأیید می کنند، نمی تواند روی پا خود بایستد. نگذارید شعله های چنین نهادهایی خاموشی گیرد.

می‌خوانیم:

۱ ـ دیباچه	۸ تا ۱۵
۲ـ غرور آقای سفیر می شکند !	۱۶ تا ۲۱
۳ ـ وصیتنامه پتر کبیر درباره ایران	۲۲ تا ۲۸
۴ ـ آغاز تیره روزی ایران	۲۹ تا ۴۳
اسناد این بخش	۴۴ تا ۴۸
۵ ـ عصر تجزیه و فروش ایران	۴۹ تا ۶۵
اسناد این بخش	۶۶ تا ۷۷
۶ ـ ادوارد هفتم و مشروطیت ایران	۷۸ تا ۸۶
اسناد این بخش	۸۷ تا ۹۴
۷ ـ لشکر کشی محمدعلیشاه به ایران	۹۵ تا ۱۱۱
اسناد این بخش	۱۱۲ تا ۱۱۵
۸ ـ جنگ جهانی اول در ایران	۱۱۶ تا ۱۲۵
اسناد این بخش	۱۲۶ تا ۱۲۹

۹ ـ قرارداد ۱۹۱۹	۱۳۰ تا ۱٤۸
اسناد این بخش	۱٤۹ تا ۱۵۳
۱۰ ـ پیش از کودتای ۱۳۹۹	۱۵٤ تا ۱٦۳
اسناد این بخش	۱٦٤ تا ۱٦۸
۱۱ ـ تیشه بر ریشه انگلیسی ها !	۱٦۹ تا ۱۷۷
۱۲ ـ پیش بسوی تهران	۱۷۸ تا ۱۸٦
۱۳ ـ کودتا پیروز می شود !	۱۸۷ تا ۲۰٦
اسناد این بخش	۲۰۷
۱٤ ـ راهی تا پادشاهی	۲۰۸ تا ۲۱۵
سال ۱۳۰۰	۲۱۵ تا ۲۳۲
سال ۱۳۰۱	۲۳۲ تا ۲۳۹
سال ۱۳۰۲	۲۳۹ تا ۲۵۵
سال ۱۳۰۳	۲۵۵ تا ۲۹۵
سال ۱۳۰٤	۲۹۵ تا ۳۳۸
اسناد این بخش	۳۳۹ تا ۳۵٦
۱۵ـ پیوند واره ها	۳۵۷ تا ۳۷٤
۱٦ ـ گنجینه ها	۳۷۵ تا ۳٦۷

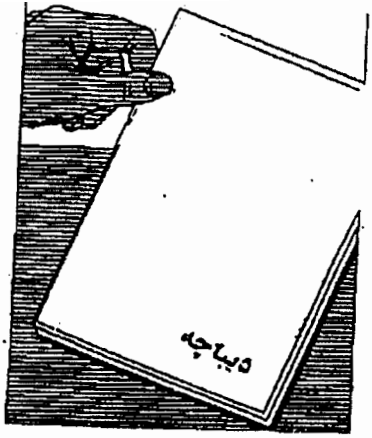

سیاوش بشیری می نویسد :

ملک این مزرعه دانی که ثباتی ندهد — آتشی از جگر جام در املاک انداز
چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست — بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

حالا دیگر، حتی پیرترینمان از نسل پهلوی ها بر آمده است. نسلی که شاهد رویدادهای سترگ در همه زمینه ها بوده است . نسلی که در سپیده دم تولدی دیگر برای ایران، به دنیا آمد، گام بگام با سازندگیهای ایران و دگرگونیهای تاریخساز گیتی بزرگ شد، برای بزرگی ایران بجان و دل کوشید و درست هنگامی که می رفت تا کوله بار خستگی ها را بزمین لمن بگذارد، ستم توفانی بر او تاخت که همه ساخته های بخون دل پرداخته اش را ویران وتابود ساخت و بار دیگر خاکستر نشینی رانصیبش کرد.

حکایت نسل پهلوی ها، حکایت صداقت انسانهای بپاخاسته از یک سو و مظلمه سازان بی مروت دنیا از سوی دیگر است. آنگونه که

در قصه ها، جای پاهای بسیاری از آن دیده ایم. جای پاهایی که اگر نبود، انسان می توانست به آدمیتش ببالد و از انسانیتش شرمسار نگردد.

نسل پهلوی ها، در راه خدمت به نیاخاك فرصت ورخصتی داشت که کمتر نصیب ملت ها می شود.

آسان بدست آمده ها را همیشه نمی توان آسان بدست آورد.

روزی که سردار چهره سوخته مازندرانی از دیار شاهنامه آمد تا ایران را برانگیزاند، خاکمان و خانه مان در تسخیر دیوهای سپید تاریخ بود. مرزهامان به سلیقه گروهبانهای اجنبی بالا وپایین می رفت. شبهامان از دوده چراغ نفتی تیره بود و روزهامان از آتش فقر و مسکنت می سوخت و فنا می شد و تا گور دامن می کشید. تمامی سواد دارهای ممالك محروسه ! از نفوس تحصیلکرده های یك روستای معمولی در این سالهای پایانی افزونتر نبود. و این با هر معیاری که بر آورد شود، ظلم مضاعفی بود بر خاکی که حافظ و سعدی ها پرورده بود و فردوسی و خیام ها بر تارك هفت افلاك اندیشه می نشاند.

مردان عرصه سیاستمان ، سالوس ورزان نوکر بیگانه بودند و پادشاه مشروطه بخشمان در حرکت تند قطار، زیرعبای سید بحرینی می رفت تا ذات مبارك ! از بلا بیاساید. بر سر در خانه ها ، پرچم از ما بهتران به نشانه حمایت برافراشته می شد و دشتهایی که روزی مقدم نادرشاه ها و آریو برزن ها را گرامی می داشت، زیر سم یاغیان وگردنکشان، توحش زمان سنگواره ها را تکرار می کرد.

فقر و بیعدالتی در بلافصل ترین دایره موازی، با ستم وقدرت گردش مصاری داشت و جان از نان هم بی بهاتر بود!

سردار چهره سوخته مازندرانی ، وقتی که آمد و از جبهه های جنگ هم آمد، از ایران تنها نامی مانده بود،نامی و دیگر هیچ .

قجرها، از ایران ابرقدرت ویرانه ای ساخته بودند که سرنوشتش را سرجوخه های هندی ارتش کمپانی هند شرقی تعیین می کردند و مقدراتش در کف سالداتهای روسی بود.عثمانی ها که تا

همدان می توانستند بیایند، اگر نظری به غرب نداشتند، شاید سهمی از قرارداد ۱۹۰۷ نیز نصیب آنها می شد.

مگر بی کس و کار بودن جز همین هاست؟ مگر وقتی که یک سوم از خاک عزیز ما را به توبره کشاندند و بردند، پادشاهان قجری جز فرستادن مدال ونشان برای عاملان تجزیه، شکر دیگری شربت کردند و نوشیدند؟!.

مگر وقتی دور از چشم پایتخت ممالک محروسه! یا قرار داد تسهیم ایران بسته می شد و یا زد وبند با یاغیان وگردنکشان از سوی آتابالا سرها بعمل می آمد، ککی بجان ایران مدلران می افتاد؟.

واینها همه در روزگارانی بود که همه آزادیخواهان بعدی! در صحنه سیاست حضور داشتند و دوشادوش به جبه امیرتومانی و خلعت دوله و سلطنگی چسبیده بودند و بالاترین افتخارشان پس افتادن از پشت غلامی درباری یا بطن صیغه ای از حرمسرای قجری بود. همین و والسلام!.

کامکاران زمانه هم شیخ و محتسب و قاضیان شرع بودند که به سود بساط ظلم، هم از چیره موقوفه راجه اود تناول میکردند، هم از آخور دربار سلطنتی قجری و هم از سفره بی رونق ملت.

خطی به امتداد ستم، ملت را از صاحبان عنوان ها جدا می کرد. کامروایان یا حضرت والا و دوله و سلطنه و ممالک بودند، یا امیرتومان و سردار عشایر؛ و یا شیخ الاسلام و صدر العلما و بحر العلوم!. سهم ملت صدها هزار علی پسر احمد، مصطفی پسر کربلایی جعفر و تقی فرزند تقی بود!.

...و، سردار چهره سوخته مازندرانی در چنین شرایطی از دیار شاهنامه آمد تا همه چیز را دگرگون سازد. جز نشانی از تبار اسپهبدان مازندران چیزی با خود نداشت. و قجرها، هرگز او را بخاطر نداشتن لقب دوله و سلطنه نبخشیدند. که حتی امروز هم!.

همه چیز با او شروع شد. نام. معنای خانواده. راه. جاده. صنعت. غرور. به حساب آمدن انسانها در برابر صاحبان عنوان ها. دادگستری. آموزش و پرورش. موسیقی. هنر. پوشاک. بهداشت.

عمر افزونتر. دانشگاه. موزه. خیابان باغ ملی. کتابخانه. کودکستان. دبستان . دبیرستان . ارتش . حکومت مرکزی. آزادی زن. راه آهن. برق. نظارت بر قیمتها. امنیت. سینما. تئاتر. روزنامه. بزرگداشت قهرمانهای ایرانی . رسمیت ازدواج. کشتی . هواپیما. قاشق و چنگال. حوله و صابون. میز وصندلی.سازمان اداری.سرشماری. حقوق کارگران. و، کوتاه همه آن چیزهایی که لازمه زندگی هر انسانی است و برای سالهای سال از ایرانی دریغ شده بود.

...و، چنین سرداری را که همه ایران از او بود، به وسعت مزاری فرصت ندادیم. آرامگاهش را ویران ساختیم، استخوانهایش را لرزندایم و روح پاکش را از ناسپاسی آزردیم که این ناسپاسی را بهایی بوده است که اینك به تلخی می پردازیم.

اورا که بیگانه ستیزی بی تالی بود، به بهتان عاملیت بیگانه آلودیم. او را که مداد وقلم در دستمان گذاشته بودتا بیاموزیم، به بیسوادی متهم ساختیم. دانشگاهی را که برایمان بوجود آورد، به پایگاه مبارزه علیه او تبدیل ساختیم.

به جان زد تا تفاوت و آموزش و پرورش را از چنگال سرطانی شیخ و ملا بدر آورد و آنگاه من قاضی دادگستری، من آموزگار و دبیر آموزش و پرورش در توفان ۵۷ به خیابان آمدم، فریاد زدم و به دنیا گفتم که سردار اشتباه کرده است، تفاوت و معلمی حق شیخ الاسلام ها و حجت الاسلام هاست!! از من بگیرید وبه آنها بدهید!.

استاد دانشگاه شدم، پزشك شدم، روزنامه نویس شدم، ثروتمند شدم، دولتمرد شدم و اینهمه را از پرتو آنچه که او ساخت و پرداخت بدست آوردم، و حالا بخود اجازه می دهم، این تنها قهرمان دورانساز تاریخ دویست ساله ایرانم را بهر زشتی که می شناسم، متهم کنم. و این حکایت آن کسی را می ماند که وکیل مدافعی استخدام کند تا در یك دادگاه روسپیگری مادرش را ثابت کند!!

....و، از دشمنانش که بگذریم، دوستانش هم آنسان که

شایسته سردار بوده است، به او نپرداخته اند. کتابهایی که درباره اش نوشته شده، اگر در اثبات واهی اتهام های موهوم نباشد، یا خاطره نویسی است و عقده گشایی و یا اگر در راستای فرآورده های دولتی باشد، ماری از شمول یك پژوهش پربار علمی، چند نمونه کار پر ارزشی نیز که وجود دارد، آنقدر ناکافی است که تأثیری روشنگرانه از آن بر نمی آید.

پنجاهمین سال اشغال نظامی ایران توسط نیروهای متجاوز متفقین که به جلای وطن از سوی سردار انجامید، انگیزه پیدایش این وجیزه مختصر است. تلاش کرده ام جفایی را که خیلی ها با تاریخ و حقیقت می کنند، انجام ندهم. ظهور سردار در تاریخ آریایی ایران، یك ضرورت بی چون وچرا بود. جفا پیشگی است اگر تاریخ را از لحظه ای موعود آغاز کنیم. رویدادهای تاریخی، خلق الساعه نیستند. پیشوند هایی بر زمینه های گونه گون وجود دارد که لحظات تاریخساز را می آفریند. ظهور سردار در تاریخ ایران نیز از شمول این قاعده استثنا نمی پذیرد. بهمین سبب است که زمینه های پیش از کودتای ۱۲۹۹ در این کتاب بخش قابل توجهی را نشان کرده است. از دوکتاب سفرنامه مازندران و خوزستان، بهره ای بر نگرفتم که مبادا گفته شود، این را خود سردار گفته است!. به خاطرات، ـ بجز چند مورد، آن هم بصورت شهادت تاریخی ـ توسل نجسته ام که خاطرات با همه روشنگریهایش، تنها در کار پژوهش ودر نهایت، به سرنخ می ماند که می تواند در کند وکاوهای دیگر به نتیجه ای برسد ونه بیش از آن. بجز در مواردی که اعتقادات شخصیم را مطرح کرده ام، کتاب را از استنباط خالی گذاشته ام. برای هرچه که آمده است، سند ارائه داده ام. در ذکر تاریخها، هرگاه در ارتباط با رویدادهای جهانی بوده از تاریخ میلاد مسیح استفاده شده و پس از کودتای ۱۲۹۹ تاریخ هجری شمسی بکار آمده است. کتاب را، مجلد مستقل دیگری، در همین قواره تکمیل خواهد کرد که اگر عمری باشد، اسفندماه ۱۳۷۰ خواهد بود.و بی درنگ، بیفزایم که براستی آنچه آمده است، جز سایه

کمرنگی از سردار نیست،شرح سینه سوختگی هایش برای ایران، صدها مجلد از ایندست خواهد شد.

ناسپاسی است اگر از عزیزانی که ابر هدایتشان بر سرم بارید، یادی نکنم. از مهرداد پهلبد که خدماتش را به فرهنگ و هنر ایران پیوسته ستوده ام و وناداری هایش همیشه درسی بوده است برای تبیله وفا پیشگان، که این بار به محض آن که از پرداختن به کار این کتاب آگاه شد،لحظه ای از مهر وساعدت دریغ نکرد. از منوچهر فرهنگی که هر خواستن را بمعنای توانستن می گیرد و مهربانی هایش مددکاری ها کرد. از دکتر سیروس شین که هر آن برای شنیدن درد دلهایم آماده بود و تشویق و مهرورزیش،نقش ها در پرداختن این وجیزه داشت. از دکتر هوشنگ انور که هر گاه خواستمش بود و دمی از وناداری باز نماند. از سعید عمیدی که با یاد ونام ایران زنده است و قصه دیدارمان همیشه برایم آغاز دیگری برای تلاش است. واز دکتر علی اصغر عزیزی که گنجینه پر ارزش اسناد وکتابهایش همیشه پاسخگوی وسواس هایم بوده است.

سهم این عزیزان در انتشار این کتاب با محبت ها و تشویقهایشان از آنچه صاحب این قلم انجام داده است، بیشتر است.

با همه قلبم، امیدوارم که این وجیزه مختصر در نزد نسل نوپایی که اعتبار هویتش را می جوید، جایی بیابد و سر آغازی برای پژوهش های دیگر باشد. پژوهش های نسلی که در جستجوی ارزش های ملی خود برخاسته است.

دوم امردادماه ۱۳۷۰، پاریس

سیاوش بشیری

پدرم ما را بجای فرار از تمدن جهانی که مآلاً بگمنامی
ایران منتهی میشد بجهان باختر و تمدن آن توجه داد
و او بود که ایرانیان را بدورهٔ جدید حیات ملی
راهبری نمود و انقلابی که پدرم ایجاد کرد
سلطنت دو هزار و پانصد سالهٔ شاهنشاهی
ایران را بمسئولیتهای تازه ای متوجه ساخت.

شاهنشاه آریامهر

غرور آقای سفیر می شکند !

صدای غرش توپ در سپیده دم سوم اسفندماه ۱۲۹۹ هنوز در گوش پایتخت نشینان بود که توپ دیگری خواب دربار یکصدوپنجاه ساله قاجارها را بهم ریخت .پادشاه جوان قجری که چندساعت پیش « سردارهمایون پوروالی » رئیس قزاقخانه را بامیدجلوگیری ازحرکت نیروهای رضاخان بسوی تهران به فرماندهی « دیویزیون قزاق » منصوب کرده بود، اینك متن بیانیه ای را مرور می کرد که با « حکم می کنم » آغاز می شد و با « رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریاری و فرمانده کل قوا ـ رضا » خاتمه می یافت.

« سپهدار رشتی » رئیس الوزرا،با استقرار نیروهای کودتا به سفارت انگلیس پناهنده شده بود و نیروهای کودتا برای نخستین بار در تاریخ قاجارها ، دوله ها، سلطنه ها و صاحبان عنوانهای این چنینی را که نوعی مصونیت همیشگی برای خود قایل بودند، دستگیر ودر طبقه بالایی قزاقخانه بازداشت می کردند. هیجان ،پایتخت

شاهان قاجار راداغ کرده بود. توده مردم با ناباوری در جستجوی شناخت بیشتری از گردانندگان کودتا بودند و در بستر داغ خبرهایی که به آن افزوده ویا کم می شد، روز به غروب نرسیده نام « رضا خان میر پنج » ، « رضا ماکسیم » و « رضا مسلسل » نام آشنای ساکنان پایتخت شده بود. تهرانی ها، مدتها بود که می خواستند صاحب این نام را بشناسند. این نام برای آنها، یادآور گستاخی افتخاربر انگیز یك سرباز ایرانی در برابر یك قزاق صاحب مقام روسی بود. وقتی خبر این رو در رویی به تهران رسید، در دل تهران قند آب می شد. و، حکایتش، قصه روز وشبهای تهران بی حادثه ودلرده بود.

روایتش را از زبان مهدی فرخ [معتصم السلطنه] بخوانیم:

«.....نفر آن زمان مردم چندان با قزاقها میانه ای نداشتند، زیرا رئیس قزاقها روسها بودند ومردم نیز از آنان چندان دل خوشی نداشتند. تا این که یك روز خبری مثل بمب در تهران ترکید وخبر این بود: هنگامی که رضاخان میر پنج برای جلوگیری از حمله بلشویکها به گیلان می رفت، از ریاست دیویزیون قزاق دوازده گاری برای حمل اثاثیه رژیمان خواسته بود. فرمانده بجای دوازده گاری، ده گاری می فرستد ورضا خان از این بی اعتنایی عصبانی شده، مقابله بمثل می کند وبلافاصله مقداری از اسلحه ها را زمین گذارده واثاثیه افسران خود را در گاری می گذارد. معاون دیویزیون برای سرکشی وبازرسی به آن دیار می آید ورضا خان بدون اعتنا به او به مرتضی خان یزدان پناه، معاون خود دستور می دهد که برود، گزارش کار را به معاون دیویزیون بدهد. و، بعد اضافه می کندکه: من عازم می آیدجلوی این سردکه بایستم وگزارش بدهم. بالاخره مرتضی خان یزدان پناه جلو می رود وگزارش کار را می دهد ولی کفیل دیویزیون به رضا خان نزدیك می شود ومی گوید: چرا اسلحه را زمین گذاشتید؟ رضا خان می گوید: برای این که من از شما دوازده کالسکه خواسته بودم وشما ده کالسکه فرستادید. کفیل دیویزیون می گوید: ولی اینها دلیل نمی شودکه شما اسلحه ها را گذاشته ویا اثاثیه افسران خود به جبهه جنگ بروید! رضا خان جواب می دهد: من نمی توانم اثاثیه لازم افسران خودم را زمین گذاشته وبگذارم آنها در کوچه و خیابانهای رشت بخوابند. کفیل روسی دیویزیون قزاق بدون آن که پیش بینی کندیا چه کسی طرف است، توهین می کند. رضا خان ناگهان خشمگین می شود و فوراً شوشکه از کمر می کشد وبطرف معاون دیویزیون حمله می کند. جناب معاون که

انتظار این عکس العمل وحتی این سرعت عمل را نداشت،ناچار از ترس پا به فرار می گذارد ولی رضاخان بدنبالش می دود ولو را تعقیب می کند. معاون قزاق با ترس ولرز بطرف دفتر آتریاد می رود و فوراً در را از پشت می بندد.رضاخان چندین بار با مشت ولگد به در می کوبدو با فریاد اورا دعوت می کند که مرد مردانه بیاید وبا او بجنگد وجواب خود را دریافت نماید.اما سرهنگ روسی که مثل بید می لرزید حتی حاضر نبود که از پشت در جوابی بدهد. رضاخان فوراًافسران خویش را احضار می کند وپس از سخنرانی به آنان می گوید که معاون دیویزیون ، بی احترامی کرده است و تا او را ادب نکنم از او دست نخواهم کشید. افسران به افتخار او دست می زنند واو را سر دست بلند می کنند وعلیه معاون دیویزیون شعار می دهند. کار داشت بمرحله حساسی می رسید که خبریه « استراسکی » فرمانده دیویزیون می رسد واو بلافاصله به معاون خود تلگراف کرده و می گوید: بیخود با رضاخان در افتادی. اگر می خواهی زنده از آنجا بیرون بیایی، بهتر است فوراً از اتاق بیرون آمده وضمن آن که خودت را تسلیم او می کنی، از او معذرت بخواهی، مطمئن باش او جوانمرد است وترا نخواهد کشت.معاون دیویزیون ناچار می شود فرمان فرمانده خود را گوش کندو با این ترتیب از مرگ حتمی نجات پیدا می کند. این خبر در تهران مثل بمب ترکید وهمه با تعجب از آن یاد می کردند. وعده ای نیز می خواستند این افسر ایرانی را که در مقابل یك افسر روسی اینقدر ایستادگی کرده بود ببینند.و، این گذشت تا این که خبر کودتا به تهران رسید ومردم بار دیگر با نام رضا خان سیر پنج آشنا شدند.....»

خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

فردای روز کودتا ـ چهارم اسفندماه ـ اسدالله میرزا شمس مُلك آرا [شهاب الدوله] از رؤسای دربار احمد شاه، نامه ای از سوی رضاخان میرپنج برای پادشاه برد. نامه ای که برای احمد شاه چندان دلچسب نبود. شاه جوان هنوز در بهت رویدادهای تهران بسر می برد. در دیماه ۱۳۹۹ قرار بود نیروهای نظامی انگلیس ـ مقیم قزوین ـ ایران را تخلیه کنند، اما احمدشاه برای حفظ پایتخت در برابر حمله احتمالی بلشویکها از انگلستان خواست که مدت مأموریت آنها برای مدت کوتاهی تمدید شود. رئیس الوزرای او به سفارت بریتانیا پناهنده شده بود. تا همان لحظه بسیاری از نزدیکان او بازداشت شده بودند. عین الدوله، سعدالدوله، فرمانفرما، نصرت الدوله، سپهدار تنکابنی، محتشم السلطنه اسفندیاری، قوام الدوله،

امیر نظام همدانی، سالار لشکر، سردار معتضد، یمین الملك و بسیاری از ایندست دربالاخانه قزاقخانه برای اولین بار طعم اسارت را می چشیدند. در مقابل نیروهای کودتا، تنها امید به « وستداهل » رئیس سوئدی نظمیه بود که او نیز علیرغم یکساعت مقاومت، تسلیم شده بود ولینك احمدشاه جوان در میان این سردر گمی ها نامه رهبر نظامی کودتا را مطالعه می کرد. همه احترام های در شأن پادشاه مراعات شده بود. هدف از کودتا، دربار نبود. پادشاه جایگاه خود را داشت . رضا خان میر پنج پیامی دیگر داشت . پیامی که هنوز هم از زبان یك سرباز شگفتی بر انگیز می آید. نه در ایران که در هرجای دیگری :

«.....رجال پوسیده سلف و زمامداران بی ایمان جز خرابی و خیانت به کشور شاهنشاهی خدمتی انجام نداده، تا سرزمین سیروس و شاهپور را به چنین حال أسف اشتمال افرا گیری ! انداخته اند. امروز زمامداری لازم است جوان، جدّی با افکار نوین ومزمی متین که بتواند کشتی شکسته مملکت را به ساحل نجات سوق داده، پریشانی ها را سامان بخشد، لذا آقای سید ضیاء الدین را که جامع صفات لازمه است برای زمامداری، به مقام سلطنت پیشنهاد می نمایم و صدور دستخط صدارت ایشان را خواستارم.....»

سالنامه دنیا . چاپ تهران، ۱۲۲۶

احمد شاه ، ابتدا چندان رغبتی به انجام پیشنهاد رضاخان میر پنج نشان نداد، اما ناگزیر عصر همانروز سیدضیاء الدین طباطبایی روزنامه نویس جوان را به دربار فراخواند تا فرمان ریاست وزرایی را بنام او صادر کند. سید ضیا به قصر قرح آباد رفت ، ساعتی با شاه جوان به مذاکره پرداخت ، سپس متن فرمان نخست وزیری خود را نوشت و برای توشیح به احمد شاه داد. روزنامه نویس جنجال بر انگیز اصرار فراوانی داشت که در فرمان نخست وزیریش از او بعنوان « دیکتاتور ایران » یاد شود. با آن که این واژه هنوز دستکاری نشده و معنای مجازی امروزش را نداشت اما بهر حال احمد شاه هم زیر بار پذیرش آن نرفت. سید ضیاء الدین بی درنگ پس از دریافت فرمان نخست وزیری راهی کاخ گلستان شد تا دفتر کار خود را در ساختمان «بادگیر» قرار داده ونسبت به تشکیل دولت خود اقدام کند.

تهران رنگ ورویی از تلاش وحرکت گرفته بود. ساعدالملک، رئیس تشریفات وزارت خارجه در مجلس شورایملی مشغول پذیرایی از سفیران کشورهای خارجی مقیم تهران بود و معتصم السلطنه فرخ ، نماینده دوره چهارم مجلس شورایملی بدعوت میرزاجهانگیر خان ناظم الملک ـ مدیر کل وزارت خارجه ـ به قزاقخانه رفته بود تا مقدمات دیدار سفیران خارجی را از قزاقخانه فراهم سازد. قزاقخانه، لینک قلب تپنده ایران بود و چشمها وگوشها بسوی آن دوخته شده بود. سفیرانی که می آمدند، شاید باور نداشتند که آنچه رُخ داده است واقعی است ودر همان لحظه رجال دمخور آنها در تالار بالای سرشان بازداشت هستند. وزیر مختار انگلیس از دیگر همتاهای خودبیقرار تربود، اما هنوز نشانه های غروری را داشت که تا لحظاتی دیگر باید چکمه کوب رضاخان میر پنج می شد.

حکایتش را از زبان معتصم السلطنه فرخ می خوانیم:

«....سُفرای خارجی جمع شده بودندو هریک درباره مسائلی صحبت می کردند. مستر نورمن ،سفیر انگلستان پیش آمد وبه ماژور مسعود خان کیهان گفت : حرفهای مرا برای فرمانده خود ترجمه بکنید!..... مستر نورمن بطرف رضاخان میر پنج آمد وخیلی جلالت مآبانه گفت :جناب آقای نصرت الدوله را کی آزاد می کنید؟. رضاخان شانه هایش رابالا انداخت و به چکمه هایش خیره ماند.مستر نورمن بار دیگر خطاب به ماژور مسعود خان گفت: به ایشان بگویید که آقای نصرت الدوله بایستی هر چه زودتر آزاد بشود. ماژور مسعود خان گفتار سفیر انگلستان را برای رضاخان ترجمه کرد. این بار چشمان این افسر بلند قامت درخشیده وبا بی حوصلگی پرسید: چرا؟...چرا بایستی نصرت الدوله هر چه زودتر آزاد بشود؟. سفیر انگلستان پاسخ داد: برای آن که آقای نصرت الدوله دارای نشانی از طرف دولت انگلستان است و وظیفه ماست که از ایشان در هر حال حمایت بکنیم!. رضاخان در حالی که پاهایش را بزمین می کوبید ،فریاد زد: خوب این که چیزی نیست،بروید نشان خودتان را از او پس بگیرید!!.مستر نورمن در حالی که رنگش را باخته بود، آهسته زمزمه کرد: بالاخره معلوم نیست چه وقت ایشان آزاد خواهند شد؟. رضاخان بار دیگر شانه هایش را بالا انداخت و با تندی گفت: هروقت که نتواند لتومبیل هشت سیلندر سوار شوند...مستر نورمن بدون نتیجه از آنجا رفت وما دچار حیرت وشگفتی شدیم. من از ذوق ،سرپا بند نبودم. زیرا احساس می کردم که زنده ماندم ودیدم

یکی در مقابل توپ وتشر جناب سفیر انگلستان ایستادگی کرده وحتی جواب سربالا هم به ایشان داده است.....»
خاطرات سیاسی فرخ .انتشارات جاویدان . چاپ تهران

معیارهای گذشته رنگ می باخت و آنچه بجای آن می آمد حضوری فراسوی اشرافیت قاجاری داشت . اشرافیتی که ملت ایران تاوان سنگینی برای آن پرداخته بود. اشرافیتی که درجهل کامل و چشم بسته بر آنچه بدنبال انقلاب صنعتی اروپا جهان را فراگرفته بود،همچنان اسیر خودخواهی ها ایران را روزبروز ناتوانتر و ذلیل تر می کرد.ایرانی که یك سوم از گستره خود را از دست داده بودو در فقر وناتوانی ، بیسوادی و مرگ ومیر از مقام یك ابرقدرت به جایی تنزل کرده بود که پیش گوش پایتخت شاهان قاجار مردم قلهك تحت الحمایه انگلستان و مردم زرگنده تحت الحمایه روس بودند.

پیدایش رضاشاه در ایران، ضرورت قطعی تاریخ بود. ضرورت بی چون وچرای « ممالك محروسه » ای که یکصد وپنجاه سال حکومت استبدادی ـ مذهبی قاجارها،آن را از ردیف ابرقدرت های تاریخ به عقب افتاده ترین کشور منطقه سوق داده بود، در حقیقت ـ و چُنانکه واقع شد ـ این آن نظامی سینه سوخته ضرب شمشیر بر رُخسار داشته مازندرانی نبود که همانند بسیاری در دیگر کشورها، اشتیاق ریاست وزرایی ویاپادشاهی داشت،بلکه این نیاز واقتضای ایران بود که در هنگامه شور بختی وتیره روزی خود، فرزندی از میان فرزندانش بپا خیزد ورهایی ونجات را بشارت دهد.

در مرور بخش های گونه گون این کتاب خواهیم دید که او حتی بسوی « تخت طاووس » پس خیز نکرد و این بار نیز تخت طاووس بود که اورا به خویش دعوت کرد.

برای شناخت این ضرورت و نیاز تاریخی ناگزیر باید نگاهی به گذشته داشته باشیم.

وصیتنامه پتر کبیر درباره ایران

ایران به سبب موقع خاص جغرافیایی خود از روزگاران پیش پیوسته مرکز و چهارراهی برای امور بازرگانی و همچنین حمل فرآورده های تجارتی میان شرق و غرب بوده است. در درازای تاریخ ، کالاهای بازرگانی نقاط گوناگون آسیا ی خاوری و آسیای جنوبی ،پس از گذشتن از ایران راهی اروپا می شد ودر جهت عکس نیزفرآورده های اروپا از همین راه به آسیا ودر نهایت تا شرقی ترین نقطه این قاره حمل می شد. به این ترتیب ،فلات ایران وبنادر ایران پیوسته ، شریان حیاتی ارتباط بازرگانی آسیا واروپا بوده است.باید بیاد داشت که تا نیمه اول قرن نوزدهم ، کشورهای قدرتمند، کمتر در اندیشه های استعماری و توسعه قلمرو نفوذ خود بودند وبیشتر روابط میان کشورها بر اساس امور بازرگانی ، مبادله کالاها و استفاده متقابل از فرآورده های یکدیگر بود.

در نیمه نخستین قرن نوزدهم، نیاز روز افزون برای تهیه مواد

خام اولیه و تأمین نیازمندیهایی که بتواند چرخ صنایع را بگرداند و بی درنگ نیاز به ایجاد بازارهای مصرف در دیگر نقاط جهان، دولت های زورمند اروپایی رابسوی اعمال نفوذ سیاسی و تشکیل مستعمره کشانید. حالا دیگر استعمار واستثمار هدفی بود که از مقدمات تجاری وبازرگانی پدید می آمد.

تا آن زمان ارمنی ها و عرب ها ، عامل اصلی ارتباط بازرگانی میان آسیا واروپا بودند و بازرگانان هر دو قاره از طریق دریای سیاه، خلیج فارس، دجله وفرات، سوریه، دریای سرخ و همچنین اسکندریه اموربازرگانی میان دو قاره را سامان می دادند.

پرتغالی ها، وقتی از دماغه امید گذشتند وراه دریایی هندوستان را کشف کردند، بی درنگ خلیج فارس را زیر نفوذ وسلطه خود قرار دادند و ضمن کوتاه کردن دست اعراب ، تجارت دنیای شرق را بخود اختصاص دادند.

تاریخ گواهی می دهد که در قرن شانزدهم سرمایه گذاری بر روی فرآورده های ایران وهندوستان و حمل آنها به اروپا، سود سرشاری بدست می داده است. پرونده ای زیر شماره ۲ در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه حکایت از آن دارد که ابریشم گیلان وشیروان ، پشم کرمان، پنبه،پارچه های زربفت ابریشمی و پارچه های معمولی اصفهان و همچنین مروارید وسنگهای بهادار ایرانی در اروپا بازار مطمئنی داشته است. انگلستان،هلند،پرتغال و فرانسه، یا به زبانی دیگر قدرتهای مؤثر دریایی آنروزگار برای انحصاری کردن بازرگانی آسیا، در قرن شانزدهم به رقابت های جدّی پرداختند.

کشف راه دریایی هندوستان از طریق دماغه امید، بمعنای پیروزی پرتغالی ها بود.آنها بسرعت در تمامی اقیانوس هند وخلیج فارس ،پایگاههای بازرگانی بوجود آوردند وتا جایی که توان داشتند حتی مانع رفت و آمد کشتی های دیگران در این منطقه می شدند .

روس ها در همسایگی شمال ایران که سود سرشار منافع بازرگانی پرتغالی ها را از محل فروش ابریشم ایران نظارت می کردند، در اندیشه بهره گیری از این منابع که بطور عمده در

شهرهای ساحلی دریای مازندران قرار داشت ، افتادند. در زمان حکومت ایوان مخوف و بسال ۱۵۶۲ ، دولت روسیه شخصی بنام انتونی جنکینس ـ عضوشرکت بازرگانی انگلیس در مسکو ـ رابرای ایجاد رابطه بازرگانی با ایران به دربار صفویه فرستاد.

جنکینس در یك زمان دو مأموریت عمده داشت.مأموریتی از سوی دولت شوروی و مأموریتی از سوی ملکه الیزابت اول ،امپراتور انگلستان وهر دو بمنظور ایجاد رابطه بازرگانی با ایران . جنکینس و همراهانش به حضور شاه تهماسب ،بار یافتند ونامه ها و هدایایی را که آورده بودند به شاه تهماسب دادند. تعصب شدید مذهبی دربار صفویه و نفوذ بیش از حد دکانداران دین در نزد دربار سبب شد که شاه تهماسب به عیسویان و پیشنهادهای آنان توجهی نشان ندهد وناگزیر جنکینس بدون نتیجه ایران را ترك گفت.

نخستین رابطه میان ایران وروسیه در زمان پادشاهی شاه عباس دوم برقرار گردید.در این زمان الکسی رومانف،تزار روسیه،هشتصد نفر از بازرگانان ارمنی و روسی را بنام نمایندگان سیاسی به ایران فرستاد. عنوان نماینده سیاسی به این هشتصد نفر تنها به این خاطر بود که آنها حقوق گمرکی متداول را نپردازند. شاردن در کتاب مسافرت به ایران شهادت می دهد که این گروه طی مدت کوتاهی هشت میلیون فرانك فرانسه ،پوست های مختلف فروخته بودند.

دربار ایران با آگاهی از روش این نمایندگان باصطلاح سیاسی آنها را از ایران اخراج کرد و خشم مسکو را برانگیخت . نیروهای روسی دست به تعرض در ساحل شمالی ایران زدند اما در رویارویی با نیروهای ایرانی شکست خوردند وگریختند.

پتر کبیر، که وصیتنامه معروفش از خود او نیز نامدار تر است،به محض رسیدن بقدرت ایجاد رابطه بازرگانی با ایران را در اولویت قرار داد. وی در سال ۱۷۱۱ میلادی نماینده ای به ایران فرستاد تا با شاه سلطانحسین صفوی مذاکره کند. سفیر روسی که بگرمی مورد استقبال قرار گرفته بود از پادشاه ایران خواست که به بازرگانان ارمنی توصیه کند از آن پس کالاهای تجاری خود را بجای

ازمیر و ترابوزان از طریق سن پیترزبورگ به اروپا بفرستند. شاه سلطانحسین با این پیشنهاد موافقت نکرد، زیرا سیادت در اقیانوس هند وخلیج فارس اینک بر خلاف گذشته در اختیار انگلستان بود.چهارسال بعد [۱۷۱۵ میلادی] پتر کبیرنماینده دیگری موسوم به ولینسکی را راهی دربار ایران کرد. مأموریت او مذاکره درباره تعرضی بود که در حدود بخارا به بازرگانان روسی شده بود. طرز بیان وبرخورد سفیر روسی بی ادبانه بود و نه تنها تفاهمی بدست نیامد بلکه مقدمه ای برای پیدایش روابط خصمانه بعدی گردید. فراموش نکنیم که ولینسکی مأموریت محرمانه دیگری هم از سوی پتر کبیر داشت و آن دیدار و کسب آگاهی از اوضاع جغرافیایی ، نظامی راهها وبنادر ایران بود. پتر کبیر تعجیل داشت وصیتنامه اش در زمان حیاتش اجرا شود و روسیه هر چه زودتر به آبهای گرم خلیج فارس راه یابد.

بخش نهم وصیتنامه پتر کبیر که تزارهای روسیه را بخود مشغول می داشت درباره ایران است . گفتنی است که رؤیای پتر در رسیدن به دریای آزاد و دست یافتن به هندوستان خلاصه می شد. و، تحقق هریك از آنها در ارتباط با ایران قرار داشت.

پتر در وصیتنامه ای که منسوب به اوست در بخش نهم به جانشینان خود می نویسد:

«.....دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پایتخت خود را به استانبول ـ که کلید گنجهای آسیا و اروپااست ـ ببرد.پس تا می توان ، باید کوشید که به شهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم . و، کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد، خداوند همه جهان خواهد بود. پس برای رسیدن به این مقصود،باید در میان ایران ودولت عثمانی نفاق افکند، تا همیشه در میانشان جنگ باشد. اگر چه اختلاف مذهب.وعقیده که مردم شیعه با سنّی دارند از هر لشکر وسلاحی، بیشتر کارگر است وبرای تأمین مقصود وتسلط روسیه بر آنها بهترین وسیله لست، با اینهمه برشما واجب است، همواره، بهر وسیله که می توانید دوگانگی را در میانشان شدیدتر کنید ونگذارید با هم هماهنگ شوند. عاملی که بیش از همه مرا دلخوش می کند،اختلاف میان شیعه وسنّی است . استیلای روحانیون بر ملت های مسلمان دلخوشی دیگر من است چون آنها مانع از آنند که مسلمانان با ملل اروپا در آمیزند. از آن

گذشته، باید چاره جویی های بسیار کرد که کشور ایران روز بروز تهیدست تر شود وبازرگانی آن تنزل کند و روبهرفته باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود. چنان باید آن را در حال احتضار نگاه داشت که دولت روسیه هر گاه بخواهد، بتواند بی دردسر آنرا از پا درآورد و به اندك نشاری کار خود را بپایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی، ایران را یکباره بی جان کرد. کشور گرجستان و سرزمین قفقاز، رگ حساس ایران است. همین که نوك نیشتر استیلای روسیه به آن رگ برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشك حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد. آنگاه دولت عثمانی چون شتر مهار کرده در دست پادشاهان روسیه خواهد بود ودم آخر را برنخواهد آورد مگر در مقام بارکشی و پس از آن که دیگر کاری از آن ساخته نبود، باید سرش را از تنش جدا کرد. برشما لازم است که بی درنگ کشور گرجستان وسرزمین قفقاز را بگیرید وپادشاه ایران را دست نشانده خود کنید. پس از آن باید آهنگ هندوستان کرد. زیراکه کشوری بسیار بزرگ و بهترین بازار تجارت است. هرگاه به آنجا دست یافتید، هراندازه پول که بوسیله انگلستان بدست می آید، مستقیماً از هندوستان فراهم می گردد. کلید هندوستان، سرزمین ترکستان است. تا می توانید باید بسوی بیابانهای ترقیزستان وخیوه وبخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیکتر شوید واما تأمل وتأنی را نباید از دست داد و باید از شتاب کاری خودداری کرد. باید با دولت اتریش دوستی ظاهری داشت اما باید چنان چاره جویی کرد که آلمان واتریش رفته رفته در چنگ ما بیفتد. باید با اتریش همدست شد ودولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد. اما نه چنانکه اتریش بهره مندشود وآن دوراه دارد، نخست آن که باید اتریش را جای دیگر سرگرم کرد. دیگر آن که باید از خاك عثمانی آن قسمت هایی را به اتریش داد که پس از چندی بتوانید آن را هم بگیرید.....»

زمان در راه تحقق نظرات پتر کبیر، فرصتهای تازه ای بوجود آورد. در سال ۱۷۲۳ میلادی افغان ها به ایران حمله کردند. روسیه همزمان شهرهای باکو، دربندو رشت را به تصرف درآورد. دولت ایران ناتوانتر از آن بود که واکنشی نشان دهد. افغان ها پیش می رفتند و شاه تهماسب دوم - پسر شاه سلطانحسین - به پتر کبیر توسل یافته بود که موجبات پادشاهیش را فراهم سازد. در سپتامبر ۱۷۲۲ میلادی در سن پترزبورگ عهدنامه ای میان شاه تهماسب دوم

ودولت روسیه منعقد شد که بموجب آن شهرهای دربند، باکو و همچنین استانهای گیلان ،مازندران واسترآباد به روسها واگذار گردید.

یك سال بعد، پتر کبیربه مذاکره با عثمانی ها پرداخت تا از اوضاع آشفته ایران بطور مشترك استفاده کنند. محور مذاکرات اشغال قسمتی از استانهای غربی وشمالی ایران توسط نیروهای روسی و نیروهای عثمانی بود. دولت عثمانی که در تمامی دوران حکومت صفویه ، به سبب قدرت نظامی ایران نتوانسته بوددر تصرف قسمتی از خاك ایران توفیق بیابد، با اشتیاق پیشنهاد روسیه را مورد موافقت قرار داد. ثمره این موافقت ،انعقاد یك عهدنامه در همین سال بود. روسها،شیروان، دافستان،آذربایجان،گیلان ومازندران را اشغال کردند وعثمانی ها تبریز،همدان،کرمانشاه واطراف آن را بتصرف در آوردند.

شش سال بعد،در فوریه سال ۱۷۲۹ میلادی، روسیه عهدنامه دیگری با اشرف افغان در رشت به امضا رسانید که بر حسب آن اشرف افغان قسمتهای دیگری از خاك ایران را به روسیه واگذار کرد.

شاه تهماسب دوم که اینك کم وبیش در گوشه وکنار مناطقی از ایران سلطنت می کرد،در رأس نیروهای نظامی خود سردار وطنپرستی بنام تهماسب قلی خان داشت که با تمام نیرو در صدد بازگرداندن مناطق اشغالی بود. تهماسب قلی خان سرانجام به اتکای نیروی نظامی خود توفیق یافت که در سال ۱۷۲۲میلادی قراردادی با روسها بامضا برساند که تمامی مناطق اشغالی باستثنای باکو ودربند از سوی نیروهای روسی تخلیه شد. تهماسب قلی خان بدنبال این پیروزی و با گسترش و تقویت نیروهای خودبرای بازگرداندن سایر قسمتهای اشغال شده به تلاش پرداخت وطی یك لشکر کشی بسوی روسیه تا گنجه پیش تاخت. در گنجه بهمت این سردار ایرانی عهدنامه دیگری میان او وروسیه انعقاد یافت که بر حسب آن دولت روسیه از همه متصرفات خود در خاك ایران دست کشید.

در زمان کاترین دوم،باردیگر اجرای وصیتنامه پتر کبیر مورد

توجه قرار گرفت. والریان زوبف و الکساندرسولرف با دو مأموریت جداگانه ولی در راه تحقق وصیتنامه پتر کبیر براه افتادند. زوبف باید ایران را تصرف کرده وسپس عازم عثمانی شود تا آسیای صغیر را فتح کند و سوارف در اندیشه استیلا بر استانبول بود. مرگ کاترین دوم این برنامه را متوقف ساخت . پل ، لشکریان اعزامی مادرش را که هنوز به مرزهای ایران نرسیده بودند،فراخواند.

قدرت روزافزون نادرشاه ،راه را بر هر نوع اندیشه ای برای تجاوز به ایران بسته بود و به این ترتیب از زمان افشار تا پایان دوران زندیه ،ایران مشکل مهمی با همسایه شمالی خود نداشت. مصیبت ها از زمان قاجارها آغاز گردید. موضوعی که سراسر بخش بعدی کتاب به آن اختصاص خواهد داشت.

آغاز تیره روزی ایران

روسیه تزاری ،بدنبال اجرای بسیاری از برنامه های پتر کبیر، در راه صنعتی شدن گام برداشته بود و با ایجاد کارخانه ها وکارگاه های صنعتی هرروز به مواد خام تازه بیشتر و همچنین بازاروسیع تری نیاز داشت. در زمان آقا محمد خان قاجار ، سرسلسله قاجارها، هراکلیوس والی گرجستان که زیر قیمومیت ایران بسر می برد، درراه شورش پاگذاشت وچون بهر تقدیر خود را در برابر حکومت ایران ناتوان می دید به کاترین دوم پناه برد وپیشنهاد کرد که تحت حمایت ملکه روسیه قرار گیرد. کاترین مشتاقانه این پیشنهاد را پذیرفت و عهدنامه تحت الحمایگی گرجستان را امضا کرد،اما این عهدنامه از دیدگاه دربار قاجار خالی از اعتبار بود و سبب حمله آقا محمدخان به گرجستان گردید. پیروزی از آن ایرانیان بود. لشکر کشی کاترین دوم به تفقاز با مرگ او همزمان شد وپسرش پل سرانجام دستور لغو عملیات لشکر کشی را صادر کرد. پل که در

ردیف متحدین اتریش وانگلستان برضد فرانسه قرار گرفته بود، بدنبال شکست سختی در ایتالیا،از اتحاد گسست و با امپراتور فرانسه متحد گردید تا باتفاق علیه انگلستان اقدام کرده ، از طریق ایران گام در راه فتح هندوستان بردارند. طرحهای نخستین حکایت از استقرار پایگاه مشترکی در ساحل رودخانه ولگا می داد. فرانسوی ها ، حالا دیگر با اهمیت ایران آشنا شده بودند و تصمیم گرفتند از برنامه های خود دولت ایران را نیز آگاه سازند. درسال ۱۸۰۰ میلادی چرخ زمانه بسود انگلستان نمی گشت . بیشتر پادشاهان اروپا یا به میل خود ویا از راه اِعمال فشار علیه انگلستان برخاسته بودند. لندن با نگرانی هر چه بیشتر ،نزدیکی پل و ناپلیون رامی نگریست ومی کوشید بنحوی به دولت ایران نزدیك شود. لندن ،یقین داشت که حمله نظامی فرانسه و روسیه به هندوستان از طریق ایران ، بسیار ساده خواهد بود. از این رو سرجان مالکلم را بعنوان سفیر ویژه راهی دربار فتحعلیشاه کرد.

سر جان مالکلم،شخصیت ویژه ای داشت. جان یکی از هفده فرزندیك کشاورز تهیدست بود که در سیزده سالگی باستخدام کمپانی هند شرقی درآمد.لقب « بوی » که در آستانه استخدام به او داده شد تا پایان عمر با او بود. او فارسی را براحتی ادا می کرد واین مرهون آموزشی بود که در هند گرفته بود. فراموش نکنیم که پیش از استیلای همه جانبه بریتانیا بر هندوستان ،زبان رسمی واداری این شبه قاره فارسی بود واین انگلیسی ها بودند که بطرزی خصمانه بارسمیت آن مخالفت ورزیدند تا زبان انگلیسی راجانشین آن کنند. یکی از ترفندهای استعماری که هنوز هم از قدرت آن کاسته نشده است، سرجان مالکلم به سبب آشنایی با مسائل منطقه بهترین گزینش لندن بود. گزینشی که کمپانی هند شرقی را نیز مسرور می ساخت . تاریخ شهادتهای گوناگونی از بروز اختلاف میان کمپانی هندشرقی ولندن بدست می دهد که گاه تا یکصد وهشتاد درجه مخالف هم بوده است. فراموش نکنیم که بریتانیا برای سالهای طولانی در ایران نماینده سیاسی نداشت و کمپانی هند شرقی عهده دار حل وفصل موضوع ها ومسائل احتمالی میان دو کشور بود. نمایندگان کمپانی

هندشرقی، بعنوان نمایندگان فرمانفرمای کل هندوستان به دربار ایران راه می یافتند. شنیدنی و در ارتباط با این کتاب، گفتنی است که نخستین پایه توسل به انگلیس ها که بعدها سبب برانگیختن خشم رضاشاه می شد در همین اوان صورت گرفت.

شاه زمان، فرمانروای افغانستان با لشکر کشی بسوی پنجاب در هند، کمپانی هندشرقی و منافع انگلستان را مورد تهدید قرار داد. لرد ولزلی، مارکیزاول ارلورنینگتون، فرمانفرمای کل هندوستان بود. وی مهدی خان، یك ایرانی را که عهده دار نمایندگی کمپانی هندشرقی در بوشهر بود، به دربار تهران فرستادتا اختلاف میان ایران وافغانستان را بر سر مسأله هرات تشدید کرده، ایران را ناگزیر به لشکر کشی به هرات سازد.

سر دنیس رایت، سفیر بریتانیا در ایران، در کتاب انگلیسیان در میان ایرانیان بصراحت اعتراف می کند که اگر چه این مأموریت در آغاز چندان محلی از اعتنا نیافت، اما بعدها سبب رنجش عمیق ایرانیان از ایرانیانی که در خدمت انگلستان قرار می گرفتند. شد.

بهر تقدیر، سرجان مالکلوم در فوریه سال ۱۸۰۰ از بمبئی به بوشهر رسید وچهار ماه تمام در آنجا توقف کرد. هنگامی که سرجان مالکلوم مسافرت طولانی خود را از بوشهر بسوی تهران آغاز کرد، بشهادت سر دنیس رایت همراهانش پانصد برابر نیرومندتر شده بودند و بجز مأموران انگلیسی که در مجموع یك نیروی صدنفری را تشکیل می دادند، بیش از سیصد نفر خدمه ایرانی و یکهزار ودویست چاروادار محلی با صدها حیوان سواری وباری برای انتقال هیأت انگلیسی و اسباب واثاثه آنها در خدمتش قرار داشتند. بذل وبخشش های فراوان ورشوه رسانی های سرجان مالکلوم، اگر چه چشم درباریان تاجار را خیره کرده بود، امادر نهایت زمینه ساز توقعات خارج از اندازه ای بودکه بعدها دربار ایران از هر نماینده انگلیس طلب می کرد. در ژانویه ۱۸۰۱، سرجان قرار دادی را که می خواست با فتحعلیشاه منعقد ساخت. ایران متعهد شد که در صورت حمله افغانستان به هندوستان، به افغانستان حمله کندو همچنین مانع اقامت واستقرار فرانسوی ها در ایران گردد. بریتانیا هم

تعهد می کردکه در صورت حمله فرانسه یا افغانستان به ایران توپخانه و استحکامات کافی با وسایل لازم در اختیار ایران بگذارد.

چندسال بعد وقتی شاه ،بهنگام حمله روسیه به قفقاز، از انگلستان خواست که نیروهای ایرانی را یاری دهند، به بهانه این که نامی از روسیه در قرار داد نیست،جواب مساعدی نشنید.

دربارقاجار این عدم ایفا به عهد را از باب دغلبازی دانست و به این ترتیب بسوی فرانسه وناپلیون بناپارت کشانیده شد تا قرارداد ایران بربادده فینکن شتاین را امضا کند.

قرار داد فینکن شتاین در چهارم ماه مه ۱۸۰۷با امضای آقای هوك برنار مار از طرف اعلیحضرت امپراتور فرانسویان وپادشاه ایتالیا و عالیجناب میرزامحمدرضاخان ،سفیر فوق العاده و بیگلربیگی و وزیر شاهزاده محمدعلی میرزا در اردوی امپراتوری فرانسه در فینکن شتاین انعقاد یافت وبنا برمفاد آن ، ایران متعهد گردید که با انگلستان قطع رابطه کندو اگر انگلستان با روسیه برضد فرانسه متحد شود،دولت ایران با دولت فرانسه همکاری کند و نیروهای نظامی ایران با نیروهای مشابه فرانسوی در فتح هندوستان شرکت جویند وهمچنین بنادر خلیج فارس بروی کشتی های فرانسوی باز باشد.ناپلیون نیز در مقابل حق ایران را بر گرجستان برسمیت شناخت و تعهد کرد که جدیت لازم را برای تخلیه گرجستان از نیروهای روسی بعمل آورد وبا اعزام یك هیأت نظامی،ارتش ایران را بر اساس ارتش های اروپایی آموزش دهد.

بدنبال این قردادبود که ژنرال گاردان فرانسوی عازم ایران گردید. صفحات ۱۷۳تا ۱۷۵ پرونده شماره ۹ در قسمت مربوط به ایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه، دستورات ناپلیون بناپارت خطاب به وزارت خارجه وژنرال گاردان را به ثبت تاریخ سپرده است . مرور این دستور العمل نشان می دهد که چگونه کشورهای قدرتمند در جهت حفظ منافع خود، کشورهای دیگر را بازیچه قرار می دهند و چگونه وقتی درباری نظیر دربار قاجارها می شود، این نوع قراردادها،شیرازه مملکتی را از هم می پاشد:

متن دستورهای بناپارت از این قرار است :

«.....آقای سرتیپ گاردان باید هرچه زودتر به ایران برسد و بعد از یك ماه یکی از افسران همراه رابه فرانسه بفرستد. تمامی نامه هایی که بعنوان وزیر روابط خارجی و سرتیپ سیاستیانی است، هرقدر هم که بی اهمیت باشد ،باید به رمز نوشته شود.

در نوشتن گزارشها، این نکته باید رعایت شود که درباره ایران، هیچ نوع آگاهی صحیحی در اختیار نیست وشناختن این سرزمین لازم است. تحقیق در اوضاع جغرافیایی و سواحل و جمعیت و همچنین چگونگی اوضاع مالی و نظامی از وظایف اولیه ژنرال گاردان است،او باید در گزارشهای خود ،بتفصیل در این موارد بنویسد.

دولت ایران،روسیه را دشمن حقیقی خود می داند،زیرا روسها،گرجستان را تصرف کرده اند و استانهای شمالی ایران را تهدید می کنند.آقای سرتیپ گاردان باید تمامی این عداوتها ودشمنی ها را بیاد ایرانیان بیاورد وآتش خصومت میان آنها را دامن زند و مردم ایران را به قیام بر ضد روس ها تحریك کند.

آقای سرتیپ گاردان باید به ایرانی ها، آموزش نظامی بدهد و در این کار با شاهزاده عباس میرزا،همکاری و کمك کند. دولت ایران باید، به مرزها وسرحدات روسیه تعرض کند ودر این هنگام که روس ها در اروپا مشغول هستند ونیروهای آنها در تنگناز ضعیف است، از موقع استفاده کرده و استانهایی را که روس ها تصرف کرده اند،بازپس ستانند.

وضع روس ها در گرجستان مستحکم نیست و مردم آن هنوز ایام تسلط ایرانیان را با حسرت یاد می کنند و علاوه بر این رشته کوههایی که سرحد طبیعی ایران از سمت شمال است، در شمال گرجستان قرار دارد. دولت ایران نباید اجازه دهد که دولت روسیه بر گذرگاههای این کوهها دست یابد.

ایران امروز میان روسیه و متصرفات انگلستان زیر فشار است. هر اندازه دامنه این متصرفات گسترش یابد وبه مرزهای ایران نزدیکتر شود، باید دولت ایران نگرانی بیشتری احساس کند واگر امروز در اندیشه پیشگیری از آن نباشد و مزاحمت های جدّی برای انگلستان فراهم نسازد وبه فرانسوی ها علیه بریتانیا کمك نکند،روزی فرا خواهد رسیدکه ایران نیز همانند هندوستان جزو ایالات متصرفی انگلستان خواهد بود.

ایران از دو جهت مورد توجه فرانسه است،یکی این که ایران دشمن روسیه است ودیگر اینکه گذرگاه عبور ارتش فرانسه بسوی هندوستان است و برای همین موارد،باید عده زیادی افسر مهندس وتوپخانه همراه سرتیپ گاردان فرستاده شوند. این افسران برای این

گسیل می شوندکه نیروهای ایران را در برابر روس ها تقویت کنند. اعضای هیأت موظفند، موانع اردوکشی به هندوستان را تعیین کنند وتحقیقات کافی درباره چگونگی وضع جاده های ایران بعمل آورند وراهی را که باید برای حمله به هندوستان مورد استفاده قرار داد، تعیین کنند.

اگر ارتش فرانسه تصمیم بگیرد از راه حلب وارد ایران شود، با رضایت باب عالی باید به بندر اسکندرون پیاده شود واگر راه دریایی جنوب افریقا را انتخاب کند، باید در ورودی خلیج فارس پیاده گردد، بنا براین باید راهی که تا هندوستان می پیماید، مشخص شود ومشکلات آن تعیین گردد وتحقیق گردد که آیا می شود در این راهها ، به عمل توپخانه اقدام کرد یا نه ؟

اگر راه دوم انتخاب شود، باید بنادری که برای پیاده شدن نیروها مناسب است، تعیین گردد ودر ضمن مشخص شود که در کدام بندر می توان با پرداخت پول ، آذوقه تهیه کرد.

این هیأت باید از بندرهای ایران ، چه در خلیج فارس وچه در دریای مازندران نقشه برداری کند و اطلاعات کافی در خصوص این بنادر تهیه وبه فرانسه بفرستند.

مأموریت گاردان پس از انجام این دستورات خاتمه پیدا نمی کند، بلکه باید شخصاً با قبیله ماهراتا تماس بگیرد و آگاه شود که در صورت حمله به هندوستان ، چه مساعدتهایی از سوی آنها به ما می شود.

در پایان، ژنرال گاردان نباید فراموش کند که منظور اساسی ما اتحاد میان فرانسه و باب عالی و ایران وباز کردن راهی به هندوستان و همچنین یافتن متحدینی علیه روسیه است . و، اگر برای اجرای قسمت اخیر امکان داشت که به حدود مغولستان دست اندازی شود ، بسیار خوب بود، زیرا در این صورت ، روسیه سرگرم حفاظت از مرزهای خود خواهد شد وما زودتر می توانیم به نتیجه برسیم. ناپلیون .....»

در پاییز سال ۱۸۰۷ ژنرال کلود، ماتیو، گاردان به ایران وارد شد وپس از باریابی به حضور فتحعلیشاه به لقب خان نیز مفتخر! شد.

میرزا شفیع وزیر خارجه فتحعلیشاه نیز دست بکار بستن قراردادی برای خرید سلاح از فرانسه با ژنرال گاردان گردید که ارزش آن به سی هزار تومان می رسید. بموجب همین گفتگوها، ژنرال گاردان پذیرفت که عده ای کارگر فنی مانند: بافنده، چاپچی، شیشه ساز، ساعتساز، گراورساز، جواهر ساز، چینی ساز، نجار،

سنگتراش و چندنفر نقاش ومهندس معدن ،به ایران بفرستند.

برای آن که بیشتر با اوضاع آن روزگاردربار ودولت ایران آشنا شویم و دست کم دریابیم که در برابر طرحها ونقشه های ناپلیون بناپارت که قسمتی از آن در دستورهایش به گاردان منعکس شده، دولتمردان ایران چگونه می اندیشیده اند، سری به بایگانی وزارت خارجه فرانسه می زنیم تا سند شرم آور دیگری از نابکاریهای این ایام فاش شده باشد. درمجلد چهاردهم قسمت مربوط به ایران در بایگانی وزارت روابط خارجی فرانسه ، سندی وجود دارد که طی آن اولیای امور ایران از ژنرال گاردان خواسته اند که اگر دولت فرانسه در صدد اهدای هدایایی به سران ایران است ،چه چیزهایی مورد توجه آنهاست. در این سند آمده است:

«....درحضور عالیجاه، رفیع جایگاه، عمده الخوانین جنرال فردان وسرکردگان فرانسیس مکاله وگفتگو شده که هرگاه رأی مبارك حضرت سکندر مرتبت پادشاه ذیجاه فلك بارگاه فرانسه قرار بگیرد که برای آسنای دولت ایران از روی لطف ومرحمت نشانهٔ بفرستند از این قرار بوده باشد.

دوات قلمدان، انگشتر بهر وضعی که خود صلاح بدانند. توتی که صورت مبارك پادشاه در آنجا باشد. تفنگ عمل استادان ،ساعت مخصوصی که خود صلاح بدانند. طپانچه مخصوص فرانسیس برای سرکردگان خاص.

چون در عهد نامه ها قرار شده بودکه هر گاه برای تسخیر هندوستان از راه خشکی پادشاه فلك بارگاه فرانسه در معبر ایران قشون تعیین بفرمایند بعد از اینکه قدر ومقدار سپاه معروض رأی آفتاب ضیای اعلیحضرت پادشاهی بشود وراه را مشخص فرمودند،برای انضباط شوارع و معابر وتهیه تدارکات ضروریه که خود بقیمت خریداری نمایند.و آمدن قشون را از کدام راه وبچه وضع ماذون فرمودند میباید مشروط باین شرط ومهد بوده باشد که قشون روس وسایر ملت ها احدی داخل نشده هرچه قرار داد میشودکه بیایند همان قشون فرانسه وایتالیا باشد که همراه لشکر ایرانی تا بفضل الهی آنچه خاطر خواه طرفین است بعمل آید.

تحریرا فی اوایل شهر جمادی ثانی ۱۲۲۲

محل مهر .....»

تیره روزی وشوربختی ایران آغاز شده بود. با چنین

دولتمردانی و با چنان پادشاهی ، ایران در برابر سه سیاست جهانگشا ، همچون بازیچه ای ناچیز در نوسان بود و اندك اندك به سقوط در همه زمینه ها جز خرافات و فسادکه اوجی متعالی داشت، نزدیك می شد. هر سه دولت انگلستان، فرانسه وروسیه برای رسیدن به منافع خود تلاش می کردند وهر حرکت آنها جز ضرر و زیان برای ایران ببار نمی آورد.

در پایان سال ۱۸۰۰ میلادی تنها دولتی که هنوز از دشمنی با امپراتوری فرانسه ،دست نمی کشید ،انگلستان بود. خواندیم که اتحاد روسیه وفرانسه بخاطر حمله به هندوستان ، انگلستان را ناگزیر به اعزام سرجان مالکلم به دربار فتحعلیشاه کرد وقرارداد اتحاد به امضا رسید. اینك دولت انگلستان ازجانب ایران آسوده خاطر بود و تنها راه آسان حمله به هندوستان را مسدود می دید. این خوشبختی انگلستان بزودی با واقعه ای دیگر همراه شد که به تعبیری برای تمامی جهان بمعنای تغییر سرنوشت بود.این حادثه قتل امپراتور روسیه بود که آشکارا نقش سفیر انگلستان در آن دیده می شد.به این ترتیب با جلوس الکساندر به تخت امپراتوری روسیه ، نه تنها اتحاد میان فرانسه وروسیه از میان رفت بلکه روسیه در صف اتحاد با انگلستان در آمد. بازنده ، همانند همیشه ایران بود. لندن از بیم آن که بناپارت بهر ترتیبی که شده حمله به هندوستان را از ایران آغاز کند، روسیه را تحریك کرد که به خاك ایران حمله کند. گمان لندن این بود که در این صورت ایران توان همراهی با فرانسه را نخواهد داشت.گمانی که چندان هم غیر صایب نبود.روسیه،بی درنگ به گرجستان یورش برد. دولت ایران از انگلستان بموجب عهدنامه امضا شده با مالکلم تقاضای کمك کرد، اما انگلستان که خود مُحرك این لشکر کشی بود،به بهانه اینکه نامی از روسیه در عهد نامه نیست از انجام خواست ایران خودداری کرد.فتحعلیشاه گاهی با نمایندگان انگلستان و زمانی با نمایندگان فرانسه در گفتگو بود ، اما هرگز سیاست روشنی ارائه نمی داد. وضع دولتمردان قجری یا نا آگاهی هاشان از آن هم بدتر بود. بار دیگر وصیتنامه پتر کبیر جان می گرفت . الکساندر، امپراتور روسیه در آغاز سال ۱۸۰۳ ،سیسیانف

را مأمور تصرف قفقاز کرد. بی شبهه،او هرگز تصور نمی کرد که این لشکر کشی مقدمه جنگهای ممتدی میان دو کشور همسایه خواهدشد. بدنبال مرگ هراکلیوس ، حاکم گرجستان،فرزند او گرگین خان بجای پدر نشست . نیروهای روسی به تفلیس حمله ور شدند و خانواده گرگین خان را به اسارت گرفتند.تهمورث خان ،پسر گرگین خان، به دربار ایران پناهنده شد. فتحعلیشاه برای جلوگیری از حملات روسیه وتصرف گرجستان وارد معرکه شد. روسها ، همچنان پیش می آمدند وبا محاصره ایروان معلوم بود که هدف دریای مازندران و در اختیار گرفتن آن است . دولت به تعرض سپاه روسیه و تصرف گرجستان ومحاصره ایروان بشدت اعتراض کرد. پاسخ روسها تصرف کوتاه مدت گنجه بود.خواندیم که انگلستان هم تقاضاهای ایران را نادیده گرفت وسرانجام قردادفینکن شتاین بسته شد.نزدیکی ایران وفرانسه لندن را خشمگین کرد. ایران براستی خود را در گیر کرده بود. رویارویی جنگی با روسیه تزاری و عدم ایفای بعهد از سوی انگلستان، فتحعلیشاه را بسوی ناپلیون رانده بود واینك ایران درگیر با جنگ روسیه هم مجبور شده بود با انگلستان قطع رابطه کرده و به آن اعلان جنگ بدهد و هم به ناپلیون در هدف لشکر کشی به هندوستان کمك کند. همین جا گفتنی است که علیرغم همه نابسامانیهای دربار فتحعلیشاه و نا آگاهیهای دولت، سربازان ایرانی و شاهزاده عباس میرزا، با شجاعت و وطنپرستی غیر قابل تصوری با نیروهای روسی می جنگیدند.ارتش روسیه به جنگ افزارهایی مسلح بود که توانست بکمك آنها، نیروهای فرانسوی را که قدرت برتر اروپا بودند،شکست داده واز خاك روسیه اخراج کند. نیروهای ایرانی با چنین ارتشی مشغول نبرد بود. درست است که پایان این جنگها، ازدست دادن بخش ماورای ارس بود، اما طولانی شدن چنین جنگ نابرابری ،می تواند بیانگر شجاعت و ایثار سربازان ایرانی و عباس میرزا باشد.

امیدهایی که ایران به قرارداد فینکن اشتاین بسته بود، بزودی به یأس تبدیل شد. ناپلیون بناپارت بجز اعزام همان هیأت ژنرال گاردان گامی بسوی ایران برنداشت. سیل مکاتبات اغراق آمیز

وشاعرانه دولتمردان ایرانی ، پیوسته بی جواب می ماند. سرانجام فتحعلیشاه ،خود به نگارش نامه ای خطاب به ناپلیون برآمد که بنوبه خود خواندنی است.

متن این نامه که در بایگانی وزارت روابط خارجی فرانسه، بخش ایران در پرونده شماره ۱۰، باقیمانده است ،به این شرح است:

«.....بعد از ابلاغ سلامی چون مهر دوستان یکدل صافی وپس از اهدای ثنایی چون عهدما یکدلان وافی، مکشوف رای مهر ضیای آن برادر والاگهر که ضمیر منیرش قانون مزامیر مردی ومردانگی و خاطر خطیرش میزان مقادیر دانش و فرزانگیست میدارد که از سوابق زمان تا کنون کیفیت امور ومجاری اوضاع این حدود و ثغور از تقریرات سفرا وفرستادگان و تحریرات عالیجاه جنرال تاردان خان بر رای عقده گشای آن برادر کامکارکامران کماکان معلوم ومشهود گردیده بود.

در اینوقت که عالیشان موسی دویری را بر سبیل ضرورت روانه خدمت آن حضرت فلك رفعت مینمود وگزارش امور بنگارش جنرال مشارالیه محول افتاد،مفصل آن را بر پیشگاه ضمیر آگاه آنجناب عرضه داده است. بنیان عهد ومیثاقی که فیمابین این صداقت شعار وآن برادر کامکار به فصول مشروطه و اصول مضبوطه مشید و محکم گردیده در اثبات وایفاء آن ملزومات که یکجهتی و دوستی بظهور رسیده از اینجانب تصوری وتوری در آن راه نخواهد یافت دل بر عهد آن برادر مکرم بسته ایم وخاطر باوفای او پیوسته و آن خجست برادروالا گهر در عهدنامه معموره بر عهده کفایت ایمپراطوری لازم داشته بودکه طایفه مسکو را از خاك ایران بیرون سازد واگر از طرف ایشان به نزاع وجدال آنسامان اقدامی شود آن برادر معظم بتلافی و مکافات آن پردازد و هر گونه آسیب و ضرری از آن طایفه یا سایر مخالفین بممالك ایران عاید گردد در دفع و رفع آن دست همت وپای عزیمت گشاده از عهده مشروط و عهده خسروانه بر آید.

جنرال مشارالیه نیز ازآن جانب همیون در رکاب و جناب ما واقف و عاکف والتزام او در این حضرت از معاهده مسطوره کاشف بود ما نیز با وجود دواعی ضروریه بانتظام امر سرحد آذربایجان چنانچه بایست نپرداخته تمامی مهام را بانتظار وصول خبر از خدمت آن برادر فرخ سیر موکول ساختیم.

درین فصل زمستان که هنگام لشکر کشی ایران منقضی و عهود و موثقه کمال اطمینان را از جانب آن برادر مهربان منتضی

بود، سردار طایفه روس در گنجه و تفلیس با جمعیت سپاه خود وارد ایروان واکنون قریب دوماه است که قیماییین، نوایر جدال و قتال قرین اشتغال و سپاه ظفر پناه بمحاربه و مجادله اشتغال دارند، شرایط دوستی چنین واین معنی بر ضمیر یکجهتی صریح و یقین است که آن طرازنده افسر امپراطوری را که آفتاب همتش از روح غیرت و مردسی تابان است و صرصر عزیمتش از نهیب مردی ومردانگی شتابان عهدش پرورده عهد وفا است و مهرش آمیخته با شهد صفا هرگز تحمل وقوع این گونه امور نخواهد بود و فوراً بمجردآگاهی از کماهی حال بتدارك وتلافی جسارت طایفه مذکوره براً و بحراً خواهند پرداخت و مقتضیات قدرت وهمت ایمپراطوریرا بی شائبه تحمل وصبوری بحکم ضرورت آشکار خواهند ساخت. عهد اتفاق و عقد وفاق و میثاق ما باقصای آفاق رفته سرتاسر جهان را فرو گرفته است.

اکنون این قضیه بین السلاطین مشهور است ودر السنه وافواه دوستان ودشمنان مذکور، زبان روزگار بدین ترانه گویا است و گوش وهوش پادشاهان نامدار مآل این کار را طالب وجویا در تنبیه روسیه از حضرت ایمپراطوری تصوری نخواهد رفت والا اولیای هر دو دولت تا قیامت مورد ملامت دشمنان و موجب ندامت دوستان خواهند بود. والسلام.....»

نامه ها پیاپی شد. میرزا شفیع ، وزیر خارجه فتحعلیشاه ، تالیران وزیر روابط خارجی فرانسه را نامه باران کرده بود وفتحعلیشاه برادر کامکار کامرانش ! ناپلیون را . عباس میرزا هم در جبهه های جنگ وبی خبر از آنچه در دنیا می گذشت از یك سو باب مکاتبه با مقامات فرانسوی را باز کرده بود واز سوی دیگر با مکاتبه با ژنرال گودویچ روسی که بجای سیسیانف مهام جنگ را بدست داشت، می کوشید حتی اگر شده به یك آتش بس یکساله دست یابد. ژنرال گاردان هم با وعده هایی که هرگز به آن وفا نشد، جز آن که به مشکلات ایران بیفزاید، کار دیگری صورت نمی داد.

انگلستان بر آتشی که افروخته بود، از دور نظارت می کرد واز آنجا که ایران را سپر دفاعی هند می دانست ، دست کم یکبار سرجان مالکلم را به نوشتن نامه ای برای دربار ایران ترغیب کرد تا ریاکاری فرانسویان رابازگو کرده باشد. صفحه ۳۹۵ پرونده شماره ۱۰ بخش ایران در بایگانی وزارت روابط خارجی فرانسه این نامه را ثبت

کرده است ، سرجان مالکلم در این نامه می نویسد :

«.....فرانسه اظهار می کند که با دولت روسیه کمال دوستی وصمیمیت را دارد ، ولی این موضوع صحیح نیست وبرخلاف حقیقت است .متحد ودوست حقیقی دولت روسیه ، تنها دولت انگلستان است. ما نمی خواهیم شما سفیرفرانسه را از ایران اخراج کنید.بلکه او هم مثل ما در دربار شاه باشد.شما به ژنرال گاردان ،مثلاً برای واگذاری گرجستان به ایران مدت سه ماه مهلت بدهید، ماهم در این مدت در خصوص این موضوع اقدام خواهیم کرد. نتایجی که ما هردو،از اقداماتمان بدست می آوریم، بشما ثابت خواهد کرد کدامیك از دو دولت انگلستان و فرانسه بیشتر با دولت روسیه روابط نزدیك و دوستانه دارند.....»

شنیدنی است حتی روسیه ای که تقاضای آتش بس یکساله عباس میرزا را رد کرده بود، پیش از انعقاد قرارداد تیلسیت میان روسیه وفرانسه، سفیری برای مذاکره درباره متارکه جنگ به تهران فرستاد و دربار خواب زده قاجار بامید وعده های ناپلیون ، یك ماه او رامعطل کرد. روسها که سرگرم جنگ با ناپلیون بودند و نمی خواستند در یکزمان در دوجبهه جنگ کنند ،سفیری موسوم به استیفانوف راهی دربار فتحعلیشاه کردندتا در خصوص انعقاد قرار داد صلح و متارکه جنگ مذاکره کند .بی تردیدپیشنهادها با توجه به سابقه نمی توانسته است بسود ایران باشد،اما دست کم می توانست به آتش بس مورد درخواست عباس میرزا تحقق بخشد. دولت ایران که هنوز در انتظار کمکهای ناپلیون بود، سفیر روسیه را یکماه در تهران معطل نگاه داشت و سرانجام پس از اصرار های فراوان سفیر روسیه، فتحعلیشاه قول داد که چنانچه روسها آغاز به حمله نکنند، دولت ایران بجنگ دست نزند.

انعقاد قرارداد تیلسیت که مقامات ایرانی کوچکترین خبری از آن نداشتند اوضاع را بشدت دگرگون کرد. ناپلیون دیگر کاری به ایران نداشت وحتی در دستورالعملی به ژنرال گاردان نوشت که جانب روسیه را نگاه دارد و ایران که همچنان در انتظار هیأت اعزامی از سوی ناپلیون بود، ناگهان با حمله نیروهای روسی که از جبهه های اروپا به قفقاز می رسیدند ،روبرو شد.

در دیدار دو امپراتور فرانسه و روسیه، ناپلیون حتی کوچکترین اشاره ای به مسأله ایران نکرد. اینك او نیز بهمان راهی می رفت که انگلستان همیشه رفته بود.

سرانجام ژنرال گاردان هم به پاریس بازگشت . او علیرغم جفا پیشگی حکومتش که به شوربختی ایران انجامید، فتحعلیشاه را تهدید کرده بود که ورود نمایندگانی از بریتانیابه ایران بمعنای رفتن او است واینك لندن و کمپانی هند شرقی در رقابتی تنگاتنگ دوسفیر حسن نیت به دربار شاه ایران می فرستادند تا آخرین رمق های ایران بلازده را بکشند.

گزینش لندن برای انجام این مأموریت هارفورد جونز و انتخاب کمپانی هندشرقی سرجان مالکلم بود.جونز هم بیست سالی از عمرش را در خدمت کمپانی در بصره وبغداد گذاشته بود، دوبار به ایران سفر کرده بود وفارسی را هم براحتی تکلم می کرد. رقابتهای میان این دو آنقدر علنی و خصمانه بود که حتی سردنیس رایت هم در کتاب انگلیسیان در ایران از آن بعنوان « کشمکشهای کودکانه » یاد می کند. در پایان پیروزی با هارفورد جونز بود که در سال ۱۸۰۹ میلادی به تهران رسید و طی چند روز یك عهدنامه مقدماتی دوستی واتحاد میان بریتانیا و ایران را بامضا رسانید. فتحعلیشاه عهدنامه های سابق با همه دولتهای اروپایی را با طل اعلام کرد و متعهد شد که مانع عبور نیروهای اروپایی بسوی هندوستان بشود.فتحعلیشاه همچنین تعهد کرد که در هیچ اقدامی که « هدف آن ضدیت با اعلیحضرت امپراتور بریتانیا یا متضمن خطرات آتی برای ممالك محروسه اعلیحضرت در هندوستان باشد، شرکت نکند» . نکته های دردناك در این قرارداد بسیار است.ایران متعهد بود« درصورت حمله افغانستان یا هر دولت دیگر با قوای نظامی ، به یاری هندوستان بشتابد» و در مقابل « بریتانیا تعهد می کرد در کشمکشهای ایران وافغانستان دخالت نکند(!) مگر اینکه هر دو طرف خواهان میانجیگری باشند» !.

اگر چه قرارداد را بریتانیا پیشنهاد می کرد و فتحعلیشاه هم در نهایت عجز وناتوانی آن را می پذیرفت ،با اینهمه کمپانی هند

شرقی از آن رضایت نداشت و به گفته سر دنیس رایت در کتاب انگلیسیان در ایران « فرمانفرمای هندوستان مایل بودبه مالکلم اجازه دهد تا بوسیله ۶۰۰۰ سپاهی که آماده شده بود،ازجزیره خارك، سواحل ایران را گلوله باران کند و بدینوسیله شاه را به زانو در آورد».

آنچه هارفورد جونز، پایه گذاشت دیباچه کتاب تیره روزی ایران بود. همه خاطرات پلشتی که ملت ایران وتاریخ ایران از انگلستان و مأموران آن بیاد دارند از همین مقطع زمانی آغاز می شود. پیشرفت های صنعتی جهان در قرن نوزدهم ، معیارها را بهم ریخته بود ونیازهای تازه ای را مطرح می ساخت.اینك حیات بریتانیای کبیر به ناف هندوستان بسته شده بود وایران سد وسپر بلا بود.ایجاد ونگهداری خط تلگراف میان لندن و هندوستان که بریتانیا در سراسر ایران تا خلیج فارس کشیده بود،از علایق مهم لندن بحساب می آمد. انگلستان به بازار ایران نیاز داشت.مثل قارچ در شهرهای ایران ، دفاتر بازرگانی انگلیسی گشایش می یافت.یکی از آنها چنان مورد پشتیبانی رسمی قرار گرفت که توانست تجارت خود را در داخل مملکت گسترش دهد.جویندگان امتیازات بهره برداری معادن، راه آهن،تنباکو و بانکداری از لندن وپاریس ومسکو به تهران سرازیر شدند و سرانجام در سال ۱۹۰۸باکشف نفت در مسجد سلیمان وبهره برداری سریع از آن ، ایران همانند طعمه ای شد که هیچکس بسراغش نمی آمد مگر آن که قصد کندن پاره ای از آن را داشته باشد.

پس از هارفورد جونز، سرگور اوزلی به ایران آمد.اندکی پس از ورود او کشمکش میان ایران وروسیه بار دیگر بالا گرفت. عده معدودی از افسران هیأت نظامی انگلستان همراه ایرانیان در این جنگ شرکت داشتند و این در حالی بود که بار دیگر بریتانیا وروسیه علیه ناپلیون متحد شده بودند. سرگور اوزلی بتقاضای روسیه میانجیگری کرد. نتیجه این میانجیگری قرار داد شوم گلستان در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ بود.قرار داد ننگینی که بموجب آن قراباغ،شکی،شیروان،دربند،باکو وقسمتی از طالش به روسها واگذار

گردید. دریانوردی جنگی در دریای مازندران در انحصار روسیه قرار گرفت وایران تنها می توانست کشتی های تجارتی در این دریا داشته باشد. نکته غم انگیز دیگر این قرار داد اعطای نوعی اجازه تلویحی برای دخالت در امور داخلی ایران توسط روسها بود. قرارداد از دیدگاه اقتصادی نیز برای ایران یك فاجعه بود.

حالا دیگر ایران یك قدرت دیکته کننده نبود. دیگر حتی قدرت انتخاب نداشت. کار بجایی رسیده بود که انگلستان ، حتی همان تعهداتی را که بزور تحمیل می کرد، انجام نمی داد. در ۱۸۲۶ وقتی جنگ با روسیه دوباره آغاز شد، شاه بر اساس ماده ٤ عهدنامه ای که با انگلیسی ها داشت خواستار کمك شد. جواب منفی بود. بهانه اش ساده بود. « ایرانی ها جنگ را آغاز کرده اند! » . بهانه ای که دروغ بود. این را بعدها خودشان هم اعتراف کردند. روسها پیش می آمدند و ایران لحظه به لحظه ناتوان تر می شد. باز انگلیسی ها پادرمیانی کردند. نتیجه این پادرمیانی، عهدنامه ننگین ترکمانچای بود. با حقارت هر چه بیشتر ایران باز قسمتی از خاك خود را از دست داد وناگزیر به پرداخت غرامت جنگی هم شد. خزانه ورشکسته بود. وزیر مختار بریتانیا در تبریز- مکدونالد- پیشنهاد پرداخت دویست وپنجاه هزار تومان به شاه داد که در مقابل ماده ۲ و ٤ عهدنامه ۱۸۱٤ میلادی که میان ایران وانگلستان بسته شده بود ،لغو شود. این دوماده که بریتانیا را ملزم به کمك به ایران می کرد لغو شد ووزیر مختار صراف هم بیش از دویست هزارتومان به شاه نداد. در عوض شاه قجر از جناب ایشان بخاطر زحماتش قدردانی هم کرد!.

سیاهکاریهای تاجارها و چاپلوسان از همه جا بی خبر دربار آنها بهمین جا خاتمه نیافت . این قصه باز هم سر دراز داشت.

نامه فتحعلیشاه به ناپلیون بناپارت که متن حروف چینی شده آن در صفحات ۲۸ و ۲۹ آمده است

پاسخ شاهزاده عباس میرزا به یکی از نامه های وزیر روابط خارجی فرانسه

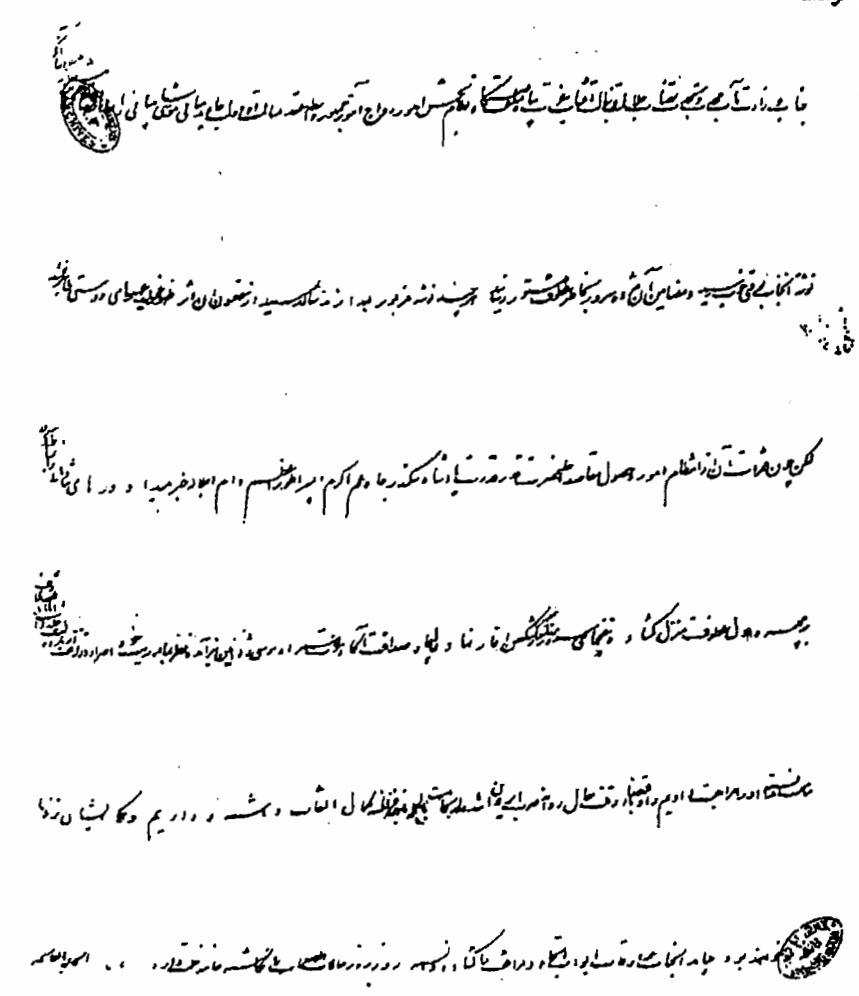

جناب وزارت مآب مجدت ونجدت نصاب جلالت وبنالت انتساب عزت پناه مناعت دستگاه ، نظام بخش امور،رواج آموز جمهور،واسطه عقد مسالمت دو دولت جاوید مبانی موسی اسیو ا شامپاینی را بعد از ابلاغ سلام مشفقانه غزانها آنکه نوشته آنجناب بوقتی خوب رسید وضامین آن مژده سرور بخاطرعطوفت دستور رسانید ، هرچندنوشته مزبور بعد از مدتها رسید

از مضمون آن اثر ظهور فوائد دوستی ظاهر نمیشد لکن چون فترات آن از انتظام امور وحصول مقاصد اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه سکندر جاه مهر اکرم ایمپراطور اعظم دام اجلاله خبر میداد ودرهای شادمانی و انبساط وسرور بر چهره دل مطوعت منزل گشاد و غنچه های سرور بر شاخسار ضمیر شکفتن آغاز نهاد. عالیجاه صداقت آگاه عزت همراه موسی ژوانتین نیز آمده نظر بمأموریت خود اصرار در توقف دربار دولت علیه داشت اما باقتضای وقت مناسب ندانسته او را مراجعت دادیم ولو باقتضاء وقت حال روانه صوب ایروان شده در آنجاست. بالجمله ما بهمه فرانسه کمالی التفات داشته وداریم وهمگی ایشان نزد ما معزز خواهند بود میباید آنجناب همه اوقات ابواب اتحاد وموافقت را گشاده دانسته روز بروز حالات آنصفحات را نگاشته خامه خلت دارد. الخاتمه بالفاتحه

نامه ای از میرزا شفیع وزیر خارجه ایران به تالیران

جناب انتساب والا القاب عالیجاه کفایت انتظام مناظم امم کامل الامور والاسام پوشیده نمود قدوه اولیاء مجد کسی که از فرزانگی ... ولی از آنکه آنجناب ... بشمول تعریف جناب صاحب ثابت ... که ...

نهضت موسی المراد را بعد از ادای دعائی مشارالیه ... بمیدارد که چون از بدایت تاریخ کیانی تا حساب نفسی که از ازل بیاد این دولت مقدس شده بود ... ایران

این وساطت ... تقدیم ... بجای پیوست که امروز از اکمال تمام دولت فرانسه وایران امید گردد ورود وتن دیگر تن ورود ایران

وحال وقت آن است که ... که آنجناب ... مصلحت ... خواهد کرد وبعد ایران بر رو جانب ... شود ... آنجناب ... اظهار خواهد ...

کوشیده ... ایران ... کیاست ... بهنس ... که ... آنجناب ... ایران ... آنجناب ... ایران ... آنجناب ...

[illegible]

جناب بنالت نصاب، دولت انتساب، مجدت اکتساب، ناظم مناظم آنام، کافل امور و مهام، پیوند رشته مودت و وداد، واسطه عقد یکجهتی واتحاد، فرزانه آگاه والی الولات اکفی الکفات، بالانشین انجمن بناهت، صاحب نشان بزرگ فرانسه بنومت موسی تالیراند را بعد از ادای دعائی مشفقانه اعلام میدارد که چون از بدایت کار بحسن کفایت آنجناب الفتی که از ازل میانه این دو دولت مقدر شده بود استقرار یافته بمیامین این وساطت صادقانه رفته رفته رشته مودت بجائی پیوست که امروز از کمال اتحاد دولت فرانسه وایران مانند یك روح در دو تن و یك تن در دو پیراهن اند وحال وقت آن است که تخم محبتی که آنجناب برخاك مصلحت ریخته مثمر فوائدگردد و عوائد آن بر دو جانب عاید شود و علی هذا میباید آنجناب در اظهار فوائد دوستی و مودت کوشیده اوضاع این حدود را نیز از فراست و کیاست پناه مهندس هوشیار آگاه موسیو لامی که صداقت او بآنجناب زیاده از اندازه وحساب است استفسار نمایند ویقین دانند که با آنکه ممالك دور ونزدیك پیوسته ملامتگر اولیاء دولت ایران در دوستی فرانسه بوده و مدتهاست تا اسناء این شوکت نیز بانتظار ظهور اثر عهد و وفاوعد آندولت گذرانیده اند باز در مقام مودت ثابت ودر طریق مطابقت راسخ میباشند ودر نظر دوستی دارند که اگر بر فرض محال کارفرمایان دولت علیه فرانسه را مجال

آن نباشد که بعهد خود وفا نمایند توکل بآنزیننده جزء وکل کرده بزبان شمشیرهای برّان و دهان توپهای آتشفشان دشمنان را جواب گفته نسبت سست عهدی بدولت ابد مدت فرانسه ندهد.بالجمله از اینطرف دوستی کامل و اطمینان دل بعهد آن دولت حاصل است و تا از دوستی نشان است ایران با فرانسه یکدل و یکزبان خواهد بود و چون فطانت وفراست پناه موسیو لامی در اوقات توقف این حدود زحمتی در تقدیم خدمت مموله بخود کشیده که تلافی آن موقوف بعنایت اعلیحضرت قدر قدرت ایمپراطوری است و پیوسته در این حدود و سامان نیز ذکر خیر آنجناب را ورد زبان میداشت آنجناب نیز میباید اهتمامی نماید که بازاء این زحمت از طرف اشرف عم اکرم ایمپراطور اعظم بعنایت تازه و مرحمتی بی اندازه سرافراز گردد و همواره حالات خود را با اخبار مسرت بخشای آنحدود نگاشته نشاط افزای خاطر باشد.

عصر تجزیه و فروش ایران !

پس از انعقاد قرار داد شوم گلستان ، ژنرال الکسی پتروویچ یرمولوف ، فرمانروای قفقاز، بعنوان سفیر فوق العاده امپراتور روسیه به دربار فتحعلیشاه آمد تا موافقت دولت ایران برای یک حمله مشترک به قلمرو عثمانی یا دست کم اجازه عبور نیروهای روسی از خاک ایران را بدست آورد، با آن که روابط ایران وعثمانی تیره بود، به دلیل استنکاف یرمولوف از گفتگو درباره بازدادن ایالات ماورای ارس، فتحعلیشاه و دربار او با این همکاری موافقتی بعمل نیاوردند. اما در پاییزسال ۱۸۲۱ میلادی وضع به گونه ای دیگر در آمد وسرانجام جنگ میان ایران وعثمانی آغاز گردید.

انگیزه جنگ ناراحتی هایی بود که حافظ علی پاشا، فرمانده نظامی ارز روم برای ایرانیانی که عازم مکه، کربلا ونجف بودند، پدید می آورد. اما این همه حقیقت نبود. این آزار وایذاها تازگی نداشت اما رفتار خشونت آمیز مأموران عثمانی نسبت به یکی از صدها زن

تحمليشاه كه عازم زيارت مكه بود، تازگی داشت. نخستين گام، اعتراض شديد دربار نسبت به اين وقايع بود. اعتراضی كه سبب كناری حافظ علی پاشا شد، اما از ديدگاه دربار تجری ظلم وجور جانشين او نيز دست كمی از سلفش نداشت. گفتنی است كه در همين زمان نيروهای سلطان عثمانی سرگرم مقابله با قيام های يونان بالكان بودند. نتحمليشاه به عباس ميرزا مأموريت دارد كه به خاك عثمانی حمله كند. عباس ميرزا از طريق خوی وچالدران به مناطق كرد نشين عثمانی حمله كرد.پيروزی های ايران برق آسا بود. وان، بايزيد وچند شهر ديگر تصرف شد وارز روم به محاصره در آمد. بخش ديگری از نيروهای نظامی ايران سليمانيه را اشغال كرد وسراسر مناطق ارمنی نشين وكرد نشين تا ديار بكر در اختيار ايران قرار گرفت . پيروزی های برق آسای ايران ، مذاكرات صلح زودرسی را هم بدنبال داشت.مذاكراتی كه پيمان صلح نخست ارز روم حاصل آن بود. با آن كه ايران فاتح جنگ بود و عثمانی خواهان مذاكره وانعقاد قرار داد شده بود،معهذا بموجب اين پيمان هفت ماده ای سراسر مناطق تصرف شده به دولت عثمانی بازگردانده شد.

انگلستان در همه اين ايام لحظه ای دست از توطئه های سياسی عليه ايران برنمی داشت.از ديدگاه لندن ايران بايد تا آنجا به ضعف دچار می شد كه ديگر نتواند سرپناهی جز بريتانيای كبير! داشته باشد. دربار قاجار هم آن چنان درباری بود كه به عامل اصلی انعقاد قرارداد ننگين تركمانچای يعنی عاليجناب مكدونالد،بخاطر همين ماجرا،نشان شير وخورشيد وهدايای ديگر می داد. و، طبيعی است كه چنين درباری نتواند تفاوتی ميان استراحت شبانه حضرت خاقان!! ومنافع ملی وميهنی بگذارد.

رويدادهای بعدی همه تأسف بر انگيز است. با تحريك مقامات انگليسی حادثه قتل گريبايدوف و هيات روسی رخ می دهد.عباس اقبال آشتيانی در كتاب تاريخ مفصل ايران عده كشته شدگان را ۸۰ نفر می نويسد اما بهر حال حقيقت آن است كه در اين آتش افروخته شده توسط انگليسی ها،بجز ای. مالتسف منشی اول سفارت ،بقيه « توسط عده ای كه به تفنگهای انگليسی مسلح بودند وروحانيان

درباری تهران هدایتشان می کردند» قتل عام شدند.

انگلستان که با کسب امتیازهای عهدنامه های گلستان وترکمانچای توسط روس ها، خود نیز به امتیازهای مشابه دل بسته بود، تلاش داشت در حین اجرای مفاد پیمان ترکمانچای در زمینه مبادله اسیران جنگی شرایطی بوجود آورد که جنگ سومی نیز در گیر شود، اما پترزبورگ به سبب رویارویی جنگی با عثمانی و همچنین امکان بروز شورش در قفقاز، کوتاه آمد و به پوزش خواهی رسمی دولت ایران و هدایای بسیاری که شاهزاده خسرو میرزا در معیت گروهی و از جمله میرزا تقی خان فراهانی [امیر کبیر] به دربار امپراتوری فرستاد، رضایت داد.

به نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس نوشته محمود محمودو به استخراج از سفرنامه میرزا مصطفی که همراه این هیأت بوده است ، می توان تا آگاهی ها وبی خبری های شاهزادگان تجری وطرز سلوك آنها را از این چندسطر دریافت. میرزا مصطفی در سفرنامه خود روزی را بیاد می آوردکه « برای تسلّی و دلجویی مادر گریبایدوف ِ ایلچی ،بعد از آن که میرزامسعود ومیرزا صالح مکرر به دیدن او رفتند ،شاهزاده [خسرومیرزا] محض دلجویی،بی خبر به خانه او رفته ودر گریه با او شرکت نمودند»!!.

با مرگ فتحعلیشاه ودر حالی که رقابت های عمده ای برای جانشینی وجود داشت، محمدشاه به تخت سلطنت نشست.عهدنامه های روس وایران این وظیفه ! را بعهده تزارهای روسیه گذاشته بود که چگونه ولیعهدهای تجری را به رسمیت بشناسند وحمایت کنند. محمدشاه بی درنگ به ازدیاد نفوذ روس ها در ایران همت گماشت. ازدیاد نفوذی که انگلیسی ها را خوش نمی آمد. وقتی کنت سیمونیچ وزیر مختار روس وارد تهران شد، محمدشاه ،میرزامسعود وزیر خارجه خودرا به پیشوازش فرستاد وپذیرایی شایانی از او بعمل آورد،اما هنگامی که وزیر مختار انگلیس وارد شد، دولت حاضر به هیچگونه استقبالی نبود. روس ها گوش محمدشاه را که مستعد شنیدن چنین توصیه هایی هم بود پُر کردند، تا حمله ای بسوی هرات صورت گیرد. هدف روس ها، منحرف کردن ایرانیان از توجه

به ماورای ارس بود.به این ترتیب نیروهای نظامی ایران در سال ۱۸۲۶،هرات را محاصره کرد. کنت سیمونیچ در اردوگاه محمدشاه بود والدرد پاتینجر، افسر انگلیسی ،با لباس مبدل ،کار دفاع از قلعه هرات را بعهده داشت. انگلستان بسرعت واکنش نشان داد. سرجان ملک تیل ،پزشک انگلیسی که وزیر مختار شده بودو معاون سه وزیر مختار پیش از خود در ایران بودوبخاطر شرکت در انعقاد قرارداد ترکمنچای از دولت ایران نشان الماس هم گرفته بود!! به محمدشاه اعلام کرد که انگلستان تصرف هرات را عملی خصمانه تلقی خواهد کرد. بدنبال این هشدار هیأت نمایندگی بریتانیای کبیر از ایران خارج شد تا اندکی بعد نیروهای نظامی کمپانی هند شرقی جزیره خارک را اشغال کنند و با حمله بسوی بوشهر،محمدشاه را از محاصره هرات منصرف سازند. کاری که با موفقیت روبرو شد.

درست بهنگامی که محمدشاه سرگرم محاصره هرات بود،عثمانی ها بفکر حمله به ایران افتادندو این بار والی بغداد که از رونق و پیشرفت بازرگانی بندر خرمشهر در برابر بندر بصره خشمگین بود،سپاهی عازم خرمشهر ساخت که مأموریت آن ویرانی خرمشهر [محمره] بود.بخشی از بندر خرمشهر ویران شدوزیان های فراوانی بر بازرگانان این بندر وارد آمد. نتیجه : ظهور دایه های مهربانتر از مادر بود.دیپلماتهای انگلیسی و روسی مقیم استانبول وتهران،کنفرانس ارز روم را برای تعیین حدود مرزی میان دوکشور تشکیل دادند.گفتگو بی هیچ نتیجه ای چند سال بطول انجامید.

دو رویداد دیگر در سال ۱۸۴۳ میلادی بر تیرگی روابط ایران وعثمانی افزود.محمودپاشا، والی برکنارشده سلیمانیه،به محمدشاه پناه آورد. محمدشاه با وساطت نامه ای او را به باب عالی فرستاد و توصیه کرد که محمود پاشا در سمت خود ابقا شود. باب عالی از پذیرش توصیه محمدشاه سر،باز زد. محمدشاه که از ناخواندن توصیه اش خشمگین شده بود ،به والی کردستان فرمان داد که به کمک محمودپاشا به خاک عثمانی حمله کند.جنگ به شکست والی اردلان انجامید. مقامات عثمانی به بهانه عدم اطاعت شهر کربلا از والی جدید بغداد،به کربلا لشکر کشی کردند وهفت هزار نفر را که

بیشتر ایرانی وشیعه بودند، بقتل رساندند. محمدشاه که اینك بیمار بستری بود، دستور اعزام نیروهای ایرانی را بسوی عثمانی صادر کرد. نتیجه: بازهم ظهور دایه ها بود. انگلستان وروسیه پادر میان گذاشتند تا کنفرانسی با شرکت ایران، عثمانی، روسیه وانگلستان در روز روم تشکیل شود. ریاست هیأت ایرانی را میرزا تقی خان فراهانی [امیر کبیر] بعهده داشت و با میهن پرستی و آگاهی ، یك تنه وتا آنجا که می توانست در برابر طرحها وتوطئه های سایر شرکت کنندگان در کنفرانس ایستادگی بعمل آورد. این پیمان در ۲۱ ماه مه ۱۸٤۷ بامضا رسید.

اگر از دوران زمامداری امیر کبیر بگذریم ، سلطنت پنجاه ساله ناصرالدینشاه نیز، جز افزودن بر بار مصایب وتیره روزیهای ایران حاصل دیگری نداشت. همین که تاریخ نویسان به این دوران « عصر بی خبری » ویا « عصر امتیازها » نام گذاشته اند ، کافی است تا خلاصه ای از کارنامه پادشاهی پنجاه ساله او بدست آید.

به تعبیری و از دور دست تاریخ می توان گفت اگر همه جنگها ونبردهای دوران قاجاریه ، بمنظور از نفس انداختن ایران بود تا برای چپاول و غارت آن مانعی وجود نداشته باشد، اینك و بخصوص پس از آن که هرات هم در زمان این پادشاه برای همیشه از قلمرو ایران خارج شد، این شرایط فراهم آمده بود. دربار ملیجك باز و حرمسرای آلوده به فساد وخرافات مذهبی و گهگاهی شکار ویا سفری سیاحتی به اروپا، ناصرالدینشاه را کفایت می کرد و مسابقه نوکری برای بیگانگان ویا افتخار به تحت الحمایگی اجنبیان در آمدن ودر برابر هدایایی نا چیز ویا رشوه هایی نه چندان کلان ، مصالح ومنافع ایران را فدا کردن نیز شاهزادگان تجری و دیوانیان ودولتیان را کافی بود. ملت علیرغم سرزمین ثروتمندش در فقر وتهیدستی ، بیسوادی وبی عدالتی می سوخت ، در حالی که امتیازهای ایران بر باد ده پی در پی نصیب بیگانگانی که راه تهران را در پیش می گرفتند ، می شد.

سرمایه داری انگلستان از سال ۱۸۷۲ تهاجم همه جانبه ای را بسوی کشوری که قربانی آنها شده بودآغاز کرد. همه امتیازهای این

دوران ، بدون استثنا از راه اِعمال نفوذ سیاسی بدست آمد. امتیاز نامه از سوی ناصرالدینشاه، صدر اعظم، وزیران ورجال ایرانی از یك سو و امتیاز گیرنده بیگانه از سوی دیگر در حضور وزیر مختار به امضا می رسید وسپس مهر سفارت بر ذیل آن گذاشته می شد.کمترین استثنایی با توفانی از اعتراض و تهدید از سوی نمایندگان سیاسی خارجی وبخصوص انگلیسی ها ،روبرو می گردید.

بارون جولیوس رویتر، تنها با پرداخت ۶۰ هزار تومان به میرزا حسین خان مشیرالدوله [صدر اعظم]، ۲۰ هزار تومان به حاج محسن خان معین الملك، ودو رشوه ۷هزارتومانی امتیازی تحصیل کرد که بزعم لرد کُرزن در کتاب ایران ومسأله ایران « کامل ترین و عجیب ترین امتیازی که در طول تاریخ کمتر دیده شده وبموجب آن تمام منابع صنعتی کشوری به یك خارجی تسلیم وتفویض گشته، این امتیاز بوده است ».

ناصرالدینشاه که نمونه کامل تذبذب و باری بهرجهتی های دودمان قاجاریه است،درجریان سفر اروپایی خود در پترزبورگ مورد سرزنش شاهزاده گورچاکف وزیر خارجه روسیه قرار گرفت و ناگزیر با بهانه ای که تعلل رویتر در انجام کارها بدست داد،آنرا لغو کرد. اما از دیدگاه سیاسی بهر تقدیر تخم لقی بود که شکسته شده بود و مصایب بعدی را بدنبال داشت.

درسال ۱۸۸۸ ،دولت انگلستان اجازه شروع کشتیرانی بر روی کارون را گرفت. لندن پنجاه سال برای کسب این اجازه تلاش کرده بود.

درسال ۱۸۸۹ امتیاز تشکیل بانك شاهنشاهی به رویتر داده شد. حمایتگر واقعی دولت انگلستان بود.اما این پیروزی بزرگ برای لندن وسرمایه داران انگلیسی چقدر تمام شد؟. به روایت ابراهیم تیموری در کتاب عصر بی خبری «...رویتر متعهد شد،پس از تشکیل بانك مبلغ چهل هزار لیره انگلیسی بمدت ده سال با تنزیل صدشش به ناصرالدینشاه قرض بدهد واصل وفرع این پول را از منافعی که بانك باید به ایران بدهد،محسوب دارد...». بانك شاهنشاهی حق انحصاری نشر اسکناس داشت.

دربازگشت ناصرالدینشاه از سفر سوم اروپا، فاجعه امتیازها، به اوج رسید.

ـ امتیاز لاتاری به منشی فرانسوی سفارت ایران در لندن با دلالی میرزا ملکم خان ناظم الدوله

ـ امتیاز راه شوسه تهران ـ اهواز، یحیی خان مشیرالدوله امتیاز را کسب کرد. بانك شاهنشاهی ساختمان آن را از طریق قم، اراك، بروجرد، خرم آباد واهواز بعهده گرفت. اما در واقع یحیی خان امتیاز شصت ساله را گرفت وبه انگلیسی ها فروخت.

ـ امتیازانحصار تنباکو وتوتون [رژی]. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان نوشت « کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدین شاه گرفت،...و به عوض چند کرور به شاه ودرباری ها داد»

ـ امتیازپرورش کرم ابریشم

ـ امتیازانحصار تریاك

ـ امتیاز تهیه اسفنج

ـ امتیاز صید مروارید

ـ امتیاز برگرداندن مسیر رودخانه ها

وبسیاری دیگر از این قبیل که هریك به ضرر وزیان ایران وتا آنجا بسود بیگانگان بود که گاهی خود از سهولت بدست آوردن آن دچار شگفتی می شدند.

در این میان روس ها هم آرام نبودند.بدنبال الغای امتیاز رویتر، روسیه تلاش کرد امتیاز احداث راه آهن در ایران را بگیرد. اما توفیق نیافت. در سال ۱۸۷۸ میلادی ناصرالدینشاه از دولت تزاری روسیه خواست که اورا در ایجاد یك واحد نظامی که بتواند امنیت شخصی او را تأمین کند،یاری دهد.پترزبورگ با شعف پیشنهاد ناصرالدینشاه را پذیرفت ودر سال ۱۸۷۹سرهنگ دامانتوویچ در معیت سه افسر روسی و شش درجه دار قزاق وارد تهران شدند و بریگاد قزاق را تشکیل دادند.به روایت محمدعلی مهمید در کتاب تاریخ دیپلماسی ایران « بریگاد قزاق موظف بود که از شاه در برابر ملتش حفاظت کند! ». این بریگاد بزودی بصورت ارتش مجهز ایران

در آمد وطبیعی است که تا چه میزان صاحب نفوذ شده است. روس ها با کسب امتیاز احداث جاده عشق آباد به توچان، بازرگانی انگلستان را در خراسان از رونق انداختند واندکی بعد ایران بصورت بازار مهم صنایع پارچه بافی، نفت ،و تنند وشکر روسیه در آمد.

در برابر بانک شاهنشاهی که نصیب انگلستان شده بود، پولیاکف ،سرمایه دار بزرگ روسی در سال ۱۸۹۰، بانک استقراضی را در ایران تأسیس کرد. پیش از او امتیاز صید ماهی در ساحل دریای مازندران به لیانوزوف واگذار شده بود.در سال ۱۸۹۲ و۱۸۹۵، به ترتیب امتیاز ایجاد جاده از انزلی [بندر پهلوی] تا تهران و از قزوین تا همدان به روس ها داده شد. روسیه همچنین مشتاق احداث راه آهن ایران بود که به دو دلیل مخالفت آشکار انگلستان و همچنین توجهی که در راستای ملی به ایجاد راه آهن سیبری داشت ، از آن دست کشید.

انگلستان ، هرآن چه را که می خواست در ایران انجام می داد ـ که به یقین انجام آن در دیگر نقاط به آن آسانی نبود ـ ، با اینهمه همچنان دامنه دشمنی با ایران را گسترش می داد. ایران ابر قدرت، ایرانی که در ناتوانترین زمان نزدیك به آن، هنوز یارای آنرا داشت که ولو با فرجامی شکست آمیز جنگهای طولانی با روسیه را ادامه دهد،در زمان ناصرالدینشاه به آنچنان مرحله ای رسیده بود که اینك دیپلماسی بریتانیا سعی در از میان بردن قدرت مرکزی دولت از طریق حمایت از ادعاهای تجزیه طلبانه داشت.سران ایل بختیاری، شیخ خزعل و رؤسای بلوچ ،نخستین یاوران بریتانیا در این تضعیف ملی بودند.

نمایندگیهای سیاسی بریتانیا،کنسولها، شعبه های بانك شاهنشاهی، شرکت نفت،شرکت راه وکشتیرانی، تلگرافخانه ها و مبلغان مذهبی انگلیسی با دامنه تلاش های ضد ایرانی خود کم بودند که اینك باید خودفروختگان قبیله ای هم به آن افزوده شوند.انگلیسی ها خود را طلبکار پانصد هزار لیره ای الغای امتیاز انحصار توتون وتنباکو می دانستند و همین دستآویزی بود تا گمرکات جنوب را نیز

قبضه کنند.

قتل ناصرالدینشاه ،ولیعهد بیمار او را به تهران وتخت سلطنت رساند.از نخستین اقدامات پادشاه جدید تدارك سفر به قصد زیارت اروپا بود.خزانه خالی بود و بانك شاهنشاهی هم وثیقه گمرکات جنوب را برای اعطای وام سیاحتی مظفرالدینشاه کافی نمی دانست.بریتانیا به چانه زدن پرداخته بود.پادشاه جدید ،میرزا علی اصغر اتابك را فراخواندتا ترتیب وامی برای مسافرت شاه بدهد.یك سال بعد پای بلژیکی ها هم بر سر سفره غنایم بی نگاهبان ایران باز شد!. گمرکات کرمانشاه وآذربایجان به آنها واگذارگردید.در سال ۱۹۰۰ میلادی با گرفتن یك وام از روسیه مجموعه بدهی های ایران ـ آنهم بخاطر هیچ ـ کاملتر شد. از محل وام دیگری از روسیه بمبلغ ده میلیون منات وبا شرایطی سنگین ،مظفرالدینشاه تدارك سفر دوم اروپا را دید.سفر وسفرهایی که جز آبروریزی سودی برای ایران نداشت.

مروری بر قسمتی از خاطرات محمود خان احتشام السلطنه ، نخستین رئیس مجلس شورایملی واز وطنپرست ترین مردان ایران، می تواند گوشه هایی از این نوع آبروریزی ها راتصویر کند:

«....از طهران دستور واطلاع رسید که برحسب دعوت بعضی از دول !! شاه قصدمسافرت فرنگ دارند وبه برلن هم خواهند آمد وفلان تعداد از اجزاء ملتزم رکاب می باشند.

برای من که تا اندازهٔ مسبوق به حالت اعلیحضرت بودم و اجزاء دولت ودرباریان او که از اوباش بازار رذل تر بودند را خوب می شناختم ،وصول این خبر بهجت اثر!! مایه مصیبت وعذاب وناراحتی گردید.زیرا من تازه به برلن ومحل مأموریتم وارد شده وهنوز طرز زندگی واداره این مملکت را نمی دانستم. در اولین برخوردها با مقامات سیاسی و دولتی آلمان احساس کردم که چون مانند دولتین روس وانگلیس و حتی بقول خودشان به قدر فرانسه و بلژیك در ایران منافع ندارند. نسبت به مملکت ما بی تفاوت می باشند....دولت آلمان ،پس از اینکه اصل بازدید پادشاه ایران وپذیرایی از او را پذیرفت ،قبول پذیرایی از قریب یکصد نفر همراهان که مرکب از صدر اعظم وبعضی از وزراء و درباریان ورجال،تا نوکر وپیشخدمت وقراول وبساول و دلقك و روضه خوان وسعین البکاء وامثالهم بود اشکالتراشی می کرد. حق هم با وزارت

خارجه آلمان بود.... این مسائل به هر شکلی بود قرارش داده شد ودولت آلمان را راضی به پذیرایی رسمی از شاه وخیل همراهان وملتزمین رکاب او کردم . تازه،بعد از موافقت دولت آلمان،مسئله نشان بمیان آمد ومراسلات ومذاکرات وتلگرافات پی در پی در این زمینه از طهران آغاز شد. از صدر اعظم تا پسر سید بحرینی و قهوه چی باشی و غیره نشان می خواستند ودر اطراف نوع و اعتبار آن نیز هریك توقعات و گفتگوهایی داشتند.

لتابك امین السلطان برای خودش نشان عقاب سیاه که بزرگترین نشانهای آلمان است می خواست ودلیل استحقاقش این بود که روسها بمن نشان سنت اندر دادند ومن به ملاحظه اینکه به شاه هم همین نشان را می دادند قبول نکردم.آلمانها گفتند امپراطور آلمان میفرمایند اشخاصی می توانند نشان عقاب سیاه داشته باشند که من خود شخصاً ایشان را بشناسم .....یکی از ادعاهای بامزه این بود که می فرمودند قصه نشان این همه طول وتفصیل ندارد. ما هم متقابلاً به اجزاء امپراطور ومأمورین دولت آلمان نشان خود را مرحمت می کنیم! غافل از اینکه هرکس در چهل ،پنجاه سال اخیر از دربار معدلت مدار به فرنگستان آمده نشانهای دولت علیه را با فرامین سفید مهر ، دوجین ، دوجین فروخته یا به عوض انعام به این وآن بخشیده....مسئله مهمتر این بود که اعلیحضرت قدر قدرت از مرحمت راه آهن تغییر حالت میدادند ومترقع بودند راه آهن مثل کجاوه های خودمان لنگان لنگان حرکت کند. این مطلب در دستورالعملها و مراسلات دولتی مکرر تأکید شده بود که بایستی قطار حامل اعلیحضرت آهسته وبه میل و دلخواه ذات اقدس حرکت کند وبه هیچ زبان نتوانستم امناء دولت علیه را متوجه کنم که صدها رشته خط آهن در هر یك از ممالك فرنگ به یکدیگر اتصال دارد ودر هر لحظه صدها قطار از ایستگاههای مختلف حرکت می کند.....در این خصوص هم باز دچار اشکالات و اسباب خنده،نزد مسئولین امور آلمان شدیم....در قضیه خط سیر ملوکانه که از فرانسه به آلمان تشریف فرما می شدند قصهٔ مضحك وخنده وخجالت آور دیگری هم داشتیم و آن این بود که: دستوردادنداز وزارت خارجه و دولت آلمان درخواست کنم که خط سیر اعلیحضرت از فرانسه تا برلن را طوری انتخاب نمایند که قطار از «آلزاس و لورن» عبور نکند،زیرا خاطر مهر مآثر از ملاحظه آن نقاط مکدر خواهد شد. یعنی نمی توانند تحمل نمایند وبا چشم مبارك خود مشاهده کنند که آلزاس و لورن،ملك طلق وسرزمین تاریخی متعلق به فرانسه در تصرف آلمانها باشد.زمادر مهربانتر!! دایه خاتون !! که البته چون طرح این خواهش بی مزه وابلهانه از جانب کسی که خود را به زور مهمان کرده

است...دور از نزاکت بود.....ترجیح دادم آنرا مسکوت بگذارم. اتفاقاً مختصرتغییری در برنامه مسافرت شاه پیش آمد....در بال منتظر شدیم تا شاه وهمراهان نزول اجلال فرمودند. ذات مبارك وملتزمین رکاب به قطار مخصوص داخل شدند. دعوا وکشمکش بر سر انتخاب اطاق و نشیمن در قطار آغاز شد.....در عرض راه هوا ابر و طوفانی شد ورعد وبرقی در آسمان دیده شد. حالت اعلیحضرت برهم خورد. خیلی از رعد وبرق می ترسیدند یا بخودشان بسته بودند. فوراً تلگرافی بخط مهندس الممالك برای مخابره به طهران، بدستم دادند که مقرر فرموده بودند،فلان مبلغ به توسط سید بحرینی به فلان سید داده شود وعجله وتأکید داشتند که از اولین استاسیون مخابره شود.....همه با لباسهای رسمی حاضر و به اتفاق مهماندارها به سالن قطار رفتیم.اعلیحضرت در روی یك صندلی نشسته با صورت زرد و رنگ چهره پریده ومطابق معمول تکمه های سرداری نظامی خودرا پائین وبالا انداخته، از زیر کلاه زلفهایش به جلو صورت ریخته وبیرون آمده بود،با حالتی مضطرب و پریشان تسبیح زرد رنگ سنگ مشهد در دست داشت و مشغول اوراد خواندن وتسبیح انداختن بود وبه هیچکس وهیچ جا توجه نداشت....یك روز برای اعلیحضرت عرض لشکر و برنامه سان ورژه در برلن قرار داده بودند.با اینکه از روز قبل ساعت حرکت را به شاه یادآوری و به ملتزمین رکاب گوشزد کرده و از یك ساعت پیش از وقت ساعت حرکت ترن را به شاه اطلاع دادم وهر دقیقه اصرار می کردم که وقت حرکت ترن می گذرد.اعتنایی نداشت ودر نتیجه با مدتی تأخیر سوار ترن شدند وناگزیر برای اینکه به موقع به برلن برسیم ترن با سرعت بیشتر حرکت میکرد.

فریاد شاه از سرعت ترن بلند شد؛ که نمی توانم تحمل کنم،حالم به هم میخورد،سرگیجه گرفتم، با من دعوا وداد وبیداد میفرمودند ومرتباً احضارم میکردند که احتشام السلطنه بگو بیواش تر برود،احتشام السلطنه حالم به هم میخورد،احتشام السلطنه بگو نگاه دارند.....از لحظه ورود موکب مبارك ملوکانه وهمراهان بالاترین افتضاحات و بدترین رسوایی ها ببار آمد.

برای انجام مراسم سان و رژه امپراطور آلمان و تمام شاهزادگان سوار بر اسب شده وبرای اعلیحضرت قدر قدرت و همراهان درجه اول هم ،اسب های سواری آماده شده بود.کالسکه حامل ذات اقدس به وسط میدان مشق رسید واسب های سواری را به نزدیك کالسکه آوردند....هرچه اصرار والتماس نمودیم، اعلیحضرت از سوار شدن بر اسب خودداری کردند. به عرض رسید اسب آرام حاضر است واذیت نمی کند. ابداً مفید نبود و فرمودند در کالسکه

می نشینم و کوروك کالسکه را پائین می کشیم !!.خدایا، چه خاکی برسرمان کنیم؟؟ در این میدان شاهزاده خانمها و زنان امراء و وزراء وافسران آلمانی که در مراسم سان شرکت کرده اند،در کالسکه نشسته اند وامپراطور وشاهزادگان و فرماندهان نظامی سوار بر اسب هستند، چطور ممکن است ،اعلیحضرت پادشاه ایران در کالسکه بنشیند وبگویند از اسب سواری وحشت دارد؟؟....هر بیرق که می آمد از حضور مبارك بگذرد به شاه عرض میکردم؛ سلام بدهد ،یکمرتبه،دومرتبه،سه مرتبه سلام میدادند وبعد خسته می شدند،یا فراموش میکردند ودیگر سلام نمی دادند یا روی خود را به آن طرف میکردند وبه طرف قشون دستی حرکت میدادند.هنوز ده، پانزده دقیقه نگذشته بود که اعلیحضرت احساس ناراحتی کردند واظهار خفگی وخستگی وتشنگی نمودند. دائماً آب میخواستند. امین حضرت آب !! یك گیلاس آب !! وباز هم آب !! آب !!.

امین حضرت آبدارباشی با لباس رسمی،غرق در نشان وحمایل سبز وتمثال بی مثال ، در حالی که تا پایین دامن خود انواع نشان ها ومدال هایی که بر اثر لیاقت وابراز خدمات درخشان تحصیل کرده نصب نموده بود،برای اعلیحضرت آب می برد.

داستان آب طلبیدن وخوردن بجای خود،ظرف آب مخصوص اعلیحضرت در وسط میدان مشق برلن، هیئت و هیبت خنده آوری داشت. زیرا یك نفر آبدار در حالیکه یك مشك چرمی (حامله بلغار!!) بر دوش داشت. پشت کالسکه ایستاده بود و هر بار که ذات مبارك آب می خواستند. امین حضرت ظرف آب خوری مخصوص را از مشك پر آب نموده بحضور می آورد. حرکت امین حضرت از محلی که ایستاده بود تا پشت کالسکه وریختن آب از مشك،به داخل ظرف هربار که تکرار می شد.شلیك خنده از اطراف میدان بلند می شد،اما مگر ذات مبارك ملوکانه به این مسائل توجه دارند؟!....بعد از آنکه آب خواستن وخوردن چند بار تکرار شد.شروع به باز کردن تکمه های سرداری فرمودند وزلفها شکل دیگر گرفت،سبیل کلفت ودراز آویزان بود،آویخته تر شد.قطرات درشت عرق از سر وصورت سرازیر گردید.....قرار بود که اعلیحضرت پادشاه ایران به اتفاق امپراطور وامپراطریس وخاندان سلطنتی و شاهزادگان وملتزمین رکاب شاهنشاه ایران واعیان ورجال آلمان به اپرا تشریف فرما شده برنامه مخصوص اپرا را ملاحظه فرمایند...هنوز چند دقیقه از شروع برنامه نگذشته بود که اعلیحضرت از صف جلو،روی خود را به عقب برگردانده وبه من که البته چندصف دورتر نشسته بودم،فرمودند؛ تشنه ام، آب می خواهم!!.سبحان الله .این چه اوضاعی است؟؟....چاره ای نبود فوراً امین الحضره با لباس تمام رسمی که لباس سفیر کبیر در واقع به آن زینت وزیور نبود ونشانها وتمثال و

غیره ، از جای خودبرخاست وبرای تهیه آب رفت،هرچه گفتم : شما ازجای خود تکان نخورید، پیشخدمت ها برای انجام خدمات حاضر و مأمور هستند،فایده نکرد وگفت ،بهها من بنشینم وپیشخدمت یا دیگری آب برای ولینعمتم ببرد؟...چند دقیقه بعد،مجدداً دستور آب دادند واین کار چند نوبت تکرار شد، یك مرتبه، بدون مقدمه، اعلیحضرت از جای خود برخاسته وقصد عزیمت فرمودند. چه شده است؟ حالم بر هم خورده است.ای امان ، با این انتضاحات پی در پی چکنم ؟شاه از سالن اپرا بیرون آمد....امپراطورپرسید چه شده؟ گفتم مختصر کسالتی عارض شده ومحتاج هوای تازه هستند.شاه به سالن بزرگ بیرون اپرا آمدند. البته همراهان هم یکی ،یکی از لژ خارج شدند وبرنامه رسمی از سکه افتاد.....همه انتظار دارند ناراحتی اعلیحضرت رفع وبه محل اپرا تشریف فرما شوند تا ادامه برنامه را ملاحظه فرمایند، اصرار فرمودند که می خواهم بروم بخوابم واستراحت کنم . حالا تکلیف این برنامه رسمی چه می شود؟ صدها تن شاهزادگان،اعیان،اشراف،وزراء وارکان دولت ،سفراء وکور دیپلماتیك با خانمهای آنها که امشب برای معرفی وآشنایی با پادشاه ایران دعوت شده اند، چه باید بکنند؟ چه خاکی باید بر سرمان بریزیم؟بالجمله، هر قدر قبایح این رفتار را به عرض خاکپای مبارك رسانیدم،بکلی بی ثمر ماند،زیرا هیچ امری بنظر مبارك قبیح نبود واصرار در حرکت فرمودند و به جانب در خروجی راه افتادند.....خدایا، دیگر چه آبرویی برای من وسملکتم در این سرزمین باقی مانده است وپس از مراجعت موکب فیروزی کوکب ، در دربار آلمان چگونه می توانم ظاهر شده وبه عنوان یك سیاستمدار ونماینده کشور مستقل ومتمدن عرض اندام نمایم.....»

خاطرات احتشام السلطنه.بکوشش سیدمحمدمهدی موسوی.انتشارات زوار ، تهران

نمی توان از انگلستان ، عصر امتیازها، ناصرالدین و مظفرالدینشاه گفت و از عالیجناب سرهنری دراموندولف سخنی بمیان نیاورد. او فرزند جوزف ولف از یهودیان آلمان بود که به انگلستان مهاجرت کرد. سر هنری پس از چند سال بعنوان یك سیاستمدار اقتصاد دان در عرصه بین المللی بکار پرداخت و دست کم ده سال نماینده حزب محافظه کار انگلستان در مجلس این کشور بود.وقتی در سال ۱۸۸۷ بعنوان وزیر مختار راهی تهران شد، پشتیبانان صاحب نفوذی در لندن داشت. عالیجناب سرهنری دراموند ولف عامل اصلی گرفتن امتیاز نامه بانك شاهنشاهی و اجازه کشتیرانی بر روی کارون

بود.امتیازهایی که در مقایسه با تلاش وی برای انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ و امتیاز نامه موسوم به دارسی ،کاهی را در برابر کوه می مانست.او بود که برای ویلیام نوکس دارسی امتیاز استخراج وبهره برداری نفت گرفت تا شرکت نفت ایران وانگلیس،همچون اسب تروا برای دیپلماسی بریتانیا در آید و او بود که با همتاهای روسی خود قرارداد۱۹۰۷ را بمنظور تجزیه ایران بامضا رساند.

سرهنری دراموند ولف که با ویلیام نوکس دارسی آشنا بود،واسطه دوستی او با کتابچی خان ارمنی شد. در سال۱۹۰۱ کتابچی خان و ماریوت نماینده دارسی در حالی که توصیه نامه ای از سرهنری برای هاردینگ وزیر مختار انگلستان در ایران در دست داشتند،وارد تهران شدند. اینك انگلستان در ایران با نفوذ از تر از آن بود که نتواند بسرعت امتیاز نامه را بامضای مظفرالدینشاه برساند.این امتیاز نامه هشت سال بعد در دست شرکت نفت ایران وانگلیس بود. فصل تازه تیره روزیها گشوده شده بود. دولت انگلستان تلاش کرد خود راغیر مؤثر در گرفتن این امتیاز وتشکیل شرکت نفت ایران وانگلیس معرفی کند. اما نوشته سر آرنولد ویلسن نویسنده کتاب جنوب باختری ایران را که نایب کنسول بریتانیادر اهواز بوده است ،چگونه می توان فراموش کردکه: « وزارت خارجه انگلستان ودولت هندوستان را باید تقدیر کرد که عده ای سرباز هندی به این نقطه [شمال اهواز] گسیل داشتند تا به ایلات وعشایر محلی بفهمانندکه اگر مانع کار یك شرکت انگلیسی شوند...چه عواقبی برای آنها خواهد داشت ». آیا انگلیسی ها مثل همیشه دروغ نمی گفتند؟.مگرجوزف چمبرلین نگفته بود« تجارت تابع پرچم است».

مظالمی که بر ایران می رفت اندك اندك هشیاری و همگام با آن روحیه اعتراض را در توده های مردم گسترش داد. اینك دیگر جامعه شهری ایران دانسته بود که دربار قاجار به اندیشه تنها چیزی که نیست ملت ومنافع ایران است. آنچه سبب عدم انفجار این خشم عمومی می شد، دکانداران دین ومذهب بودند که ضمن استیلا بر همه نهادهای اجتماعی و نفوذ بی سابقه در دربار وهمچنین بعنوان ستون پنجم دو قدرت بریتانیایی و روسی، با مانوورهای بظاهر مذهبی اما

بدقت سیاسی مدیریت جامعه رابدست داشتند. وقتی اعلیحضرت قدر قدرت قجری ! از وحشت سرعت قطار بزیر عبای سید بحرینی پناه می برد، تکلیف سایر افراد از پیش تعیین شده است .

بی کفایتی های دربار قاجار که به تضعیف بیش از حدمملکت انجامیده بود،ایران را در نامساعدترین شرایط وارد قرن بیستم کرد. در همان یکی دوسال اول،روسها وانگلیسی ها در اندیشه تجزیه ایران از طریق تقسیم ایران به مناطق نفوذی خود بر آمدند.

لرد لنزدون ،وزیر خارجه انگلستان در پنجم ماه مه ۱۹۰۲ در مجلس این کشور گفت : « دولت پادشاهی انگلستان،برقراری مرکزی بحری،یا...را در خلیج فارس ،از ناحیه هر دولتی که باشد،نوعی تعدی وتجاوز به منافع انگلستان تلقی می کند وبی تردید با تمام امکاناتی که در اختیار دارد با چنین اقدامی به مخالفت برمی خیزد» در نوامبر همین سال ادوارد هفتم ،پادشاه انگلستان ،بهنگام پذیرش بنکندورف ، سفیر جدید روسیه تزاری ،تمایل خود را به استقرار بهترین حسن تفاهم میان دولت های انگلستان وروسیه، ابراز کرد.

بر این اساس مذاکرات مقدماتی میان لرد لنزدون و سفیر روسیه در لندن آغاز گردید. پیشنهاد انگلستان « تعیین اولویت » برای روسیه درشمال ایران بود. لندن تا آنجا پیش رفت که « دولت انگلیس از بازرگانی روسیه در جنوب ایران و خلیج فارس ممانعت بعمل نخواهد آورد »، مشکل مختصری در مذاکرات درباره ایجاد راه آهن وجود داشت که آنهم قرار شد بر اساس « توافق دوستانه »! با انگلستان رفع و رجوع شود.

در ۲۱ اوت سال ۱۹۰۷ ، آ.نیکلسن،سفیر بریتانیا در پترزبورگ از طرف دولت پادشاهی انگلستان و الکساندرپتروویچ ایزوولسکی از سوی دولت تزاری،موافقتنامه ای درباره ایران،افغانستان وتبت به امضا رساندند. بر اساس این موافقتنامه ایران به سه منطقه تقسیم می شد که شمال آن در اختیار روسیه جنوب از آن بریتانیا و بقیه بیطرف بود. سایر مواد قراردادبیانگر درماندگیهای ایران وحرص وآز استعمارگران است، اما بی شبهه ریاکارانه ترین قسمت آن جایی است که می نویسند: « ..دولتین

روسیه وانگلیس هر دو متعهد شدند که استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بدارند[!] و چون آرزوی صادقانه [!] آنها اینست که نظم در تمام نقاط ایران برقرار بوده، ایران با آرامی ترقی نمایدو....».

بزودی قرار داد پتسدام که بدنبال حضور مؤثر آلمان در عرصه سیاست جهانی میان روسیه وآلمان بسته شد، رقیب دیگری را بر سر سفره غنایم بدون پاسبان ایران، نشاند. آلمان ها که امتیاز احداث راه آهن در خاك عثمانی را بچنگ آورده بودند، در پتسدام، تنها اذعان داشتند که خواستار تساوی حقوق بازرگانی در ایران هستند!. آلمان « منافع خاص روسیه در ایران » را برسمیت شناخت [!] و متعهد شدکه « درصددکسب امتیاز راه آهن، جاده، کشتیرانی وتلگراف درحدود منطقه نفوذ روسیه در ایران برنیاید[!] ».

همه این اقدامات بدون حضور وحتی اطلاع دربار قاجار ومقامات ایرانی صورت می گرفت و گاهی فاصله آگاهی سران درباری ایران از چنین تصمیم گیری هایی آن قدر به درازا می کشید که گویی در همه این ایام همه در خواب اصحاب کهف بوده اند.

ودر چنین شرایطی بود که انقلاب مشروطیت به ثمر رسید، مشروطیتی که با هر معیار سنجیده شود، سرفصل جدیدی در تاریخ ایران بود، مظفرالدینشاه فرمان مشروطیت را صحه گذاشت واندکی بعد درگذشت، محمدعلی میرزا که با نام محمدعلیشاه به تخت سلطنت نشست، همانندپدرش از بدهکاران عمده بانك استقراضی روس وایران بودوزیر سایه قدرت بریگاد قزاق از همان مقدار حمایتی از جانب روسیه برخوردار بود که پدر متوفایش . باید با محمدعلی مهمیددر کتاب تاریخ دیپلماسی ایران همدلی نشان دادکه عقیده دارد « دولت تزاری، شاه را حتی در حدود قلمرو خود یعنی بخش شمالی کشور، آلت حفظ واِعمال سلطه خود می شناخت ».

درباره مشروطیت ، سخن بسیار است که مجال طرح آن در این کتاب نیست، اما بهر روایتی که آن را قبول داشته باشیم، تاریخ شهادت می دهد که پیروزی انقلاب مشروطیت نه تنها به دخالت بیگانگان در ایران پایان نداد، بلکه اینك بخاطر قانونی کردن همه

مظالمی که در مورد ایران رواداشته بودند وتا حصول به آن بی پرواتراز همیشه تاخت وتاز می کردند. در این تاخت وتاز بیرحمانه هم تفاوتی میان بریتانیای کبیر وروسیه در آستانه انقلاب نبود.

و همین جا گفتنی است که ادعای بسیاری از بظاهر روشنفکران ایرانی که انقلاب مشروطیت را ناشی از شرایط انقلابی روسیه می دانند ومحکمترین دلیلشان حضور کسانی نظیر نریمان نریمانوف بلشویك در آن است، از پایه،کذب محض است. انقلاب روسیه در ۱۹۰۵شکست خورد ودر بهار ۱۹۱۷ به عمر تزارها ،خاتمه داد،حال آنکه انقلاب مشروطیت ایران در فاصله ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ با گذر از استبدادصغیر ،به ثمر قاطع رسیده بود.

دستخطی از ناصرالدینشاه خطاب به سپهسالار برای آن که به وزیر مختار روسیه تزلری داده شود. زبونی و چاپلوسی ناصرالدینشاه در برابر روسیه در واژه واژه این نامه دیده می شود

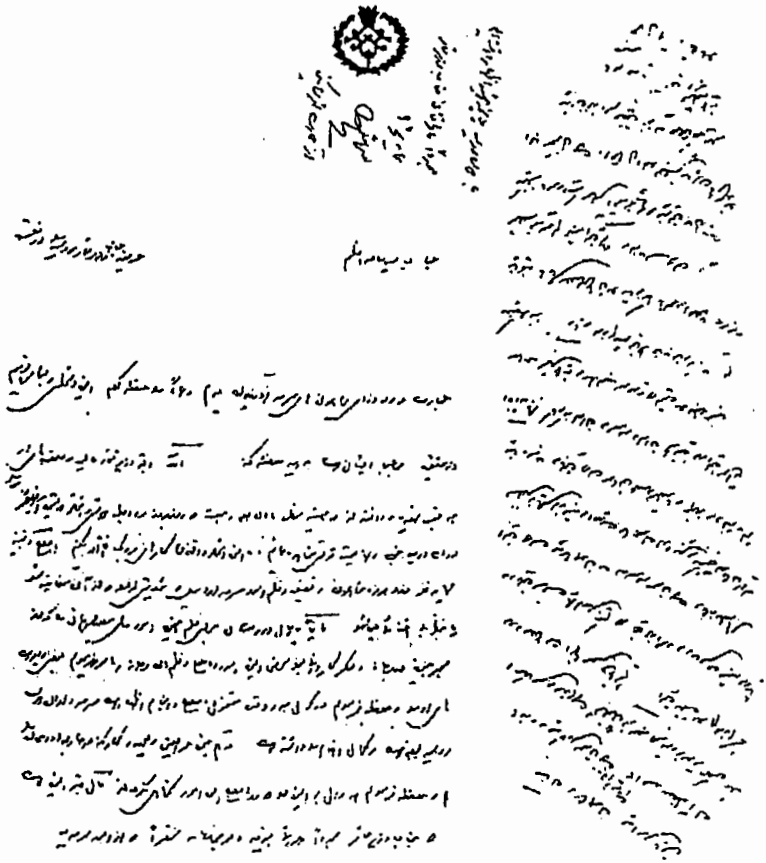

جناب سپهسالار اعظم

عریضه جناب وزیر مختار روسیه را در فقره جسارت و دله دزدی شاهسون های سرحد آذربایجان دیدم وتماماً را ملاحظه کردم.این دستخطی که بشما می نویسم در حقیقت جواب ایشان است.بدهید ملاحظه کند. اولاً وزیر مختار حالیه وسلف های او ، همه خوب فهمیده و دانسته اند که همیشه منظور ما آن بوده وهست که روز بروز، روابط دوستی واتحاد دولتین ایران

وروس را در اعلی درجه خوبی و نهایت ترقی مشاهده نماییم وبا این اتحاد واتفاق کارهای بزرگ انشاءالله بکنیم، اصلاح وتنبیه چهار نفر دزد هرزه شاهسون و تصفیه ونظم امور سرحد اردبیل حکایتی ندارد که از آن مضایقه شود یا بنظر بی اعتنایی دیده شود. ثانیاً پارسال در زمستان برای نظم همین امور حاجی میرزا حسن خان را که از مجربین درب خانه ونوکر کاردانی بود، محض این امور واطلاع و نظم آن روانه ومأمور فرمودیم، بعضی راپرتهای اورا که ملاحظه فرمودیم در کمال جد ودقت مشغول اصلاح وانجام اظهارات سرحدداران دولت روسیه بوده است وکمال اهتمام را داشته است و همچنین مرایض ولیعهد و کارگذار خارجه آذربایجان را هم ملاحظه فرمودیم، همه دال بر این بود که در اصلاح این امور، کوتاهی نکرده اند، حال بهتر این است که جناب وزیر مختار مجدداً صورتی بنویسند وبعرض برسانند مختصراً، که از امور سرحدیه مغان و شاهسون چه امری باقی مانده وچه کاری معوق است وبانجام نرسیده است تا بعد از ملاحظه آن احکامی که لازم است مخصوصاً فرموده هرقدر زودتر ممکن شود در اصلاحات آنها سعی بفرماییم. این فقره را هم لازم شد، در این فرصت یادآوری بکنیم که خیلی از امور ودعاوی تبعه ورعایای این دولت چه شاهسون وغیره در سرحد معوق است وخانوارهای فراری زیادی از شعبه ایلات شاهسون اردبیل ومشکین وغیره در خاك روسیه پناه برده وباین دولت موافق عهد وقرار نامه، هنوز رد نشده اند، انشاء الله باید کارگذاران وسرحد داران طرفین در این مواقع معامله بمثل نمایند ومطالب سرحدیه دولتین را بطور خوبی بگذرانند وباز لازم شد، بخاطر جناب وزیر مختار بیاوریم، چنانچه حاجی میرزا حسنخان را بتازگی مأمور اصلاحات سرحدیه قرار فرمودیم بهتر این است که از جانب دولت روسیه هم سوای آترنویچ که چندین سال است آنجا مشغول است و احتمال دارد بعضی راپرتهای خود را چندان از روی حقیقت ننویسد عوض کرده، یکنفر مأمور جدید انتخاب وبرقرار نمایند. کمال دوستی و اتحاد ما را با دولت روسیه چنانچه همیشه اظهار داشته ایم مجدداً خاطر نشان جناب وزیر مختار نمایید.

۹۷ لوی ئیل . از عمارت شهرستانك

دستخطی است از ناصرالدینشاه خطاب به امین السلطان که طی آن در ماجرای اختلاف مرزی ایران وعثمانی، آشکارا انگلستان را به دخالت در امور ایران دعوت می کند!.

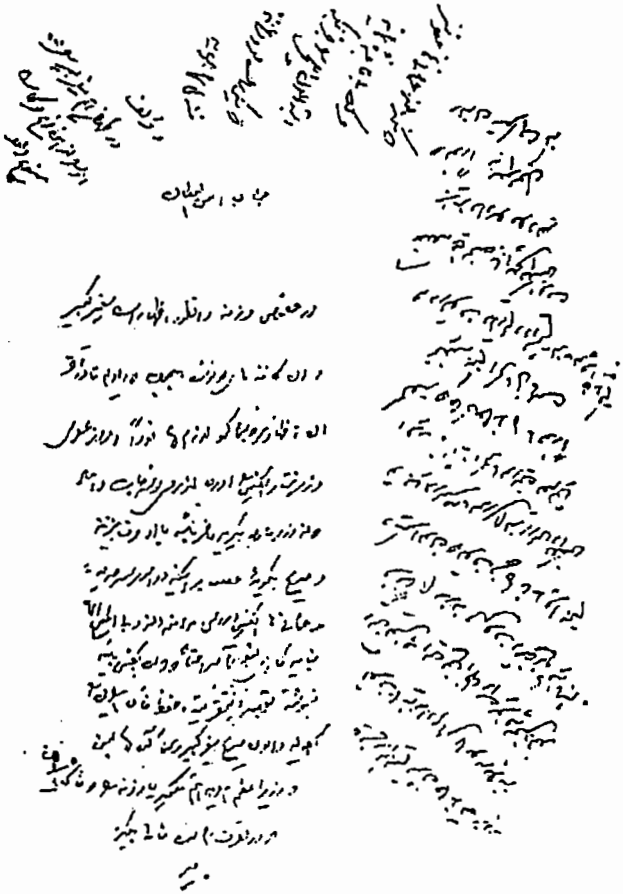

جناب امین السلطان در خصوص وزنه و آنطور اظهارات سفیر کبیر و آن کاغذها که نوشت و جوابی که دادیم تا در آخر آن اظهاری که بشما کرد،لازم است فوراً امروز عصری وزیر مختار انگلیس را آورده از روی نوشتجات و اسناد که از وزیر خارجه بگیرید، حاضرباشد، بااو حرف بزنید وصریح بگویید علاوه بر اینکه در امور سرحدیه ما وعثمانی ها، انگلیس و روس مداخله دارند و بی اطلاع آنها نباید کاری بشود، شما صراحتاً که دولت انگلیس باشید بنوشته تعهد....[ناخوانا] و حفظ خاك ایران را کرده اید والان، صریح ، سفیر کبیر رسماً آمده است ، بمن که وزیر اعظم ایران هستم می گوید: یا وزنه را که خاك ایران ودر تصرف شما است خالی بکنیدبروید، یا من می نویسم قشون عثمانی آمده بزور تصرف نماید وآدم های شما را بدوانند. این یعنی چه. این نوع اظهارات سفیر چه معنی دارد. فرضاً هم وزنه محل حرف ومتنازع فیه باشد، دیگر الان که تصرف من است، خالی چرا بکنم . توبیا در سرحد. مأموری هم از روس و انگلیس [دو کلمه ناخوانا] ...باشند،اگر مأمورین تصدیق کردند که خاك عثمانی است ما فوراً تخلیه بکنیم، اگر مال ما است که در تصرف داریم وداشتیم ازحالا چرا خالی کنیم. خلاصه، خیلی سخت با ایلچی انگلیس حرف بزنید واو را وادارید که فوراً به اسلامبول و لندن تلگراف کند که نکند عثمانی ها خود سر حرکت بی قاعده نمایند. البته الان ایلچی را خبر بکنید که یکساعت بغروب مانده منزل شما بیاید و ولف درطهران هم سفیر کبیرا خلیل خالد بیك، سفیر عثمانی [را دیده او را از این نوع حرکات ممنوع دارد.

متن گزارشی است از امین السلطان[اتابک] به ناصرالدینشاه که از لغای قرداد رویتر حکایت می کند.

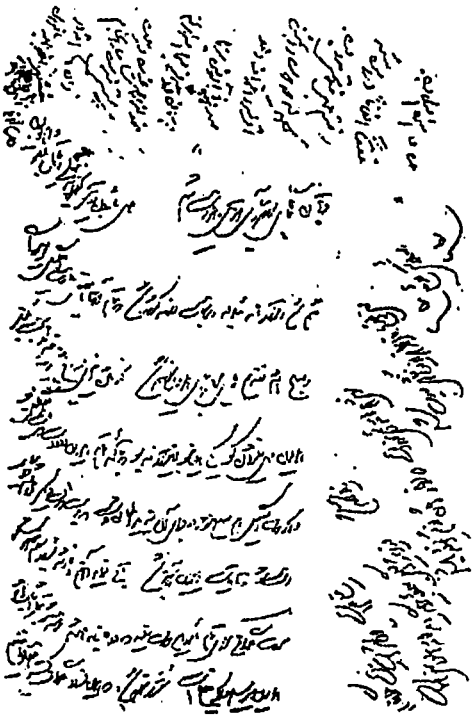

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم عمل بارون رویتر بحمدالله تعالی و به اقبال بلند همایون ختم شد. قرار نامه مبادله و نوشتجات لازمه گرفته شد که تمام آنها بامضای سفارت انگلیس رسیده است وصبح البته تقدیم خاکپای جواهر آسای همایون خواهد شد، گذشتن این عمل را به هیچ چیز غیر از بخت بلند همایون حمل نمیتوان کرد، یکی همین خود قرارنامه بود که قباله تمام ایران ودر دست انگلیس بود واگر دولت انگلیس هم صلاح خود را در اجرای آن نمیدید امکان داشت که بدست دولت دیگری داده شود واسباب زحمت شود وتا قیامت ایران آسوده نباشد، باقی فواید آنهم انشاء الله بمرور معلوم خواهد شد. صورت تلگرافی برای تمام مأمورین دولت علیه که در خارجه هستند نوشته شد، بنظر آفتاب اثر همایون میرسد واگر صحیح است مقرر خواهد شد که همین فردا تلگراف کنند، باعتقاد این غلام خیلی لازم است ، چون مختصر است، قیمت تلگراف ها هم زیاد نخواهد شد.وزیر مختار انگلیس ، علاوه بر آنکه این کاغذها را امضا کرده است ، خودش هم کاغذ رسمی خواهد نوشت که اظهار امتنان از ختم این مسئله باشد، محض اطلاع خاطر مهر مظاهر همایون شاهنشاهی جسارت شد. الامر الاقدس الا علی مطاع

دستخط ناصرالدینشاه در بالای گزارش چنین است :

جناب امین السلطان حقیقتاً انصافاً در این مسئله وختم عمل خدمتی بدولت کرده اید که دوست ودشمن اقرار واعتراف دارد، صدها هزار آفرین برشما وبدون اینکه من بشما اصرار کنم ، خود از روی غیرت و ملت پرستی خدمت را انجام داده اید، البته در تلگراف بهمه مأمورین باید اطلاع داد. لازم است .

دستخطی است از ناصرالدینشاه برای ظل السلطان در اصفهان. شاه همچون کارگزار بانک شاهنشاهی در فکر حفظ منافع بانک است!.

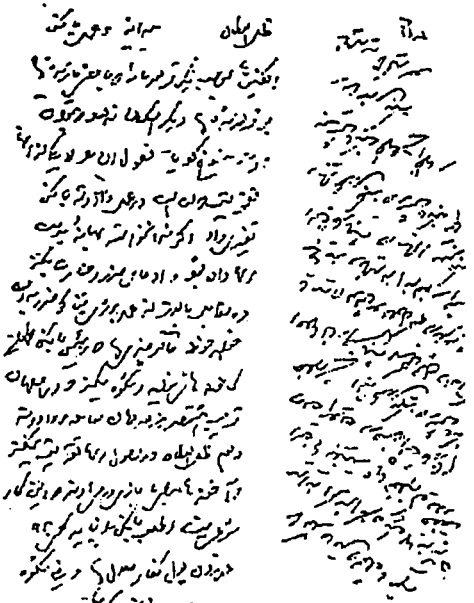

ظل السلطان میدانید که عمل بانك انگلیس ها بموجب یك قرار نامه که بامضای ما رسیده است برقرار شده است . دیگر امکان ندارد که بتوان او را منسوخ کرد یا فصول آن را که یکی از آنها تقویت دولت است در عمل داد وستد بانك، تغییری داد.اگر خدای نخواسته بهانه بدست آنها داده شود وادعای ضرر وخسارت بکنند ده مقابل بالاتر از عمل رژی تنباکو ضرر بدولت خواهد خورد. حالا چندی است که رئیس بانك طهران کاغذها می نویسد وشکوه می کند که در اصفهان قریب هشتصد هزار تومان معامله وداد وستد دارم،ظل السلطان در وصول آنها تقویت نمی کند و آخوندها برای ما بازی در می آورند که این کار شرعی نیست وطلب بانك را نباید کسی بدهد، خوردن پول کفار حلال است ، وخیلی شکوه دارد وبی مزگی می کند. شما نوکر عاقل دولتخواه ما هستید، میدانید اگر خدانکرده یك بهانه بدست اینها بیفتد چه ها خواهند کرد ودر حقیقت دولت ایران در ضرر این کار تمام خواهد شد. البته طوری بکنید که رئیس بانك اصفهان راضی باشد. بهر کس پول داده است یا میدهد، پولش را وصول کرده در سر وعده برسانید وزیاده از اندازه مراقب این کار باشید که مبادا عیبی بکند وباید طوری بگذرد که رئیس بانك آنجا برئیس بانك طهران اظهار رضامندی بکند. زیاده چه تأکید شود۲۱۱

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم لیانازوف مستاجر شیل آمده، تا حالا اینجابود. قریب دوساعت گفتگو کردیم واو را از تمام خیالاتی که داشت از دادن تخفیف و اینکه دولت رودخانه سفیدرود را بطوری که او می خواهد ببندد که اقلاً بیست هزار تومان خرج دارد، انداختم و گفتم امکان ندارد ومن نمیتوانم در این فقرات با شما قرار ومداری بدهم. بعد رفتیم بر سر تجدید قرار نامه، دیگر اگر بخواهم عرض کنم که چقدر در این مسئله حرف زدیم و به چه استادی اینغلام خانه زاد برداشت مطلب را کردم، همینقدر جسارت می کنم که قرار شد سالی چهار هزار تومان علاوه بدهد که در سالی شصت هزار تومان نقد داده شود وقسط را هم مثل همان قرار نامه اولی که با سپهسالار مرحوم بسته بود، بدهد وتفاوت تنزیل همین فقره تغییر قسط البته سالی پنجهزار تومان بلکه بیشتر است.قرار نامه هم ده ساله بسته خواهد شد وچون به او حالی نموده ام که دیناری خرج ندارد، عمل باینطور گذشت.بدیهی است که اگر غلام خانه زاد هم مثل سایرین طمع داشت هرگز نمیتوانست این طور قراری بدهد، اینها تمام از اقبال همایون است . ابداً این غلام اظهار خدمت نمی کند واین خدمتهای جزیی قابل عرض واظهار نیست . خداوند جان ناقابل این غلام را تصدق خاکپای همایون بگرداند. زیاده قدرت جسارت ندارد. الامر الاقدس الا علی مطاع

ناصرالدینشاه در بالای گزارش نوشته است:

جناب امین السلطان عمل از این بهتر نمی شود که با لیانازوف گذرانده اید. علاوه بر محسنات دخل وخرج ،محسنات پلطیکی [پلیتکی] هم در این وقت دارد. هزار آفرین برشما

نامه وزیر مختار انگلستان سر فرانک لاسلز به ناصرالدینشاه

امتنان نامه سرفرانک.ث . لاسلز گویای آن است که چگونه پادشاه تجری به وزیر مختار کشوری که بزور ترادادی را به ایران تحمیل می کند وپس از الغای آن بزور خسارت تعیین می کند، بابت مقروض کردن ملت ایران در جریان وام پانصد هزار لیره ای تشکر وسپاس بعمل آورده است.

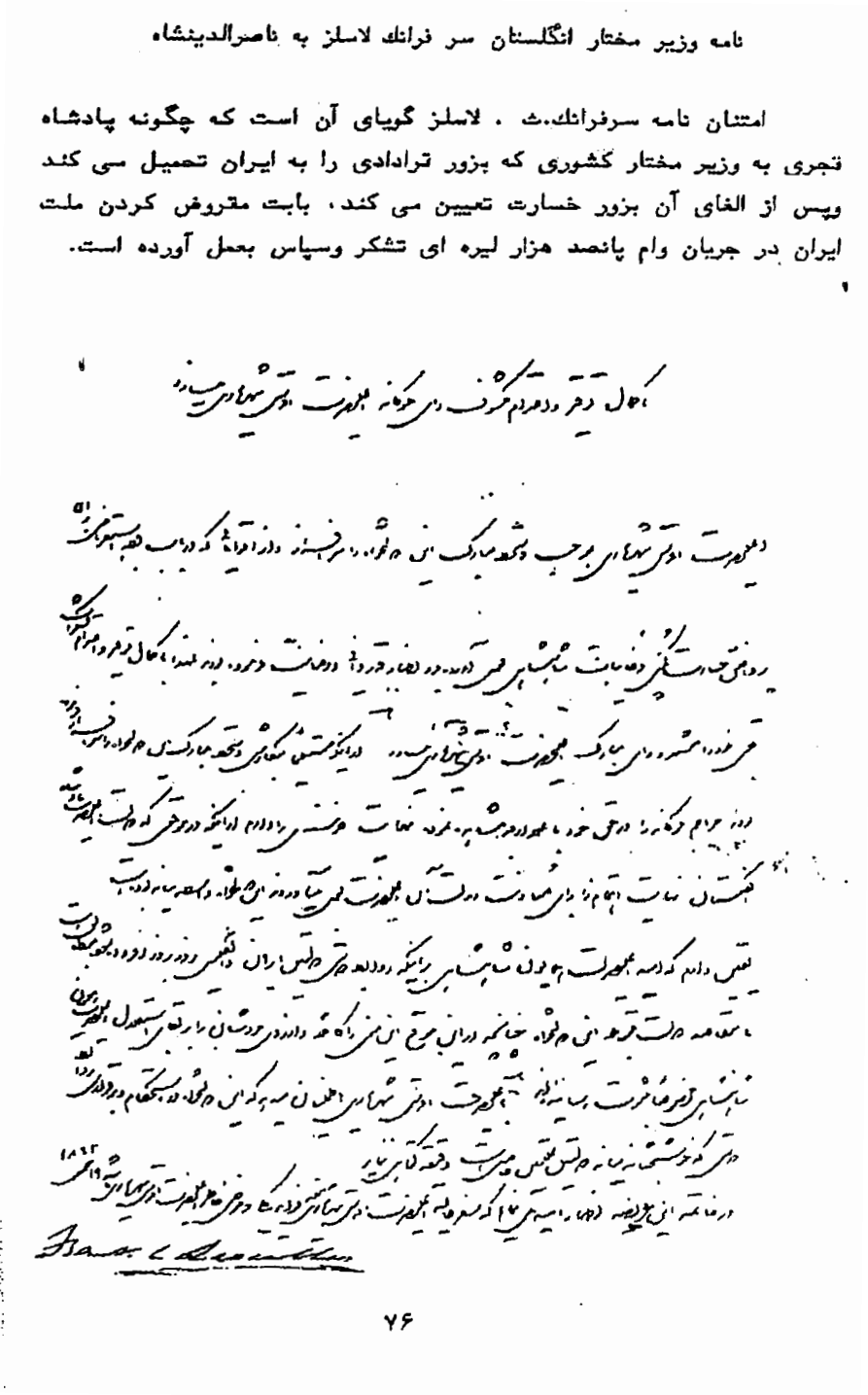

با کمال توقیر و احترام مکشوف رأی ملوکانه اعلیحضرت اقدس شهریاری میسازد

اعلیحضرت اقدس شهریاری بموجب دستخط مبارك این دولتخواه را سرافراز واز اقداماتی که درباب وجه استقراض برای پرداختن خسارت کمپنی اکمپانی] دخانیات شاهنشاهی بعمل آورده بود، اظهار قدردانی و رضایت فرموده بودند، لهذا با کمال توقیر و احترام تشکرات قلبی خود را مشهود رأی مبارك اعلیحضرت شهریاری میسازد. از اینکه مستقیماً بنگارش دستخط مبارك این دولتخواه را سرافراز فرموده بودند، مراحم ملوکانه را در حق خود به اعلا درجه مشاهده نموده، نهایت خرسندی را دارم.از اینکه در موقعی که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نهایت اهتمام را برای معاونت دولت آن اعلیحضرت بعمل میآورند، این دولتخواه واسطه میانه بوده است. یقین دارم که امید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بر اینکه روابط دوستی دولتین ایران وانگلیس روز بروز افزوده شود، مطابق است با مقاصد دولت متبوعه این دولتخواه ، چنانچه در این موقع این معنی را کاملاً و آرزوی خودشان را بریتای استقلال اعلیحضرت همیون [همایون] شاهنشاهی ، مخصوصاً به ثبوت رسانیده اند، به اعلیحضرت اقدس شهریاری اطمینان می دهد که این دولتخواه در استحکام و برقراری روابط دوستی که خوشبختانه میان دولتین علیتین حاصل است ، دقیقه کوتاهی ننماید. در خاتمه این عریضه اظهار امید می نمایم که سفر حالیه اقدس شهریاری مفید فواید کلی و مرضی خاطر اعلیحضرت اقدس شهریاری باشد. ۱۹ سی ۱۸۹۲ فرانك لاسلز

ادوارد هفتم و مشروطیت ایران

بلژیك آغاز کرد، انگلستان حمایت کرد وروسیه بمقابله برخاست. این شمای خارجی انقلاب مشروطیت ایران است. انقلابی که خونها برای آن ریخته شد وسر بسیاری از وطنپرستان را بالای دار برد نیز باید بنوعی با بیگانگانی که ایران را عرصه غارت قرار داده بودند، ارتباط پیدا می کرد.

بی تردید در بررسی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران بیرحمانه تر از این نخواهد بود که خشم روز افزون، نارضایی ملی و نفرت عمیق عمومی ملت ایران از کارنامه سیاه تاجارها را نادیده گرفت وحضور غرور آمیز ملت در صحنه انقلاب را یکجا به حساب دکانداران دین بعنوان رهبران روحانی و یا بلشویکهای گریخته از دست تزارو یا نوکران دست ودهن آلوده بریتانیا گذاشت و آنها را رهبران این نهضت بزرگ ملی دانست. کاری که متأسفانه تا کنون بسیارانجام شده است وبا حقیقت فاصله بسیار دارد. نیمی ونیم بیشتر سیاهکاریهای دوران

تاجار ناشی از سلطه ونفوذ همین دکانداران دین بود. سلطه ونفوذی که حتی در دربار صفویه نیز تا به این پایه نرسیده بود.روحانیون حتی اگر نپذیریم که برای حضور در انقلاب مشروطیت مأموریت داشتند باید براساس شهادت تاریخ واسناد قبول کنیم که بر موج سوارشدند وبه مقصد نرسیده از موج پیاده شدند. سنتی که متعلق به همه دکانداران در همه مذاهب است. فهرست نام روحانیان حقوق بگیر از بریتانیای کبیر از محل عایدات راجه اود در هندوستان و تضاد آشکار روح دموکراسی ـ که در مشروطیت و قانونگزاری تبلور می یابد ـ با لایتناهی بودن فرمانهای تغییرناپذیر آسمانی، کم ترین قرینه ای است که بر این مأموریت گواهی می دهد.

از آن سو،اقدامات و کردار ورفتار انگلستان و روسیه دربرابر انقلاب پاپتی های مشروطیت آنچنان دشمنانه وعناد آمیز است که جای هیچگونه تردیدی در ناسازگاری آنها با بخش های ملی این جنبش باقی نمی گذارد.

به تاریخ رویدادها واسناد، نقب بزنیم،بی آن که قصد یك تحلیل همه جانبه ـ که این کتاب فرصت آنرا ندارد ـ در میان باشد.

مظفرالدینشاه با وامی که گرفته بود به سفر دوم اروپایی خود رفت وبا آبروریزی هایی که بپا کرد،دست خالی از سفر برگشت.در انگلستان لرد لنزدون وزیر امورخارجه برای مظفرالدینشاه تقاضای نشان ممتاز زانو بند ـ عالیترین نشان دولت انگلستان ـ کرد. ادوارد هفتم با آن موافقت نکرد.ناصرالدینشاه آنرا از ملکه ویکتوریا گرفته بود. هنوز عرق تن پادشاه پیر تاجار از این سفر بیهوده خشك نشده بود که در پایتخت او،طی یك برنامه رسوایی برانگیز،تاج السلطنه خواهر زیباروی شاه را با کالسکه اش از جاده عبدالعظیم ربودند و ده روز او را در اختفا نگاه داشتند.خبر بسرعت برق وباد در سراسر ایران بلا زده پخش شد. وقتی روز روشن، خواهر شاه را در پایتخت می ربایند،پیامی نیز همراه با این رویداد ناخجسته بگوش ملت می رسد. حمایت بی دریغ سفارت انگلستان از خانها ورؤسای عشایر که بمنظور از میان بردن قدرت حکومت مرکزی طراحی شده بود اینك در مرحله ثمر رسانی بود. دولت به ریاست اتابك ـ دلال

وام گیرنده برای مظفرالدینشاه ـ برای پرداخت حقوق وهزینه های ضروری دچار تنگدستی بود. اتابك به اعتبار شخصی خود دویست هزار لیره از بانك شاهنشاهی قرض گرفت ،اما افلاس خزانه مملکت با این مختصر درمان پذیر نبود. اداره گمرکات ایران بعهده بلژیکی ها به ریاست نوز بود. نوز وهمکارانش هرقدر با روس ها کنار می آمدند درکار بازرگانان انگلیسی اشکالتراشی می کردند. در همین ایام سروکله کشتی های روسی هم در خلیج فارس پیدا شد. لندن دچار وحشت بود. اداره گمرکات به تحریك روسها یك سد بزرگ در ساحل ایرانی خلیج فارس در برابر انگلیسی ها قرار داد. سد جدید قرنطینه نام داشت.بهانه ایجاد قرنطینه بزعم چیرول دیپلمات انگلیسی « انتقال میکرب طاعون از کالاهای تجارتی هندبه خراسان » بود. روس ها یك خط ممتد درسیستان وخراسان بوجود آوردند وقزاقها پاسداران این خط شدند که مبادا میکروب طاعون از هند به ایران وترکستان منتقل شود.به این ترتیب بود که انگلستان ناگزیر به مذاکره با روسیه بمنظور انعقاد قرار داد ۱۹۰۷،گردید. اما پیش از آن برای درهم شکستن قدرت گمرکات و همچنین مقابله با ترقی روز افزون بانك روس وایران که توسط اتابك علیه بانك شاهنشاهی صورت می گرفت، درهای گنجینه راجه اود باز شد و دکانداران دین چون سربازان جان برکف به کمك شیر پیر بریتانیا آمدند.شبکه های مسجد بکار افتاد و اعتراض ها با درخواست برکناری مسیو نوز و اتابك آغاز گردید. انگلوفیل های درباری نیز بجای کمانچه دربار، ساز لندن را گوش می کردند. این اعتراض ها اگر چه مؤثر بود اما کارساز نبود.دکانداران دین در ایران آن قدرت لازم وکافی را نداشتند. باید از نجف کاری صورت می گرفت.آخوند ملامحمد کاظم خراسانی،آخوند ملا عبدالله مازندرانی،آخوند ملا محمدشرابیانی و حاجی میرزا حسین تهرانی از نجف بطور ناگهانی به دلشوره اوضاع ایران افتادند وبر شعله های آتش افزودند.بخواست شاه اتابك استعفا دادو بی درنگ بقصد مکه تهران را ترك کرداما در استانبول زیارت چین وژاپن وامریکا را بر خانه خدا ترجیح داد وبسوی این کشور ها سرازیر گردید. جانشین اتابك، بمراتب از خود او بدتر بود.

ناصرالدینشاه ،فراش های دربار را هم از او شایسته تر می دانست.این شخص عین الدوله بود.بی تدبیر سختگیری که گفته اند در حکومت مازندران دستور داده بود به پای مجرمی نعل اسب بکوبند واین شقاوت غیر انسانی انجام شده بود.ادیب الممالك فراهانی پس از این انتصاب گفت : « شاه از تبار خویش وزیر اختیار کرد ».

پاداش این انتصاب تهیه هزینه سوم سفر مظفرالدینشاه به اروپا توسط عین الدوله آنهم با جمع آوری اعانه از حکام و وزیران و همچنین فروش مشاغل و عنوان های درباری بود.

روایت مخبر السلطنه هدایت در کتاب گزارش ایران را مرور کنیم :

«.....ایران را بی سر وسامانی وپریشانی فراگرفته. روس از یك سو می کشد ،انگلیس از یك سو.دولت یك جا بیست ودومیلیون ونیم روبل در صدی پنج ، یك جا یازده کرور در صدی چهار به دولت روس مقروض است و دویست ونودهزار لیره به انگلیس گمرکات وثیقه قرض است. خزانه خالی است ودولت محتاج پول . بودجه منظمی در کار نیست.بالمقاطعه،حکام پیشکش به شاه ومبلغی به اجزای دربار و صدر اعظم می دهند و می روند تا به بخت واقبال یا بقوه تعدی چه وصول کنند.به انواع اسامی از رعیت جنس و نقد گرفته می شود. مردم، آنکه در شمال است خودش را به روس بسته و آنکه در جنوب است به انگلیس . وزرا چشمشان به دهان سفارتین است. اکثر علمای طهران سر به سفارت سپرده اند.به روس کمتر به انگلیس بیشتر.....»

گزارش ایران . مخبرالسلطنه هدایت.چاپ تهران

سفارت بریتانیا با برکناری اتابك هم به مقصود خود دست نیافت . نوز هنوز بر سرکار بود. اندکی بعد بالماسکه ای در تهران برگزار شد که مسیو نوز بلژیکی با لباس تمام عیار آخوندی در آن شرکت کرد. اسلام باز بخطر افتاده بودوشبکه مسجد باردیگر کار خود را آغاز کرد. حادثه دومی نیز بدست علاءالدوله حاکم پایتخت روی داد که بمثابه ریختن نمك بر زخم اعتراض ها بود. حاکم تهران در جریان مبارزه با احتکار قند وشکر ،چند بازرگان را دستگیر وچون بی اعتنا به توصیه روحانیان آنها را شلاق زده بود،نه تنها اسلام که این بار عدالت هم در معرض خطر بود وبنا براین باید

کتابخانه تخصصی

ایجاد عدالتخانه ،شعار همگانی گردد. آخوندها با تدارك تظاهرات و نمایش های منبر ومسجد،بر کانونها وانجمن های مخفی چندی که در سراسر کشور بمنظور کسب آزادی و اصلاح امور تشکیل شده بود وسفارت انگلستان هم از آن آگاهی داشت،پیشی گرفت. دولت مستبد عین الدوله بمقابله برخاست. روحانیان به شهر ری کوچ کردند تا از مصونیت اقامت در شاه عبدالعظیم استفاده کنند. سفارت بریتانیا، بهیچ روی تحمل دوری از علمای اعلام را نداشت. انگلو فیل ها براه افتادند.روایت ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه است که «بعضی از رجال و شاهزادگان که خواستار تغییر اوضاع بودندنیز با فرستادن پول آنان را کمك کردند».رفت وآمدها پیاپی شد تا آن که سرانجام به وعده های شاه همگی به تهران باز گشتند.سروصداها بامید انجام وعده های مظفرالدینشاه خوابیده بود که حادثه مسجد جامع تهران پیش آمد. کشته شدن یك طلبه برای شوراندن جمعیت خشمگین ـ که در تاریخ ایران نمونه های فراوان دارد ـ آزمایشی است که سفارت انگلستان هرگز از آن ضرر وزیانی ندیده است. بر اثر قتل این طلبه جوان که طبق معمول توسط سربازان دولتی کشته شده بود،مراسمی در مسجد جمعه برگزار شد.بدستور سپهدار خلعتبری سربازان به مسجد هجوم بردند. و، با زطبق معمول درست « یکصدنفر » کشته شدند. متابله دولت شدید بود واین بار توسل روحانیان باید بمقام بالاتری در مذهب باشد. تم جای شاه عبدالعظیم را گرفت . سفارت انگلستان لحظه ای از دلسوزی باز نمی ماند. فردای روز حادثه نه نفر از بازرگانان و کارچرخانان اصناف که تمشیت امور بازار را در دست داشتندبه توصیه سیدعبدالله بهبهانی و پس از مکاتبه ومذاکره با گرانتدوف کاردار سفارت روس راهی سفارت انگلستان شدند تا از حمله سربازان دولتی در امان باشند. خواستها هنوز بر محور تأسیس عدالتخانه بود. بزودی عده پناهندگان به هشت هزار نفر رسید.عین الدوله بسرعت نظامنامه ای برای ایجاد عدالتخانه نوشت وآن را به سفارت فرستاد. اما کمی دیر شده بود. پناهندگان بجای عدالتخانه ،برقراری حکومت مشروطه می خواستند.خبر مخابره تلگرامی از سوی ادوارد هفتم خطاب به

مظفرالدینشاه که از او خواسته بود « بتقاضای مردم توجه کند واز ملت خود رفع ظلم بنماید » به گوش ملت زودتر از گیرنده اصلی تلگراف رسید. در کنار فخرالاسلام، سیدعبدالحسین واعظ وشیخ علی زرندی، منشی های سفارت بریتانیا هم سخنرانی های مفیدی برای پناهندگان ایراد می کردند. سرانجام عین الدوله از کار برکنار شد ومظفرالدینشاه در آخرین روزهای عمر خود فرمان مشروطیت را امضا کرد. وقتی نخستین انتخابات مجلس برگزار گردید ومظفرالدینشاه برای گشایش آن به مجلس آمد، هنگامی که نظام الملك پیام اورا می خواند، همگان دیدند که پادشاه فرتوت وبیمار تاجار اشك بچشم دارد. مجلس اول، گرفتاریهای خاص خود را داشت. دولت مشیرالدوله نائینی هنوز آن را یك بازی می دانست وبهمین جهت هم در جلسه معرفی دولت، کسر شأن خود دید که در آن شرکت کند. در یکی از جلسات ماهانه نیز به نمایندگان، بصراحت گفت « دولت مشروطه نداده. یك مجلس داده که بنشینید وقانون وضع کنید واین حرفها مربوط به وکلا نیست. وکلا حق دخالت در سیاست ندارند [!!]. ».

رویدادهای بعدی، ماهیت بخش خارجی انقلاب مشروطیت را علنی کرد. جنگ دیپلماسی روس وانگلیس بی هیچ تغییر نشانه ای ادامه داشت. بریتانیا که با سوء استفاده از انقلاب مشروطیت می خواست بجای دست وپای گسترده شده اختاپوس روسی، تارهای امپراتوری انگلستان را بتند- هنوز قرارداد ۱۹۰۷ بسته نشده بود - آنرا آسان نیافت. ملت به مشروطه اش رسیده بود وبا سفارت کاری نداشت. محمدعلیشاه که به اندازه کافی در تبریز توسط روس ها آموزش دیده بود، بیش از آن بسوی پترزبورگ اشتیاق داشت که بتوان او را در سلك مریدان لندن در آورد. برکناری مشیرالدوله نائینی و انتصاب حضرت اتابك به مقام صدارت عظمی، در واقع رشته شدن پنبه های بریتانیا بود. فعالیتهای سفارت در دو بال داخلی و خارجی آغاز شد. مجلس تازه گشایش یافته، صحنه فحاشی وبرخوردهای تند شد. نوك حمله بسوی محمدعلیشاه بودتا او را که تربیت روسی داشت عصبانی کنند. حادثه سوء قصد به اوتوسط

کمیته انقلاب ،نقطه جدایی همیشگی محمدعلیشاه ودوستداران مشروطه شد.از این سو ،در فوریه ۱۹۰۷تحریم کالاهای خارجی و بیشتر قند وپارچه های ابریشمی روسی درتبریز آغازشد.دامنه این تحریم به تهران واصفهان هم رسید. در پایان همین سال تحریم شرکتهای کشتیرانی انگلیس در جنوب ایران صورت گرفت وشورشهایی در مراکز استخراج نفت دارسی رُخ داد. سربازان انگلیسی به منطقه اعزام شدند.کنسول هم با سرعت به محل رسید تا در حضورلو شرکت کنندگان در شورش را در معابر عمومی شلاق بزنند. روحیه لیبرالیسم سفارت بهنگام تحصن مشروطه خواهان از میان رفته بود. انگلستان به این نیز اکتفا نکرد وبه جنوب لشکر کشید.اکتبر ۱۹۰۷، ماه لشکر کشی بود. کشتیهای توپدار انگلیسی وارد کارون شدند. یك فروند رزمناو در ساحل جزیره هنگام پهلو گرفت.رزمناوهای دیگر در بندرعباس وچاه بهار لنگر انداختند. سال بعد،مناطقی در بلوچستان و کرمان توسط نیروهای انگلیسی اشغال وتصرف شد. روس ها رودست خورده بودند!.خطر میکروب طاعون داشت از میان می رفت.

در کشاکش رقابت های تنگ وفشرده روسیه تزاری ـ که خود در درون کشور مشکلات بسیاری داشت ـ با بریتانیای کبیر، در ایران، روابط مشروطه خواهان با دربار محمدعلیشاه که از حمایت علنی روسیه وقزاقهای روسی بفرماندهی کلنل لیاخوف برخوردار بود، به ناهنجارترین شکل خود رسیده بود. همه راههای آشتی بسته بود. اینك هر دو سیاست روسی وانگلیسی از پیشرفت این اختلاف ها به هراس افتاده بودند. حتی در پترزبورگ ،آخرین تزار روسیه از دست انقلابیون ایران در خشم بود.خشمی که سبب لشکر کشی روسیه به ایران بدون دفاع شد. سربازان روسی وارد بندر انزلی شدند وهمانند انگلستان بر عده محافظان نمایندگیهای روسیه هم افزوده شد.در آوریل نیروهای نظامی تزار وارد تبریز شدند وبدنبال اشغال آذربایجان قیام ملی تبریز را در هم کوبیدند. حادثه ای که دوماه بعددر رشت وقزوین تکرار شد وآنگاه دامنه اش به اردبیل و مشهد نیز رسید.در همه این سرکوبی ها ،نیروهای تزاری تأیید رقیب

انگلیس خود را بهمراه داشتند.این را هر دو طرف ،تأیید تاریخی کرده اند.

همه این گرفتاریها کم بود، به تحریك آلمانی ها، عثمانی ها هم وارد معرکه شدند ومتصرفاتی را که از سال ۱۹۰۵ در آذربایجان داشتند ، گسترش دادند.

وحشت از انقلاب ایران که دیگر سایه خارجی بر سر آن نبود،همه دولتها را فراگرفته بود.در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ محمدعلیشاه از سلطنت خلع شد.

تقدیر مشروطیت ایران این بود که در این مرحله نیز « فداییان نیروهای مسلح انقلاب دموکراتیك » از شمال انقلابی و خانهای ایل بختیاری بعنوان دست نشاندگانی که توسط بریتانیا مسلح شده بودند،ازجنوب به فتح تهران توفیق یابند. سردار اسعد بختیاری ـ رئیس ایل ـ اندکی پیش از لشکر کشی به تهران از لندن باز گشته بود. سفری که طی آن به حضور سر ادوارد گری نیز پذیرفته شد.آیا می توان روایت ژنرال سرپرسی سایکس را در کتاب تاریخ ایران باور کرد که نوشت : « سردار اسعداین اندیشه را در سر می پروراند که سلطنت بختیاری را بجای قاجاریه بنشاند» ؟!.

روح قرارداد۱۹۰۷همه جا متجلی شده بود.

ریش سفیدان دربار،فرزند خردسال محمدعلیشاه ـ احمد شاه ـ را به تخت سلطنت نشاندند. عضدالملك و پس از مرگ او ابوالقاسم ناصرالملك به نیابت سلطنت رسیدند.محمدولی خان سپهدار تنکابنی نخست وزیر شد وبختیاری ها در تهران رهبری را بدست گرفتند.

گفتنی است که علیرغم افکار عمومی ،سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی در مقام هیأت موقت مأمور اداره مملکت، نخستین کارشان به توصیه دوسفارت روس وانگلیس ابقای بریگاد قزاق بود وبرای افسران وقزاقان وافراد قزاقخانه و وابستگانشان که در رویدادهای دوسال اخیر ،علاوه بر توپ بستن مجلس،مرتکب مظالم دیگری هم شده بودند،عفو عمومی تصویب کردند.

فراموش نکنیم که در ارتباط با این کتاب ،اینهمه رویدادها تا کودتای ۱۲۹۹،تنهاده تا چهارده سال فاصله دارد وشاید انگیزه ای

مناسب برای تغییر موضع فکری کسانی باشد که سالهاست فریاد زده اند، رضا شاه مشروطیت وآزادی های منبعث از آن را از میان برده است. البته می توان درباره معنای آزادی و دموکراسی برداشت های متفاوتی داشت.

متن تلگراف ادوارد هفتم، پادشاه انگلستان خطاب به اهالی ایران ودر حقیقت به مظفرالدینشاه قاجار

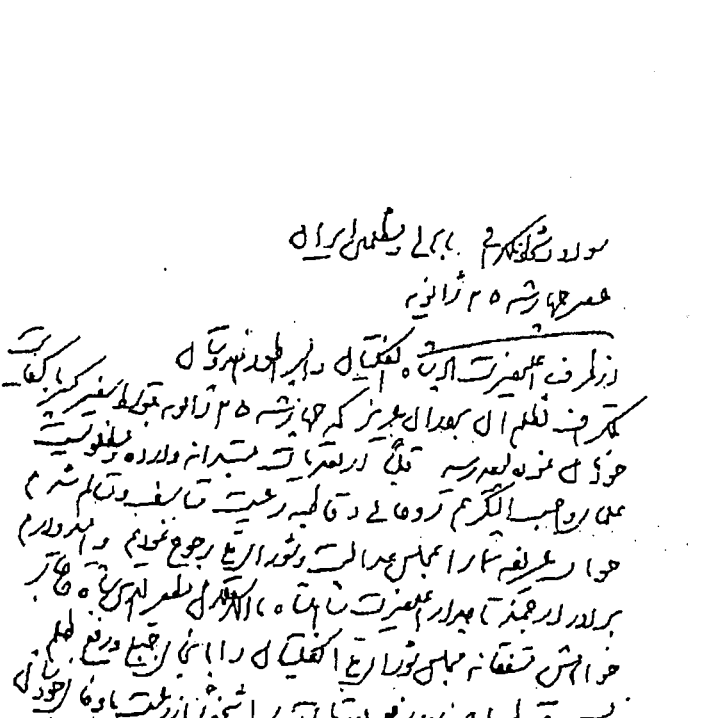

اصرار نامه مظفرالدینشاه به اتابک اعظم برای دریافت وام دوم

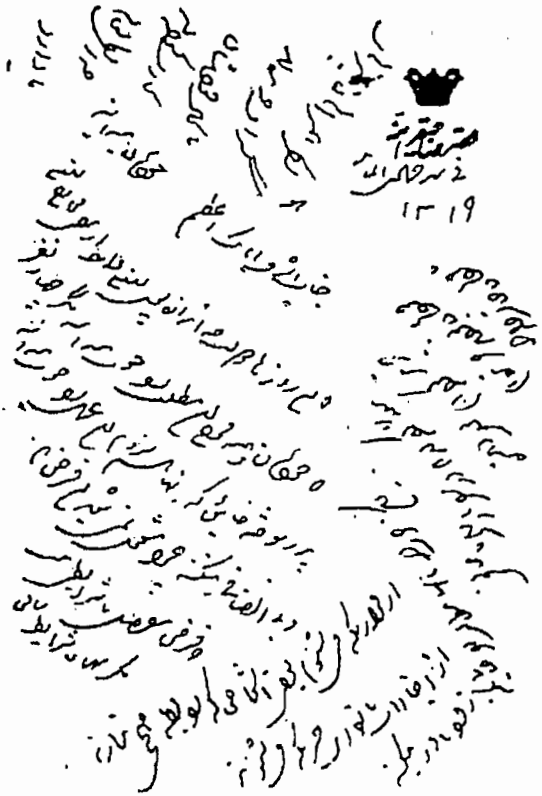

قصر صاحبقرانیه

فی شهرجمادی الثانیه ۱۲۱۹

جناب اشرف اتابك اعظم خودتان میدانید این روزها دولت چه اندازه پول لازم دارد، از برای مخارج لازم که خودتان و همه مردم این مطلب را خوب میدانند، مگر چهار نفر پدر سوخته خائن که آنها هم لزوم این عمل را خوب میدانند وبی انصافی میکنند. چرا مشغول نمیشوید. این قرض هم که قرض مفصل با شرایطی نیست مگر بهمان شرایط سابق. از قراری که میشنوم بعضی اشخاص که رابطه صحیحی ندارند از اخبارات بازاری چیزی که میشنوند، باور میکنند، لیکن خوب است بآنها مطالب را حالی بکنید، مثلاً گفته اند که در سفر پارسال ما مبالغی خرید کرده ایم. پول دهنده خودتان بودید، خرید هم با خودتان، حساب حاضر است، اگر همراهان چیزهای گزاف خریده اند یا بحساب خودشان تجارت کرده اند، چه ربطی بعالم ما دارد.

دستخط محمد علیشاه خطاب به اتابک اعظم درباره مشکلات مالی

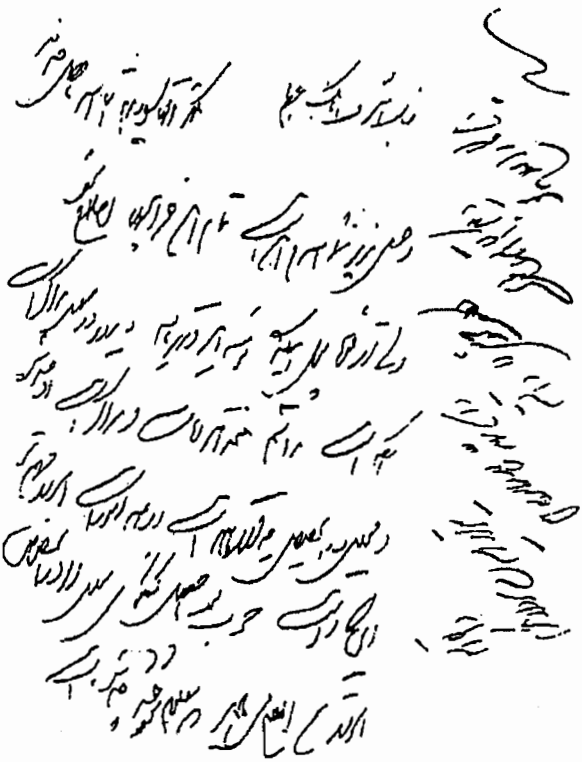

جناب اشرف اتابك اعظم تلگرافها را دیدم انشاء الله با فضل خداوند وحسن تدبیر شما امیدم این است تمام این خرابیها اصلاح شود، ولی در فقره پول این که نوشته اید وزیر مالیه در مجلس مذاکرات کرده است ندانستم نتیجه اقدامات و مذاکرات او چه شده ومجلس در اینخصوص چه قراری داده است . امروز مهم تر این کار است. خوب بود، ماحصل گفتگوی مجلس را در اینخصوص بمن امروز اطلاع می دادید که معلوم گردد چه شده است و انشاء الله بعد از رسیدن سردار مکرم در این شهر سالارالدوله هم تکلیف خودش را دانسته وبلکه انشاء الله عاقبت این کار اصلاح شود.

دستخط محمد علیشاه برای اتابک اعظم

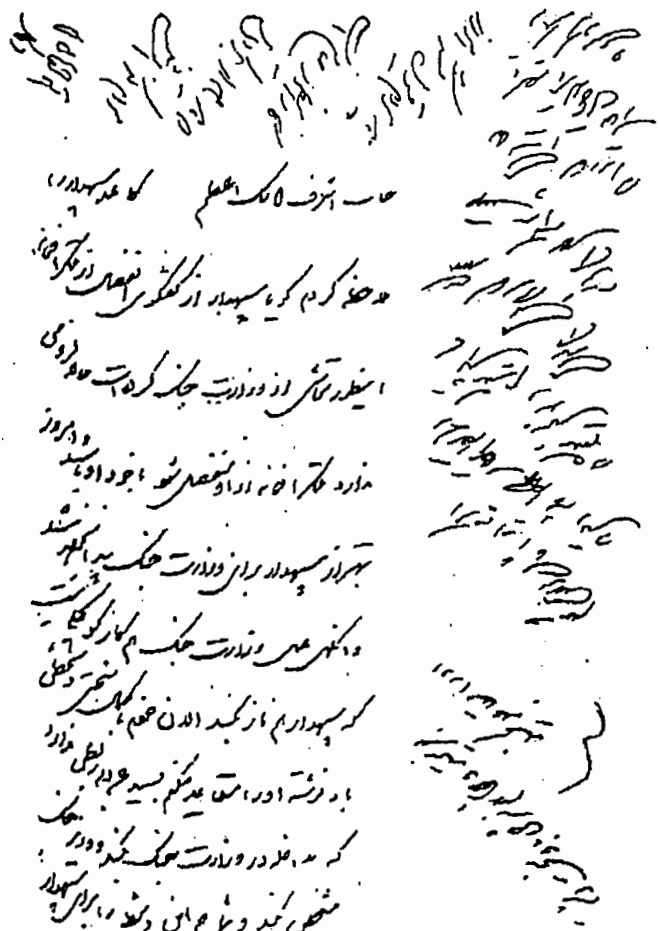

جناب اشرف اتابک اعظم کاغذ سپهدار را ملاحظه کردم. گویا سپهدار از گفتگوی انفصال از تلگرافخانه اینطور تحاشی از وزارت جنگ کرده است. حالا لزومی ندارد تلگرافخانه از او منفصل شود با خود او باشد. امروز بهتر از سپهدار برای وزارت جنگ پیدا نخواهد شد. وانگهی عمل وزارت جنگ هم کار کوچکی نیست که سپهدار هم ناز کند. الان خودم با کمال سختی دستخطی نوشته اورا متقاعد میکنم. به سید عبدالله ربطی ندارد که مداخله در وزارت جنگ بکند و وزیر جنگ مشخص بکند. وشما هم این دستخط رابرای سپهدار

بفرستید وخودتانهم شرحی باو سخت نوشته او را متقاعد بکنید. اگرچه ابداً حالت نوشتن ندارم ولی بنظر انصاف ملاحظه نمائید وقتیکه من آتش میگیرم وشما سختی میکنم که نگذارید کار دولت باین شدت ضعف پیدا کند برای اینگونه مطالب است، کاری را که با سیصدهزار تومان تعارف ویک کرور منت باید مردم قبول کنند، امروز کار اینطور ضایع است که باید باصرار بگردن مردم گذاشت. البته خودتان هم شرحی بسپهدار بنویسید که باید قبول کند. منهم حالا آدم میفرستم ودرباب تلگرانخانه هم عجالتاً باخودش باشد. بسید عبدالله چه ربطی دارد. تمام اینها از ضعف دولت است. خداعاقبت را بخیر کند: نمی دانم در نکرحرکت من هستیدیانه. بخدا اگر این چندروز حرکت نکنم دیگر ناخوشی بکلی مرا تمام خواهد کرد.

متن فرمان مشروطیت

بسم الله الرحمن الرحیم

لشکر کشی محمد علیشاه به ایران !

پیر ترین شاهزاده قاجار ـ عضد الملك ـ نایب السلطنه است و احمد شاه ، پادشاه جدید ایران ،تنها ۱۲ سال دارد. امور احاله پادشاهی از محمدعلی میرزا به شاه نوجوان صورت گرفته،استبداد صغیر پایان پذیرفته، انتخابات دوره دوم مجلس انجام گرفته و اینك در روز ۲٤ آبانماه ۱۲۸۸ هجری شمسی « مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه » قرار است در حضور « اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه » و همچنین « حضرت اقدس اعظم نایب السلطنه داست شوکته العالی » گشایش یابد. کمی بیشتر از یازده سال به کودتای ۱۲۹۹ مانده است. هیأت دولتی که همان روز به این مجلس معرفی شد پنج وزیر بیشتر نداشت : ناصرالملك،وزیر امور خارجه،مستوفی،وزیر مالیه،صنیع الدوله وزیر علوم،فرمانفرما،وزیر عدلیه،سردار منصور،وزیر پست وتلگراف.

گشایش مجلس ، بار دیگر ملت بپاخاسته را به ارمغانهای مشروطیت ـ که برای هر فرد معنایی جداگانه داشت ـ امیدوار

ساخت. یادمان نرود که روس وانگلیس و عثمانی درفضای قرار داد ۱۹۰۷، قسمتهایی از مملکت را زیر اشغال نظامی دارند. مجلس تازه گشایش یافته، بی درنگ به سه صف متمایز تقسیم شد. حزب های « اجتماعیون اعتدالیون »، « دموکرات عامیون » و« اتحاد وترقی » وچند نفر هم بصورت منفرد، این ترکیب را بوجود آوردند. بزودی و پس از همراهی اتحاد وترقی با اجتماعی اعتدالیون، مجلس به دو جناح ۳۶ نفری و۲۸ نفری تقسیم شد. نامی که مردم برای آنها برگزیدند، باختصار اعتدال و دموکرات بود.

سیدحسن تقی زاده، حسینقلیخان نواب، سلیمان میرزا اسکندری، وحیدالملک شیبانی وسیدمحمدرضا مساوات سرکردگان دموکرات و سیدمحمد صادق طباطبایی، میرزا محمدعلی دولت آبادی حاجی آقا شیرازی، شکرالله خان قوام الدوله ومیرزا علی اکبر خان دهخدا سران اعتدال بودند. دموکرات ها که پرسروصدا تربودند، اعتدالیون را ستون « ارتجاع » می دانستند و در مقابل اعتدالیون هم، دموکراتها را «انقلابی » نام گذاشته بودند. عدم کارآزمودگی پارلمانی و کاریکاتورسازی از آنچه که بسیاری از آنها در پارلمان های اروپا دیده بودند، مجلس را از همان جلسات نخست به عرصه ای برای مشاجره های تند تبدیل ساخت. این دودستگی مشروطیت جوان را از همان لحظات نخست به انحراف کشانید وتا سطح ترورهای خیابانی پیش برد.

ترور سیدعبدالله بهبهانی در خانه اش و به تحریک دموکرات ها که منجر به فرار سیدحسن تقی زاده از تهران به اروپا شد و همچنین ترور علیمحمدخان تربیت و سید عبدالرزاق گراورساز، دو عضو برجسته حزب دموکرات توسط اعتدالیون ، در خیابان لاله زار و درست دو هفته پس از ترور بهبهانی ـ ۲۵ تیر ۱۲۸۹ ـ از نتیجه های آن کاریکاتورسازی های پارلمانی بود که بزودی حادثه پارک اتابک آنرا تکمیل کرد.

تا کودتای ۱۲۹۹ فقط ده سال دیگر مانده است.

پس از استعفای سپهدار تنکابنی ، مستوفی الممالک به نخست وزیری رسید، بدنبال ترور سید عبدالله بهبهانی ، تربیت وسید

عبدالرزاق ،دولت لایحه چهارماده ای خلع سلاح را توسط قوام السلطنه ـ وزیرجنگ ـ تقدیم مجلس کرد.

اقامت تفنگچی های فاتح تهران ، چه آنها که از شمال و چه آنها که از جنوب آمده بودند،مشکلاتی برای پایتخت بوجود آورده بود.اینها از یك سو قهرمان فتح تهران و سرنگونی حکومت استبداد بودند و از سوی دیگر به اتکای احترامی که مردم برایشان قایل بودند،تا مسئولانه هرچه می خواستند انجام می دادند. خرید وفروش فشنگ وتفنگ توسط مجاهدان داغترین بازار روز تهران بود.

مجلس، سران مجاهد را فراخواند وقرار شد در اجرای لایحه دولت،جنگ افزارهای مجاهدین بطور نقدی وبه قیمت روز خریداری شود.ستار خان، باقرخان،ضرغام السلطنه بختیاری و معزالسلطان رشتی برخلاف سایر سران مجاهدین بمخالفت برخاستند و ضمن امضای یك پیمان ،تصمیم به مبارزه مسلحانه علیه دولت گرفتند.

گفتنی است که هم پیمانان مبارزه علیه دولت بهانه ای هم در دست داشتند وآن مسلح باقی ماندن دوهزار نفر تفنگچی های سردار اسعد بختیاری و سیصد نفر مجاهد ارمنی و قفقازی تحت فرمان یپرم خان بود. استدلال دولت برای این تبعیض ، ناکافی بودن سربازان دولتی بود. اما ، با هر معیاری که سنجیده شود، خلع سلاح کردن ستارخان وباقرخان و مسلح نگاه داشتن قفقازی های تحت فرمان یپرم خان وتفنگچی های خان بختیاری از لندن باز گشته ، جز اجرای دستورات سفارتخانه های فخیمه !، پایه دیگری نمی توانست داشته باشد.

ستارخان وباقر خان در پارك اتابك که محل اقامتشان بود،سنگر بندی کردند و یپرم وسردار بهادر هم پارك رابه محاصره در آوردند.

جنگ در گیر شد و به شکست ستار وباقر انجامید. ستارخان مجروح گردید وبا باقرخان به خانه صمصام السلطنه بختیاری پناه برد. تلفات سنگین بود، ستارخان ۱۸ کشته و چهل زخمی و نیروهای مقابل ۷ کشته و ۲۲ زخمی داشتند.

سر نوشت دو هم پیمان دیگر یعنی معزالسلطان و ضرغام

السلطنه هم شنیدنی است. پیش از آن که در بامداد ۱٤ مرداد ۱۲۸۹، حادثه پارك اتابك آغاز شود اولی در سفارت عثمانی و دومی در شاه عبدالعظیم تحصن اختیار کرده بودند.

اندکی بعد از این حادثه، در حالی که ایران همچنان شاهد اشغال بخش هایی از خاکش توسط نیروهای انگلیسی و روسی بود، بریتانیای کبیر، به بهانه نا امن بودن راههای جنوب ، طی یك یادداشت بسیار شدید وهمراه با تهدید، به دولت اخطار کرد که چنانچه طی سه ماه راههای جنوب از ناامنی در نیاید،سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با افزودن بر نرخ تعرفه گمرکی ، یك واحد ژاندارمری زیر فرماندهی افسران انگلیسی در جنوب تشکیل خواهد داد. این یادداشت در تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۲۸۹به دولت ایران تسلیم شد، اما بریتانیا چند روز پیش از آن گروهی از سربازان خود را در بندر لنگه وبندر بوشهر پیاده کرده بود.

با خزانه خالی و هزاران گرفتاری دیگر که مملکت با آن دست به گریبان بود انگلستان انتظار معجزه داشت و درست هنگامی که معجزه بوقوع پیوست، انگلستان،معجزه ساز را به کمك ایادی محلی خود،ناگزیر به تبعید از ایران ساخت .

حکایتش شنیدنی است :

مستوفی الممالك ، پس از دریافت یادداشت تهدید آمیز سفارت بریتانیا، پاسخ قاطع و مستدلی برای آنها فرستاد وسپس برای رفع این گونه ایرادها وبهانه های کلیشه ای استعمار درصددتأمین امنیت راهها برآمد.انتخاب مستوفی، رضاقلیخان نظام السلطنه بود. مردی وطنپرست، ثروتمند که صدها تفنگچی شخصی داشت واینك والی خوزستان بود، رضا قلیخان ،والی فارس شدودر روزهای پایانی آذرماه ۱۲۸۹ به شیراز رسید. بی درنگ صولت الدوله قشقایی مقدمش را گرامی داشت و قوام از مهره های شناخته شده انگلستان به مخالفتش برخاست.

رضا قلیخان ،میرزا حبیب الله قوام الملك وبرادرش نصرالدوله را بازداشت کرد وبا سه هزار تفنگچی راهی برازجان وبوشهر شد. در دلوار یك انبار اسلحه انگلیسی کشف کرد و با شکست نیروهای

ملاوم بسرکردگی بعضی از خان های دشتستان و زائر خضر خان ، امنیت جاده های جنوب را با استقرار تفنگچی های خود در طول راه تأمین کرد. آوازه امنیت جاده جنوب در سخنرانی پارلمانی ژرژ پنجم پادشاه انگلستان هم انعکاس یافت ، اما،حکومت مرکزی که اینك توسط نخست وزیر، صمصام السلطنه بختیاری اداره می شد، همگام با کنسولگری انگلستان و همراهی قوام الملك که به سلاح اعطایی انگلیس مجهز شده بود،ناگهانی برخلاف سیره مستوفی الممالك و جانشین او سپهدار،بمبارزه با او برخاستندو او بناچار فارس را ترك گفت وعازم اروپا گردید.

خواندیم که چگونه ،پس از افول قدرت ایران و انعقاد پیمان نامه های ننگین گلستان ، ترکمانچای و ۱۹۰۷، سفارت انگلیس در جهت از میان بردن قدرت حکومت مرکزی به مسلح کردن عشایر پرداخت. اینك زمان بهره برداری از تخمی که کِشته بود، فرا رسیده بود. نگاهی گذرا به سرکشی ها و یاغیگری های عشایر با کمك بلافصل انگلستان ، روسیه و عثمانی ،تصویر آن سالهای ایران را بدست می دهد:

در آذربایجان:

در دوران قاجارها، ولیعهد ، هر کس که بود،فرمانروای آذربایجان محسوب می شد،اما این استان پهناور همیشه دستخوش آشوب واغتشاش بود.از دامنه آرارات تا رشته کوههای زاگروس و از کناره ارس تا ساحل سفید رود، عرصه تاخت وتاز نیروهایی بود که یا از سوی روسیه ویا از طرف عثمانی تقویت می شدند.سرسلسله جنبان این ناآرامی ها اسماعیل سمیتقو، رئیس ایل شکاك بود. سراسر این استان از چپاول، آدمکشی و راهزنی او در امان نبود. در حقیقت ماکو، ارومیه، خوی وسلماس منطقه خود مختاری وحشیانه او بود.

در مازندران:

ساعدالدوله، احسان الله خان و امیر مؤید سوادکوهی سراسر استان مازندران را نا امن ساخته بودند.

در گیلان:

سیدجلال چمنی و میرزا کوچك خان از دو جهت گونه گون گیلان را تا مرز جدایی از مملکت کشانده بودند.

در گرگان :

در گرگان ـ استر آباد ـ،ترکمن صحرا وگنبد کاوس ایلات یموت وکوکلان خواب وآسایش را از مردم ربوده بودند و فجایع حمله مغول را بیاد می آوردند.

در خراسان :

برخی از هزاره ای هااز یك سو و قبایلی از زعفرانلوها باتفاق نیمی از ترکمن ها از خراسان تا سیستان ونوار مرزی عامل ناامنی و راهزنی بودند.

در بلوچستان:

بلوچستان و قسمتهایی از سیستان با خود مختاری سردار محمدخان بلوچ روبرو بود.

در کرمان :

کرمان ،هم از جانب بلوچ ها وهم از سوی ایل های عشایری فارس مورد دستبرد واقع می شد واین جدا از راهزنی های طایفه های کوچك محلی بود.همین قدر گفتنی است که به سبب این چپاول ها دیگرجایی برای سکونت در فاصله کوههای مکران تا دریای عمان وجود نداشت.

در فارس:

از اواسط کرمان در شرق تا آن سوی بهبهان و کهکیلویه در غرب واز نزدیکی های اصفهان تا مرزهای جنوبی ایل های عرب خمسه،باصری وشیبانی و ایل های قشقایی با قبیله های کشکولی، دره شوری،شش بلوکی،نمدی وفارسیمدان و همچنین بعضی از طایفه های دشتستان،تنگستان و چهارراهی ها،و مشیره های ممسنی و بویر احمدی عامل ناآرامی های محلی بودند، که گاهی درجهت رقابت با هم ، زمانی در راهزنی و یاغیگیری و وقتی هم به تحریك وتسلیح بیگانگان اتفاق می افتاد.

در خوزستان:

شیخ خزعل بندرخرمشهر وآبادان وبطور کلی از دشت میشان تا

دامنه کوه های شمال را ملك طلق خود می دانست.

در لرستان و کردستان:

سقز،بانه وگروس ،منطقه تاخت وتاز سید طه بود ومریوانی ها و سید طه در همکاری با اسماعیل سمیتقو،بعنوان عامل بیگانه عمل می کردند. کلباغی ها بر حومه سنندج وسردار رشیدبر کردستان خودمختاری می کردند وکمك رسانشان باز هم اسماعیل سمیتقو بود.از کرمانشاه تا آن سوی مرزهای غربی ایران ، منطقه باباجانی ها وسنجابی ها بود. صحنه وکنگاور، قلمرو طایفه های چواری وکاکاوند بحساب می آمد.ملایر، تویسرکان ونهاوند هم به سبب شرارتهای طایفه حسنوند تا آرام بود.پاره ای از لرهای پیران وند و سگوند هم فاصله بروجرد تا قم را از امنیت ساقط کرده بودند،همچنانکه زلفی ها وخواجه مکویی ها که از چهارلنگها وبختیاری بودند،عامل نا امنی از فریدن اصفهان تا خوانسار وگلپایگان و حومه بروجرد بحساب می آمدند.

در اصفهان ومرکز ایران :

از کنار دشت خوزستان تا اصفهان زیر نفوذ ایل های بختیاری بود و در ساوه ،قم وکاشان ،نایب حسین کاشی و پسرش ماشاالله خان تاخت وتاز داشتند.

در حومه تهران:

حومه تهران ،پایتخت شاهان قاجار نیز توسط پاره ای از ایل های شمالی و جنوبی مانند شاهسون ها وخلج ها که اسکان داده شده بودند، نا امن بود. مردم قلهك تحت الحمایه انگلستان و مردم زرگنده تحت الحمایه روس ها بودند.

این نیز گفتنی است که هر گاه دولت مرکزی تصمیم به سرکوبی راهزنان می گرفت ، بی درنگ یا مورد اعتراض سفارت انگلستان واقع می شد یا مورد بازخواست سفارت روسیه!.

وقتی در سال ۱۲۸۹ ، نایب حسین کاشی کاشان را محاصره کرد و در چپاول شهر بیش از دویست نفر از اهالی کشته شدند،دولت نیرویی برای آرام کردن آنجا فرستاد. این نیرو توانست نایب حسین کاشی را به کویر فراری دهد،سفارت روسیه بی درنگ

زبان به اعتراض گشود.

امضا کنندگان قرار داد۱۹۰۷، در راستای تحقق آنچه که می خواستند با هر وسیله ای که لازم بود،عمل می کردند واز خرید خدمات نوکران خود گرفته تا اعتراض، لشکرکشی و حتی ترور علنی وآشکار پرهیزی نداشتند.ترور صنیع الدوله وزیر اصلاح طلب مالیه که به سبب تحصیلاتش در آلمان، رغبتی هم به سیاست آن داشت ، از جمله این ترورهاست.

مرگ قطعی و حتمی ایران ، هدف روسیه وانگلستان بود. چرایش را می خوانیم:

به خزانه ممالك محروسه نگاهی کنیم تا ببینیم جز افلاس و تعهدات ناشی از بدهی،چیز دیگری هم درآن پیدا می شود یا نه ؟!.

تا پیش از مشروطیت دوم وبه تخت نشستن احمد شاه ، دولت این بدهی ها را در زمان سلطنت ناصرالدین و مظفرالدینشاه بر عهده داشت:

۱ـ وام ناصرالدینشاه برای تأدیه خسارت لغو قرار داد انحصار توتون وتنباکو از بانك شاهنشاهی در ۱۸۹۲ برای مدت چهل سال با سود شش در صد، پانصد هزار لیره استرلینگ

۲ـ وام مظفرالدینشاه از بانك استقراضی روس وایران برای مدت ۷۵ سال با بهره پنج در صددر سال ۱۹۰۰،بیست ودومیلیون و پانصد هزار روبل

۳ ـ وام مظفرالدینشاه از بانك استقراضی روس وایران برای مدت ۷۵ سال با سود پنج درصد، در سال ۱۹۰۲، دوازده میلیون روبل

٤ ـ وام مظفرالدینشاه از بانك انگلیس وهند، برای مدت ۱۵ سال با بهره پنج درصد، درسال ۱۹۰٤، سیصدهزارلیره استرلینگ

از مجموع این وام ها ،کمی بیشتر از یکصدهزار لیره پرداخت شده بود و بقیه بر عهده دولت ایران بود.

از زمان مشروطیت دوم،این بدهی های جدید نیز بر بار سنگین پیشین افزوده شده بود:

۱ ـ وام از روسیه در سال ۱۹۱۱، شش میلیون روبل

بمدت پانزده سال وبا بهره هفت درصد

۲ ـ وام از انگلستان درسال ۱۹۱۱، یك میلیون ودویست وپنجاه هزار لیره ، بمدت پنجاه سال با سود پنج در صد

۳ ـ وام از شرکت نفت در سال ۱۹۱۲،یکصدوچهل هزار لیره،بدون مدت با بهره هفت در صد

٤ ـ وام از روسیه در سال ۱۹۱۲،معادل دویست هزار لیره،بمدت سه سال با سود هفت در صد

٥ ـ وام از انگلستان در سال ۱۹۱۲،دویست هزار لیره،بمدت دوسال ونیم با بهره هفت درصد

٦ ـ وام از انگلستان درسال ۱۹۱۲،یکصدهزار لیره، بدون مدت با سود هفت درصد

نکته دردناك این بود که عاقدان قرار داد۱۹۰۷، دادن وام های بخور ونمیر به ایران را نیز در انحصار خود گرفته بودند و به دولت اجازه هیچگونه تماس با دیگر مراکز مالی جهان نمی دادند. کمی به عقب بر گردیم تا هم از ماجرای ترور صنیع الدوله آگاه شده باشیم و هم ترنندهای استعماری دوابرقدرتِ در آستانه جنگ جهانی اول را بهتر بشناسیم.

روز چهارم دیماه سال ۱۲۸۹، یعنی ده سال پیش از کودتای ۱۲۹۹، صنیع الدوله وزیر مالیه دولت مستوفی ، بودجه سال ۱۲۹۰ را به مجلس تقدیم داشت . در این بودجه ۲٦ کرورا هر کرور معادل پانصدهزار است] هزینه و ۳٤ کرور، درآمد پیش بینی شده بود. صنیع الدوله برای آن که درباره آن دوکرور کمبود بودجه توضیحی داده باشد، طی سخنان خود گفت که بشرط امن بودن جاده ها و استقرار امنیت در مملکت می توان به وصول این مبلغ از محل های پیش بینی شده هم امیدوار بود. برای استقرار امنیت نیاز به یك نیروی نظامی منضبط داریم و ایجاد این نیرو نیاز به پول دارد. مذاکراتی را با بانك شاهنشاهی آغاز کرده ایم که اگر مجلس موافقت کند ،استقراضی شود و این نیرو پدید آید.نمایندگان مجلس که خاطره خوشی از وام گیری های زمان تاجار نداشتند، بی درنگ واکنش نشان داده و با پیشنهاد وزیر مالیه مخالفت کردند وتا آنجا

پیش رفتند که گفتند، برای استقرار امنیت در جاده ها بمنظور وصول مالیات بیش از دویست هزار لیره لازم نیست که آن را هم می توان از محل فروش جواهرات سلطنتی تأمین کرد!.

صنیع الدوله، مذاکره با بانك را قطع کرد. مستوفی الممالك، ناگزیر برای بدست آوردن پول از یك سو، با نماینده بانك شرقی ـ متعلق به آلمان ـ درباره واگذاری امتیاز یك رشته راه آهن درغرب ایران ؛ و از سوی دیگر با کمپانی راه آهن تهران ـ شهر ری بمنظور واگذاری امتیاز امتداد این خط تا ورامین ،به مذاکره پرداخت. این گفتگو ها ،در ظاهر محرمانه بود،اما مقامات هر دوسفارت روسیه وانگلستان از آن آگاه شدند و در ژانویه ۱۹۱۱به دولت اخطار کردندکه « ایران ،بدون اجازه دوسفارت، حق واگذاری هیچگونه امتیازی به دیگران را ندارد » .

دولت مستوفی ،پاسخی برای این اخطار بامضای حسینقلیخان نواب ،وزیر امور خارجه،برای هر دو سفارت فرستاد، اما هر دو سفارت از پذیرفتن آن سر،باز زدند. این اهانت آشکار ، خشم ملت ومجلسیان را بر افروخت. دولت مستوفی نگاه خود را به امریکا دوخت ،بلکه با یاری علیقلی خان نبیل الدوله وزیر مختار ایران در واشنگتن ، رایزنانی برای حل وفصل معضلات اقتصادی ایران از ایالات متحده،استخدام کند. نگاهی که سرانجام مورگان شوستر را راهی ایران کرد.

در این روزها، که صنیع الدوله ، وزیر مالیه به چاره جویی برای حل مشکل پول پرداخته بود، روز شنبه ۱٤ بهمن ۱۲۸۹، هنگامی که دربازگشت از وزارتخانه ،در مقابل منزلش، قصد پیاده شدن از کالسکه را داشت،دو مراجعه کننده را در انتظار خود دید،به محض آن که اولی ،پاکتی بدست او داد، دومی با اسلحه کمری بسویش شلیك کرد،پنج گلوله در بدن صنیع الدوله خالی شد. مراجعه کنندگان « ایوان » و « ایرالوان »،هر دو روس بودند وهر دو دستگیر شدند. صنیع الدوله ،سی ساعت زنده بود و سرانجام در ۱٦ بهمن ماه درگذشت. قاتلین روسی از نظمیه [شهربانی] به وزارت خارجه منتقل شدند. ساعتی بعد بارانفسکی، عضو سفارت

نفیه ! روسیه بهمراهی چند قزاق، به وزارت امورخارجه رسیدند تا بموجب مقررات کاپیتولاسیون، قاتلین را تحویل بگیرند و به روسیه اعزام دارند.

گفتنی است که ایرالوان در شمال ایران چایکاری می کرد ولیوان در تهران کارگر چاپخانه بود. ابراهیم صفایی در کتاب زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، بنقل از مخبرالدوله، قتل صنیع الدوله را به تحریك سپهدار تنکابنی خلعتبری و همچنین سردار محیی رشتی ـ که در ماجرای پارك اتابك هم محرك ستارخان وباقر خان بود ـ می داند، و خود نیز اضافه می کند « چون قتل صنیع الدوله یك توطئه سیاسی و برای جلوگیری از اصلاح دارایی ایران بود، با وابستگی سپهدار وسردار محیی به سیاست روس، در ارتباط توطئه با سیاست خارجی ،جای تردید نمی ماند».

با مرگ عضدالملك، نایب السلطنه و پس از مدتها انتظار، سرانجام نایب السلطنه جدید، جناب ناصرالملك ،تحصیلکرده اکسفورد، پس از گفتگوهایی که در لندن و پترزبورگ، پایتخت امضاکنندگان قرار داد ۱۹۰۷و عاملین دویست سال تیره روزی وبدبختی ایران، بعمل آورد،وارد بندر پهلوی شد و سپهدار تنکابنی،برادر وجمعی از بستگان و خویشان سپهدار را در استقبال از خود دید. روز ۱۹ بهمن ۱۲۹۸، نایب السلطنه به تهران رسید،پنج روز بعد، مستوفی استعفا داد و سرپرست پیشوازکنندگان از نایب السلطنه ،یعنی سپهدار تنکابنی به ریاست وزرا منصوب شد.

کمتر از سه ماه بعد، مورگان شوستر و همراهانش که گردانندگان چرخ اقتصادی مملکت می شدند، از امریکا وارد تهران شدند. صف استقبال کنندگان در همان نخستین دیدار سئوال برانگیز بود. رایزنان امریکایی ،علاوه بر چارلز راسل وزیر مختار امریکا و چند نفر کشیش ،چند صد ایرانی بهایی را هم در انتظار خود دیدند. بیاد بیاوریم که ملاها چه تصویری از بهایی ها کشیده بودند وجامعه چگونه سر عناد با آنها داشت.

مورگان شوستر در کتاب معروفش موسوم به اختناق در

ایران، می نویسدکه « در میان مردم ،شایع شد که مستشاران برای تبلیغ بهایی گری به ایران آمده اند ».

و، آیا، تصادفی بود؟ یا آن سان که ابراهیم صفایی در کتابش عقیده دارد: « بهاییان طهران بتوصیه نبیل الدوله [وزیر مختار در واشنگتن] که خود از بد دینان بنام بوداز رایزنان اقتصادی پیشواز کردند».

رویدادهای بعدی شاید پاسخگو باشد.

مورگان شوستر، خزانه ای را تحویل گرفت که موجودی آن ششصدهزار تومان بود، دومیلیون وسیصد هزار تومان تعهد پرداخت داشت و تا آن موقع دومیلیون و چهارصدهزار لیره استرلینگ به انگلستان و سی وهشت میلیون منات به بانك روس وایران بدهکار بود. مجلس به او اختیار های گسترده ای داد. اختیاراتی که بی درنگ خشم سفارتخانه ها را بر انگیخت . فراکسیون های دوگانه مجلس شوستر را پشتیبانی می کردند و ملیون امیدهای فراوان به او بسته بودند، اما جناب سپهدار تنکابنی که حالا دیگر روابط تنگاتنگ او را با روس ها ، می شناسیم، اختیارات نامحدود شوستر را باعث محدودیت اختیارات وزارات جنگ ؟! دانست ـ خود وزیرجنگ هم بود ـ ودرست بهنگام تصویب لایحه اختیارات شوستر، به حالت اعتراض « مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه » را ترك گفت ، سوار کالسکه شدو به سورچی ،جمله تاریخی خود را گفت :« برو فرنگستان ». واز همانجا ،عازم رشت شد. ستارخان وباقرخان هم همراهیش کردند. یك هفته در رشت ماند وبعد بی آنکه به فرنگستان برود، به خواهش واصرار نایب السلطنه، به تهران بازگشت تا دولت را ترمیم و زمامداری را ادامه دهد.

شوستر، علیرغم مخالفتهای پایان ناپذیر سفارتخانه ها با قاطعیتی فراوان که گهگاه رنگ خودخواهی وبد ادایی هم می گرفت، ـ و نارضایی هایی را سبب می شد ـ در اندیشه سروصورت دادن به اقتصاد ایران بود و سفارتخانه ها در راه برانداختن او تلاشی دیگر وهمه جانبه می کردند. بازگشت محمدعلی میرزا، شاه از سلطنت خلع شده و مقیم وین گردیده به ایران در روز ۲۶ تیرماه

۱۲۹۰، وپیآمدهای آن، همانقدر که مشکلات ایران را افزایش داد، بسود سفارتخانه ها پایان گرفت.

این حکایت هم، جای شنیدن دارد:

ملک منصور میرزا[شعاع السلطنه] و ابوالفتح میرزا [سالارالدوله] برادران محمدعلیشاه، برای بازگشت برادر تاج وتخت از دست داده خود، جمعیتی تشکیل دادند و برای بازگرداندن او سوگندنامه امضا کردند و با اندکی فاصله هر دو برادر راهی وین شدند تا مقدمات بازگشت او را فراهم سازند. توافق در وین حاصل آمد و وزیر مختار روسیه درجریان قرار گرفت. پیش از پیاده شدن محمدعلیشاه از کشتی روسی « کریستوفوروس » در کمش تپه، امیرتومان علیخان ارشدالدوله، سردار وفادار محمدعلیشاه با چند صندوق اسلحه که روی همه آنها نوشته شده بود « آب معدنی » وارد گرگان شده بود. محمد علیشاه دوروز پس از ورود به ایران به گرگان رسید. تهران لبریز از هیاهو شد. سپهدار که در اتهام جانبداری از محمدعلیشاه قرار گرفته بود، دولت را ترمیم وصمصام السلطنه را به وزارت جنگ منصوب کرد ودر تهران حکومت نظامی اعلام داشت. به فهرست متهمین دونفر دیگر نیز افزوده شدند: محتشم السلطنه و معاون الدوله که هر دو وزیران کابینه سپهدار بودند. دولت ناگزیر به استعفا شد وصمصام السلطنه به ریاست وزرایی رسید. وزیران مختار روسیه وانگلستان ،یادداشتی برای دولت جدید فرستادند که در ماجرای محمدعلیشاه بیطرف!! خواهند ماند.

دولت صمصام السلطنه با کسب اجازه وتصویب مجلس برای قتل ویا دستگیری، محمدعلیشاه، شعاع السلطنه وسالارالدوله جایزه نقدی تعیین کرد واعلامیه ای باین شرح منتشر ساخت :

«....چهارم شهر شعبان ۱۳۲۹

برحسب رأی مجلس مقدس اعلان می شود

کسانی که محمدعلی میرزا را اعدام یا دستگیر نمایند، یکصدهزارتومان به آنها داده می شود.

کسانی که شعاع السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند، بیست وپنج هزار تومان به آنها داده می شود.

کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر نمایند، بیست وپنج هزار تومان به آنها داده می شود.

ونیز اخطار می شود، اگر داوطلبان خدمات مزبوره، بعد از انجام خدمت کشته شوند، مبلغ های فوق الذکر به همان نسبت به ورثه آنها داده خواهد شد. این مبلغ در خزانه دولت موجود است وبعد از انجام خدمت نقداً به آنها پرداخت می شود.

رئیس الوزرا.....»

روزنامه مجلس شورای ملی . دوره دوم

شوستر که در مسایل مالی ،مو را از ماست می کشید، برای تجهیز وزارت جنگ ودولت در مقابله با نیروهای محمدعلیشاه که هر روز بیش وبیشتر می شد، گشاده دستی نشان داد و صمصام السلطنه که ضمن ریاست وزرایی ، سمت وزیر جنگ رانیز داشت از بذل وبخشش در راه تفنگچی های بختیاری دریغ نکرد.

نیروهای محمدعلیشاه که تیره هایی از شاهسون بسرکردگی رشیدالسلطان، تیره هایی از لرها وکردها و همچنین نیروهایی از مازندران وسوادکوه ولاریجان به رهبری رشید الملك به آن پیوسته بودند، از دو سو، به فرماندهی ارشدالدوله و سالارالدوله ،بسوی تهران پیشروی کردند. نیروهای طرفدار دولت ترکیبی بود از هزار وهشتصد پلیس و ژاندارم، دوهزار تفنگچی بختیاری و نزدیك به پانصد نفر از مجاهدین مشروطیت .

نیرویی که بفرماندهی ارشدالدوله بسوی تهران در حرکت بودتا جعفر آباد ورامین پیشروی کرد،اما بیماری همراه با تب ولرزی که بجان ارشدالدوله افتاد،مصادف با شبیخون نیروهای دولتی گردید. ارشدالدوله دستگیر ومحکوم به اعدام گردید. ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه از لحظات اعدام ارشدالدوله یاد می کند که با فریاد « زنده باد محمد علیشاه . مرده باد مزدوران انگلیس » بسرای دیگر شتافت. نیروی دیگر،نیز در نزدیکی فیروز کوه از قوای دولتی شکست خورد. محمدعلیشاه، شکست خورده ومأیوس خاك ایران را ترك گفت ، اما برادرش سالارالدوله که بخش عمده ای از صفحات غربی کشور را در تصرف داشت، مدعی پادشاهی ایران گردید و آنگونه که در اسناد مجلس شورای ملی باقی مانده،طی تلگرامی به

مجلس ،پادشاهی خود را اعلام کرد. سالارالدوله ،بمنظور فتح پایتخت خیالی خود از طریق همدان راهی تهران شد وتا ساوه هم پیشروی کرد. در نزدیکی های ساوه ،از نیروهای دولتی،شکست خورد وبه کرمانشاه گریخت. سفارتخانه ها مانع دستگیریش شدند وبا پادرمیانی آنها از ایران بیرون رفت!.

دولت دستور مصادره دارایی های شعاع السلطنه و سالارالدوله را صادر و به شوستر ابلاغ کرد. رونوشت این دستور ،محض اطلاع!! به سفارتخانه های روسیه وانگلستان هم داده شد.

روز پانزدهم مهرماه ،مأموران اعزامی از سوی شوستر ،در چند گروه برای مصادره دارایی های برادران محمدعلیشاه رفتند ،درپارک شعاع السلطنه، قزاق های محافظ پارک جلو آنها را گرفتند اما پس از مشاهده دستور دولت، اجازه ورود دادند. مأموران دولتی، مشغول صورت برداری بودند که ناگهان دو افسر روسی و دوازده قزاق وارد پارک شدند وبا فضاحت مأموران دولتی را اخراج کردند.

حوادث بعدی،به ستاریو فیلمهای جیمز باندی بیشتر می ماند:

مورگان شوستر با نامه وتلفن وزیر مختار روسیه را در جریان می گذارد ولز او خواهش می کند که به مأموران روسی دستور دهد از پارک شعاع السلطنه بیرون روند.

روز بعد، موریل ،معاون شوستر با پنجاه ژاندارم و سه افسر به پارک شعاع السلطنه اعزام می شوند.موریل ،ابتدا به کنسولگری روسیه رفته وبا پاختیانف ، سر کنسول گفتگو می کند. سرکنسول با لغو مأموریت قزاقها موافقت نمی کند. مأموران دولتی ناگزیر از در فرعی وارد پارک شده،قزاق ها را خلع سلاح کرده وآنها را از پارک بیرون می کنند.

روس ها مدعی می شوندکه شعاع السلطنه،املاک خود را نزد بانک روس وایران به رهن گذاشته است. سندی که ارائه می دهند، آشکارا مجعول است.

روز دهم آبانماه، وزیر مختار روسیه راهی وزارت امورخارجه ایران می شود تا به مقامات ایرانی اطلاع دهد که هم باید مأموران ایرانی از پارک شعاع السلطنه اخراج شوند و هم دولت ایران از

روسیه بخاطر هتك حرمتی که از افسران روسی شده، بطور رسمی پوزش بطلبد.

دولت ایران، با سفارت انگلیس به مشورت پرداخت و سفارت پس از رایزنی با سرادوارد گری ، وزیر خارجه دولت پادشاهی بریتانیا، به وثوق الدوله ،وزیر خارجه توصیه کرد،اولتیماتوم روسیه را بپذیرند.

روز اول آذرماه، در حالی که دولت روسیه دوازده هزار نفر نیروی نظامی در شمال ایران پیاده کرده بود ورشت وبندر انزلی را در تصرف داشت، جناب وثوق الدوله با وقتی که از پیش تعیین شده بود،به سفارت روسیه رفت تا از طرف دولت مشروطه پادشاهی ایران از وزیر مختار پوزش بخواهد. شرط قبلی ،مبنی بر اخراج مأموران ایرانی از پارك شعاع السلطنه پیشاپیش انجام شده بود.

وباز، فراموش نکنیم که اینها همه رویدادهایی است در فاصله ای نزدیك به نه سال تا کودتای ۱۲۹۹ .

هنوز بیشتر از شش روز از پوزشخواهی دولت ایران نگذشته بود که روز ششم آذرماه، اولتیماتوم دوم روسیه به دولت ایران ابلاغ شد:

۱ـ برکناری فوری مورگان شوستر و سرپرست دارایی آذربایجان که شخصی بنام لکفر بود.

۲ ـ تعهد رسمی دولت ایران مبنی بر این که بدون موافقت سفارتخانه های روسیه وانگلستان نسبت به استخدام مأموران خارجی اقدام نکند.[!!].

۳ـ پرداخت خساراتی که دولت روسیه بابت لشکر کشی به ایران متحمل شده است [!!]، در مدت ٤٨ ساعت [!!].

وزیر مختار در این اولتیماتوم نوشت :« در این چهل وهشت ساعت ، نیروی روس در رشت خواهد ماند وهرگاه پاسخ پذیرش مواد التیماتوم نرسد، سپاه روس از رشت رو به طهران رهسپار خواهد شد. »

دولتی که رئیسش صمصام السلطنه بختیاری و وزیر امور خارجه اش وثوق الدوله است، چاره ای جز رایزنی باسفارت

انگلستان نمی یابد. دولت انگلیس ،این بار هم ایران را به قبول اولتیماتوم وادار می کند.چهار هزار سرباز روسی از رشت به قزوین می آیند.دولت به مجلس مراجعه می کند تا برای قبول اولتیماتوم اجازه کسب کند. مجلس به مقاومت بر می خیزد.تهران بپا می خیزد و برای نخستین بار یك جمعیت سیصد نفری از زنان ـ بعضی هم مسلح ـ در برابر مجلس دست بتظاهرات می زنند. مجلس نمایندگان ملت یك هیأت دوازده نفری بر می گزینند تا با نایب السلطنه دیدار کرده وبه او اطلاع دهند که مجلس به هیأت دولت اعتمادی ندارد، اما برای مذاکره با روسها، اختیارات لازم به نایب السلطنه می دهد[!!].

دولت و نایب السلطنه نیز نخستین کاری که کردند. تعطیل مجلس بود. گفتنی است که عمر قانونی مجلس دوم در نیمه آبان بپایان رسیده بود اما بخاطر شرایط ویژه مملکت ضمن طرحی که در مجلس تصویب شد،سه ماه تمدید گردید.بی درنگ، پس ازتصویب پیشنهاد دولت مبنی بر تعطیل مجلس از سوی نایب السلطنه،سواران بختیاری و تفنگچیان یپرم خان ، درهای مجلس را بستند واز ورود نمایندگان وحتی کارکنان مجلس جلو گیری کردند.از نیمروز حکومت نظامی اعلام گردید وفردا حکم خاتمه خدمت جناب مورگان شوستر را بدستش دادند.[اول دیماه ۱۲۹۰].

اداره تشریفات

چون به میمنت و مبارکی در ظل عنایت حضرت حجة عجل الله فرجه روز دوشنبهٔ غرهٔ ذی‌قعده ۱۳۲۷ سه ساعت بغروب مانده در حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه و حضرت اقدس اعظم نایب‌السلطنه دامت شوکته العالی مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه افتتاح خواهد یافت لهذا یکساعت قبل از وقت در عمارت بهارستان حضور بهم رسانید

بالباس

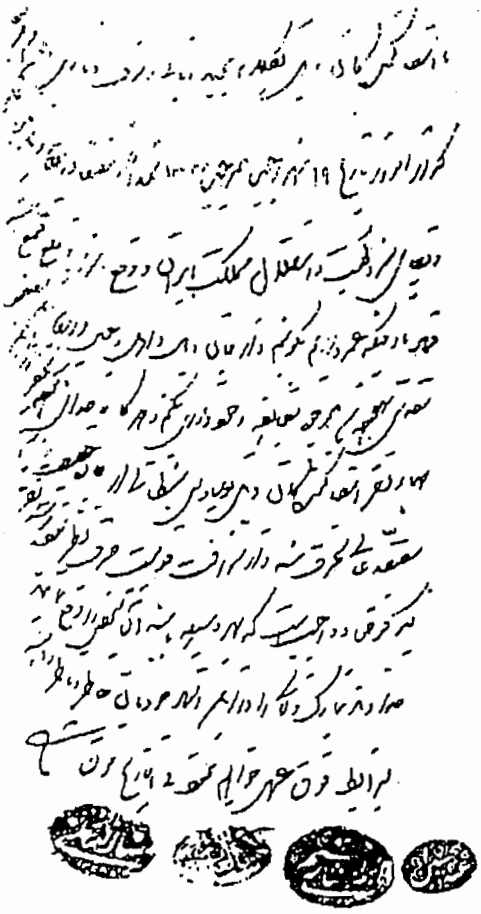

دستخط محمدعلیشاه خطاب به اتابک و شکایت از وزیرمختار انگلیس

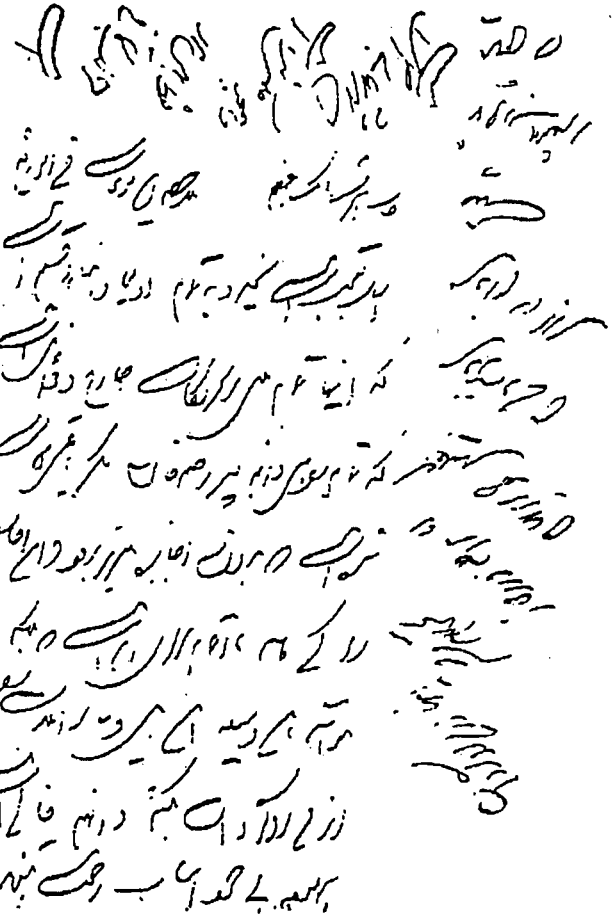

جناب اشرف اتابک اعظم ملاحظه این نوشتجات فی الواقع اسباب تعجب است. بخدا وبه تمام اولیا وانبیا قسم است که اینها تمام مبنی بر تحریکات خارج وداخل است که تمام را می دانم. پسر رحیمخان مگر یاغی دولت شده است که بدون اجازه تبریز برود. این اجازه را کی داده. تمام برای اینست که بلکه بتوانندباینوسیله این ایل وسایر ایلات را از من روگردان بکنند وآنهم خیالی است بیهوده. بیخود اسباب زحمت میشوند. اینها از من روگردان نخواهند شد. اما مداخله وزیر مختار انگلیس. خود تبریزیها میدانند ومنهم میدانم که برای چیست. شما جواب همینقدر بدهیدکه این شهرتها بی اصل

ست وهمچو حکمی نشده است.فقط همینقدر جواب کافی است. سابقی
طالب را فردا انشاء الله وقت ملاقات می گویم وبه صنیع الدوله هم مختصراً
جواب بدهید که این تصورات بی اصل است وپسر رحیمخان درتراجه داغ
نرخانه خودش است وهمچو حکمی به او نشده است.به بعضی جهات این
کاغذ وزیر مختار انگلیس برای بعدها لازم است. کاغذ رانگاهدارید. وقتی لازم
میشود.

جنگ جهانی اول در ایران

جنگ اول جهانی ، در امردادماه ۱۲۹۳ برابر با ژوئیه ۱۹۱٤، آغاز شد. پیروزی های آلمان برق آسا بود. چنین بنظر می آمد که این جنگ فاتحی بجز آلمان ومتحدانش اتریش و عثمانی نخواهد داشت.

در ارتباط با ایران،این جنگ با همه گرفتاریهایی که گریبانگیر ایران ساخت، در آغاز سبب شد که اندکی از فشارهای دو رژیم غارتگر وزور گوی روسیه تزاری و بریتانیای کبیر، کاسته شود.

ستم و تلاش برای تجزیه وتقسیم ایران ودخالت دو کشور متجاوزدر همه امورمملکت آنچنان ابعاد هول برانگیزی گرفته بود، که براستی نجات ایران از آن بجز معجزه نبود.

خروج مورگان شوستر، نه تنها مشکلی را حل نکرد،بلکه کشت وکشتارهای تبریز ومشهد را نیز بدنبال داشت.

نیروهای نظامی روسیه تزاری که سه سال بود،تبریز را در اشغال داشتند،اندك اندك به دامنه مزاحمت، تجاوز و ستم خود بر

اهالی افزودند.تبریزی ها مصیانی بودند ودر یك درگیری نابرابر که روز سی آذرماه ۱۲۹۰ رُخ داد،مجاهدین ونیروهای محلی با سربازان روسی در گیر شدند و از هر دو سوجمعی کشته و عده ای زخمی شدند.

ضیاءالدوله، کفیل استانداری،مشاورالسلطان ،کارگذار آذربایجان و ثقه الاسلام،برای پیشگیری از حوادث بعدی جلساتی با کنسول های روسیه وانگلستان تشکیل دادند و به چاره جویی نشستند. نتیجه ،باز هم طبق معمول به زیان ایرانیان بود. مجاهدان و نیروهای محلی ناگزیر شدند که جنگ افزارهای خود را کنار بگذارند. چهارروز بعد، نیروهای تازه نفسی از آن سوی مرز وارد ایران شد. وعصر همان روز، تبریز زیر بمباران قرار گرفت،محل استقرار نیروهای روسی در کنار پل آجی چای قرار داشت . فردا، باز هم بمباران ادامه یافت. از روز هشتم دیماه دستگیری ها آغاز گردید. کفیل استانداری به کنسولگری انگلستان پناه برد و میرزا علی ثقه الاسلام،حسن آزادیخواه و قدیر آزادیخواه [پسران علی مسیو] باتفاق شیخ سلیم واعظ ،میرزا صادق خان صادق الملك [روزنامه نویس]، محمدقلیخان ،ضیاء العلمای روحانی و آقا محمدابراهیم بازرگان ، دستگیر ودر باغ شمال بدست سربازان روس به چوبه دار آویخته شدند. اعدام آنها مصادف با روز عاشورا بود.

در آن سوی دیگر کشور،سربازان کشتاری وحشتناك تر از تبریز در مشهد انجام دادند. بطور ناگهانی عده دویست نفری سربازان محافظ کنسولگری به دوهزار نفر رسید. عامل فتنه سید طالب الحق از پیروان شیخ فضل الله نوری بود که اینك با یوسف هراتی همصدا شده،مشهد را به خون و آتش می کشیدند. یوسف هراتی که بظاهر خبرنگار روس ها در افغانستان بود،بطرفداری محمدعلیشاه برخاسته بود واز حمایت آشکار کنسول روسیه برخوردار بود. وی که در کنسولگری روسیه پناهنده بود ، ناگهان بدستور سفارت در تهران از کنسولگری اخراج شد. یوسف هراتی که روزها برای زهر چشم گرفتن از مردم در مقابل صحن حضرت رضا، به

سیصد نفر چریك ،تعلیمات نظامی می داد، از رکن الدوله ، والی خراسان خواست که سازمانهای دولتی را تعطیل وعده ای را دستگیر و تبعید ،کند.

والی خراسان تصمیم به مقابله با یوسف هراتی گرفت ،اما پیش از آن که کاری انجام دهد،روس ها ابتکار عمل را در دست گرفتند وروز پنجم اسفندماه ۱۲۹۰،رئیس نظمیه سردار سعید خان را از کار برکنار و ماژور خارانف ،افسر روسی را بجای او بریاست نظمیه منصوب کردند و افراد پلیس نیز خلع سلاح شدند. از رکن الدوله کاری بجز استعفا،بر نمی آمد. در همین روز در اطراف صحن توپهای روسی کار گذاشته شد و چون یوسف خان هراتی ،حاضر به ترك صحن نبود، روز نهم اسفند توپها شلیك شد.همچنان که زیارت کنندگان مقبره امام رضا بخاك وخون در می غلتیدند، گلوله ها به گنبد وگلدسته ها نیز خسارت های عمده وارد می ساخت. مردم درهای صحن کهنه وتو را بستند وسالدات های روسی آنرا شکستند. جنگ به محل ضریح امام هم رسید و جمعی نیز در آنجا کشته شدند. سالدات های روسی ، چهارروز صحن را در تصرف داشتند وکار بجایی کشیده بود که اسبهای خود را نیز در همان صحن،تیمار می کردند.

کنسولگری انگلیس، ساکت وخاموش بود وجناب میرزا اسحاق خان مفخم الدوله وزیر مختار دولت شاهنشاهی در دربار روسیه از آن هم ساکت تر!.

تهران،دولت ودربار هم،آنچنان نیازمند وام گرفتن از روسیه وانگلستان بودند که جز حرف وعجز والتماس کار دیگری درمقابله با این ستمگریها از دستشان ساخته نبود.دولتی که به ریاست آقای صمصام السلطنه بختیاری بالاخره قرارداد شوم ۱۹۰۷ را می پذیرد، آیا می تواند دلشوره ای برای پسران علی مسیو وثقه الاسلام یا زابران ضامن آهو داشته باشد؟!.

به تهران بلازده، پایتخت.کشور مشروطه بازگردیم تااز راز ورمز صحه گذاری دولت صمصام بر قرارداد۱۹۷۰ هم آگاه شویم.

شوستر که رفت،مرنارد بلژیکی ،جانشین او شد.آنقدر درهای

دوسفارت نخیمه را زد که سرانجام ، خداوندان لندن وپتزبورگ ، رضا دادند، باشتراك وامي بمبلغ دویست وپنجاه هزار لیره استرلینگ به ایران بدهند و بعنوان ضمانت، اضافه درآمد گمرك را قبول کنند، بشرطی که وام زیر نظر مرتارد بلژیکی برای سازمان دادن ژاندارمری جدید ایران مصرف شود وامنیت جاده ها تأمین گردد. شرط دیگر این بود که دولت ایران سیاست خود را با قرار داد ۱۹۰۷ هماهنگ سازد.

دولت صمصام السلطنه با تأیید ناصرالملك [نایب السلطنه] هر دو شرط را پذیرفت و به این ترتیب در زمان مشروطیت، دولت ایران قبول کرد که ایران به یك منطقه بیطرف و دومنطقه نفوذ روسی وانگلیسی تقسیم شده است.

از این پس دولت و سازمانهای اداری ایرانی در حقیقت جز ابزار دست ، سفارتخانه ها نبودند. نامه ای از حسین علا در دست است که بهنگام نخست وزیری پدرش ، پس از سقوط دولت صمصام وبدنبال ملاقاتی با سرتاونلی ،وزیر مختار انگلیس نوشته است . این گزارش دامنه نفوذ ارباب منشانه بیگانگان را در امور ایران،درست هشت سال پیش از کودتای ۱۲۹۹ نشان می دهد.علا می نویسد:

«...وزیر مختار اظهار داشتند....آقای سعدالدوله را سفارتین صلاح دیدند به طهران بیایند،منتها چون دیده شد مقبولیت عامه ندارد، همچو مقتضی گردید که بریاست آقای علاء السلطنه هیئت وزراء از محترمین رجال درست با کفایت ایران تشکیل شود و مثل آقای مستوفی الممالك وشاهزاده عین الدوله و آقای وثوق الدوله در کابینه باشند.....اظهار داشتم : شاید اولیاء دولت برای پیشرفت کار کابینه، یك مساعدت مخصوص، حالا مترصدند.... گفتند: اطلاعات من در این قضیه کامل است که تا راه آهن جلفا به روس داده نشود ،دولت روس بهیچ صورت به دولت ایران وجهی نخواهد داد ، دولت انگلیس هم تا روس وجهی ندهد، وجه نخواهد داد، آنهم در صورتی است که در مسئله راه آهن جنوب با کمپانی موافقت شود.....».

در چنین شرایطی،با گرفتن وامی بمبلغ یکصد هزار لیره استرلینگ از بانك شاهنشاهی، احمدشاه در ۲۸ تیرماه ۱۲۹۲

تاجگذاری کرد وناصرالملك هم شتابان راهی پاریس قبله گاه شاهان قاجار گردید. کمی پس از این تاجگذاری بود که جنگ اول جهانی آغاز شد.

با شروع جنگ و کاهش فشار سفارتخانه ها، احمد شاه ،پس از نظرخواهی از وزیر مختار انگلیس و روسیه،از مستوفی الممالك برای تشکیل کابینه دعوت بعمل آورد. دولت مستوفی ترکیبی از طرفداران هر سه سیاست انگلیس ، روس و آلمان بود.

با ورود عثمانی به جنگ ، آنهم به هواخواهی از آلمان، ایران اعلام بیطرفی کرد،اما هر ناظر سیاسی تازه کاری می دانست که بیطرفی کشوری که خاکش از یك سو در اختیار روسیه واز سوی دیگر در تصرف انگلستان است ، جز خط دواندن بر کاغذ نیست.

گفتنی است که نیروهای نظامی ایران در این زمان مرکب بود از هشت هزار قزاق و هفت هزار ژاندارم که در کار مقابله با عشیره های شورشی هم ناتوان بودند،چه رسد به آن که نیرویی برای تضمین بیطرفی بحساب آیند.

ایران بی دفاع بود، بی دروازه هم شد.

- ژنرال دلامین انگلیسی با سربازانش از بحرین وارد شدند وآبادان را اشغال کردند.

- دولت عثمانی شیخ خضبان و چند روحانی دیگر را به خوزستان و کرمانشاه فرستاد تا مردم را به جهاد فراخوانند.

- روس ها ، کنسول های عثمانی، اتریش وآلمان را در تبریزبازداشت کردند.

- یك واحد از ارتش عثمانی بهمراه افسران آلمانی در لوله های نفت خوزستان خرابکاری بعمل آوردند. انگلیس ها باز نیروی نظامی وارد کردند.

- روس ها کارخانه قالیبافی آلمانی پتاك را در تبریز تصرف کردند وانگلیس ها در اهواز وخرمشهر دونماینده بازرگانی آلمان را توقیف کردند.

- کردهای چریك عثمانی از کوهها به ارومیه [رضاییه] حمله

ورشدندو دست به غارت وتجاوز زدند.

ـ یك نیروی ده هزار نفری سرباز هندی وانگلیسی به فرماندهی ژنرال رابینسون در اهواز متمرکز شد.

ـ ظرف مدت دوهفته،بدفعات تبریز وارومیه میان سربازان عثمانی و روسی دست به دست گشت.

... وآنچه خواندید، گوشه ای از رویدادهای سه ماهه آبان، آذر ودی بود.آیا بیطرفی معنایی داشت؟.

همین جا گفتنی است که علیرغم سیاست ظاهری دولت مبنی بر بیطرفی، اکثریت ملت ایران ـ ملتی که خاطرات آزار دهنده ای از روسیه و انگلستان داشت ـ دوستدار آلمانی ها بودند وبهمین سبب هم هنگامی که آلمان کوشید شبکه هایی در ایران بوجود آورد، نه تنها مشکلی نداشت ،بلکه با اقبال عمومی نیز روبرو بود.این ابراز تمایل به آلمان تا حدی بود که به روایت ابراهیم صفایی در کتاب پر ارزشش موسوم به زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، وقتی در روز پنجم اردیبهشت ماه ۱۲۹٤، پرنس رویس وزیر مختار آلمان باتفاق کنت لکنتی همتای اتریشی خود وارد تهران شد،در تهران تعطیل عمومی برپا گردید و مردم از دروازه شهر ری تا میدان توپخانه با فریادهای زنده باد اعلیحضرت ویلهلم، امپراتور اسلام پناه [!] وگلریزان کردن مسیر، از آنها استقبال کردند.

حضور آلمانی ها در ایران ، بنوبه خود آفریننده مشکلاتی جدّی بود. سراسر مملکت بصورت عرصه زد وخوردهای جاسوسی در آمده بود.

در این اوضاع و احوال مجلس سوم نیز بکار پرداخت. انتخابات و گشایش مجلس،با این امید صورت گرفت که دولت ناتوان در برابر بیگانگان یك تکیه گاه ملی داشته باشد.

عمر دولتها هم کوتاه بود.بدنبال مستوفی ،دولت مشیرالدوله تشکیل شد، دوماهی ماند ورفت و شاهزاده عین الدوله ضد مشروطیت نخست وزیر شد. او هم با استیضاح از کار برکنار شد وبار دیگر مستوفی جامه رئیس الوزرایی پوشید.

در این دوره از نخست وزیری مستوفی است که وی با جلب

رضایت احمد شاه و در اختفای کامل قرار داد اتحادی با آلمان منعقد می سازد که ایران در برابر دریافت ماهانه پانصدهزار تومان پول نقد و سلاح لازم در کنار آلمان و عثمانی ،علیه روسیه و انگلستان بجنگ بپردازد.

اسرار انعقاد این قرار داد محرمانه، برای نخستین بار سالها پس از جنگ اول و دوم، یعنی در سال ۱۹٤۸ توسط یك تاریخ نویس آلمانی بنام اولریش گرگ در کتاب ایران و سیاست خاورمیانه چاپ اشتوتگارت منتشر شد و ترجمه کامل آن در نشریه شماره یك انجمن تاریخ در مرداد ۱۳٤۹بقلم ابراهیم صفایی درج گردید.

در ایام جنگ اول جهانی ،به محض آن که نخستین پیروزی های منطقه ای برای روسیه و انگلستان پیش آمد،باز نگاهشان بسوی ایران خیره شد تا پیمانی دیگر برای بزنجیر کشیدن ایران امضا کنند. این پیمان که در واقع فرزند قرارداد ۱۹۰۷ بود، موضوع منطقه بیطرف را هم منتفی ساخت وبزودی بعنوان قرار داد ۱۹۱۵ معروف شد.

این حکایت هم شنیدن دارد:

بدنبال پیروزی های بریتانیا در داردانل و همزمان با آن توفیق های روسیه در قفقاز، در ماه مارس ۱۹۱۵ برابر با اسفند ۱۳۹۳،سازانف وزیر خارجه تزاری از طرف امپراتور ، پیشنهادی به متحدان خود [انگلستان وفرانسه] ارائه داشت که روح وصیتنامه پتر کبیر،اساس وپایه آن را تشکیل می داد.روسیه علاقمند بود استانبول، بغازها و کرانه غربی بسفور را برای خود داشته باشد ودر عوض « در برابر این امتیازها،دولت روس حاضر بود در بخش های دیگر عثمانی یا در کشورهای دیگر ،در برابر خواستهای آن دو دولت موافقت و همراهی کند ».

روز ۱۳ مارس، سرجورج بوکانان ،سفیر انگلستان در دربار تزار « در صورت پیروزی نهایی در جنگ »، موافقت دولت خود را با این پیشنهاد، در ضمن ارائه شرایطی اعلام داشت. یکی از شرایط، تجدید نظر در قرارداد۱۹۰۷ بود.آن منطقه بیطرف هم باید حوزه نفوذ بریتانیا گردد.

هشت روز بعد، جواب روس ها بعنوان سن کندورف، سفیرشان ،به لندن مخابره شد:« امپراتوری روسیه موافقت خود را با پیوستن منطقه بیطرف به قلمرو منطقه نفوذ بریتانیا تأیید می کند،اما نظر بمنافع روسیه در مناطق اصفهان ویزد،لازم است مناطق مزبور به روسیه واگذار شود».

ودر زمان انعقاد چنین قراردادی، دولت دلخوش بود که بار دیگرتبریز را ولیعهد نشین کرده است و حضور محمدحسن میرزا ولیعهد با پیشکاری نظام الملك ، می تواند عامل امنیت در آذربایجان باشد!!.پس از استقرار ولیعهد در تبریز، روس ها دیگر خودشان مالیات جمع می کردند!!.امنیت برقرار شده بود و.....

....و، حالا نوبت آن رسیده بود که پایتخت از تهران به اصفهان منتقل شود.

سپاه روسیه تزاری بفرماندهی ژنرال زولوتاریف تا کرج پیش آمده بود و ظاهر قضیه این بود که از بیم تصرف پایتخت ،دولت تصمیم به کوچ کردن گرفته است،اما تنها پس از انتشار اسناد قرداد محرمانه مستوفی با آلمان است که معلوم می شود، تغییر پایتخت از تهران به کرمانشاه یا اصفهان ،یکی از مواد این قرار داد،بوده است. آلمان ها ،کرمانشاه را پیشنهاد کرده بودند ومستوفی واحمد شاه اصفهان را ترجیح می دادند. انتخاب نهایی اصفهان بود.

مستوفی ،بمحض آگاه شدن از حضور سپاه روسیه در کرج، همزمان با یادداشت اعتراضی که به سفارت روسیه داد،به نمایندگان مجلس توصیه کردکه راهی قم شوندودر انتظار موکب شاه بمانند. شاه نیز به مجلس پیام داد که عازم اصفهان است. تهران نا آرام بود وشایعه اعلان جنگ به روسیه وانگلستان پس از استقرار پایتخت در اصفهان زبان به زبان می گشت.

روز بیستم آبانماه، فاصله تهران تا قم ، جاده ای بود مملو از کالسکه، درشکه،گاری ،اسب ،الاغ و خیل کوچ کنندگانی که بسوی پایتخت تازه می رفتند. رژیمان ژاندارمری هم براه افتاد. نمایندگان مجلس هم براه افتادند. نمایندگان سیاسی آلمان هم که شب را در سفارت امریکا گذرانده بودند، راه افتادند. و احمد شاه هم در

آستانه حرکت بود که وزیران مختار روسیه وانگلستان ، وحشتزده اما همچنان تهدید گر پا بمیان گذاشتند وتوسط نوکران ایرانی خود که میان کاخ گلستان و سفارتخانه ها در رفت وآمد بودند، به شاه پیغام فرستادند که خروج او از تهران ،بمعنای پایان سلطنت او خواهد بود. و وزیر مختار روسیه هم قول داد که نیروهای روسیه از کرج جلو تر نیایند.

شاه ماندنی شد،مستوفی شکست خورد!.

بسیاری از شخصیت های سیاسی وهمچنین نمایندگان مجلس که تا قم رفته بودند، همانجا ماندنی شدند تا با همیاری آلمان ها کمیته دفاع ملی و بعد حکومت ملی تشکیل دهند و بعنوان نخستین مهاجران روشنفکر ایرانی تا استانبول هم بروند.

با پراکنده شدن نمایندگان مجلس شورایملی بی آن که فرمانی صادر شود، مجلس بخودی خود منحل گردید وتلاش مستوفی برای گرد آوری نمایندگان و تشکیل آن نقطه اتکای ملی بجایی نرسید. مستوفی استعفا داد وعبدالحسین میرزا فرمانفرما، سپهدار تنکابنی خلعتبری،علاءالسلطنه،عین الدوله ، ـ دوباره ـ مستوفی وسرانجام نجفقلیخان صمصام السلطنه یکی پس از دیگری با دولت های ناپایدار بر سر کار آمدند. کشور عرصه تاخت وتاز نیروهای بیگانه بود. بی اطلاع نیرو می آوردند وبی اطلاع تر می بردند. دولت ها، حتی اگر شخصیت غیر وابسته ای نظیر مستوفی در رأس آن بود، جز عاملانی برای تسهیل خواستهای روسیه وانگلستان نبودند. احمد شاه در کوچکترین کاری که می خواست انجام دهد، چشم به نظرات وزیران مختار داشت. وقتی نتوانست با سپهدار تنکابنی کار کند، وزیر مختار روس را به دربار فرا خواند وچون کودکی لجباز، جمله تاریخیش را گفت: « من نمی توانم با سپهدار کار کنم » !!.

و حالا خان بختیاری نخست وزیر شده بود. میراث او قحطی و گرسنگی در سراسر کشور بود. سالی که بعدها « سال دمپختکی » نام گرفت . کوچه ها وخیابانهای تهران ، هر بامدادان مملو از جنازه کسانی بود که بنه سبب گرسنگی و طاعون در گذشته بودند. دولت روزی سه هزار تومان زیان نان می داد و علاوه برقربانیان طاعون

وگرسنگی در ازدحام مقابل نانوایی ها و یا صف دریافت دمپختك مجانی،نیز عده ای کشته می شدند. بانی خیر درباره پختن دمپختك سفارت ایالات متحده امریکا بود وهر دیگ دمپختك، مساوی بود با تبلیغات پرسر وصدای بیانکی ها در سراسر جهان .و اعلیحضرت احمد شاه تاجار،به احتکار گندم دست زده بود وحاضر نبود از سیلوی املاك خود ، شکم رعایا! را سیر کند . لقب « احمد علاف » از همین روزها باو داده شود.

نجفقلیخان صمصام هم هرچه که بود،بیشتر یك خان بود تا یك نخست وزیر و شیوه های حکومتی او بیشتر به کار اداره ایل می آمد تا اداره کشوری در شرایط آنروزی ایران . کار بجایی رسیده بود که احمد شاه هم در ستوه بود.یك روز به خشم آمد، گوشی تلفن را برداشت و به صمصام گفت « شما دیگر رئیس الوزرا نیستید ،به خانه خود بروید! » . صمصام هم با لهجه لری،پاسخ داد « ما که کنار نمی رویم، شما ما را عزل کنید ».احمدشاه بی درنگ حکم عزل او را صادر کرد، اما صمصام تا پایان عمر خود را نخست وزیر می دانست!!.

کابینه صمصام که بعنوان « کابینه لری » مشهورشد،در مرداد ۱۲۹۷ ساقط شد. هنوز دوسال و چند ماه تا کودتای ۱۲۹۹ فاصله است واین شرایط آن روزگاران ایران بود.

در فصل بعدی به انقلاب سوسیالیستی روسیه و قرارداد ۱۹۱۹نگاه می کنیم.

نسخه اول نامه ای از ثقة الاسلام برای میرزا حسن خان مشکوه الممالک، پس
خلع محمدعلیشاه از سلطنت

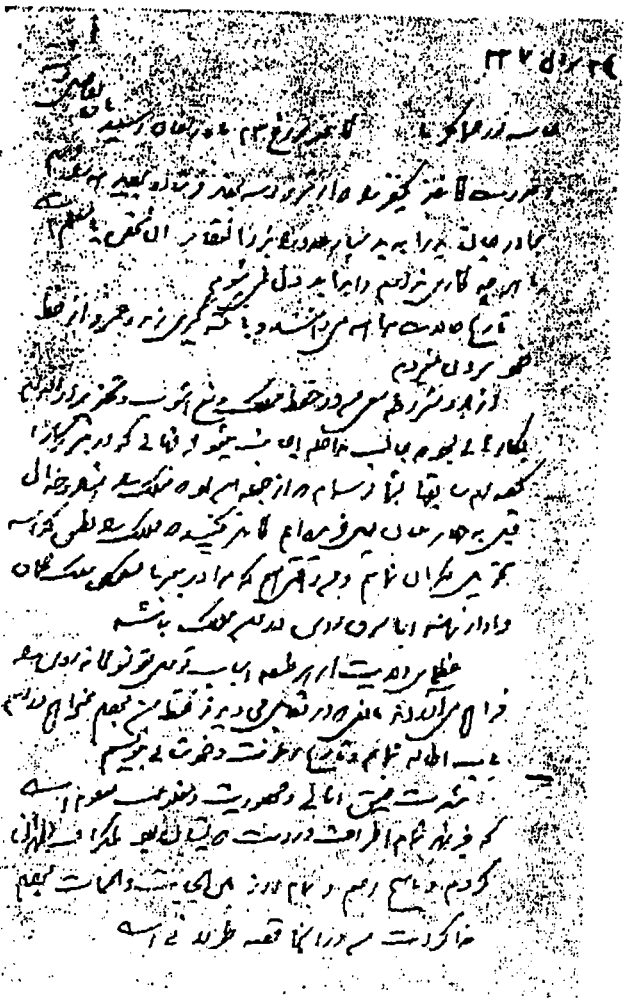

۲ شوال ۳۲۷

ناب نورچشما مکرما کاغذ مورخ ۲۲ رمضان رسیدپاره ئی تفاصیل نوشته
صورت کاغذ یکنفر را که از تبریز نوشته بودند فرستاده بودید.همه را
یدم. برادرجان بد را به بد بسپار و عدو را به ذوالفقار. آن شخص یا
طم است یا هرچه، کاری ندارم، ابداً بد دل نمیشوم. تاریخ حالات مرا همه
بدانند وبا نکته گیری زید وعمرو ازخط خود بیرون نمیروم. از بدو مشروطه
می من در حفظ مملکت و منع آشوب وتحذیر از اقدام بکارهائی بود که
الب مداخله اجانب میشود.حرفهایی که در تبریز کراراً گفته ام سابقها بشما
بشته ام که از جمله این بود که مملکت را هشتاد وچند سال قبل به چهار
یان پول خریده ایم [اشاره به خسارت جنگی قراداد ترکمنچای که به
وسها پرداخت شد] کاری نکنید که مملکت را بطبق گذاشته تحویل دیگران
ماییم ومن راضی هستم که مرا در سیبریه بشکستن سنگ چخماق وادار
ماینند اما بیرق روس در این مملکت نباشد. عظمای ولایت از هر طبقه
مباب توسل بقونسولخانه روس را فراهم میآوردند،سانعی که در مقابل
یدیدند فقط من بودم. نمیخواهم در این باب اطاله نمایم وتاریخ رعونت و
ودستایی بنویسم.شدت ضیق اهالی ومحصوریت ومغلوبیت معلوم است که جز
هر تمام اطراف در دست دولتیان بود. تلگراف بطهران کردم وبه باسمنج
لتم و۲۷ روز بین الحیات والممات بودم.مذاکرات من در آنجا قصه طولانی
ست.

صفحه اول گزارش حسین علا به نخست وزیر ، پس از دیدار با وزیر مختار انگلستان در ایران

وزارت امور خارجه

اداره دائره

نمره

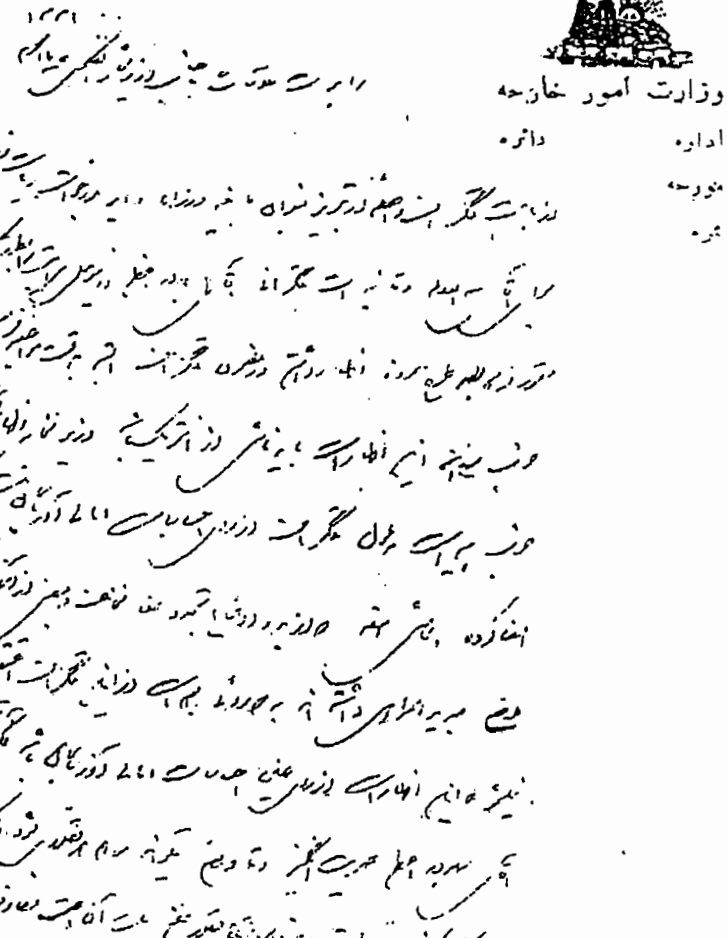

بخشهایی از گزارش که در کتاب آمده است

قرار داد ۱۹۱۹

خروشـــــی بر آمـــــد زپترو گراد
که شه اشکریزان زتخت اوفـــتاد !
« ادیب پیشـــاوری »

« با عنایت الهی، ما نیکلای دوم، امپراتور کل ممالك روسیه و پادشاه لهستان و گراندوك فنلاند و غیره وغیره، بعموم رعایای وفادار خود اعلام می داریم:

در این ایام مبارزه عظیم که دشمن خارجی از سه سال به اینطرف، همّ خود را به انقیاد وطن ما مصروف می دارد، اراده خداوند متعال بر آن تعلق یافته که روسیه مورد آزمایش جدیدی، در حین تیره روزی قرار گیرد، نظر به این که شدت اختلالات داخلی ممکن است تأثیر شومی در جریان آینده این رزم عنود ومخوف داشته باشد، چنین مقتضی است که با هر قیمت میسر گردد، باحترام مقدرات روسیه و شرافت ارتش قهرمان ما وسعادت ملت و آتیه کلی میهن گرامی، جنگ تا پیروزی نهایی ادامه یابد. دشمن قسی القلب و بیدادگر، آخرین تلاش خویش را بکار می برد، اما وقت آن نزدیك

است که ارتش دلیر ما دست در دست متفقین بزرگوارمان ،او را برای همیشه از پای در آورد. در این روزها که موجودیت روسیه تطمیت می یابد، ما خود را برای اطاعت از ندای وجدان مکلف می دانیم، تسهیلاتی فراهم سازیم تا اتحاد تنگ تری در میان ملت بوجود آید و تمام نیروی کشور بمنظور نیل به پیروزی سریع ، بسیج گردد.

بهمین جهت است که با موافقت دومای ا پارلمان روسیه تزاری ا امپراتوری ،مقتضی می دانیم که از تخت وتاج سلطنت استعفا و از قدرت عالیه خود، صرفنظر کنیم.....».

بخشی از استعفای آخرین تزار روسیه که ساعت ۲۰/ ۲۲ روز ۱۶ مارس ۱۹۱۷در ترن ایستگاه پسکف بامضای او رسید.

در ادامه این استعفا نامه، تزار نیکلا، برادرش میشل را به جانشینی انتخاب کرد،اما تروتسکی، علیرغم خواست روزیانکو رئیس پارلمان تزاری میشل را ترغیب کرد که بجای پذیرش بی درنگ مسئولیت امپراتوری، دربیانیه ای اعلام دارد که « چون مانند سایر هموطنان سعادت مملکت بزرگ خود را مافوق همه آمال و آرزوها می دانم، قبول مسئولیت را به تشکیل مجلس مؤسسان که با اراده ملت قانون اساسی کشور را تدوین خواهدکرد، موکول می کنم ».

این آخرین سخنی بود که از رومانف ها بگوش ملت روسیه رسید.

با بستن شدن پرونده تزارها در جریان انقلاب خونین روسیه، فصل تازه ای در تاریخ عمر بشر آغاز گردید.سقوط رومانف ها، حتی بیش از انقلابیون سرخ ، ایرانیان را خوشحال کرد. در دیدگاه ایرانیان ، سقوط امپراتوری روسیه، بمعنای سقوط قلدری،زورگویی وستم بود، اما دولت وقت با این داوری چندان موافق نبود.

پس از برکناری رئیس الوزرای« کابینه لری »، وثوق الدوله مأمور تشکیل کابینه گردید. تردیدی نبود که ابراز تمایل از سوی سفارت بریتانیای کبیر است ، اما وثوق هنوز خوشنامی صدر مشروطیت را داشت، او در نخستین دوره مجلس ، نایب رئیس بود وعلاوه بر آن بعنوان یك ادیب و سخنور زیرك هم شهرتی داشت.

سید ضیا الدین طباطبایی در مأموریتی از سوی دولت ایران در روزهای پایانی دولت تزاری، در روسیه ودر پتروگراد بسر می

برد. با پیروزی انقلاب روسیه، سیل نامه وتلگرامهای سید بسوی دولت سرازیر شد. توصیه سید این بود که طلایی ترین فرصت برای ایران پیش آمده است و باید بی درنگ از آن استفاده کرد. حسین علا که ریاست کابینه وزارت خارجه را عهده دار بود وبا سید هم دوستی داشت، بیشتر از همه موردخطاب او بود.

حسین علا [معین الوزاره] در پاسخ نخستین هشدار سید ضیا نوشت:

«...در موقع عید ملی ایران وسال جدید،بهترین عنایت الهی که شامل حال ایرانیان شده است، این پیشآمد بوده که متضمن نجات این ملت و مملکت وموقع انتفاع واستفاده دولت است.....چون می دانم تفضلات لایتناهی الهی موقعی را برای ایران پیش آورده که نیکو ترین مواقع برای حفظ قومیت و سیادت واعاده حقوق مغصوبه متروکه این مملکت و دولت است ، دقیقه ای فوت وقت را جایز نمی دانم واز روزی که این خبر رسید از وظایف خود قصور وخودداری نکرده با حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا وسایر وزرا و وطنخواهان مساعد بودن موقع ومغتنم شمردن وقت را برای جلب منافع و استعطاف توجه و مساعدت ملت آزادیخواه عدالت پرور روس خاطر نشان نموده و الحق آقای رئیس الوزرا هم کمال موافقت و جدیت را برای هرگونه اقدام اظهار فرموده و می فرمایند.....آقای مستوفی الممالك مدتی است در شکارگاه هستند وممکن نشد خدمت حضرت معظم له برسم ولی آقای مؤتمن الملك وآقای سردار معظم و بعضی آقایان دیگر را ملاقات کرده ،در نوشتن تلگراف به دوما که صلاح بینی کرده بودید،موافقت نمودند.....»

در منزل ارباب کیخسرو،جلسه ای با حضور جمعی از نمایندگان هر سه دوره مقننه تشکیل شد و سرانجام تلگرامی به این شرح به دوما، پارلمان تزاری مخابره گردید:

پتروگراد
توسط آقای رئیس مجلس
مجلس کبیر دوما

در موقعی که ملت بزرگ روس بواسطه جانفشانی فرزندان وجسارت فراموش نشدنی نمایندگان خود در راه منظور عظیمی به پیروزی قاطع نایل گشته ، وکلای مجالس سابق ایران ، حاضر در

تهران با نهایت مسرت ،مراتب تحسین واحترام خویش را برای مقاومت فداکارانه که فقط نزد مدافعین حقیقت یافت می شود به آن هیئت معظم ابراز می دارند. مشعلی که چنین دستهای نیرومند بین شرق و غرب استوار ساخته، فروغ درخشانی است که بالاخره عالم را منور خواهد کرد و آخرین ظلمت ها را برطرف نموده ،ملتی را که دنبال اصول مشترك می باشند، قادر خواهد ساخت در محیط عشق برادرانه همدیگر را بشناسند.

زنده باد روسیه آزادیخواه

و بر ذیل این تبریك نامه این امضا ها گذاشته شد: حاج امام جمعه خویی، میرزا محسن،مستوفی الممالك،مشیرالدوله،ذکاء الملك، محتشم السلطنه،مؤتمن الملك،سردار اسعد ،نصرالله تقوی،سردار معظم مؤیدالاسلام، حسین یزدی،حاج میرزا حسین، اسدالله الحسین اصفهانی،سلطان العلما،صدرالممالك،یحیی کرمانی، مرآت السلطان، معین التجار، کیخسرو شاهرخ،آصف الممالك،سید رضا،نظام السلطان، عدل الملك، مشیر مفخم،محمد،شیخ اسدالله،رفعت الدوله، محمد هاشم میرزا، سهم الملك،میرزا هاشم آشتیانی ،ابراهیم زنجانی، محمدعلی ملك، دکتر لقمان، صدیق حضرت، دکتر علیخان اعلم السلطنه،احسن الدوله، عزالملك، ممتاز الدوله، دبیرالملك، پرنس شیخ الرئیس قاجار، مستشار الدوله، حاج میرزا رضا خان، نیر السلطان، میرزایاس، بهجت العلما، رضا نائینی، وکیل الرعایا، افتخار الواعظین، سید محمدرضا، متین السلطنه، سید حسن اردبیلی، صدرالعلما خراسانی، نصرالملك، میرزا رضای مستوفی، مهدی نجم آبادی،داود علی آبادی، لسان الحکما، فهیم الملك، حاجی مجدالسلطنه، انتظام الملك، ابراهیم قمی،حاج آقا شیرازی، اعتصام الملك، امین الضرب،سیدمحمد طراف، شیخ محمدعلی طهرانی،حاجی سید محمد ساعت فروش،حاجی محمدتقی بنکدار، دکتر ولی الله، مؤتمن الممالك، معاون التجار کرمانی، میرزا حسینقلی سیگار فروش ، حاج شیخ اسماعیل، مدیر الاسلام، میرزا محمود، حاجی زرگر باشی، میرزا محمود اصفهانی، مشهدی باقر ، دکتر امیر اعلم، صدرالعلما نظری، سید حسن کاشانی، حاجی سید محمد باقر اخوی، سیدالحکما، سید مرتضی مرتضوی، صدر الملك، اسماعیل مشترودی ، میر عماد و معتمد التولیه.

اگر از چند نام وعنوان معمولی صرفنظر شود، تلگراف شعار گونه وبدون محتوا،در حقیقت جز تبریك نامه ای از علمای اعلام و دوله ها وسلطنه ها به رژیمی که بوجود آمده بود تا ریشه همتاهای

آنها را در روسیه از بیخ وبن برکند، چیز دیگری نیست .

حسین علا، در پاسخ به نامه دیگری از سید ضیاالدین طباطبایی، بی آب ورنگ بودن تلگرام حضرات را این گونه توجیه می کند :

«.... آقایان صلاح ندانستندلز خشونت پلیتیك حکومت سابقه روس صریح تر از این عنوانی در تلگراف بشود، همان عباراتی که تلویحاً مقصود را می رساند، کافی دانستند.....».

بزودی وصول تلگرافی به دولت ایران با امضای میلیکف، وزیر امور خارجه حکومت موقت روسیه،خواب ایران را آشفته کرد:

«....ما باید به حکومت شاه اطلاع دهیم که روسیه مانند گذشته با بریتانیا در امور ایران همکاری خواهد کرد وسیاست روسیه تغییر نخواهد یافت.....».

هنوز تا صدور اعلامیه لنین واقدامات تروتسکی راه زیادی در پیش بود. مارس ۱۹۱۷ کجا و دسامبر همین سال کجا!.

در حالی که پرنس اسحاق افخم الدوله وزیر مختار ایران در پتروگراد نگران سرنوشت شغل خود بود،یك دانشجوی جوان ایرانی و یك دیپلمات تازه فارغ التحصیل شده از دانشگاه پترزبورگ، کوشیدند در رهگذر انقلاب روسیه، منافع ایران را تأمین کنند. دانشجوی جوان ، مجید آهی بود که طی مقالاتی در روزنامه های روسی ،شرح جنایت های مأموران تزاری در ایران را فاش ساخت و دیگری حسن فرزانه نام داشت که پس از پایان تحصیلات در سفارت ایران استخدام شده بود.

خاطراتش را از آن روزها، مرور کنیم:

«.....سال ۱۹۱۷بود که تحصیلات خود را در پطرز بورغ بپایان رسانده با سمت اتاشه وارد خدمت سفارت ایران درسن پطرزبورغ شدم وچون بزبان روسی تسلط کامل داشتم رابط بین سفارت و وزارتخانه ها و ادارات محلی بودم.

پس از ورود لنین، از طرف حکومت کرنسکی اعلامیه ای به امضای لنین اولیانف صدر کمیسر های ملی جماهیر شوروی منتشر شد، مبنی بر این که « اکنون که دولت جابر تزاری واژگون شده

است ،حکومت کارگران ودهقانان شوروی خود را مدافع ملل ستمدیده مشرق معرفی می کند وبرای جبران مظالم تزارهای فرعون صفت روسانف ها، حاضر بهمه گونه مساعدت وکمك به ملل مزبور می باشد ».

در این باب با مرحوم اسد بهادر شارژه دافر داخل مذاکره شدم وقرار بر این شد که بطور ناشناس بعنوان یك نفر محصل ایرانی با همان لباس اونیفورم دانشجویان (که تازه از تن در آورده بودم) با اولیای امور سویت تماس گرفته ببینم تا چه اندازه حاضر به اجرای مفاد اعلامیه مذکور هستند.

چون در وزارت امورخارجه تزاری، تشریفات خاصی معمول بود تصور نمی کردم، به این سهولت بتوانم جانشین تراتف وزیر امور خارجه سابق را ملاقات کنم. بهر حال ساعت ۸ صبح روز بعد ،بسراغ تروتسکی ،کمیسر امور خارجه رفتم. برخلاف سابق درها باز ودربانی هم نبود. تروتسکی در همان اطاق کار تراتف با عایله خود مرکب از همسر ودو فرزند کوچك سکونت داشت. فرزندان تروتسکی هنوز روی کاناپه خواب بودند و در گوشه دیگر اطاق تابلمه غذا روی پریموس دیده می شد که گویا ناهار آنها تهیه می شد.خلاصه اطاق شلوغی بود....پس از مدتی خود را بعنوان یکی از محصلین ایرانی معرفی کرده، شرح مبسوطی از فجایع دولت تزاری بخصوص قضایای بمباردمان حرم مطهر حضرت رضا و عمارت مجلس شورای ملی ، به دار آویختن مرحوم ثقه الاسلام بدست عُمال نظامی روس وقزاقهای تزاری، عملیات منافی عفت سالدات های روسی در رشت وقزوین و غیره برای تروتسکی تعریف کردم. بیانات من ظاهراً تأثیر عمیقی در آن مرحوم نمود. دستهای مرا فشرده، گفت : من تشنه این اطلاعات بودم ولی خیلی میل دارم که این اطلاعات را از طرف یك مقام رسمی بشنوم، آیا شما با سفارت ایران آشنایی دارید؟. اظهار کردم کم وبیش اشخاصی را در اینجا می شناسم.فرضاً آنها هم این فجایع را تأیید وتصدیق کردند،چه نتیجه خواهد داشت ودر جبران گذشته،شما چه اقدامی خواهید کرد؟ مشارالیه جواب داد، در این صورت ما کلیه قرار دادهای تحمیلی که بر خلاف میل واراده ملت نجیب ایران بسته شده است ، ملغی می کنیم و قشون تزاری را فوری احضار خواهیم کرد.

مراتب را بلا فاصله باطلاع مرحوم اسد بهادررساندم. ایشان هم پس از کسب دستور از تهران مجدداً مرا روانه کمیساریای امور خارجه نمودند و قرار شد در یك نقطه بیطرفی ملاقات غیر رسمی بعمل آید. چند روز بعد دریکی از رستوران های دور افتاده شهر، مرحوم اسد بهادر ورئیس اداره شرقی کمیساریای امور خارجه با

حضور این جانب ملاقات نموده وبر حسب تقاضای نماینده کمیساریای خارجه ملاقات دیگری ، سه روز بعد در همان محل بعمل آمد. مشارالیه ضمن صحبت اظهار داشت مذاکرات جلسه گذشته به اطلاع مسیو تروتسکی رسیده و دستور احضار فوری قشون روس از ایران صادر شد. حال در صورتی که کلیه قرار دادها ومقاوله نامه ها از طرف حکومت شوروی ملغی شود، آیا دولت ایران حاضر خواهد بود، حکومت شوروی را برسمیت بشناسد؟. مرحوم اسد بهادر جواب مثبتی به این موضوع نداده، موکول به آینده نمود.!!!. پس از آن اعلامیه لنین (اولیانف) صدر کمیسرهای ملی جماهیر شوروی صادر شد، مبنی بر این که کلیه قرار دادها ومقاوله نامه هایی که دولت واژگون شده تزار با زور و فشار تحمیل به دولت وملت ایران نموده ملغی و کان لم یکن محسوب می شود. چندی بعد دولت ایران اتحاد جماهیر شوروی را برسمیت شناخته و اولین نماینده سیاسی شوروی از طریق ترکستان و باجگیران وارد طهران شد...».

خاطرات حسن فرزانه به نقل از ایران در جنگ بزرگ
نوشته مورخ الدوله سپهر.انتشارات ادیب ، تهـــران

روز شانزدهم دسامبر ۱۹۱۷ برابر با ۲۵ آذرماه ۱۲۹۶، لنین اعلامیه معروف خود را صادر کرد. اعلامیه ای که می توانست بسیار به سود ایران باشد، اما متاسفانه بی لیاقتی های زمامداران تاجاری و دربار خواب آلوداحمدشاه، آنرا در محدوده ای تنگ پیاده ساخت و قراردادهای ننگین گلستان و ترکمانچای را از شمول آن مستثنی کرد. لنین گفت:

«....رفقا! برادران !

وقایع عمده ای در خاك روسیه در جریان است. خاتمه مجازات خونینی که از برای تقسیم کردن ممالك دیگران شروع شده بود، نزدیك می شود. سلطنت وحشیانه ای که زندگانی ملل عالم را بنده خود قرار داده بود، مقهور گردید. بنای کهنه و پوسیده استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می شود..... حکومت مملکت در دست ملت است ...در این مقصود مقدس روسیه تنهاست....سلطنت غارت و زور سرمایه داران منقرض گردید.

مسلمانان مشرق : ایرانیان، ترکها، عربها ،هندوها وتمام طوایفی که سباع حریص اروپا، زندگی و دارایی و آزادی آنها را در قرون متوالی ،مال الاجاره از برای خود قرار داده و غارتگران جنگجو می خواهند ممالك آنها را تقسیم کنند؛

ما اعلام می کنیم که عهدنامه سری درباره تقسیم ایران ، محو وپاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت، قشون روس از ایران خارج می شود وحق تعیین مقدرات ایران بدست ایرانیان تأمین خواهد گردید..... کمیسر امور ملی : استالین
رئیس شورای کمیسرهای ملی : لنین »

واژه به واژه اعلامیه لنین به گونه ای است که انگاری تنها برای ایران نوشته شده است . شاید هیچ کشور وملت دیگری تا این اندازه نمی توانست مشمول اعلامیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شود، اما بدبختانه، ضعف نفس رجال ایران و نوکر صفتی دست پروردگان دوران قاجار سبب گردید که بهره ایران از این ژست روزهای ابتدایی حکومت شوراها، به الغای قرار داد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و بذل و بخشش نه چندان دلسوزانه بدهی های ایران بینجامد و پاره های تجزیه شده میهن همچنان در ماورای ارس باقی بماند.

اینك ، تنها سه سال دیگر تا کودتای ۱۲۹۹ فاصله بود و بزودی شیر پیر بریتانیا،کوشید تا باز هم بخاطر سعادت ! و ترقی ملت ایران !! قرار داد ۱۹۱۹ رابهمت نوکران سر سپرده خود، به جبران قراردادهای ملغی شده، تحمیل کند.

دروغ نخواهد بود اگر گفته شود،قرار داد ۱۹۱۹ در حقیقت مرحله سومی دو قرار داد پیشین بود. در ۱۹۰۷ ایران به دو منطقه نفوذ روسی،انگلیسی و یك منطقه بیطرف تقسیم شد. در ۱۹۱۵منطقه بیطرف از میان رفت و اینك با محو روسیه تزاری، قرار بود ایران ، تنها وتنها منطقه نفوذ بریتانیای کبیر باشد.

حکایتش را مرور می کنیم:

« هنگامی که عثمانی به سود آلمان وارد جنگ اول جهانی شد، یکی از نقاط مهم کشمکشهای دو سوی جنگ ، ایران بدون دفاع بود. روسیه، همسایه شمالی ایران بود، انگلستان با سلطه بر شبه قاره هند و نفوذ وقیمومیت بر شیخ نشین های خلیج فارس همسایه جنوب تا جنوب شرقی ایران محسوب می شد و با ورود عثمانی ها که همسایه غربی ایران بود،در واقع ایران در درون دایره ای قرار

گرفت که سه ابر قدرت در بلافصل ترین مرزهای آن ، جنگ جهانی اول را رهبری می کردند.

خواندیم که اکثریت ملت ایران به دلیل بستوه آمدن از برنامه های ایران برباد ده روسیه وانگلستان، بیش از حد متعارف به آلمان گرایش یافته بودند وحتی ویلهلم را امپراتور اسلام پناه می دانستند. شنیدنی است که وقتی بازاریان تهران در دیداری با پرنس رویس وزیر مختار آلمان ،خواستند هدیه ای برای ویلهلم بفرستند، بیرق سبزی تدارك دیدند که جمله « نصر من الله فتح قریب » بر آن نقش بسته بود واصرار فراوانی داشتند که بعنوان تیمن وتبرك هر چه زودتر راهی دربار امپراتور بشود. بهر تقدیر، بر این رغبت ناشی از نفرت به روسیه وانگلستان ، با ورود عثمانی ها بطرفداری از آلمان در جنگ ، یك تمایل مذهبی نیز پدیدار گشت. عثمانی و باب عالی اداره کنندگان یك امپراتوری اسلامی بودند.

آلمان ها برای ایجاد شبکه های جاسوسی و سنگ در راه دشمن انداختن ، در ایران با هیچ مشکلی روبرو نبودند و توانستند، ضربه های سنگینی به روس و انگلستان وارد آورند. واسموس، فرستاده آلمان که لقب لورنس آلمان ها را گرفته بود، به تنهایی برای آشفته کردن رؤیاهای بریتانیا کافی بود. اقدامات او حیثیت بریتانیای کبیر را براستی در ایران و صفحات جنوب لکه دار! کرده بود. نخستین پیروزی واسموس ، یك حمله علنی به کمك مشایر تنگستانی به مقر نمایندگی بوشهر بود. این محل برای سالیان بسیار دراز ،مظهر ونشانه قدرت بریتانیا وکمپانی هند شرقی بود. حملات دفع شد اما کشته شدن دو افسر انگلیسی ، افسانه شکست ناپذیری انگلستان را از رونق انداخته بود. حادثه در ۱۹۱۵ اتفاق افتاد. انگلستان برای تجدید حیثیت در بوشهر نیرو پیاده کرد، شهر را به تصرف در آورد، درفش ایران را پایین کشید وپرچم انگلستان را برافراشت. ادارات دولتی در اشغال نیروی نظامی انگلستان در آمد. و اینها همه جدا از لشکر کشی بریتانیا بسوی تنگستانیها بود. از دو طرف بسیاری کشته شدند. بااینهمه تنگستانیها دست بردار نبودند. دوباره حمله کردند ودوباره هم کشتند وهم کشته شدند. انگلستان همچنان

بوشهر را در تصرف داشت تا با تغییر دولت در تهران ، شهر را به مقامات ایرانی سپرد. واسموس اینك چون قهرمانی در صفحات جنوب محبوب بود. به شیراز رفت تا شاهکار بعدی را بیافریند. نتیجه کشته شدن معاون کنسولگری انگلستان در یکی از خیابانهای شیراز بود. معاون کنسولگری ،هندی بود. یکماه بعد ، منشی کنسولگری ومستخدمش هدف سوء قصد قرار گرفتند. مستخدم کشته شد ومنشی زخمی گردید. اما ، تحقیر نهایی هنوز صورت نگرفته بود.

« کمیته ملی دفاع از استقلال ایران » ، اولتیماتومی صادر کرد و از اوکونور ،ژنرال کنسول انگلیس و همه انگلیسی ها خواست که تسلیم شوند. افسران سوئدی ژاندارمری که دم گرم واسموس در آنها هم کارگر افتاده بود، کنسولگری را محاصره کردند، سیمهای ارتباطی آنرا بریدند و حضرت ژنرال کنسول را همراه با یازده نفر دیگر ، ناگزیر به تسلیم ساختند. همسر و دختر رئیس بانك شاهنشاهی و دو زن دیگر هم جزو اسیران بودند. کاروان اسیران از شیراز راه بندر بوشهر را در پیش گرفت. در بوشهر زنها آزاد شدند، اما بقیه برای مدت هفت ماه ، دراقامتگاه یکی از سران تنگستان، بازداشت بودند. سر دنیس رایت در کتاب انگلیسیان در ایران اعتراف می کند که با آنها بد رفتاری نشده است و تنها از گرما به عذاب بوده اند. یکی از آنها در اسارت مرد.به مرگ طبیعی .

لندن در جستجوی راهی برای پایان دادن به این گرفتاری ها ژنرال سر پرسی سایکس را راهی ایران کرد تا به یکی از آرزوهای دیرینه اش جامه عمل بپوشاند.

سرپرسی سایکس [با سرپرسی کاکس وزیر مختار بعدی اشتباه نشود]،از سال ۱۸۹۲ با ایران وصفحات جنوب آشنا بود. در این سال بعنوان افسر هنگ دوم نیزه دار مسافرتهایی در آسیای مرکزی و ایران انجام داد. در سال ۱۸۹٤ کنسولگری انگلستان در کرمان توسط او ایجادشد. در سال ۱۸۹٦در کمیسیون مرزی ایران وبلوچستان [که آنهم حکایت دیگری دارد] شرکت کرد. بهنگام سفر ناصرالملك [نایب السلطنه] به لندن، میهماندار او بود.در ۱۸۹۹یك کنسولگری دیگر انگلستان را در سیستان تأسیس کرد. از ۱۹۰۵ تا

۱۹۱۲ سر کنسول بریتانیا در خراسان بود و اینك از مقام خود در ترکستان چین احضار می شد تا بار دیگر به ایران بیاید.

سرپرسی سایکس که یك تاریخ پرحجم ـ اما نه چندان خالی از اشتباه ـ درباره ایران نوشته است، در سال ۱۹۰۵، تشکیل یك نیروی سوار نظام در جنوب ایران وزیر نظر افسران انگلیسی را تنها راه حفظ امنیت منافع انگلستان دانسته و به مقامات کشور خود توصیه کرده بود.

سایکس در مارس ۱۹۱۶ با سه افسر انگلیسی ،سه افسر از مستعمره هندوستان ، بیست درجه دار و عده کمی سرباز هندی وارد بندر عباس شد وبا نیت تشکیل نیروی جنوب وبا وعده حقوق کافی ومرتب ، بی درنگ کار سرباز گیری را آغاز کرد ودو ماه بعد سفرهزار وششصد کیلومتری خود را از طریق کرمان، یزد و اصفهان بسوی شیراز شروع کرد. ژنرال ، همه جا فاتح بود. آلمانی ها می گریختند وبی درنگ ، در حالی که ژنرال به اسم نویسی سربازان مشتاق می پرداخت، شعبه های بانك شاهنشاهی دوباره آغاز بکار می کردند.

در شیراز، بجز نفرت همگانی ، دویار قدیمی انگلستان که موجبات آرامش خیال را برای ژنرال فراهم کرده بودند،در انتظار سرپرسی بسر می بردند. قوام الملك و عبدالحسین میرزا فرمانفرما.

قوام با سلاح اهدایی انگلیس مجهز بود وفرمانفرما، مقام والی فارس را داشت. اما، فارس خیال سازش با مورخ بعدی تاریخ ایران را نداشت.تشقایی ها که ید طولایی در معامله با هرکس که بیشتر می داد، داشتند، هم بضدیت با قوام که رقیب سرسخت بود وهم نمك گیرشده محبت های واسموس، خیال نداشتند بگذارند ژنرال آب خوش از گلویش پایین برود. به اعتراف سر دنیس رایت در کتاب انگلیسیان در ایران تشقایی ها « ترك خدمت، تفنگداران جنوب را تشویق می کردند » . واین همه مشکل نبود، ژنرال برای از نفس انداختن ژاندارمری افسران سوئدی هم ناگزیر بود مرارتهایی متحمل شود.

ژنرال در فارس، وزیر مختار در تهران و همه رجال د

لندن، دولت ایران را که تازه داشت بدنبال پیروزی انقلاب روسیه نفس تازه می کرد، زیر فشار گذاشته بودند که تفنگداران جنوب به رسمیت شناخته شود.

مستوفی الممالك یکی از دوره های کوتاه نخست وزیری خود را می گذراند که یادداشت سفارت انگلستان مبنی بر برسمیت شناختن پلیس جنوب به دولت رسید، واکنش مستوفی تند بود. نه تنها آن را نپذیرفت بلکه آن را به سبب خارجی بودنش « تهدیدی برای استقلال ایران » دانست. لندن فشار آورد ومستوفی کنار رفت. رئیس ایل قشقایی با تحریك های بی وقفه واسموس و باحتمال ، به امید عدم مخالفت دولت با عملیات،به پلیس جنوب [اس.پی.آر] اعلان جنگ داد. یك پادگان انگلیسی در خارج از شیراز مورد حمله قرار گرفت و دو افسر انگلیسی کشته شدند. صحنه بعدی عملیات آباده بود . باز حمله وباز کشته شدن یك افسر انگلیسی و دو افسر ایرانی . انگلیسی ها هم مقابله بمثل می کردند؛اما، وحشیانه، دستگیری افراد فراری قشقایی و تیرباران بدون محاکمه آنها از شگردهاشان بود. در تابستان ۱۹۱۸ برابر با ۱۳۹۷، اوضاع انگلیسی ها وهمچنین نیروی جنوب در مخاطره بود. در یك نبرد، ۶۰۰۰ قشقایی ، بزرگترین انبار ژنرال سایکس را تصرف کردند.

لندن زخمی بود وبه واکنش برخاست. درگیری ها افزون شد و سرانجام به شکست قشقایی ها انجامید.اما، بزبان سیاسی شکست واقعی از آن انگلیسی ها بود.

سر دنیس رایت نویسنده کتاب انگلیسیان در ایران [کاردار وسفیر بعدی در تهران]،در این باره می نویسد:

«...حضور تعداد زیادی نیروی انگلیسی وهندی در خاك ایران، در این دوره احساسات ملی شدیدی را برانگیخت. اعدام فراریان تفنگداران جنوب، دستگیری و تبعید مخالفان سیاسی توسط انگلیسیان ، اخراج کارمندان ناسوافق از ادارات ، وادار کردن فشار به شاه برای انتخاب وزیران هوادار انگلیس موجب نفرت شدیدی شده بود.....».

بهر تقدیر، با پایان گرفتن جنگ جهانی اول، دور از چشم رقیب روسی،انگلستان که اینك قیمومیت بر کشور تازه تأسیس شده

عراق را در همسایگی ایران بر عهده داشت ، کوشید تا ایران را بطور همه جانبه در چنگ داشته باشد. لعاب این نیت استعماری طبق معمول پیشرفت وترقی ملت ایران !! بودودر حقیقت بخاطر دست یافتن به حلقه مفقوده اش که مهندس حسن برسك در کتاب پر ارزشش بهمین نام [ایران، حلقه مفقوده]،به آن اشاره کرده است.

سر دنیس رایت،ابایی ندارد که با خونسردی یك جنتلمن انگلیسی اعتراف کند: « کرزون برای پیشنهاد یك طرح امیدوار کننده [!!] در مورد بازسازی ایران [!!] در تحت حمایت [!!] انگلیس ، نمی توانست،لحظه ای بدتر از آن را انتخاب کند». طرح امیدوارکننده، قرارداد ۱۹۱۹ بود.

سر چارلز.م. مرلینگ به لندن فراخوانده شد تا سر پرسی کاکس ، جانشین او شود.این جناب سرپرسی کاکس هم دست کمی از آن ژنرال سر پرسی سایکس نداشت. برای سالهای طولانی « وزیر مقیم » در خلیج فارس بود و پس از پاره پاره شدن خاك امپراتوری عثمانی بعنوان نماینده سیاسی در بین النهرین خدمت می کرد.

سرپرسی کاکس،با آموزش های لازم راهی تهران شد و بطور تصادفی ! هنگامی در تهران جا خوش کردکه دولت حسن وثوق [وثوق الدوله]،پند نیاموخته ـ وشاید هم آموخته ـ از تاریخ «برای استقرار امنیت وایجادیك ارتش هماهنگ واصلاحات مالی » از انگلستان کمك خواست. برای خالی نبودن عریضه « الغای عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثر اولتیماتوم ۱۹۱۱ و تجدید نظر در تعرفه گمرکی و بر چیدن پلیس جنوب » هم که از درخواستهای کابینه لری بود، به این فهرست اضافه گردید.

قرار داد، روز ۱۷ امردادماه ۱۳۹۸ برابر با ۹ اوت ۱۹۱۹، یعنی کمی بیشتر از یکسال پیش از کودتای ۱۳۹۹، بامضای نصرت الدوله [وزیر امورخارجه ایران] که چند روزپیش از آن به این سمت رسیده بود و سر پرسی کاکس ،وزیر مختار بریتانیای کبیر، رسید. پس از انتشار متن قرارداد، احمدشاه بهمراه نصرت الدوله، وزیر امور خارجه و نصرت السلطنه ، عموی خود، رهسپار انگلستان

وفرانسه شد.

لردکُرزن ،وزیر امورخارجه بریتانیای کبیر که سالها [۱۸۹۸ ـ ۱۹۰۵] فرمانروا و نایب السلطنه هندوستان بود، درجلسه هیأت دولت انگلستان درباره انگیزه انعقاد قرارداد۱۹۱۹ گفت:

«...یك سال قبل موقعی که در میدان جنگ غرب ، ستاره ما بسوی پیروزی می رفت و زمانی که ایران از پیروزی آلمان نومید گردید، یك سیاستمدار برجسته ایران بنام وثوق الدوله که همواره طرفدار منافع انگلیس بشمار می رفت به امر شاه به ریاست وزرا منصوب گردید. دونفر دیگر از وزیران او نیز ایمان داشتند که آینده ایران به دوستی با انگلیس بستگی دارد. شخص شاه هم همین سیاست را پیش گرفت. در آن هنگام بود که سرپرسی کاکس را به سمت وزیر مختار به تهران روانه کردیم . او سالهای متمادی وزیر مقیم در خلیج فارس و اخیراً رئیس نمایندگی سیاسی ما در بین النهرین بود. موضوع مأموریت و تعلیماتی که به او داده شد، این بود که با دولت ایران قرار دادی منعقد کند تا در آتیه منافع انگلیس در آن سوی از جهان از برخوردها و خطرات گذشته ،محفوظ بماند وموجب گردد، ایران که دچار ضعف درمان ناپذیر بوده و قادر به ایستادن سر پای خودش نیست، کمکهایی دریافت دارد که به حفظ موقعیت خود توفیق حاصل کند. مذاکرات ما در نه ماه اخیر جریان داشته و اکنون در نتیجه مساعی دولت ایران و کوشش سرپرسی کاکس به سرانجام رسیده است . دولت ایران بخوبی متوجه گردید که ما تنها قدرت بزرگ در همسایگی آن کشور هستیم که بسرنوشت ایران ،علاقه داریم وچون غرض خاصی نداریم [!!] دولت ایران با اراده آزاد خود از ما خواست که در ترمیم اوضاع آن کشور، مساعدت کنیم.

ممکن است سئوال شود، که اساساً چرا ما دست به این اقدام زدیم و چرا نمی گذاریم ایران بحال خود بماند تا خوب فرسوده شود. پاسخ اینست که موقع جغرافیایی ایران و منافع ما در آنجا و امنیت امپراتوری بما اجازه نمی دهد که به سرنوشت ایران بی علاقه باشیم. همانطور که در پنجاه سال اخیر نبوده ایم.[!!]. بعلاوه اکنون مسئولیت حمایت بین النهرین را داریم و از این راه هم در سوی باختر ایران با آن کشور هم مرز شده ایم و نمی توانیم اجازه بدهیم که بین سرحدات هند امپراتوری در بلوچستان و مرزهای تحت الحمایه جدید ما یك محیط بی نظم و کانون تحریکات دشمنان و آشفتگی سیاسی و اقتصادی ، وجود داشته باشد. از طرف دیگر چنانچه ایران را به حال خود بگذاریم، بیم آن می رود که نفوذ

بلشویکی از شمال به سراسر کشور نفوذ کند ونیز ما در جنوب غربی ایران منابع بزرگی از میدانهای وسیع نفت در اختیار داریم که مورد بهره برداری نیروی دریایی امپراتوری است و سبب علاقه خاص ما در این قسمت از ایران می گردد. در این اوضاع واحوال وزارت خارجه و اداره هندوستان ، باتفاق ابراز تمایل کردند ترتیبی اتخاذ شود که بدون نظارت مستقیم در امور داخلی ایران یا قبول مسئولیت های سنگین مالی ، بتوانیم کارشناس و مستشار به ایران اعزام داریم، تا قادر به تجدید سازمان خود شود. مطابق این قرار داد ما تعهد می کنیم که به خرج دولت ایران ، کارشناس ومستشار برای رشته های مختلف در اختیارشان بگذاریم.

برای نمونه، دولت ایران مایل است که نیروی نظامی متحد الشکلی بوجود آورد، ما تعهد می کنیم افسرانی را که برای ترتیب و تنظیم چنین نیرویی لازم است، به ایران گسیل داریم. بعلاوه خزانه داری موافقت دارد، دو میلیون لیره به رسم مساعده به دولت ایران بدهد. دولت هند و خزانه داری ،هریك نصف این مبلغ را بر عهده خواهند گرفت و عایدات گمرك ایران در وثیقه ما خواهد بود.

بطور رسمی تصریح شده ، قسط اول این مبلغ وقتی پرداخت می شود که مستشار مالی انگلیس ، کار را در دست بگیرد.....»

از گزارش لرد کُرزون به هیأت دولت انگلستان.۹ اوت ۱۹۱۹

دولت قرار داد را توسط مطبوعات انتشار داد وتنها به این امید که دوهفته بعد تصویب آن را بحساب ملت ایران بگذارد.

انتشار قرارداد بار دیگر جامعه را تکان داد و مخالفت با آن همه جایی شد. علاوه بر دست اندرکاران امضای قرار داد که بی پروا از آن حمایت می کردند ، سید ضیاء الدین طباطبایی هم از آن حمایت و پشتیبانی بعمل می آورد، اما ،جامعه که بزودی از حمایت بین المللی برخوردار گردید، دیگر حاضر به ایراندوستی بریتانیای کبیر و مزدوران آن نبود. با اینهمه حسن وثوق دو هفته بعداعلامیه ای صادر کرد که « چون اکثریت مردم قرار داد را تأیید کرده اند، دولت برای اصلاحات مورد نظر مطابق روح قرار داد عمل خواهد کرد ». اعلامیه بر خشم ملی افزود. بزودی حمایت بین المللی از ملت ایران که مخالف قرار داد بود ، با سخنانی که وزیر امورخارجه امریکا و مقامات فرانسوی ایراد کردند، آغاز شد. وثوق کوشید تا انتخابات مجلس را سازمان دهد واز این طریق به قرار داد مشروعیت

دهد. به این منظورفرمان ودستور اجرای آن که پیشاپیش در زمان مستوفی صادر شده وراکد مانده بود ،به جریان افتاد و دستور تشکیل انجمن نظارت انتخابات به همه جا ابلاغ شد. تا آرامی سراسر کشور وبخصوص تهران را فرا گرفته بود. وثوق الدوله ناگزیر به برقراری حکومت نظامی ، تعطیل چند روزنامه، دستگیری وبازداشت مخالفان قرار داد، شد. از آن سو، بریتانیای کبیر هم که در افکار عمومی جهان با رسوایی روبرو شده بود ـ رسوایی ناشی از ترسیدن سهمی به امریکا وفرانسه ـ کوشید تا قرار داد را به تصویب مجمع اتفاق ملل ـ همتای سازمان ملل بعدی ـ برساند. اما امریکا و فرانسه مخالفت کردند. به اعتقاد ابراهیم صفایی :« نقطه ضعف بزرگ قرار داد این بود که بانك شاهنشاهی به حواله سفارت انگلیس ، مبلغ دویست هزار تومان به حساب وثوق الدوله و یکصد هزار تومان به حساب هریك از وزیران خارجه [نصرت الدوله] و مالیه [اکبر مسعود صارم الدوله] منظور نمود واین پول را آنان پذیرفتند ».

با اینهمه ، اندکی بعد ارمیتاژ اسمیت ،عضو خزانه داری انگلستان با سمت رئیس هیأت کارشناسان مالی قرارداد و ژنرال دیکسن بعنوان رئیس هیأت کارشناسان نظامی ،به تهران وارد شدند.

برگزاری کنفرانس صلح پاریس ، پس از پایان جنگ اول جهانی، وثوق الدوله و نصرت الدوله ، نخست وزیر و وزیر امور خارجه را به این خیال انداخت که با حمایت بریتانیای کبیر، ابرقدرت فاتح جنگ،سرزمین های ایرانی را که بموجب قراردادهای شوم گلستان و ترکمانچای ـ وهمچنین نقاط دیگری مثل قسمتی از سرخس ویموت که بدون هیچ قراردادی توسط نیروهای تزاری تجزیه شده بود ـ دوباره بخاك اصلی برگردانند.

در کنفرانس پاریس در حالی که کشوری نظیر حجاز شرکت داده شده بود، از حضور ایران خبری نبود وهیأت اعزامی به این دستآویز که ایران جزوانجمن ملل متفق نیست ،پشت درهای بسته ماند.تنها یك بار نصرت الدوله توانست در یکی از جلسات حضور بهمرساند و دعاوی ایران را مطرح سازد که آنهم در برگیرنده هیچ

تأثیری نبود.

شگفتی آور اینست که نخست وزیر و وزیر امور خارجه، از طرح این مسأله، تنها منظوری که داشتند، ایجاد سروصدا درباره وطنخواهی آنها، بهنگام گشایش دوره چهارم، بمنظور تصویب قرار داد ۱۹۱۹ بود. با اینهمه بریتانیا، در کنفرانس پاریس نه تنها هیچ گامی بسود ایران برنداشت، بلکه کوشید در مذاکرات ونامه نگاری هایش با نصرت الدوله او را از طرح این موضوع باز دارد.

لردکُرزون، در نامه نوزدهم دسامبر ۱۹۱۹ خود خطاب به فیروز میرزا نصرت الدوله، می نویسد:

«.... حضرت والا

افتخار دارم به اطلاعتان برسانم که متن تلگرافی را که اظهار لطف فرموده، در شانزدهم ماه جاری به معاون وزارت خارجه ما، لرد هاردینگ تسلیم کرده بودید و عرضحالی را که حکومت حضرت والا مایل است راجع به همین موضوع تسلیم شورای عالی متفقین در پاریس بکند، هر دو را با کمال دقت مورد بررسی قرار داده ام. اما با کمال تأسف باید به اطلاعتان برسانم که پس از بررسیهای لازم و امتحان جزئیات و جوانب قضیه، متخصصان و صاحب نظران ما به این نتیجه رسیده اند که پهنه دعاوی ایران چنان وسیع و دلایلی که در اثبات آنها اقامه شده چنان ضعیف و کهنه هستندکه بهیچ وجه در چهار چوب اصولی که برای اصلاح خطوط مرزی کشورها اقتباس شده است، نمی گنجند وروبهمرفته وضعی دارند که حکومت انگلستان ابداً مطمئن نیست بتواند دفاع از آنها را در کنفرانس صلح پاریس بعهده گیرد.....حضرت والا بیگمان فراموش نکرده اند که آخرین باری که سعادت ملاقاتتان را داشتم ، مفصلاً برایتان شرح دادم که به عقیده من دو راه بیشتر به روی حکومت ایران باز نیست :

۱ـ هیئت نمایندگی ایران در پاریس عرضحال مفصلی که حاوی تمام خواسته ها و دعاوی ارضی ایران باشد، به مسئولیت کامل خودشان و بدون داشتن انتظار پشتیبانی از حکومت انگلستان، به کنفرانس پاریس عرضه دارند.

۲ ـ عرضحالی معتدلتر درباره دعاوی ایران که قدرت ونفوذ بریتانیا پشتیبانش باشد تسلیم کنفرانس صلح پاریس کنند.

اما، آن شقی که شما اکنون پیشنهاد می کنید ـ و ظاهراً آمیزه ای است از این دوشق ـ هیچ بنظر نمی رسد که رهگشای مسئله باشد.

به قراری که لرد هاردینگ به من گزارش می دهد، حضرت والا در مصاحبه تان با ایشان ، پیشنهاد کرده اید که برای کابینه ایران، همین قدر کافی است ،کنفرانس صلح پاریس [illegible] به این مضمون تصویب کند که :

« دعاوی ارضی ایران در ماوراء قفقاز بر دلایل محکم استوار است ولی تصمیم نهایی درباره آنها عجالتاً گرفتنی نیست وباید صبر کرد تا مسئله روسیه قبلاً حل شود »

اما اگر خودم هم اکنون در پاریس بودم وچنین نطقنامه ای در کنفرانس صلح مطرح می شد، واقعاً متحیرم چگونه می توانستم بنام دولت متبوعم به آن رأی بدهم.....»

سند شماره ۸۷۱ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا به نقل از کتاب اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد۱۹۱۹ ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی. چاپ تهران

لرد کُرزون، طی نامه ۳۰ دسامبر ۱۹۱۹ خود به سرپرسی کاکس ،وزیر مختار مقیم تهران، واقعیت را علنی تر می کند ومی نویسد :

«...جناب وزیر مختار

از آنجا که خود فرصت نداشتم وزیر امور خارجه ایران را به حضور بپذیرم، معظم له در شانزدهم ماه جاری بالرد هاردینگ معاون وزارت خارجه ما ملاقات ....کرد.۲ ـ شاهزاده وضع کنونی کابینه ایران را که احتمالاً بحرانی است به تأکید بیان کرد و از دوران دشواری که زمامداران کنونی ایران در پیش دارند ـ اگر دولت انگلستان حاضر نشود از دعاوی ارضی ایران به نحو مؤثرتری پشتیبانی کند ـ سخن گفت.....حضرت والا اظهار داشت که تا چند روز دیگر افسران انگلیسی وارد تهران می شوند تا بخش نظامی قرار داد را اجرا کنند وبا ورود این گروه از این افسران، لحظه دشواری که همیشه بیمش می رفته فرا خواهد رسید، زیرا مردم ایران فقط حضور یك مشت افسر خارجی را در پایتخت کشورشان بچشم خواهند دید ودیگر زیاد پاپی منافعی که از حضور همین افسران نصیب دولت ایران می شود، نخواهندبود.

نصرت الدوله پیش بینی می کردکه پس از افتتاح مجلس (که قرار است تا یك ماه دیگر صورت گیرد) دولت با اشکالات مهمی مواجه خواهد شد وبه همین دلیل است که نخست وزیر ایران وخود حضرت والا احساس نگرانی می کنند که مبادا با دست خالی با وکلای جدید روبرو گردند. آنها می خواهند موقعی که قرار داد به مجلس

رفت در وضعی باشند که بتوانند مردم ایران را مطمئن سازند که در مسئله دعاوی ارضی ، حکومت انگلستان ، پشت سر ایرانیان ایستاده است وحامی پا برجای خواسته های آنهاست.....»

سند شماره ۸۷۷ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا به نقل از کتاب اسناد محرمانه.....ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی

اگر روایت ملك الشعرای بهاردر کتاب لبریزاز اشتباه ولغزش او بنام تاریخ احزاب سیاسی، درست باشد، سبب عدم حمایت لرد کرزون از طرح وثوق الدوله، علاقه دولت بریتانیا در تشکیل کشور مستقلی موسوم به ترکمنستان بوده است. بهار می نویسد:

«.... بیاد دارم اوقاتی را که در نتیجه مراجعه اهالی بلاد سرحدی مشرق به دولت ایران، عده ای از قوای چریك خراسان «در کابینه وثوق الدوله» سرخس روس را تصرف کرده بودند. من با سرپرسی کاکس وزیر مختار انگلیس ملاقات کردم. مشارالیه گفت دولت ایران باید سرخس را تخلیه کند وابداً پیرامون تعرض به خاك همسایه شرقی نگردد، زیرا ما می خواهیم در آنجا دولتی بنام ترکمنستان ایجاد کنیم ....»

ملك الشعرای بهار . تاریخ احزاب سیاسی ،چاپ تهران

بهر تقدیر، روزگار بکام آقای وثوق الدوله نبود و ورود کارشناسان و مدیران انگلیسی قرار داد ۱۹۱۹، درگیری بلشویکها و سربازان تزاری و همچنین قیام سردار وطنفروش جنگل، میرزا کوچك خان، آنچنان عرصه را بر او تنگ کرده بود که راهی برای فرار از مسئولیت می جست.

در همین روزها خودکشی کلنل فضل الله خان آق اولی ، یکی از اعضای کمیسیون میکس ومعاون ژنرال دیکسن و حوادث پیآمد آن به عمر دولت وثوق الدوله پایان داد و قرار داد ۱۹۱۹ نیز در مرز قرار گرفت.

نظر به روابط دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلستان بوده است و نظر بـه اعتماد کامل باینکه منافـع مشترکه و اساسی هردو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می‌نماید و نظر به‌لزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران بین دولت ایران از یك‌طرف و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از دولت خود مواد ذیل برقرار میگردد.

۱ـ دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر درسابق برای احترام استقلال مطلق ایران نموده است تکرار می‌نماید.

۲ـ دولت انگلستان خدمات هرعده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلط ایران بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد، این مستشاران با کنترات اجیر و بآنان اختیارات متناسب داده خواهد شد کیفیت این اختیارات بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳ـ دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحبمنصبان و ذخائر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوای متحدالشکل نظامی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد عده و مقدار ضروری صاحبمنصبان و ذخائر و مهمات مزبور بتوسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قـوهٔ مزبور تشخیص خواهـد داد معین خواهد شد.

۴ـ برای احتیاجات نقدی لازمه جهت اصلاحات مذکور درماده ۲ و ۳ قرارداد دولت انگلیس حاضر است که قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آن را بدهد، تضمین این قرض باتفاق نظر دولتین از عایدات گمرك یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تأمین می‌شود و تامدتی که مذاکرات استقراض خاتمه نیافته دولت انگلستان بطور مساعده وجوه لازمه را کـه برای اصلاحات مذکـوره لازم است خواهد رسانید.

۵ـ دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به‌تدارك وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترك ایران و انگلیس را راجع به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسائل نقلیه تشویق نماید، در این باب باید قبلا مراجعه به متخصصین شده و توافق بین دولتین در طرحهائی که مهم‌تر و مفیدتر باشد حاصل شود.

۶ـ دولتین توافق می‌نمایند درباب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته‌ئی که تعرفه‌گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نماید و با منافع مملکتی و تهیه و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق نماید.

نمونه خط احمد شاه در خردسالی

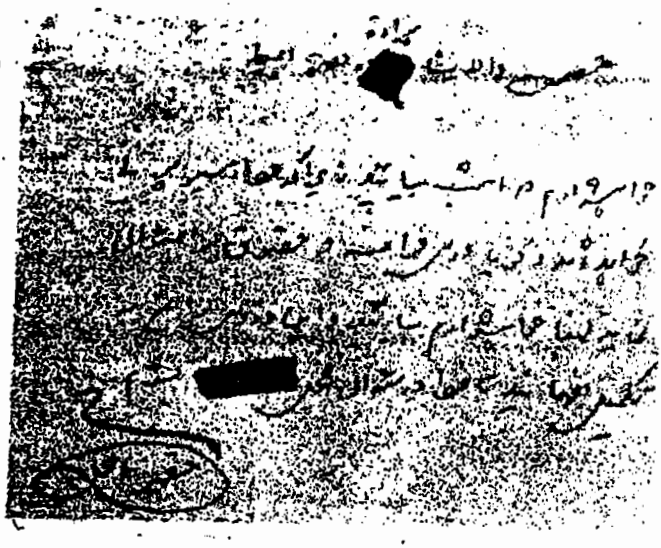

حضرت والا شاهزاده نصرت السلطنه
خواهشدارم که امشب بیائید زیرا که فردا مسیو پرنی خواهد آمد و گویا
درس فرانسه وحقوق را سئوال نماید لهذا خواهشدارم بیائید واین دروس را
بمن تکمیل بفهمانید تا فردا در سئوال خجل نشوم حقیر احمد

نامه ای از فرمانفرما برای سردار فاخر حکمت. فرمانفرما بعنوان والی فارس عظمت وقدرت امپراتوری انگلستان را به رخ سردار فاخر می کشد!!.

مورخه ۱۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۵

نمره ایالت فارس و بنادر

نمره [redacted]

جناب فاخر السلطنه

البته وقایع کازرون را خوب مسبوقید ببینید بخت برای بعضی مردم چه ایجادات میکند
ما با شخاص بیرونی ایرادی نداریم می توان آنها را بخیر ان گفت شما که در عالم شهرت و مدعیت
و هوش هستید خودتان و خانواده تان قسمی اینها را درست ملاحظه کنید اگر بنظر تان نتایج
آن درست مستور و مشهود شود یک نصیحت خالصانه بآن حضرات کارزرونی بنمائید
و اگر مکنون دارید تا موقع نگذشته آنها را بر سر قدر بیاورید و بیرون اول خدمت شما دولت
و ملت و آن مردم بدبخت است که از دلا خود اینجا کورکورانه منحرف و مستعف شده اند
همینقدر بآنها بنمائید دولت انگلیس از قوه و کافه و اسلحه و دادن پول برای
مخارج انتظامات و رفع قسمی امور عجز نیست و دولتی که روزی چهار میلیون لیره
مخارج جنگ دارد از خرج انتظام فلان حکام لاباک نداده و دولتی که امروز از
[illegible] فرمانده آسوده [illegible] برکنند از [illegible]

دولتی که امروزه آن جمعیت هندوستان ریاست مستقرات او هستند نه ده هزار نفر هندی بیشتر
فرستادن پروانه نخواهد داشت یک ذره حق و باطل را از یکدیگر تمیز میدهد و با حرف زدن
یک ذره است و بلاخره مقصودش شاه ایران و اهل جزیره و حاکم بیت فقط برای
که صلاح خودمان را نشناختیم و بقدر قوه ما متعهد بجنگ در جزیره نیستیم اگرچه تمام شیخ
این صدمات را بالاترین مضرات مملکت میدانیم بقدر مقدوری خواهیم نشد اگر نشد چه میتوانیم کرد
هر آنکه بشود برات کوچکی کریم شاید و سید صحبت شاه باز نقد دستوانید حقیقی
و بجه کرده ذیشه [illegible] قت بجنگ مقصد نمودیم از ارتکاب [illegible]
از این بیشتر جنگ [illegible]

مورخه ۱۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵ نمره ٤٥٥٤

جناب ناخرالسلطنه

البته وقایع کازرون راخوب مسبوقید.ببینید بدبختی برای بعضی مردم چه ایجادات می کند ما به اشخاص بیرونی ها ایرادی نداریم می توان آنها را بی خبران گفت شما که در عالم شهریت ومدنیت و هوش هستید خودتان وخامت این قبیل امور را درست ملاحظه کنید اگر بنظرتان نتایج آن درست متصور و مشهود می شود یك نصیحت خالصانه بآن حضرات کازرونی بنمائید واگر ممکن دارید تا موقع نگذشته آنها را بر سر اعتذار بیاورید واین اول خدمت

شما بدولت وملت و آن مردم بدبخت است که از راه خود اینهمه کورکورانه منحرف ومنعطف شده اند، همینقدر بدانید که دولت انگلیس از قوه وکارخانه واسلحه و دادن پول برای مخارج انتظامات و رفع این قبیل امور عاجز نیست. دولتی که روزی چهار میلیون لیره مخارج جنگ دارد از خرج انتظام فلان خط راه باك ندارد. دولتی که امروز ازدود کارخانجات اسلحه سازی فضای آسمان را تیره وتار می کند از اسلحه قصور نخواهد نمود. دولتی که امروزه آن جمعیت هندوستان رعایای مستعمرات او هستند از ده هزار هندی بمیدان فرستادن پروا نخواهد داشت. یك ذره عقل حق وباطل را از یکدیگر تمیز میدهد ولی حرف در همان یك ذره است. بالاخره مقصودمان شاه اندازی و ارجوزه ا در اینجا بمعنای رجز خوانی است ا و حماسه نیست فقط بر مردمی که صلاح خود را نمی دانند متأسفیم و بقدر قوه ابداً معتقد بجنگ در عمر نبوده ونیستم اگر چه تمام فتح باشد. این صداها را بالاترین مضرات مملکت میدانیم بقدر مقدور میخواهیم نشود. اگر نشد چه میتوانیم کردجز آنکه بشود. این است که میگوئیم شاید وسیله نصیحت بشما مؤثر افتد وبتوانید خدمتی بخودتان و همه کرده باشید. با آنکه هیچوقت بجنگ معتقد نبوده ام باز از تمام بزرگان ایران بیشتر جنگ دیده ام . فرمانفرما

پیش از کودتای ۱۲۹۹

کارشناسان اعزامی از انگلستان، بی توجه به مخالفت های آشکاری که نسبت به قرارداد۱۹۱۹ می شد، به محض ورود به ایران دست بکار شدند تا بطور عملی به قرارداد جنبه اجرایی داده باشند.فتح الله اکبر[سپهدار رشتی] در این هنگام وزیر جنگ بود. به پیشنهاد ژنرال های انگلیسی یك کمیسیون تحقیق تشکیل شد تا مقدمات تأسیس یك نیروی نظامی را برای ایران فراهم سازد. نخستین گام، طرح انحلال نیروهای قزاق ، ژاندارمری و سپس پلیس جنوب [نیروی جنوب ، پلیس جنوب. اس .پی.آر] بود. برنامه ای بمنظور انجام این هدف و همچنین طرح دیگری به نیت حل وفصل مسائل اقتصادی تهیه شد، اما اجرای آن به گشایش مجلس چهارم و تصویب قرار داد ۱۹۱۹ موکول گردید.

استاروسلسکی فرمانده قزاقخانه، که چندان هم مورد علاقه وثوق الدوله نبود، انحلال نیروی قزاق را خطری سرنوشت ساز

برای خود تصور کرد وبه مخالفت با قرار داد و همچنین شخص وثوق الدوله پرداخت. حسن وثوق نیز کوشید از طریق احمد شاه که رئیس بلانصل استاروسلسکی بود، حکم برکناری او را بگیرد. آخرین شاه تاجار در سفر اروپا بود وتصمیم گیری در این مورد را به بازگشت خود به ایران حواله داد. وثوق باز به انگلیسی ها متوسل شد تا آنها نظر موافق احمد شاه را در باره برکناری فرمانده روسی جلب کنند. کرزون، لرد دربی را در پاریس مأمور کرد تا ضمن گفتگو با شاه او را به انحلال واحدهای قزاق راضی سازد، اما احمد شاه که از جهتی نمی خواست بیش از آن سبب تقویت دولت وثوق بشود و از جهت دیگر نیروی قزاق را به خاطر شرایط پدید آمدنش پیوسته یادگاری از نیای خود ناصرالدینشاه می دانست، تصمیم گیری را به حضور در تهران موکول کرد.

در این ایام که مملکت از همه سو در آشوب بسر می برد، خبر خودکشی سرهنگ فضل الله خان آق اولی، همانند توپ در تهران صدا کرد.

آق اولی که منشی کمیسیون تحقیق قرار داد ۱۹۱۹ بود، پس از آن که در یکی ازجلسات موافقت سپهدار رشتی وزیر جنگ را با پیشنهاد انگلیسی ها مبنی بر استخدام عده ای از افسران و درجه دلران هندی بمنظور آموزش افسران ایرانی ، مشاهده می کند، تاب تحمل این گوش بفرمانی وحقارت را نیاورده وضمن بجا گذاشتن یادداشتی با شلیك گلوله به مغز خود در روز اول فروردینماه ۱۲۹۹ خودکشی می کند.

پخش خبر خودکشی فضل الله خان آق اولی که افسری تحصیلکرده بود با زمینه آماده ای که جامعه در مخالفت با قرارداد داشت، در حقیقت تیر خلاصی بود که به شقیقه کابینه وثوق الدوله شلیك شد. اما هنوز تا استعفا و عزیمت شتاب آلودش به اروپا، راه درازی در پیش بود.که نه بر حسب هفته وماه بلکه بموجب مصیبت هایی که ایران گریبانگیرش بود: در گیری نیروهای بلشویکی و روس های سفید. تشکیل جمهوری های گیلان و آذربایجان و جابجایی سرپرسی کاکس شکست خورده با عایجناب هرمن.ث. نورمن .

فراموش نکنیم که این رویدادها در روزهای اول سالی اتفاق می افتد که پایان آن به کودتای ۱۲۹۹ می انجامد.

روز ۲۷ اردیبهشت، کمونیستهای تازه بدوران رسیده بهمراهی کارگران ایرانی مقیم بادکوبه، در آستارا پیاده شدند و همانروز دوازده رزمناو روسی ، بندر پهلوی را بمباران کرد تا نیروی نظامی ارتش سرخ ، بدون درد سر شهر را اشغال کند. کژانف ، فرمانده نیروهای سرخ به میرزا احمد خان اشتری ،والی گیلان که با او ملاقات کرده بود، گفت: هدفی جز دست یافتن به کشتی ها و افراد ژنرال دنیکین ـ که روز ۱۵ فروردین در ساحل انزلی پهلو گرفته و بی درنگ زیر نظر ارتش انگلیس قرار گرفتند ـ ندارد. اما آشکارا دروغ می گفت . دست کم ژنرال چامپین انگلیسی که والی ایرانی را همراهی می کرد، این را می دانست. آنچه را که ژنرال سرخ می خواست، ساعتی می شد که تصاحب کرده بود. میرزا کوچك خان ـ که متأسفانه از راست افراطی وطنپرستی چون معتصم السلطنه فرخ تا یاران و چریکهایش و بالاخره کمونیست ها ، پیوسته تلاش داشته اند بعنوان یك قهرمان میهن پرست از او یاد کنند ونبود! ـ بی درنگ به حضور ژنرال سرخ رسید تا برنامه کار «جمهوری گیلان » را با او طرحریزی کند. هیجده روز بعد، رشت سقوط کرد. نیروی قزاق با تلفات فراوان نا گزیر به تسلیم گردید. سپاه انگلستان تا منجیل عقب نشست و سرانجام هیأت دولت جمهوری گیلان، در روز ۱۷ خردادماه ، با همان ادا و اطوارهای پتروگرادی تشکیل شد. میرزای جنگل، سر کمیسر وکمیسر جنگ کابینه بودو سیدجعفر پیشه وری [عامل بعدی تجزیه آذربایجان] کمیسر خارجی. لنین وتروتسکی ایرانی متولد یافته بود. ادارات دولتی به تصرف در آمد. نیروهایی بسوی مازندران وبابل براه افتادند ونیروی دیگری عازم قزوین گردید. تنکابن سقوط کرد. وزارت امورخارجه شوروی و وزارت جنگ دستور همکاری و کمك رسانی بیشتر به میرزای خیانتکار دادند. اعضای حزب عدالت باکو راهی رشت شدند. روزنامه های کمونیستی آغاز به انتشار کردند و میرزا کوچك خانی که با نام اسلام واتحاد اسلام آغاز کرده بود ، اینك تا آنجا سرخ شده بود که هم

خون سرخ برای آن داد وهم سرخی شرم از خیانت خود را برای همیشه در تاریخ بجا گذاشت.

نکته دردناك این بود که هزینه سربازان ارتش سرخ باید توسط میرزا کوچك خان پرداخت می شد و آسان می توان تصور کرد که برای تأمین این هزینه های کمر شکن چه جنایت ها و تجاوزهایی مرتکب شده اند.

در میان این نا آرامی ها، سرانجام پس از ده ماه دوری از ایران احمدشاه روز ۲٤ خردادماه ۱۲۹۹ به تهران باز گشت و در حالی که در سراسر مملکت ـ هرج ومرج آشوبگران داخلی و چنگ ودندان بهم نشان دادنهای بیگانگان حکمفرما بود، از وثوق الدوله بخاطر بهتر شدن وضع نان در تهران و پیروزی بر راهزنان کاشان واصفهان ، قدردانی بعمل آورد. وثوق الدوله روز دوم تیرماه استعفا داد و از طریق بغداد ـ نزدیکترین ستاد انگلیس ها ـ با اتومبیل عازم اروپا گردید. سرپرسی کاکس ، پیش از او رفته بود.

احمد شاه که پس از ده ماه اقامت در اروپا، تازه به دلشوره سرنوشت وطن مبتلا شده بود، کوشید تا یك دولت با دو نخست وزیر بوجود آورد.به روایت ابراهیم صفایی « مستوفی الممالك را که وجهه ملی داشت و در برابر سیاست خارجی مقاوم بود، بعنوان «رئیس الوزرای آمر» و میرزا حسن خان مشیرالدوله را بسمت «رئیس الوزرای عامل» در نظر گرفت ». مستوفی زیر بار فکر بکر احمدشاه نرفت و حسن پیر نیا [مشیرالدوله] مأمور تشکیل کابینه گردید.

خاطره مخبر السلطنه هدایت وزیر مالیه دولت مشیرالدوله را از این روزها مرور کنیم:

«....در این کابینه مستوفی و مؤتمن الملك وزیر مشاورند.....قرارداد۱۹۱۹ موکول است بتصویب مجلس. وزارت جنگ مداخلهٔ صاحب منصبان را تعطیل کرد. آرمیتج سمیط [آرمیتاژ اسمیت] یکروز بیشتر بمالیه نیامد. مردی لایق بود،کاش خارج از قرار داد،مستخدم شده بود. هیچکدام از متخصصین که به ایران آمدند،به پختگی او نبودند.این کابینه دوشغل شاغل دارد: یکی

کار متجاسرین رشت که قوای قزاق متوجه آن حدود است، یکی کار قیام تبریز. جنگل رسماً با دولت می جنگد ومسئله از مخالفت با قرار داد تجاوز کرده، انگشت بلشویکی هم در کار آمده است واز بادکوبه آتش فتنه را باد می زنند. اسطراسلسکسی با قوای قزاق مأمور جلوگیری شد. شیخ محمد خیابانی اسرار مگویی در دل دارد، بصراحت پول می خواهد وبکنایت منع تعیین حکومت برای آذربایجان. سلیمان میرزا وسید کمرهٔ در طهران سنگ قیام بسینه میزنند. وقت هیئت [دولت] بتدارك محاربه با جنگل ومخابره با تبریز و مذاکره با آن دو نماینده می گذرد، از فارس سروصدایی نیست. فرمانفرما، ماهی سی هزار تومان از انگلیس می گیرد ومشغول ترتیب پلیس جنوبند. در کرمان و خراسان عمال انگلیس درکارند، حریفی دیگر هم در میدان نیست. یك بیست هزارتومان و یك پانزده هزار تومان برای خیابانی فرستاده شد، لکن « کفاف کی دهد این باده ها بمستی ما ». قاعده مضحکی در مالیه جاریست. ملتش باانتخاب امین مالیه با او میفرستند وهمه در بوستان اسعدی [خوانده ایم:

دوهمکار دیرینه اهل قلم
نباید فرستاد یکجا بهم
چه دانی که انباز گردند ویا
یکی دزد گردد، یکی پرده دار !

این بنده در هیئت [دولت] پیشنهاد کردم که هیئت تفتیش در تحت نظر هیئت [دولت] تشکیل شود و مُفتش بهمه جا بفرستند. مشیرالدوله خوش برخورد نکرد. مستوفی الممالك تعجب کرد ومن یخ کردم .....»

مخبر السلطنه هدایت. گزارش ایران. نشر نقره. چاپ تهران

همزمان با صدور اعلامیه مشیرالدوله، به این دستآویز که چون مجلس هنوز تشکیل نشده، برنامه دولت باید به ملت ارائه گردد، جمهوری شوروی آقایان میرزا کوچك خان و احسان الله خان هم، اعلامیه ای منتشر ساخت که بموجب آن ، همه آنچه که در حوزه جمهوری قرار داشت، یکجا متعلق به رژیم جدید بود. از مال الاجاره مستغلات گرفته تا کلیه محصولات مزروعی و از خانه های بزرك اعیانی گرفته تا اسب ودرشکه و کالسکه واتومبیل شخصی واز « آنچه مال التجاره در تجارتخانه موجود است » گرفته تا هر نوع « تجملات که بیش از احتیاجات لازم خانوادگی باشد»، همه وهمه، با صدور این اعلامیه متعلق به جمهوری گیلان بود. شنیدنی است که بموجب همین اعلامیه کمیسیون کمیسرهای دولت جمهوری گیلان [حتی » به درشکه

های کرایه در صورت احتیاج مجاهدین کرایه » تعلق نمی گرفت .

تهران ناتوان هم جز اعزام نمایندگان عالیمقام و باج دادن کاری از دستش ساخته نبود.

بدنبال اختلاف نظر میان میرزا کوچك جنگلی از یك سو و خالوقربان واحسان الله خان از سوی دیگر که به روایت « گریگور یقیکیان ـ شاعر ، نویسنده ونمایشنامه نویس ارمنی ـ ناشی از اختلاف اندازی شوروی ها بود ونه آنچنان که ابراهیم صفایی می نویسد، در ارتباط با « برنامه های ضداسلامی » همکاران میرزا، سردار جنگل درحالی که پیشاپیش مقدار زیادی از سلاح دریافتی از روسها را به جنگل انتقال داده بود، روز دوازدهم امرداد ۱۲۹۹رشت را باتفاق یکهزارنفر از افراد گارد نهضت ، ترك گفت.

مشیرالدوله، هیأتی به ریاست مشاورالممالك انصاری ، برای آغاز گفتگو با رهبران شوروی ،به مسکو فرستاد. سفر توفیق آمیز بود و طبق معمول با قطع حمایت مسکو از شورشیان، دولت، نیروی نظامی به صفحات شمال اعزام داشت. فرمانده این نیرو استاروسلسکی همان کسی بود که وثوق الدوله برای برکناریش دست به دامان لندن هم شده بود.

پیروزی از آن نیروهای دولتی بود. هم در مازندران و هم در گیلان. بخش عظیمی از این پیروزی به فرمانده آتریاد همدان می رسید. و این فرمانده « رشید ولایق » قزاق نامش رضاخان میر پنج بود.

تاریخ در این پیروزی سریع نیروهای دولتی، یك خیانت دیگر انگلستان را نیز ثبت کرده است. به روایت ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه « این پیروزی دیری نپایید. گرچه نیروی دولت ، بلشویك ها را تا مرداب انزلی تعقیب کرد، ولی در آنجا با حمله غافلگیرانه و آتش سخت توپخانه نیرویی که به کمك بلشویك ها آمده بود، روبرو شده ....و...بناچار بسوی رشت عقب نشست. نیروی انگلیس که از عقب نشینی قوای دولتی خوشحال نبود در حین عقب نشینی چند ستون از آنان را بمباران کرد ». رشته ها پنبه شده بود و رشت بار دیگر در اشغال قرار داشت.

همه چیز به حالت اول در آمده بود. گیلان را خطر تجزیه، تهدید می کرد. سمیتقو تمامی غرب را به آشوب کشانده بود و تنها قتل غافلگیرانه شیخ محمد خیابانی که آنهم بخاطر عبا وعمامه اش بی درنگ در ردیف مظلومین قرار گرفت و برای مشیرالدوله و مخبر السلطنه رسوایی و اتهام قتل پدید آورد، تغییر وضعیت دیگری صورت نپذیرفت.

...و، باز نوبت تغییر دولت بود. مشیرالدوله به خانه رفت تا سپهدار رشتی (فتح الله اکبر)، جامه ریاست وزرایی به تن کند. کاری را که وثوق الدوله ولردکُرزون نتوانسته بودند انجام دهند، سپهدار رشتی که در آخرین رده رجال ضعیف عصر قجری بود، اما در سلامت نفس از بهترین ها بود، صورت داد! وآن برکناری استاروسلسکی بود. ساده اندیشی است اگر آن را توصیه وفشار لندن ندانیم. فشاری که بار دیگر در زمان مشیرالدوله وپس از پراکنده شدن نیروهای دولتی، آغاز شده بود و در نتیجه آن انگلیس ها، بار دیگر با عدم پرداخت مساعده ماهانه، تلاش داشتند از تنگدستی دولت وگرفتاریهای پایان نا پذیرش به سود قرار داد ۱۹۱۹ و دمیدن جان تازه ای در کالبد آن، استفاده کنند. یکی از شرط ها، نظارت آنها بر قزاقخانه بود!.

سپهدار رشتی، با وعده گشایش مجلس تا پایان بهمن ماه ۱۲۹۹و پس از آن که برای تشکیل کابینه نا متجانسش بیست روز به این ودر آن زد، سر انجام در روز ۲۶ آبانماه ۱۲۹۹طی اعلامیه ای برنامه دولت خود را عرضه کرد.

متن اعلامیه سپهدار، تصویر دردناکی از ایران را کمی بیشتر از سه ماه به کودتای ۱۲۹۹ مانده، نشان می دهد:

«...۲۶ مقرب (آبان) ۱۲۹۹

در طوفان هولناك عالم و حوادثی که هر لحظه حیات ملل و ممالك را گرفتار تشنجات نیستی می سازد، اینجانب، حسب امر واراده مقدسهٔ اعلیحضرت اقدس ملوکانه روحنا فداه، مأمور تشکیل کابینه گشتم.

وضعیت کنونی مملکت،مارا مستغنی از توضیح سختی و درجهٔ

مسئولیت و تشریح وضعیات عمومی دولت وملت می نماید. فقط با اعتماد بعنایات ربانی ، خویشتن را حاضر برای قبول بار مسئولیت نمودم. بدیهی است،غیر از دلسوزی و غمخواری ملت مشوق دیگری ندارم. شکر خدا می کنم خدارا که با یاری و حس وطنخواهی همکاران صدیق، موفق به تشکیل کابینه گردیدم. اینك که افکار عامه بواسطهٔ آشفتگی اوضاع عمومی انتظار دانستن خط مشی دولت را دارد،به اشاعه این بیان نامه مختصر، مبادرت ورزیدم.

در سیاست داخله: هیئت دولت کنونی موقع را مناسب این نمی داند که راجع به اصلاحات عمومی تعهدات قطعی را در پیشگاه ملت بر عهده گیرد، بدیهی است آنچه لازمهٔ جدّ و جهداست بعمل خواهد آوردتا بقدر امکان آسایش و رفاهیت عامه را تأمین وجریان امور دوائر دولتی بنحو مطلوب تری باشد، زیرا تمام سعی خود را مصروف افتتاح مجلس خواهد نمودکه به اسرع اوقات مملکت را تسلیم نمایندگان ملت بنماید.

در سیاست خارجه: بمناسبت افتتاح مجلس شورای ملی در آتیه نزدیك هیئت دولت کنونی کوشش خواهد نمود که مناسبات ودادیه را با تمام دول مجاور، محکم تر نموده و امیدواراست زمینه های امید بخش تری را نیز تدارك نماید.راجع به قرار داد ایران و انگلیس معلوم است، قبل از افتتاح مجلس شورای ملی، چنانچه در کابینه سابق تصمیم اتخاذ شده بود،مسکوت خواهد ماند ومبادرت به اجرای آن نخواهد شد.

هموطنان، روزگار ایران بسی تیره و احوال عمومی مملکت گرفتار اندیشه است، لیکن شعاع بهبودی از روزنه امید هنوز هویدا میباشد.فقط نجات مملکت وملت ما وشما از ورطه های بدبختی بسته به اتحاد واحساس درجه مسئولیت هر فردی و بالاخره اعتماد به خود وکوشش در رسیدن به ساحل سعادت است تا بیاری خدا، ایران قدیم بتواند در دنیای آشفته برای زندگی آتیه خود را آراسته نماید.

فتح الله سپهدار اعظم ـ رئیس الوزراء .....».

هنوز حتی نخستین گامها در دولت جدید برداشته نشده بود که سپهدار نا گزیر به استعفا شد.سفارت بریتانیای کبیر یادداشت تندی به دولت فرستاد که پارلمان انگلستان به دادن کمك مالی به ایران اعتراض کرده وپرداخت آن را زمانی مجاز دانسته که زیر نظارت افسران انگلیسی باشد.در همین یادداشت آمده بود که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ، بزودی نیروهای نظامی خود را از ایران خارج خواهد کرد.

احمد شاه از بیم سقوط پایتخت و اسیر ترس از جمهوری گیلان و انقلابیون بلشویک، از سفارت انگلیس تقاضا کرد که دست کم نیروی خود را از قزوین خارج نکند.

انتخاب نخست وزیر، کار بعدی او بود. مستوفی الممالک به نخست وزیری فراخوانده شد. اما او که سه روز فرصت خواسته بود در پایان مهلت اعلام داشت که ریاست وزرایی رابشرط انصراف از گشایش مجلس قبول خواهد کرد. او از آن بیم داشت که مجلس قرار داد ۱۹۱۹ را تصویب کند. مستوفی الممالک، معاف شد و چون کسی مرد این میدان نبود، بار دیگر سپهدار رشتی مأمور تشکیل کابینه گردید. عمر این کابینه با کودتای ۱۲۹۹ و پناهنده شدن رئیس الوزرا به سفارت انگلستان ،پایان گرفت.

گفتنی است که سپهدار بیش از ۲۸ روز برای تشکیل کابینه تلاش کرد، در حالی که عمرهیأت دولت او تنها پنج روز بود. از ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ تا ۲ اسفند ۱۲۹۹

شرح این روزها را از زبان ابراهیم صفایی پژوهشگر صاحب نام در زمینه تاریخ قاجار، مرور می کنیم:

«.... سپهدار و اعضای کابینه اش که در برابر مشکلات عظیم و وحشتناک قرار گرفته بودند، مأیوسانه نام دولت و کابینه بر خود نهاده ونمی دانستند، چه بکنند؟ تمام کوشش او مصروف این بود که تکلیف قرار داد را بصورتی تعیین کند که هم دولت انگلیس راضی باشد و هم افکار عمومی ایران اجازه دهد. در آن هنگام کارهای مملکت بکلی از هم گسیخته و کشور ما شبیه تیمه مستعمره بود، قدرت سیاسی و نظامی انگلیس بر ایران چیرگی داشت، آذربایجان دستخوش تجاوزات سیمیتقو بود.

قسمت عمده گیلان را بلشویک ها، بنام حکومت مستقل در اختیار داشتند. عبور از قزوین به رشت بدون اجازهٔ بیگانگان ممکن نمی شد. آوارگان گیلانی در طهران و قزوین با حال رقت بار، سرگردان بودند، در مازندران جمعیت « اتحاد ملی طبرستان » دم از خود مختاری میزد.

راههای کشور نا امن بود. حقوق کارمندان دولت ماهها عقب افتاده، دولت قادر به پرداخت نبود.

سیاست خارجی ایران با قرار داد ۱۹۱۹ پیوسته بود و هیچ زمامداری جرأت و توان آن را نداشت که این زنجیر استعماری را

پاره کند و با همسایه بزرگ شمالی که با رژیم جدید و قدرت نو، قد برافراشته بود، قرارداد دوستانه ای امضا نماید و تشنجات مملکت را بکاهد ونیروی بیگانه را از ایران بیرون کند.

مالیاتها، وصول نمی شد. خان ها و زورمندان محلی، هر کدام بنوبهٔ خود حکومتی نیمه مستقل داشتند وفقر و گرسنگی و قحطی که از آغاز جنگ اول جهانی بصورت وحشتناکی گسترش جسته بود، هنوز در سراسر کشور هیولای شوم خود را نشان می داد.هیچکس امیدی نداشت که ایران بتواند روی پای خود بایستد واز پرتگاه زوال و انقراض خود را نجات دهد. حکومت مرکزی،چندان ضعیف و ناتوان بود که اگر نیروی انگلیس در حوالی قزوین پایگاه نداشت، بلشویك های گیلان، می توانستند به آسانی به طهران حمله کنند و دولت حتی توانایی دفاع از پایتخت را هم نداشت.

مرکزیت مملکت در هم شکسته وقدرت رهبری و ادارهٔ مملکت از دست زمامداران کشور بیرون رفته بود. هرگاه مختصر کمك ومساعدهٔ مالی بیگانگان نبود، پرداخت حقوق وزیران و دربار نیز به دشواری میسر می شد. وطنخواهان و روشنفکران خطر اضمحلال ایران را آشکارا می دیدند واز هر سو راه نجات و چاره ای می جستند. این الوقت ها با سر سپردن در سفارت خانه های بیگانه، بمنافع کوچك و پست خود می اندیشیدند ودر فکر پاس مقام و تحصیل پول بودند.

فئودال ها، با اصول قرون وسطایی و جور وستم بر کشاورزان گرسنه، بر وسعت املاك خود می افزودند. محتکران بقیمت جان مردم، آذوقه عمومی را احتکار می کردند. توده مردم ملجاء و پناهگاهی نداشتند واز دولت جز اسمی بی رسم چیزی بر جای نمانده بود و حتی در پایتخت فرمانش نفوذ نداشت.....»

ابراهیم صفایی. زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹. چاپ تهران. شرکت انست.

....و، سوم اسفند ماه ۱۲۹۹، فرا رسید !.

نامه ای از میرزا کوچک جنگلی برای ناصر دفتر روائی پیش از در غلتیدن در دام انقلاب سرخ !

قربانت گردم

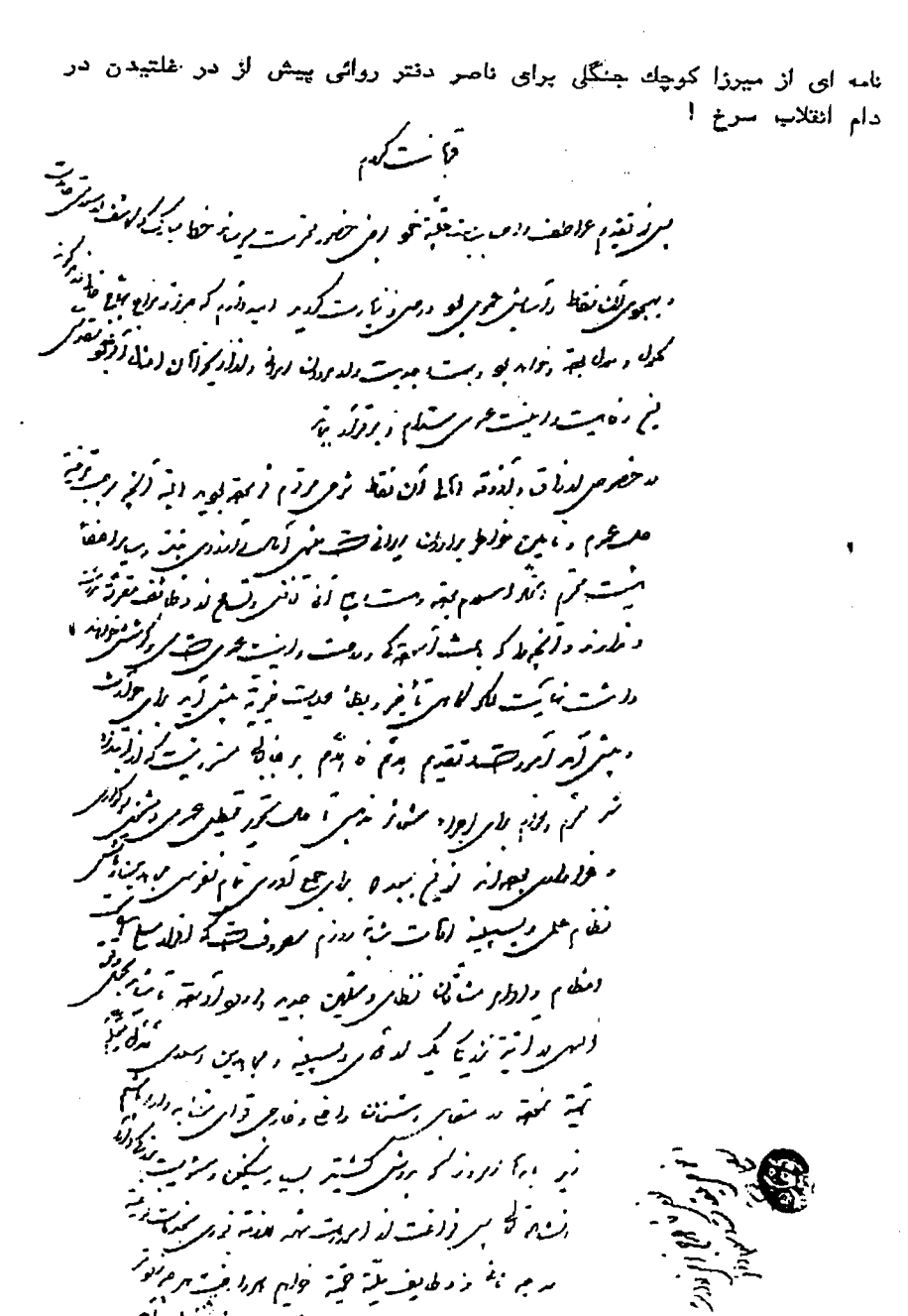

قربانت گردم
پس از تقدیم عواطف و احساسات قلبیه خود به عرض حضور محترمت می رساند. خط مبارك که کاشف از سلمتی حالات وبهبودی آن نقاط و آسایش عمومی بود واصل وزیارت گردید. امیدوارم مزاج بهاج خالی از هرگونه کلال وملال بوده وخواهد بود وبه همت و جدیت رادمردان ایرانی و آزادیخواهان امثال آن وجود مقدس این رفاهیت وامنیت عمومی مستدام وبرقرار بماند. در خصوص ارزاق و آذوقه اهالی آن نقاط شرحی سرقوم فرموده بودید البته آنچه موجب ترفیه حال عموم و تأمین خواطر برادران ایرانی است منتهی آمال وآرزوی بنده وسایر اعضاء هیئت محترم اتحاد اسلام بوده وهست و هیچ آنی تغافل و تسامح از وظایف مقرره نداشته وندارند وآنچه را که باعث آسودگی و راحت وامنیت عمومی است سعی و کوشش خواهند داشت.نهایت اگر گاهی تأخیر و بطیء عملیات خیریه پیش آیدبرای حوادث وپیشامد امور دولت وتقدیم الاهم فالاهم برجناب عالی مستور نیست که از ابتدای شهر محرم الحرام برای اجرای شعائر مذهبی تا حال تحریر تعطیل عمومی و مشغول سوگواری و عزاداری بوده اند.از این به بعد هم برای جمع آوری تمام نفوس مجاهدین وتأسیس نظام علمی دیسپلنه اوقات شبانه روزم مصروف است که افراد مسلح را تحت انتظام و اوامر مشاقان نظامی و معلمین جدیدالوروده آورده تا شاید به حول و قوه الهی در آتیه نزدیکی یك اردوی دیسپلنه و مجاهدین اسلامی مدل و معلم تهیه نموده در مقابل دشمنان داخلی وخارجی قوای معتنابه دارا باشیم .زیر بارها امروز که به دوش کشیده بسیار سنگین و مسئولیت بزرگی دارد. انشاء الله تعالی پس [از] فراغت از امورات مهمه لازمه فوری به خدمات نوعیه درجه ثانی و وظایف ملیه حتمیه خواهم پرداخت. هر چه زودتر در مقام اجرای اوامر مطاعه و [یك کلمه ناخوانا] بزودی خواهیم بر آمد. مخلص شما محمد حسن به عرض ارادت وخلوص عقیدت وسلام وافر معلی کوچك

وقتی که آذربایجان را شیخ خیابانی آزادیستان کرده بود.

ایالت آذربایجان

اداره: معارف آزادیستان

نمره ۴۶۹

تاریخ ۲۴ شور ۱۳۰۱ مطابق ۱۶ برج سرطان ۱۲۹۹

ضمیمه

۳۲۴

آقای نامدار

بواسطه مسافرت یکماهه که در پیش است امور معارف معوق

آقای میرزا ابوالقاسم خان مدیر معارف محول شده لازم است

فرمایشات مزبور را بکمیت شناخته و در امور واردات

مراجعه نمایند — کفیل معارف آزادیستان

دستخط مشیرالدوله [حسن پیرنیا] رئیس الوزرا برای سردار ناخر حکمت.

بتاریخ ۲۸ شهر شوال ۱۳۳۸

نمره: _____

ریاست وزراء

نمره: _____

جناب آقای سردار ناخر

شما مأموریت دارید که بطرف گیلان عزیمت نموده آقای میرزا کوچک خان را ملاقات کرده مطالبی را که بشما بالاطراف گفته ام بایشان ابلاغ نموده وجواب گرفته باین جانب برسانید. مفتاح رمزی هم بشما داده شده.

نمونه دستخط حسن وثوق [وثوق الدوله]
نامه ای است بعنوان دکتر محمود افشار یزدی

3 Park Place
St. James
London S.W. 1.

۲۱/۱۰/۷

عصر یکشنبه

مراسله شریف با کتاب بعلی مقصر اهدای وصول یافته
رسید و جواب آنها فردا بدست روز
یکشنبه نهم ساعت ده و نیم صبح مقارن شریف
بیاید در سفارت راجع باو تیاترم روس
قدری نمانده بعضی از مندرجات کتاب خانه
مطابق حقیقت نیست حضور را اطلاع
حضور افسر خواهم کرد نیز تصریح
و مراتب مودت را تقدیم
دارم

تیشه به ریشه انگلیسی ها !

..... و سوم اسفندماه ۱۳۹۹، فرا رسید!.

روزی که با دیگر روزها تفاوت داشت، روزی که نقطه آغاز، نقطه عطف، نقطه جهش، نقطه پریدن، نقطه طلوع و نقطه دگرگونی بود. دگرگونی سرنوشت سازی که ایران را چون سمندر بار دیگر واین بار از دل خاکستری ژرف تر، بیرون آورد تا ایرانی پدید آید که لیاقت حضور در سالهای قرن بیستم را داشته باشد. ایرانی که جامعه را از محدوده اشرافیت قاجاری، استبداد مذهبی، خودکامگی والی های ستمگر، خان ها وخانزاده های متجاوز، یاغیان و آشوبگران ـ که همه چیز در تیول آنها بود ـ به گستره ای که انقلاب مشروطیت به خاطر آن تحقق یافته بود، یعنی حضور ملی، اعتبار یافتن هر فرد از افراد جامعه در سرنوشت خود، خانواده و خانواده بزرگتر ـ که در بستر ایران باشد ـ و کوتاه، همه آن چیزهایی که بالیدنی های ۵۷ سال پس از آن را پدید آورد، بکشاند.

آفریننده این روز، رضاخان میرپنج بود و تنها رضاخان میرپنج بود. همه افسانه هایی که بعدها از سوی نوکران بلافصل انگلستان، ملاها و روضه خوانها و همچنین مزدوران کرملین ساخته وپرداخته شد و بعد بخاطر تکرار بنوعی باور بدل گردید، نه تنها از بیخ و بُن دروغ و دروغی نفرت انگیز است، بلکه سلاّخی بیرحمانه ای است که از تاریخ و حقیقت می شود.

..... وتاریخ ایران، بویژه پس از حمله اعراب و جاری شدن فرهنگ اسلامی و سپس نوع ایرانی آن که تشیع باشد ودر کنار همه آنها، خرافات و دکانداری مردان مذهبی، لبریز از حادثه های ضد ملی بسیاری است که جامعه مظلوم وتحت ستم را بسود پدید آورندگان این بساط، علیه رهاننده جامعه از ستم و ظلم بر انگیزانده و فریب داده است. محور این حادثه ها، همیشه « شایعه » است. شایعه هایی که بطور معمول از « یك خبر محرمانه » شروع می شود، به آن شاخ وبرگ افزوده می شود، ابتدا « نقل قول » است و بعد به « شهادت شخصی » می انجامد و پس از تکرار و تأکید بر تکرار، سر انجام بنوعی باور و در بسیاری از موارد « باور مقدس» می رسد که حتی بحث و تردید در آن تا مرز خیانت تلقی می شود.

کسری انوشیروان، یزدگرد سوم، نادر شاه افشار، کریمخان زند ورضا شاه پهلوی از نمونه های بارز این نوع قربانی شدن در ترفندهای فریبکارانه جاعلان تاریخ هستند. در سایر زمینه ها هم نمونه بسیار است. اما بهر تقدیر، این جفا کاری با حقیقت همیشگی نیست و دیر یازود، ذات حقیقت خود را می نمایاند و با فرو ریختن پرده های فریب، هر شخص تاریخی وتاریخساز جایگاه واقعی خود را پیدا می کند.

پیش از هرنوع اتهام دیگری که به رضاخان میر پنج، سردار سپه و سرانجام رضا شاه پهلوی، چسبانده شود، بهتان نخست از انگلیسی بودن طرح کودتا آغاز شد و بزودی به رهبرانی که جامعه برای کودتا می شناخت ـ رضا خان و سید ضیاء ـ سرایت کرد و چنین وانمود شد ـ و هنوز هم متأسفانه بسیاری به آن معتقدند ـ که رضا شاه به اراده و خواست بریتانیای کبیر بر سر کار آمد

بخواست آنها نیز از کار برکنار شد. بزرگترین مرحمتی که در نه رد،بلکه در توجیه این کار می شود،اینست که بلی ! درست است که رضا خان میر پنج بخواست انگلیسی ها بر سر کار آمد، اما، در مقطعی از زمان با آنها در افتاد و ناگزیر انگلستان به دشمنی با او برخاست!! و موجبات استعفایش را فراهم ساخت !!.

از آن سو جمعی نیز که خود را محقق، پژوهشگر واستاد ممتاز !! دانشگاه ، آن هم دانشگاههای امریکا می دانند، با رونویس کردن خزعبلاتی که دیگران و بخصوص از عزت افتادگان تاجار درزمان پهلوی اول ، سر هم کرده اند، به خبرهای پای منقلی و بازاری ، مهر پژوهش دانشگاهی می زنند، در حالی که برای نمونه دو شخصیت بکلی متفاوت بنام محمدولیخان خلعتبری سپهدار[بعدها سپهدار اعظم وسپهسالار تنکابنی] و سپهدار رشتی [فتح الله اکبر] را یك نفر می شناسند و جا بجا کارهای اولی را بجای دومی و کارنامه دومی را بحساب اولی منظور می دارند.

قایل به تفاوتی میان میرزا نصرالله مشیرالدوله با مشیرالدوله دیگر [حسن پیرنیا] نیستند، چه رسد به محتشم السلطنه و احتشام السلطنه. از تبدیل سالهای هجری قمری به سالهای هجری شمسی و هر دو آنها به سال میلادی آنچنان عاجزند که « ۷ آبان » را با « اول نوامبر »،[۷ آبان برابر با ۲۹ اکتبر و اول نوامبر برابر با ۱۰ آبان است].و ۲۱ ژانویه را مصادف با ۷ بهمن ماه.[۲۱ ژانویه ۱۱ بهمن ماه و ۷ بهمن ۲۷ ژانویه است]برابر می دانند.

و، صد البته که نام همه اینها پژوهش وتحقیق توسط استادان ممتاز دانشگاههای امریکایی و انگلیسی یا رجال خاطره نویس است.

بطور معمول این سلاّخی تاریخ و حقیقت ،باید به مهر مبارکه! یکی دو نفر خارجی هم مستند شود و آن وقت است که از یك کتاب غیر فارسی سیصد تا پانصد صفحه ای یك جمله با منقاش بیرون کشیده می شود، ترجمه نه چندان سالمی از آن بعمل می آید و بزیور طبع آراسته می گردد، تا پژوهشگران دانشگاهی ، بدون دردسر و بدون مراجعه به منبع اصلی آنرا بعنوان وحی منزل !!

تکرار کنند.

دردناك تر از دیگر موارد، هنگامی است که استاد ممتاز پژوهشگر، پس از آن که با استادی هر چه تمامتر دو شخصیت مورد نظر خود را به یك اتاق خالی از اغیار هدایت کردتا مذاکرات مهم محرمانه ای انجام دهند، خود نیز به نیابت از طرف همه ساکنان روی زمین در آن خلوتگاه حضور می یابد ونه تنهاجزء به جزء مذاکرات را می نویسد بلکه گاهی بجای آنها ، « فکر » هم می کند.

افسانه مأموریت تاریخی رضاشاه پهلوی از سوی بریتانیای کبیر نیز از جمله این ترفندها، در مسلخ تاریخ است. افسانه ای که دشمنان داخلی و خارجیش پرداخته اند و از فرط تکرار به نوعی باوربرای مجالس و محافل خاص در آمده است. خوشبختانه در سالهای اخیر با انتشار اسناد تاریخی و همچنین جابجا شدن نسل تازه ای از پژوهشگران تحصیلکرده و بی نظر با نسل قسیلی و یا کتاب بردوشان بی مسئولیت ، حقایق کم وبیش فاش گردیده است و به عمر جعلیاتی که زمانی طولانی ساخته وپرداخته شده بود، اندك اندك خاتمه داده می شود.

در این کتاب نیز، پیش از پرداختن به رویدادهای بعد از روز سوم اسفند ۱۲۹۹، ضروری است که انگلیسی بودن یا نبودن کودتا و همچنین انتساب رهبران آن ـ که نزد افکار عمومی رضا خان میر پنج و سید ضیاء الدین طباطبایی شناخته شده اند ـ به سیاست بریتانیای کبیر، مورد ارزیابی قرار گیرد.

این بررسی ، از همانجایی آغاز میگردد که کودتا در بهتان انگلیسی بودن آن مطرح می شود:

نخستین پرسش اینست که انگلستان به چه منظوری علاقمند به انجام این کودتا بوده است؟ ودر صورت پیروزی چه انتظاراتی از پیآمدهای آن داشته است؟.

اگر بپذیریم که انگلستان یك ابر قدرت استعمارگر بوده، که بوده است،

و اگر بپذیریم که ایران بخاطر شرایط خاص جغرافیایی ، پیوسته سپر دفاعی شبه قاره هند قرار گرفته، که گرفته است ،

و اگر بپذیریم که ایران چه در زمان تزارها و چه در دوران بلشویکها، میان ابرقدرت های استعماری، یعنی روسیه، عثمانی و بریتانیا، یك منطقه حایل قلمدادشده ، که شده است،

واگر اسناد و مدارك تاریخی و رویدادهای سپری شده قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مربوط به انگلستان وروسیه را قبول داشته باشیم که درجهت حفظ منافع خود، پیاپی کوشیدند تا ایران را از نفس وقدرت بیندازند، که انداختند،

آنگاه باید بررسی شود که انگلیسی ها در جهت خواستهای خود، پس از تضعیف و چپاول ایران و رسیدن به آرزوهاشان چه در زمینه داخلی و چه در زمینه خارجی، دیگر چه مانع و رادعی در برابر داشتند که باانجام کودتا در صدد از میان بردن آن بودند.

آیا، در همه سالهایی که حضور نامبارك در ایران داشتند، بجز یکی دو حرکت ملی که ـ آن هم از سوی مردم ونه دولتمردان ـ برضد آنها انجام گرفت،یك بار وتنها یك بار از سوی شاهان قاجار، صدرامظم ها ـ باستثنای امیر کبیر ـ، سپهداران وسپهسالاران ، وزرا وایلچی های کبیر و پس از مشروطیت، وکلای ملت: رفتاری، کرداری ، نبردی، غایله ای ، جنگی علیه انگلستان ومأموران آن اتفاق افتاده بود که بخاطر خشکاندن ریشه آن،الزام کودتا مطرح شده باشد؟

آیا، در همگامی با روسیه تزاری و عهدنامه های ننگین گلستان و ترکمنچای و یا قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵، از سوی دربار ایران، صدارت عظمی ایران و دیگران اشکالی بر سر راه امپراتوری کبیر قرار گرفته بود؟

آیا،در استقرار نیروهای نظامی انگلستان و ارتش نایب السلطنه هند در هر نقطه ایران و به هر عده ونفر وبا هر نوع تجهیزات که لندن یا کلکته می خواست، مقاومتی صورت پذیرفته بود؟

آیا، در گرفتن امتیازهای ایران برباد ده در زمان ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه، ازنشستن بر سر سفره نفت گرفته تا اعطای امتیاز لاتاری ، دولت فخیمه اعلیحضرت پادشاه انگلستان با مشکلی روبرو

شده بود؟

آیا، در وضع نرخ گمرکی وتعیین سود وبهره کمر شکن وامهایی که به ایران می دادند، رجال تیره روز قاجار، حرفی روی حرف آنها زده بودند؟

آیا در تسلیح عشایر و کمك به ادعاهای تجزیه طلبانه، یا انعقاد قرار دادهای محلی با سران ایل ها وعشایر، مخالفتی از سوی زمامداران ایران دیده بودند؟

آیا در اجرای کاپیتولاسیون و قضاوت کنسولی، شریعتمداران و قاضیان شرع، و یا دولت ها، مانع کار آنها شده بودند؟

و، اگر جواب همه این پرسش ها منفی است، باید دید، فرضیه انگلیسی بودن کودتای ۱۳۹۹، بر چه اساس می تواند بوده باشد.

واضعان این فرضیه، چشم بسته بر واقعیات، معتقدند که به سبب ضعف حکومت مرکزی و عدم توانایی کافی، یعنی عوارضی که خود انگلیسی ها بوجود آورده بودند، انجام یك کودتا و بدنبال آن ایجاد یك دولت مقتدر و پیشرو، بسودبریتانیای کبیر بود.

جمعی دیگر عقیده دارند که کودتا را انگلیسی ها ترتیب دادند تا یك قدرت متمرکز ایرانی از اشاعه کمونیزم به هندوستان از طریق ایران جلوگیری بعمل آورد.

و، بالاخره مشتی دیگر هم هستند که معتقدند، چون احمد شاه زیر بار تأیید، قرار داد ۱۹۱۹ نرفت، کودتا برای از میان بردن دودمان قاجار، صورت گرفت.

هیچیك از طرفداران فرضیه انگلیسی بودن کودتا، توضیح نمی دهند که آیا سرانجام، پس از صورت گرفتن کودتا، انگلستان به هدفهایش دست یافته است یانه؟.

هیچیك توضیح نمی دهند که پس از کودتا و تشکیل آن دولت مقتدر وپیشرو، جز کوتاه شدن دست همه بیگانگان واز جمله انگلستان، چه سودی نصیب لندن شده است.

هیچیك توضیح نمی دهند که چگونه، هم کمونیزم به ایران راه پیدا کرد و منکوب شد وهم هندوستان هرگز اقبالی به کمونیزم نشان

نداد، حتی در زمان استقلالش ، حتی در زمان تجزیه اش ، حتی در زمان آشوبهای فراوانش .

و، هیچیك توضیح نمی دهند که احمد شاهی که بابت همین قرار داد ۱۹۱۹، تا زمان مرگش حقوق و مستمری از بریتانیا دریافت می کرد و چند روز پیش از کودتای ۱۲۹۹، از سفارت می خواست که سربازان انگلیسی از قزوین خارج نشوند، چه قدرتی داشت که در برابر مطامع بریتانیا، تا آن حد مقاومت کند،که طرح کودتا، علیه او بمرحله اجرا در آید.

و هیچیك توضیح نمی دهند که چرا انگلستان، درست زمانی را برای کودتا انتخاب کرد که سربازان ارتش ظفرنمونش،رمه رمه از قفقاز فرار می کردندو به ایران پناه می آوردند.

هیچیك توضیح نمی دهند که چرا از همان صبح روز سوم اسفند تا شهریور ۱۳۲۰، در دگرگونیهای اجتماعی، فرهنگی ، قضایی و صنعتی ایران، بسیاری کشورها از چکسلواکی گرفته تا آلمان وفرانسه حضور دارند و انگلستان ، نه!.

هیچیك توضیح نمی دهندکه چرا عامل کودتای انگلیسی ! برای آموزش وپرورشی که تازه ساخته می شد، شیوه های فرانسوی انتخاب کرد.، برای دادگستری جدید، سیستم وروش قضایی فرانسه را برگزید.زبان دوم دبیرستان، فرانسه انتخاب شد و برای صنایع تازه و نوپا از تکنولوژی آلمان واتریش و چکسلواکی بهره گرفته شد واز بریتانیا ، نه !

هیچیك توضیح نمی دهند که چرا برای آموزش ارتشی که پدید می آمد، الگوی سن سیر فرانسوی انتخاب شد ونه ارتش استعماری هند و انگلیس !

استادان ممتاز دانشگاهها و پژوهشگران کتاب بردوش را راهی به این مقولات نیست.

منبع فیاض و خشك ناشدنی شان یا دوله ها وسلطنه های بازداشت شده در روز سوم اسفند هستند یا ترجمه ناقص خاطرات یك ژنرال انگلیسی موسوم به ایرن ساید که همانند هر خاطره دیگری در یك تحقیق تاریخی ،جز در حد یك خاطره شخصی ارزشی

نخواهد داشت ، مگر اسناد، شواهد وقراین دیگر نیز آن را تأیید کند. وکاش که این مدعیان ،دست کم ، بجز همان جمله با منقاش از دل یك کتاب قطوردر آمده وبه غلط ترجمه شده، به خود زحمت می دادند و چند صفحه دیگر را هم می خواندند تا بیشتر دانسته باشند.

در پژوهش های این چنینی، کار سلاخی تاریخ وحقیقت به آنجا می کشد که، سالهای میانی پیروزی انقلاب مشروطیت تا کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ را دوران آزادی و دموکراسی ایران می دانند که حکومت پارلمانی با نمایندگان منتخب ملت بر سر کار بوده اند و ظهور رضاخان میر پنج در عرصه سیاست، این نهال تازه رسته را لگدکوب کرده است.

بی شبهه این یك دموکراسی مطابق میل آقایان بوده است که بحث های نخستین دوره مجلس به ترور خیابانی منجر شود و رهبر یکی از جناحها، راه فرار از مملکت در پیش گیرد و باز این از نعمات همان دولت قانونی است که قرار داد ۱۹۰۷میان دو دولت دیگر درباره تقسیم ایران منعقد شود!!.و باز بی شبهه از دیدگاه این پژوهشگران ، این از باب آزادی بوده است که از روس و عثمانی گرفته تا انگلستان و از نایب حسین کاشی گرفته تا سردار فاتح بختیاری و شیخ خزعل هر گاه اراده کرده اند، بی نیاز به یك اطلاع ساده به مقامات ایرانی یا نیروی اشغالگر به ایران فرستاده اند ویا بدون ترس از حکومت مرکزی صفحات داخلی مملکت را از توحش و برادر کشی خونین کرده اند.

و، حکایت های دیگر را هم که کم نبودند و بر بخشی از آنها در همین کتاب اشاره شد،به این فهرست بیفزایید.

به این ترتیب، فرضیه انگلیسی بودن کودتای ۱۳۹۹، تنها وقتی می تواند،مقبول باشد که بپذیریم بریتانیای کبیر و سیاست لندن، پس از سالهای دراز نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی در ایران ، ناگهان تصمیم گرفته باشد،به زیان خود قیام کند و دست کم برای مدت بیست سال از صحنه همه تصمیم گیری های این کشور

دوربماند.

جز این راه دیگری برای اثبات این فرضیه بشرحی که در بخش های بعدی کتاب خواهد آمد، باقی نمی ماند.

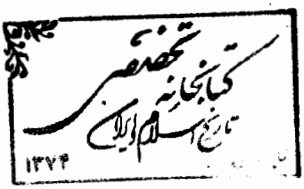

پیش بسوی تهران !

حسام السلطنه دولتشاه، از سوی دولت ایران فرماندهی نیروهایی را داشت که در جنگ هرات شرکت می جستند. نخستین روز جنگ، روز خلق حماسه ها بود. روز ضرب شست نشان دادن، به رقیب . همانند هر جنگ دیگری.

و، جنگ ، آنروز سرشار از تلاش یاور[سرگرد] جوانی بود که بی واهمه، می جنگید وفرماندهی می کرد. روزبپایان نرسیده، یاور جوان در خون خود غلتید. نخستین قربانی جنگ هرات، یاور مرادعلیخان نام داشت. مردی از سوادکوه مازندران که نسب از اسپهبدان این خطه می برد. بی تردید، او در لحظاتی که بخاطر مملکتش جان می داد، نمی دانست که نوه او در سپیده دم سوم اسفندماه ۱۲۹۹، در نبردی با تاریخ پیروز خواهد شد و سرفصل تازه ای برای ایران رقم خواهد زد.

عباسعلی خان که بزودی جای پدر را گرفت، تا درجه

سرهنگی پیش رفت، او نیز رشید ودلاور بود. تاریخ، او را از زمان فرماندهی هنگی در پادگان مازندران بیاد دارد و او پیش از آن بر نیرویی در سوادکوه فرماندهی می کرد.

در چهلمین روز تولدآخرین پسرش، سرهنگ عباسعلی خان درگذشت، تا بتقدیری ناشناخته، مادر، تربیت او را عهده دار شود. مادری که بزودی با نوزادش راهی تهران شد تا بجای جو دریایی برای « رضا » و آینده او پیدا کند.

سیزده سال بعد، رضا که چهارده ساله شده بود، عشقی جز پیوستن به سپاهی گری نداشت . قصه همه شبهای کودکی او در خاطره های بازمانده از پدر وپدر بزرگش ، خلاصه می شد. قصه هایی که به سپاهی گری معنایی عاشقانه می داد، رضا در این سن وسال ـ چهارده سالگی ـ لباس رزم بر تن کرد، و، تنها روزی که جلای وطن می کرد، جانشینی برای او یافت.

سخت کوش و جدی بود، هیچکس، نمی تواند مدعی شود که چیزی به او داده است. او همه چیز را، خود و بهمت اراده و استقامتش بدست می آورد. فاصله یك « رؤیا » تا بصورت آرزو و امید درآید وآنگاه تا آن رؤیا تحقق یابد، همیشه برای رضا، مساوی با علاقه ای بود که به انجام آن داشت.

اگر به گذشته برگردیم و همه رویدادها را با معیارهای همان روزگار بسنجیم، فاصلهِ زمانی که یك کودك یتیم به سربازخانه رفت، تا روزگاری که لباس میرپنجی [سرتیپی] پوشید و تا زمانی که تهران خواب آلود قاجارها را فتح کرد و تا وقتی که بر تخت طاووس تکیه داد، آنقدر کوتاه است که ابعاد حوصله آن از یك رؤیا هم فراتر می رود.

در سربازخانه، خواندن ونوشتن را آموخت . هرگز خیال نداشت، ادیب، سخنور، شاعر ویا حتی سیاستمدار شود وگرنه برای چنین مردی شاید، نشستن در کلاس های دارالفنون آسانتر، شدنی بود تا فرماندهی بر واحدهایی که در فقر و تنگدستی و بدون تجهیزات کافی باید در همه سوی مملکت با یاغیان وگردنکشان بجنگد. اما، حتی این شوق و اشتیاق به سپاهی گری ، مانع از آن

نبود که به دانش و دانشمندان، ارج وقربی باورنکردنی نگذارد. درکنار او، از لحظه ای که تصمیم گرفت برای کودتایش یك رهبر سیاسی انتخاب کند،تا زمانی که ناگزیر به استعفا شد، مردان ادب بیش از مردان سیاستکار بودند. سیدضیاء الدین ، مدیر رعد، علی دشتی، مدیر شفق سرخ، ذکاء الملك فروغی، ادیب السلطنه سمیعی، فرج الله بهرامی ،و...و....و...

فرهنگستان را بوجود آورد، تا ایرانی ،ایرانی باشد. موسیقی در زمان او از تحریم در آمد.موزه ها در زمان او جان گرفت. فردوسی در زمان او تجلیل شد. قبرهای ناشناخته مشاهیر علم وادب در زمان او به بقعه وبارگاه تبدیل شدند.و....و....و....

و همانقدر که ارتش عزیز دردانه اش را دوست داشت، فرهنگ را می پرستید. مکتب خانه های آخوندی در زمان او به صورت دبستان ودبیرستانهای جدید در آمد. دانشگاه را او ساخت. روزنامه نگاری در عصر او معنای واقعیش را یافت. رادیو را او تأسیس کرد. خبرگزاری را او پایه گذاشت.

و، آیا می توان اینها همه را دید ویاز او را بی سواد، دانست؟ وتنها به این خاطر که در حجره های مکتب « زید » را به جان « عمرو » نینداخته است ؟

اگر بتوان این ادعا را درباره کسی کرد، بی شبهه او تنها رضا شاه است که از هنگام تولد تا زمان دم فروبستن، لحظه ای از تلاش و مبارزه برای ممکن ساختن ناممکن ها، باز نمانده است.

کمترین صفتی که می توانیم برای او قایل شویم این بود که همیشه می دانست، چه می خواهد. واین آگاهی،به او قدرت تأمل، تحمل و تفکر می داد. از بعضی رفتارهایش که جای پایی در تاریخ گذاشته است ، می توان او را بیشتر وبهتر شناخت:

کودتای ۱۲۹۹ نخستین کودتای او نبود. یك بار دیگر هم دست به یك کودتای تمام عیار نظامی زده بود.به روایت ملك الشعرای بهار ـ از موافقان قرارداد ۱۹۱۹، زمانی طرفدار رضاشاه و بعد تا پایان عمر از مخالفان او ـ در کتاب تاریخ احزاب سیاسی : « وقتی بعنوان فرمانده آتریاد همدان در محل آتریاد، بیرون دروازه

قزوین، می زیست ، در قزاقخانه کودتایی بر پاساخت.آتریاد تهران را محاصره کرد و سرهنگ کلرژه، فرمانده قزاقخانه را که از طرف حکومت انقلابی کرنسکی، به ریاست قزاقخانه گمارده شده بود، ناچار به کناره گیری کرد و به این ترتیب استارسلسکی، معاون کلرژه، فرماندهی قزاقخانه را بعهده گرفت.». بهار در همین کتاب روایت دیگری را نیز عرضه می دارد و آن پیشنهادی است که رضاخان میرپنج به وثوق الدوله، برای انجام یك کودتا می دهد واو نمی پذیرد.بهار ارائه این پیشنهاد را در فروردینماه ۱۲۹۹ می داند. نخستین ماه از سالی که پایانش را کودتای ۱۲۹۹ ، تاریخی کرد.

در آرشیوتاریخی وزارت فرهنگ وهنر، روایت دیگری از سپهبد فرج الله آق اولی ، وجود دارد که روحیه بیگانه ستیزی سردار را بخوبی نشان می دهد.

بموجب این روایت،هنگامی که استارسلسکی ،برای انجام بعضی کارهای اداری،از مازندران ،راهی تهران می شود،فیلیپوف معاون او تمشیت امور قزاقخانه را بعهده می گیرد. بر سر محاکمه نظامی دو مقصر فراری، میان او و ماژور[سرگرد] فرج الله خان آق اولی ،فرمانده ژاندارمری مازندران، اختلاف نظر بروز می کند. در همین روزها ،رضاخان میرپنج که در بابل بود برای سرکشی به ژاندارمری می رود واز موضوع اختلاف آگاهی پیدا می کند. فیلیپوف را به ژاندارمری فرا می خواند و آمرانه به او می گوید، وقتی من بعنوان ارشد ترین افسر اینجا هستم، تو اجازه نداری در کارها دخالت کنی. روایت سپهبد آق اولی حکایت از تشکیل جلسه دادرسی با حضور خود رضا خان میر پنج دارد.

روایت دیگری از ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹، نشانه هایی از قدرت ونبوغ نظامی سردار را در مقایسه با همتاهای خارجیش ،بهمراه دارد: در نیمه دوم امردادماه ۱۲۹۹ که سپاهیان ایران بفرماندهی استارسلسکی ، برای سرکوبی بلشویك ها به گیلان رهسپار شدند، رضاخان فرمانده یك ستون از سپاه دولتی بود ودر فتح رشت و بیرون راندن بلشویك ها ، نقش مؤثری داشت. هنگامی که نیروی ایران در مرداب انزلی ، براثر ضعف فرماندهی

استارسلسکی ودر برابر آتش شدید توپخانه نیروی کمکی بلشویك با دادن تلفات ناچار به عقب نشینی شد و این واپس نشستن تا پیرامون قزوین ادامه یافت، رضاخان میر پنج ، نیروی زیر فرماندهی خود را با مهارت بسیار حفظ کرد ودر آق بابای قزوین اسکان داد. ابراهیم صفایی می نویسد، رضا خان توفیق یافت ، بسیاری از افسران وقزاقان دیگر را نیز گرد آورده و بسرعت نیروی خود را تجهیز کند. اینك دیماه ۱۲۹۹ بود.

تصمیم قطعی ونهایی سردار برای کودتا و به ثمر رساندن آن در همین روستای آق بابا گرفته شد.

گفتنی است که کدخدای آق بابا ـ شخصی بنام کدخدا میرزایی ـ با شور وشوقی باورنکردنی نه تنها همه امکانات این روستا

بلکه روستاهای همجوار را نیز در اختیار رضا خان میر پنج گذاشت، تا قزاق های زیر فرماندهی سردار از لحاظ آذوقه،با کمبود روبرو نباشند. این شاید، تنها کمکی بود که به سردار در راه تحقق آرزوهایش می شد، محبتی که رضاخان هرگز فراموش نکرد.

از اسرار درونی رضاخان میر پنج در زمینه کودتا،تنها چند نفر از افسران مورد اعتمادش آگاه بودند.

وقتی که استارسلسکی، از کار برکنارشد، ریاست قزاقخانه به سردار همایون [قاسم خان والی] واگذار گردید،در انتصاباتی که او صورت داد،سردار مخصوص [محمدخان] مسئول اورادارى،سردار رفعت [علی آقا] خزانه دار و سردار نصرالله خان ، مسئول انبار مهمات گردیدند.

بموجب همین انتصاب ها، رضاخان میر پنج به ریاست دیویزیون قزاق که همان لشکر مقیم قزوین باشد، منصوب گردید.

گفتنی است که بفرمان شاه و دستور دولت در این زمان کمیسیون تحقیق یا کمیسیون میکس بمنظور اجرای عملی قرار داد ۱۹۱۹در وزارت جنگ تشکیل شده بود و افسران انگلیسی در جهت تشکیل یك نیروی نظامی واحد ومتحدالشکل، نظارت ها وبازدیدهایی از واحدهای مسلح ایران بعمل می آوردند. تهیه وسایل

مقدماتی، تأمین لباس و پرداخت حقوق های چند ماه عقب افتاده از وظایف این کمیسیون بود. از محل کمك های انگلستان ، این کمیسیون مبالغی که جوابگوی همه حقوق عقب افتاده سپاهیان نبود،در اختیار فرماندهان می گذاشت تا قسمتی از حقوق آنها پرداخت شود. بی درنگ باید اضافه کرد که سپهدار ،به سید ضیاء الدین طباطبایی،مأموریت ویژه ای داده بود که برحسب آن سیدضیاء می توانست بر کارهای پلیس و ژاندارمری ، نظارت داشته باشد. هنوز میان رضا خان میر پنج و سیدضیاء الدین، آشنایی وجود ندارد. سید ضیا، بمناسبت دوستی صمیمانه ای که با هاوارد کنسول انگلیس و همچنین کلنل ایرن سابد داشت، و با اعمال نفوذ در آنها،در چانه زدن های مربوط به تقسیم کمك های مالی انگلستان به نیروهای مسلح بمنظور پرداخت حقوق های عقب افتاده ، شرکت می کرد و از همین طریق بود که پس از آشنایی با رضا خان میر پنج ، توانست دوبار، این حق السهم رایه بیشتر از مقدار از پیش تعیین شده ،برساند.

همه اکاذیب و دروغ های مربوط به کمك مالی انگلستان به کودتا نیز ، تحریف این واقعه اداری ومالی، بشرحی که خواندید، است.

رضاخان، پس از تصمیم گیری نهایی درباره کودتا،طی چندماه یاران مورد اعتماد خویش را برگزید،سرتیپ احمد آقا [سپهبدامیراحمدی] ، سرهنگ مرتضی خان [سپهبد یزدان پناه] و سرهنگ رضا قلی خان [امیر خسروی].

بزودی دو سرگرد جوان ژاندارمری هم به آنها افزوده شدند: ماژور کاظم خان سیاح و ماژور مسعود خان کیهان . این کاظم خان سیاح بود که سبب آشنایی رضاخان میرپنج با سید ضیاء الدین طباطبایی شد. حکایتش شنیدنی است :

رضا خان که می دانست به چه کار عظیمی اقدام می کند، با فروتنی برای همراهانش اعتراف کرد که کودتا و در دست گرفتن قدرت، تنها مقصود ومنظور آنها نیست ولازم است که کودتا یك رهبر و همکار سیاسی هم داشته باشد. کسی که هم محیط سیاسی پایتخت

را بشناسد وهم از چم وخم های سیاست خارجی آگاه باشد.طبیعی بود که سیاستکاران قاجاری منظور او نبودند.در عوض سید ضیاء الدین طباطبایی، جوان پرشور انقلابی، مدیر روزنامه رعدو لیدر کمیته آهن ، ویژگیهایی داشت که رضا خان وهمراهانش در کمتر کس دیگری سراغ داشتند. اما چگونه می شد با چنین شخصی ارتباط برقرار کرد واو را در چنان کار خطیری شرکت داد؟.

ماژور کاظم خان سیاح با سیدضیاء الدین رابطه نزدیکی داشت. کاظم خان سال پیش در فروردین ۱۲۹۸عضو هیأتی بود که به ریاست سید ضیاء و از سوی دولت وثوق الدوله برای عقد یك قرار داد به باکو رفته بودند. ارتباط را او برقرار کرد.در ماه دی ونیمه اول بهمن ماه ۱۲۹۹ ، ماژور چندبار بطور محرمانه به تهران آمد وبا سید ملاقات کرد.سید ضیا در همین مدت دوبار از محل مساعده ای که دولت انگلستان به دولت ایران می داد، بابت حقوق عقب افتاده نیروی قزاق قزوین ، از سپهدار رشتی ، رئیس الوزرا، کمك مالی گرفت. این همان، کمکی است که استادان ممتاز دانشگاه های امریکا وکتاب بردوشان، به کمك انگلستان به کودتا تعبیر وتحریف می کنند!!.

در این فاصله، سیدضیا نیز چندبار به دیدار رضاخان میرپنج و یارانش شتافت. در این دیدار ها وگفتگوها، چه گذشته است، کسی آگاه نیست. سید تا روزی که زنده بود، ادعا می کرد که خاطراتش را نوشته و نزد یکی از بانك های سویس به امانت گذاشته است. اما،این خاطرات ،سالهای سال پس از مرگ او، مثل خاطرات بسیار دیگری که به این بهانه دروغ توسل می جستند، منتشر نشده باقی مانده است.

در زمان همکاری با مجله روشنفکر، چندبار از دکتر رحمت مصطفوی، صاحب امتیاز ومدیر مجله روشنفکر که خواهر زاده سید ضیاء الدین بود، درخواست کردم که تلاشی برای دستیابی به این خاطرات ـ اگر براستی وجود داشت ـ بعمل بیاورد. آخرین گفتگویمان در این باب، دلسرد کننده بود.جواب دکتر مصطفوی کوتاه وخلاصه بود: گمانم، آنا، شوخی می کند!!.

بهر تقدیر، عملیات کودتا، از یک هفته قبل از روز سوم اسفند ۱۲۹۹، آغاز شد.

نیروی قزاق هر روز از قزوین به بهانه مانور بیرون می رفت و شب به جایگاه خود باز می گشت. به روایت ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹ « برای آن که سوء ظن کلنل اسمایلز [انگلیسی] بر انگیخته نشود، گاهی مانور در شب انجام می شد ».

ابراهیم صفایی،در همین کتاب از سه طرح کودتای دیگر هم اطلاعاتی بدست می دهد که شنیدنی است. صفایی باستناد منابع و مدارکی که دارد می نویسد:

«....با چنان شرایطی که در نیمه دوم سال ۱۲۹۹پدید آمده بود، آشفتگی اوضاع ایران به پایه ای رسیده بود که چند نفر از سیاست پیشگان متهور وتندرو، بر آن شدند که با یک کودتا،به آن اوضاع نابسامان خاتمه دهند، شاید درایران ناامن واز هم پاشیده قدرت ومرکزیتی بوجود آورند.

یکی از این شخصیت ها سیدحسن مدرس روحانی سیاسی وشجاع بود که می خواست با کمک سالار جنگ پسر بانو عظمی [خواهر زاده ظل السلطان] کودتا کند!.

سالار جنگ در ورامین به دستور مدرس عده ای از افراد مسلح دور خود جمع کرده و قرار بود گروهی از افراد بختیاری هم از اصفهان آمده به آنان ملحق شوند وزیر قرمان مدرس ،تهران را تسخیر نمایند. نمیدانم مدرس جنگ افزار وپول را از کجا می خواسته است، بدست بیاورد؟ زیرا گرد آوری افراد نیاز به پول و جنگ افزار دارد، فرض کنیم سالار جنگ برای جاه طلبی، پول نمی خواسته است. اما بختیاری بدون دریافت اسلحه و پول حاضر نمی شد،برای مقاصد سالار جنگ و مدرس وارد عمل شود واگر هم که می شد کودتای بختیاری و سالار جنگ جز یک کودتای ناموفق ارتجاعی نمی توانست باشد.

دومین شخصیتی که اندیشه کودتا رابر سر می پرورانید، نصرت الدوله فیروز ، وزیر امور خارجه کابینه وثوق الدوله وعاقد قرار داد ۱۹۱۹ بود.فیروز هنگام سقوط کابینه وثوق الدوله در اروپا بود ودر همانجا نقشه ای برای ایجاد یک کودتا در ایران طرح کرده، مقامات انگلیسی نیز از نقشه وی آگاه وبا او همراه بودند. اما نصرت الدوله با کدام نیرو می خواست ، کودتا کند نمیدانیم، آنقدر هست که بدون داشتن قدرت نظامی انجام کودتا میسر نبود. نصرت

الدوله که روحیه ای جاه طلب داشت برای انجام همین منظور به ایران آمد ونقشه کودتایش رنگ بیگانه داشت، اما با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ روبرو شد ونقشه او نقش بر آب گردید.

سومین شخصیتی که اندیشه کودتارا در سر می پرورانید، سید ضیاء الدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد ورهبر کمیته آهن بود.

سید ضیاء الدین، برای پیشرفت منظور خود توانست در کابینه سپهدار رشتی، رسماً بر ژاندارمری وپلیس تهران نظارتی داشته باشد.

سید ضیاء الدین بر آن اندیشه بود که بوسیله نیروی ژاندارمری که در تهران متوقف بود کودتا کند، ولی اولاً پول وجنگ افزار کافی نداشت که در اختیار نیروی ژاندارم بگذارد، ثانیاً از مقاومت پلیس می اندیشید، زیرا وستداهل ! سوئدی ! رئیس پلیس هشیار بود ومقاومت می کرد ودر زمانی هم که سید بموجب فرمان رئیس الوزرا، حق نظارت بر ژاندارمری و پلیس را داشت، وستداهل، از هرگونه مداخله او جلو گیری می کرو وتوصیه های او را نمی پذیرفت.

سید برای پیشرفت منظور خود، حتی بصدد استقراض یك میلیون لیره از انگلیس ها بر آمد، ولی موفق نشد.....»

ابراهیم صفایی. کودتای ۱۲۹۹ وآثار آن.چاپ افست.تهران

شب بیست ونهم بهمن ۱۲۹۹، رضاخان میر پنج، مصمم تر از همیشه، به نیروهای تحت فرماندهی خود، فرمان پیشروی بسوی تهران داد.

با قامت بلند، شانه های پهن، صورت کشیده وچشمهای درشت،دستهایش را به کمر آویخت، روی یك پا تکیه کرد ـ آنسان که عادتش برای تصمیم گیری بود ـ و حرکت نیروهایش را به تماشا ایستاد:

ـ فوج پیاده تهران
ـ باطالیان عراق [اراك]
ـ فوج سوار کار
ـ باتری سوار
ـ باتری کوهستانی

و، پیش: بسوی تهران. تهران بلاکشیده دردمند. تهران خواب آلود. تهران آشوب زده . تهران بی فروغ !.

پیش و پیش تر : تا تمامت ایران !

کودتا پیروز می شود !

نیروهای رضا خان میرپنج، روز اول اسفندماه ۱۲۹۹ به شاه آباد رسید و سید ضیاء الدین طباطبایی ، با شتاب راهی آنجا شد تاآخرین صحبت ها را با هم داشته باشند.

تکلیف نظامیان ، نه در این کودتا که در هر کودتایی روشن است. آنها می دانند ،چه باید انجام دهند، از کجا بروند، چگونه شروع کنند، مهمترین مواضعی که باید اشغال شود، کدامند، چه کسانی باید باز داشت شوند، نقاط ضعف و نقاط قوت کدام ها هستند ودربرابر هر یك از مشکلات خلق الساعه چه تدابیری باید اتخاذ شود. کودتا آهنگ خشنی دارد و همه چیز حساب شده است. و همه حرکات نظامیان ، اعتبار از خاصیت سپاهیگری شان می گیرد:فرماندهی ، سلسله مراتب و انضباط نظامی. در چنین حرکتی، گروه سیاسی ، هنگامی بکار می پردازد که نیروهای مسلح ، توفیق یافتهٔ باشند و همه چیز تحت کنترل واداره آنها باشد. این که هیچ

کودتایی بدون نیروی مسلح شدنی نیست، بهمین خاصیت است.

آسان می توان تصور کرد که سیدضیا، شتابان به شاه آباد می رفت تا سپاهیان را از خبرهای تهران آگاه کند. جلسه مشاوره با حضور رضاخان، سیدضیا، احمدآقا خان، کاظم خان و مأژور مسعودخان کیهان برگزار شد.

شاه و سپهدار رشتی، همانروز، از حرکت نیروهای رضاخان به تهران آگاه شدند. نیروهای رضا خان با قطع سیم های تلفن وتلگراف، ارتباط تهران را در مسیر خود با سایر نقاط غیر ممکن کرده بودند. شاه به سردار همایون دستور داد که از پیشروی نیروی کودتا، جلو گیری بعمل آورد. اما ساعتها از حرکت قزاق ها از روستای ینگ امام سپری شده بود. درفش سه رنگ با جمله « فرمانده توای اعزامی به طهران » که بر روی آن نقش بسته بود، پیشاپیش فاتحان بعدی تهران در حرکت بود. سوارنظام قزاق به فرماندهی احمد آقاخان که به پاسداری راه قم، شهریار ومشهد رفته بود، به شاه آباد رسید تا روانه مهر آباد گردد. سردار همایون از سوی شاه برای دیدار و گفتگو با رضاخان، آمد اماتنها توفیق دیدار احمد آقا را بدست آورد. فردا گروه دیگری در راه بودند، تا رضاخان را راضی به بازگشت کنند:

از سوی احمد شاه، معین الملك، از سوی سپهدار رشتی ـ رئیس الوزرا ـ ادیب السلطنه سمیعی و از سوی وزارت جنگ ژنرال دیکسن و کلنل هیگ انگلیسی.

دیدار با رضاخان و سیدضیا صورت گرفت، اما نیرو بسوی تهران در حرکت بود. راه بازگشتی وجود نداشت. برخلاف ژاندارمری که مقاومتی نکرد، پلیس سر تسلیم نداشت. درگیری مختصری صورت گرفت و سرانجام نیروهای قزاق تهران را فتح کردند.

روایت سید مهدی فرخ [معتصم السلطنه] را مرور کنیم:

«....مرحوم مشاورالممالك ...مشغول مذاکره با مقامات روسیه بود که سربازان ارتش سرخ خاك گیلان را ترك کرده و قراردادی نیز بین ایران وشوروی منعقدگردد. و، چون در آن زمان وسیله

مخابرات بین مرکز واو وجود نداشت، ناچار مرحوم منشورالملك، نماینده ایران در ترکستان ، به پیله سوار آمد و واسطه مخابره بین تهران ومسکو شد. من روزیکشنبه دوم اسفند ماه جواب تلگراف مشاورالممالك را تهیه کرده وبه کاخ ابیض در قصر گلستان رفتم تا آن را به عرض هیأت دولت رسانده، پس از امضای وزیر امور خارجه، آن را مخابره نمایم، که ناگهان احساس کردم اوضاع درهم و رنگها بشدت پریده است. مدتی گذشت و من هم در نگرانی بودم که ناگهان سروکله حاجی محتشم السلطنه، وزیر امور خارجه پیدا شد که رنگ به چهره نداشت. اما تا چشمش بمن افتادگفت:« فعلاً این تلگراف هارانگهدارکه اوضاع شلوغ است » پرسیدم چرا؟ اولحظه ای بفکر فرو رفت وسپس گفت: مثل این که قزاق ها راه افتاده اند و دارند بطرف تهران می آیند. معلوم نیست که مقصودشان از این حرکت ناگهانی چیست؟. آنروز من از کاخ ابیض بیرون آمدم وبه خانه ام رفتم ودرست همان شب، یعنی شب دوشنبه سوم اسفند ۱۲۹۹شمسی قوای قزاق وارد تهران شد وآنها بدون کوچکترین مانعی امور تهران را در دست گرفتند. فقط چند تن از مأمورین نظمیه بطرف آنان تیراندازی کردند وبعد درمقابل حملات سریع و مصمم قزاق ها، تاب نیاورده ومیدان را خالی کردند.صبح روز دوشنبه به وزارت امور خارجه رفتم اما دریافتم که وزارتخانه تعطیل است. ناچار برگشتم وناگهان در خیابان لاله زار،چشم به ماژور مسعود خان کیهان افتاد. شنیده بودم که او یکی از اعضای مؤثرو برجسته کودتاست. وبه سابقه دوستی بطرفش رفتم و پس از احوالپرسی ، ماجرا را از او پرسیدم واو با شتاب گفت: « من، الان می روم تا سعدالدوله را دستگیر وتوقیف بکنم. یك ساعت به غروب مانده به خانه تو خواهم آمد وجریان کودتا را بتفصیل برایت تعریف خواهم کرد». ومصر آن روز ماژور مسعودخان کیهان به خانه ام آمد. مرحوم تیمورتاش نیز نزد من بود. ماژور حرفها زد، درد دلها کرد و آنقدر پرشور وحرارت سخن گفت که من بیاد گذشته ها افتادم. بیاد گذشته های دور.....بیاد آوردم انقلاب خونین مشروطیت را.....بی اختیار گفتم، هرچه پیش آید، خوش آید، ما که از اینهمه ننگ وحقارت بستوه آمده ایم...ما که جز نفرت چیزی از رجال نداریم.....»

خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

پیروزی کودتا، درحالی که ملتی را به شادمانی کشانده بود، جمعی را نیز گریان وهراسان ساخت.عده ای از آنها، در بالاخانه قزاقخانه بازداشت بودند، عده دیگری پنهان شده بودند و جماعتی نیز به ادامه وضعی که پیش آمده بود، مطمئن نبودند و هر لحظه

انتظار بازگشت به حوزه منافع خود را داشتند. اما، در آن سوی دریاها، در پایتخت بریتانیای کبیر، کس دیگری هم بود که همه رؤیاهای خود را نقش بر آب شده می دید. مردی بشدت خودخواه که همیشه خود وهمفکرانش را « کسانی مثل ما » می دانست و بقیه مردم دنیا را آدمیزادهایی که هیچ چیز نمی دانند.او، عالیجناب لرد کُرزون، وزیر امورخارجه انگلستان بود.فرمانفرما و نایب السلطنه پیشین هندوستان و نویسنده کتاب ایران ومسأله ایران.

باب وانسیتارت، منشی مخصوص لرد کرزون درسال ۱۹۵۸ در کتاب خود موسوم به زندگینامه لرد وانسیتارت، درباره رئیس سابق خود نوشت که « او آمیخته ای از دانش زیاد وجهل بود».

لرد کرزون، نه تنها قرارداد ۱۹۱۹ را که آنهمه به آن امید بسته بود، از دست می داد، بلکه پیش از آن حتی کوشید وموفق شد تا برای شکست سیاست انگلستان در ایران ، سیاستی که خود و اسلافش، موجد آن بودند، یك قربانی بیابد.

عالیجناب هرمن.ث. نورمن ـ وزیر مختار انگلیس در ایران ـ که روزگاری با یك توصیه نامه می توانست مصدق السلطنه را در مقام والیگری فارس ابقا کند و یك روز پس از کودتا،با برخورد تند رضاخان میر پنج روبرو شده بود،اینك قربانی خشم جناب لرد کرزون هم می شد تا بعنوان نخستین وزیر مختارانگلستان که عمر مأموریتش در ایران ، حتی به دوسال هم نرسید [۱۹۲۰ـ ۱۹۲۱] جایی در تاریخ تحولات کشور ایران داشته باشد.

نورمن در تلگرام ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ خود خطاب به لردکرزون نوشت:

«....واحدهای قزاق مقیم قزوین، شامل دوهزار وپانصد تا سه هزار نفر با هشت توپ صحرایی و هیجده مسلسل بفرماندهی رضا خان از قزوین به تهران حرکت کرده و در تاریخ ۲۱ فوریه، کمی پس از نیمه شب وارد پایتخت شدند.

بهنگام اقامت افراد قزاق در خارج از شهر، نمایندگان شاه و دولت باتفاق دونفر از اعضای سفارت انگلستان نزد فرمانده رفته و سعی کردند از مقاصدش آگاه شوند وشاید از ورود قزاق به پایتخت جلوگیری بعمل آورند، ولی در این کار توفیق نیافتند.

رضا خان به آنها گفت که قزاق ها ، بلشویك ها را بهتر از هرکس دیگری می شناسند و از مقاصد آنها، آگاهی کامل دارند.و، از این که می بینند، پشت سرهم دولت های نالایقی بر سر کار می آیند و هیچیك کوچکترین اقدامی برای دفاع از کشور و بویژه پایتخت از تهاجم بلشویك ها ، بعمل نمی آورند، خسته ومنزجر شده اند و بیش از این نمی توانند شاهد آشفتگی مملکت خویش باشند، تردیدی نیست که پس از خروج نیروهای انگلستان از ایران، بلشویك ها دست بیك حمله همه جانبه خواهند زد. بنا براین، به تهران آمده ایم تا دولت نیرومندی تشکیل داده و به آشفتگی اوضاع خاتمه بخشیم.

فرمانده قزاق گفت، افراد قزاق به شاه وفادارند و تصمیم دارند، مشاوران موذی ونالایق پیرامون احمد شاه را از کار برکنار کنند.

ونیز ابراز حسن نیت کردکه برای خارجی ها، جای هیچگونه نگرانی نیست.

در پایتخت،نیرویی وجود نداشت که بتواند مانع ورودقزاق ها بشود وبه این ترتیب افراد قزاق بدون زد وخورد وارد تهران شدند....».

نورمن،پس از حضور در یك شب نشینی که از سوی هیأت نمایندگی سیاسی شوروی در تهران ترتیب یافته بود، و پس از آن که روزنامه ای در لندن نوشت که « ماموران سیاسی انگلستان در زیر پرچم سرخ شادمانی می کنند »،با آن که لندن با شرکت نورمن در این ضیافت موافقت کرده بود، از سوی لرد کرزون به لندن فراخوانده شد، تا سرپرسی لورن ، بجای او راهی تهران شود.

نورمن که دیگر هرگز شانسی برای ادامه خدمت در وزارت امورخارجه انگلستان نیافت،طی نامه ای برای جانشینش نوشت :

«....بدرستی نمی دانم که بمناسبت مأموریتتان بشما تبریك بگویم یا تسلیت. این مأموریت یك پاداش واقعی (واجازه می خواهم اضافه کنم که شما کاملاً شایسته این پاداش هستید) برای لیاقت چشمگیر شما است. از آنجایی که وزیر خارجه ،آشکارا ، شما را دوست دارد ومورد اطمینان او هستید، مانند من اوقات ناگواری نخواهید داشت.زیرا، امکان بیشتری وجود دارد که وی توصیه های شما را بپذیرد، در حالی که من یك هفته پس از ورودم به ایران مورد بی مهری او قرار گرفتم و هرگز از سوی او حمایت نشدم. او

حتی به حرف من گوش نداد. علاوه بر این، او نمی تواند، شما را متهم کند که سیاست وی را به شکست کشانیده اید، زیرا تا جایی که من می بینم، دیگر کسی وجود ندارد تا او را در هم بشکند.....».

دیپلمات حرفه ای .خاطرات سرپرسی لورن.۱۹۵۲. لندن
وشیخ خزعل وپادشاهی رضاخان، خاطرات سرپرسی لورن.
ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی. انتشارات فلسفه . تهران ۱۳۶۲

در حالی که لندن ولرد کرزون نگران موقع سیاسی انگلستان در ایران بودند، دوله ها وسلطنه هایی که بدست نیروهای کودتا دستگیر شده و در طبقه فوقانی در بازداشت بسر می بردند، و بیشتر آنها، برای سالهای طولانی افتخار تحت الحمایگی بریتانیا را داشتند ـ تا پیش از قدرت رضاخان انتساب به یك سیاست خارجی افتخار رجال ایران بود ـ زمزمه انگلیسی بودن کودتا را بمیان آوردند. آنها که طی سالیان دراز عادت کرده بودند، دست انگلستان و یا روسیه را در هر رویدادی درکار ببینند، باورشان نمی آمد که یك سرتیپ ایرانی با عده ای قزاق و یك روزنامه نویس جوان که بخاطر دفاع از قرار داد ۱۹۱۹ در مظان حلقه بگوشی سفارت قرار گرفته بود، به دوره اشرافیت آنها تا مرز بازداشت پایان داده باشند و کودتایشان رنگ ملی ومیهنی داشته باشد. گفتنی است ، درحالی که همه خبرگزاریها و رسانه های گروهی بین المللی و همچنین افکار عمومی در داخل کشور بجز رضا خان میر پنج ،رهبری برای کودتا نمی شناختند، در محافل اشرافی ایران، سیدضیاء الدین طباطبایی عامل اصلی کودتا شناخته شده بود و بال اصلی اتهام انگلیسی بودن کودتا بر سر او سایه افکن بود. تنها، پس از برکناری سیدضیا و خروجش از ایران بود که پای رضاخان سردار سپه نیز به میدان این بهتان دروغین باز شد.

تایمز لندن در شماره ۲٤ فوریه ۱۹۲۱[٦ اسفند ۱۳۹۹] نوشت:

«...تلگرافی که در تاریخ ۲۱ فوریه از یك منبع انگلیسی از تهران به لندن رسیده ، حاکی از آن است که سه هزار نفر از قزاق

های ایران از پادگان قزوین وهمدان، بفرماندهی رضا خان در همان روز بطرف تهران حرکت کرده اند....قزاق ها با نظم وآرامش وارد شهر شدند وتمام ادارات وپنگاههای دولتی را اشغال کردند. سپهدار، نخست وزیر به سفارت انگلستان پناهنده شد و پس از گرفتن تأمین جانی از سفارت بیرون رفت.....».

ایزوستیا، چاپ مسکو ، نوشت:

«....رضاخان، رئیس دیویزیون قزاق که در قزوین اقامت داشت، تهران را بدون مقاومت متصرف شد وکلیه دوایر دولتی را بتصرف آورد واعلان انحلال حکومت وقت را صادر کرد....»
آرشیو وزارت امورخارجه ایران، پرونده ۲۲، کارتن ۶۲

بی تردید این پرسش می تواند مطرح باشد که چگونه انگلستان با آن سابقه ممتد در دخالت در امور ایران در برابر کودتای ۱۲۹۹، واکنش شدیدی نشان نداد و سر انجام نزدیك به یك ماه پس از پیروزی کودتا، ناگزیر آن را به رسمیت شناخت.

سر کلارمونت اسکرین ، دیپلمات انگلیسی که سالها در مشاغل مختلف در ایران بسربرده و سر انجام نیز مأمور تبعید رضاشاه شد، در کتاب جنگ جهانی در ایران می نویسد:

«....سرانجام معلوم شد، ایران آن طور که لرد کرزون پیش بینی می کرد آن قدر هم « بطرزی علاج ناپذیر» ضعیف نیست که نتواند روی پای خود بایستد. سیر حوادث نشان داد ایران فقط احتیاج به رهبری دارد که بمردم آن کمك کند تا نظم را در خانه خویش برقرار سازند.....»
جنگ جهانی در ایران.سرکلارمونت اسکرین. ترجمه غ. صالحیار
چاپ تهران

لرد کرزون، وزیر امورخارجه انگلستان در روز هشتم ماه اوت ۱۹۲۱ در نطق تاریخی خود گفت:

«.... بطوری که من فهمیده ام و وضعیت حاضر نشان می دهد، دولت ایران ، عجالتاً راه خود را انتخاب کرده و بطور قطع امکان تحصیل کمك انگلستان را از دست داده و همان سیاست و تمار مرسوم خویش ،یعنی بازی با یك دولت اجنبی را در مقابل اجنبی دیگر، پیشه کرده است و ضمناً هم نمی خواهد نوازش دولت

روسیه را که نتیجه آن اختناق طرف مورد نوازش است، بپذیرد.
اگر آقایان ! نمایندگان پارلمان ! سئوال کنند، وضعیاتی را که بدین طریق ایجاد شده، چگونه می بینم، مجبورم اعتراف کنم که وضعیات حاضره ایران را با نظر نومیدی ویأس تلقی می نمایم... از طرف دیگر، خیلی ناپسندیده است که بخواهم شکایتی از دولت ایران بنمایم، یا آن دولت را مورد ملامت قرار دهم، زیرا آنان حق دارند، هر راهی را که مایل هستند، دنبال نمایند ولی اجازه می خواهم بنام یك دوست قدیمی ایران به آنان خاطر نشان کنم که در این سیاستی که پیش گرفته اند، تنها دولت ایران آسیب وزیان خواهد دید، نه دولت انگلستان و دیگر دولتها.....»

نطق لرد کرزون . به نقل از کتاب سیاست مبارزه منفی.
حسین کی استوان. چاپ تهران. مجلد اول

کودتای ۱۲۹۹و پیآمدهای آن یك بار دیگر نشان داد که هر ملتی و تحت هر شرایطی اگر بر پای خود بایستد و از یك رهبری قاطع ملی برخوردار باشد، می تواند،در برابر هر توطئه خارجی به پیروزی خود اطمینان داشته باشد. این که سیاست های استعماری پیوسته در طول تاریخ سعی در نفاق افکنی میان جامعه و رهبران آن دارند،بر همین اساس است.

لرد کرزون و سیاست انگلستان، بخوبی از نفرت ایرانیان از انعقاد قرارداد۱۹۱۹ آگاه بودند، اما تا می توانستند به احمد شاه ، حقوق ماهانه بدهند و وثوق الدوله ها ونصرت الدوله ها را داشته باشند، مخالفت های عمومی برایشان چندان مهم نبود، اما به محض آن که هیأت حاکمه جدید، در راستای خواستهای ملت قرار گرفت، دانستند که پایشان از سر سفره منافع ایران بریده شده است.

دوباره خوانی نطق پارلمانی لرد کرزون، ناتوانی ابرقدرت فاتح جنگ اول جهانی را با تهدیدی که در آن مستتر است،در برابر اوضاع جدید ایران، بخوبی نشان می دهد.

باز نقبی به دل اسناد و واقعیت ها بزنیم.

سر دنیس رایت در کتاب دیگر خود موسوم به « ایرانیان در میان انگلیسی ها » که در سال ۱۹۸۵ در لندن انتشار یافت، می نویسد :

«.... پیروزی متفقین در سال ۱۹۱۸ پایان جنگ اول جهانی

موقعیت بسیار نیرومندی برای انگلیسی ها در خاورمیانه بوجود آورد، زیرا روسیه تزاری هم سقوط کرده و میدان را برای آنها خالی گذاشته بود. در پایان سال ۱۹۱۸، انگلستان در حدود سالانه سی میلیون لیره در این منطقه خرج می کرد که قسمتی از آن صرف هزینه نیروی اشغالی می شد، ولی بخشی هم برای پرداخت کسری هزینه نیروهای مسلح کوچك ایران یا بریگاد قزاق در نظر گرفته شده بود، مسئولیت اداره نیروهای قزاق ایران، قبلاً بعهده روس ها بود. بعلاوه انگلستان از ماه اوت سال ۱۹۱۸ ماهانه ۱۵۰۰۰ تومان (در حدود پنج تا شش هزار لیره) به احمد شاه پرداخت می کردند وبه او تفهیم شده بود که تا وقتی که از نخست وزیر طرفدار انگلیس وثوق الدوله، پشتیبانی می کند، پرداخت این مقرری به او ادامه خواهد داشت. وثوق الدوله باتفاق دو وزیر دیگر کابینه اش نصرت الدوله و صارم الدوله که به مثلث معروف شده بودند، در مذاکرات مهم وحساسی که برای انعقاد یك قرار داد جدید بین انگلیس و ایران ، جریان داشت، نقش اساسی بعهده داشتند. طرف انگلیسی آنها در این مذاکرات ،سر پرسی کاکس، فرستاده سیاسی انگلیس به ایران بود. مبتکر این قرار داد لرد کرزون بود که در آن موقع وزارت امور خارجه انگلستان را بعهده داشت و یکی از گرامی ترین آرزوهای او این بود که ایران تحت سرپرستی وقیمومیت بریتانیا، تجدید حیات کند وبه یکی از حلقه های زنجیر کشورهای دوست بریتانیا [بخوانید مستعمرات]، از مدیترانه تا مرزهای هندوستان مبدل شود.....»

سر دنیس رایت،ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه منوچهر طاهر نیا، انتشارات آشتیانی، چاپ تهران،۱۳٦٤

سر دنیس رایت در یکی از پانویس های بخش آخر کتاب اخیر به استناد تلگرام ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس به لرد کرزون ، زیر شماره اف . او.٤١٦٠/ ٦٥، می نویسد:

«..... احمد شاه هم برای همکاری با انگلیسی ها قیمتی تعیین کرده بود. وثوق الدوله در ماه آوریل [۱۹۱۹] به کاکس گفت که شاه آماده همکاری با دولت بریتانیا است بشرط آن که انگلستان نیز حمایت از او وسلسله قاجاریه را تضمین کند و برای تمام عمر ماهانه ۲۰۰۰۰ تومان به او بپردازد. لندن تقاضاهای او را رد کرد و بیش از « حمایت شخصی و دوستانه » وادامه پرداخت مقرری بمیزان فعلی ، وعده ای نداد. آنهم تا زمانی که « اعلیحضرت صمیمانه از حکومت آنجناب [وثوق الدوله] حمایت می نماید».....».

برای زمانی بسیار طولانی، تلاش شده تا احمد شاه بعنوان

پادشاهی دموکرات که تاج وتخت خود را بر سر عدم موافقت با قرارداد۱۹۱۹ ،از دست داده، در افکار عمومی ایرانیان جای داده شود. طرفداران این جعل تاریخی،مخالفان رضا شاه بوده اند وشاید هرگز تصور نمی کردند، با انتشار اسناد وزارت امورخارجه انگلستان این فریبکاری تاریخی فاش شود.

سر دنیس رایت که به سبب موقع ویژه اش تا پنهانی ترین مخزن اسرار وزارت خارجه انگلستان دسترسی داشته است، در کتاب ایرانیان در میان انگلیسی ها، اسراری را فاش می سازد که از یك سو، حد هوسبازیهای آخرین شاه قاجار را نشان می دهد واز سوی دیگر گوش بفرمانی او را بر دستورات لرد کرزون ، علنی می سازد. از آنجایی که در این کتاب بحث درباره انگلیسی بودن یا نبودن کودتای ۱۲۹۹در همین بخش پایان می گیرد، اشاره به آنها ضروری بنظر می رسد.

رایت، دربخش آخر کتاب خود تحت عنوان « آخرین تاجارها » می نویسد:

«....احمد شاه...در اواخر ژانویه سال ۱۹۱۹ از انگلیسی ها که کنترل راههای خروج از ایران را در دست داشتند، خواست که تسهیلات لازم را برای انجام مسافرت او فراهم آورند. اشاره ای به قصد مسافرت شاه به انگلستان نشد و ظاهراً هدف او از مسافرت تغییر آب وهوا وگردش بود. شاه جوان علاقه ای به امور سیاسی نداشت واداره امور کشور را بدست وزیرانش سپرده بود. می گویند که عشق و علاقه مسلط در او جمع مال بود وگفته می شد که از ابتدای جلوس بر تخت سلطنت در حدود یك میلیون لیره جمع آوری کرده است. کاکس هم عقیده داشت که شتابزدگی او برای مسافرت به خارج بیشتر برای سروصورت دادن به اموروالی خود و« گذاشتن انبان خویش در یك محل محفوظ وامن » می باشد.

کاکس بیشتر نگران این بود که مذاکرات او با مثلث کابینه بعلت غیبت شاه به تأخیر بیفتد. او این موضوع را با شاه ونخست وزیرش وثوق الدوله، در میان گذاشت. احمد شاه، که کاکس او را « خیلی مشتاق رفتن » یافت گفت که به وزیرانش ، اختیارات کامل برای انجام مذاکره تفویض خواهد کرد و از تغییر اعضای کابینه در مدت غیبت خود جلو گیری خواهد نمود....کاکس ...ضمن تلگرافی به وزارت امور خارجه انگلیس توصیه کرد که با انجام مسافرت شاه

موافقت شود....کرزون ...روی تلگراف کاکس به اختصار نوشت ، «بهر قیمتی هست باید او را از اینجا دور نگاه داریم»... شاه بشدت از روش نامساعد انگلیسی ها در مورد مسافرت خود شاکی وناراضی بود. کاکس دوباره....ضمن تلگرافی به کرزون نوشت «...اگر او را برخلاف میل خودش در تهران زندانی کنیم نباید اشکالتراشی ها و تحریکات او موجب تعجب ما بشود.کرزون سر انجام با کمی تردید ودودلی رضایت داد، بشرط آن که شاه قبلاً قول بدهد که « مطلقاً از هرگونه تحریک یا تماس و همکاری با عناصر نامطلوب خوددلری خواهد نمود و در جریان کنفرانس اصلح] به پاریس نخواهد رفت». او همچنین می بایست به نخست وزیر خود برای انعقاد قرارداد با کاکس اختیار تام بدهد. کرزن ضمناً متذکر شد که قبل از انعقاد این قرار داد، مسافرت شاه به انگلستان « کاملاً بی موقع و نامناسب » خواهد بود و بهتر است تا وقتی که قرار داد امضا نشده است، شاه وقت خود را در نقاط دیگر اروپا بگذراند.....»

دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها. ترجمه منوچهر طاهر نیا. انتشارات آشتیانی،۱۳٦٤، تهران

...و شاید بجز معیارهای پذیرفته شده، معیارهای دیگری هم وجود داشته باشد که بموجب آن بتوان این شرط وشروط های جناب لرد کرزون و پذیرش آن از سوی احمد شاه را، از باب مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹دانست !! و دریافت حقوق ماهانه از انگلستان را به حساب وطنپرستی احمدشاه گذاشت!! ودر مقابل نیروهای کودتا را که به این فاجعه ها نقطه پایان گذاشتند، عوامل سرسپرده انگلستان تلقی کرد!!.

سر دنیس رایت در کتاب دیگر خود،بنام « انگلیسیان در ایران»، ادعاهای ژنرال ایرون ساید راهم با مقابله با استاد وزارت امور خارجه انگلستان ، ارزیابی کرده و می نویسد:

«.....علیرغم تهدیدها وتوپ وتشرها، موافقتنامه [قرارداد ۱۹۱۹] هرگز برای تصویب به مجلس برده نشد وسر انجام .... بدنبال کودتای رضا شاه از طرف دولت ایران رد شد. به کارشناسان و مشاوران نظامی انگلیس که پیش از تصویب موافقتنامه به ایران آمده بودند، اخطار شد کار خود را ترک کنند وفرمانی برای انحلال تفنگداران جنوب صادر شد. مقارن پایان سال ۱۹۲۱، هیچ مشاور انگلیسی در خدمت دولت ایران باقی نماند، اعتبار ونفوذ

انگلیس به حضیض خود رسیده بود. از آن پس نویسندگان و روزنامه نگاران ایرانی ، هرگز نگذاشته اند، مردم مدت زیادی اوضاع واحوالی را که بامضای آن موافقت نامه شوم انجامید، فراموش کنند. نیم قرن بعد از عهدنامه روس و انگلیس در ۱۹۰۷ این موافقتنامه در ذهن بسیاری از ایرانیان مانند زنگ خطری است که اخطار می کند، مواظب انگلیس باشند.

در اواخر ۱۹۲۰، دولت انگلیس بیشتر به دلایل اقتصادی تصمیم گرفته بود، نیروی خود را از ایران تا آوریل ۱۹۲۱ خارج سازد. پیش از آن حوادث جاری در تهران و قزوین رخ داد که چهره ایران را عوض کرد. دولت انگلیس تا حدی در آنها درگیر بود، ولی نه به آن زیادی که اغلب تصور می شود.

سرلشکر سر ادموند آیرونساید، در نهم اکتبر ۱۹۲۰، فرماندهی نورپرفورس (نیروی انگلیس) را از سرتیپ هوبیتمن چیپین تحویل گرفته بود. چند ماه پیش از آن ، این نیرو در برابر بلشویك های روسی که در کرانه خزر پیاده شده بودند، شکست سختی خورده و روحیه خود را بطور ناگواری از دست داده بود. وظیفه آیرونساید اصلاح روحیه، جلوگیری از بلشویك ها وتأمین امکانات اخراج آنان در آینده بود. نیروهایش در آن هنگام قریب ۶۰۰۰ افسر وسرباز بود. یك عده هندی در زنجان مستقر شده بود، ولی بیشتر آن مأمور نگهداری گردنه منجیل در جاده قزوین ورشت بودند، وبقیه در قزوین به حالت ذخیره توقف داشت.

اندکی پس از آمدن ایرونساید، قزاقان ایرانی که عده شان به سه هزار نفر می رسید و تحت فرماندهی افسران روسی وایرانی بودند، به وسیله نیروهای بلشویك از مازندران رانده شدند و در اردوگاه آناپا، نزدیك قزوین توقف کردند و در آنجا با توافق مقامات ایرانی ، تحت نظر ایرونساید، به اصلاح وضع خود پرداختند.

آیرونساید، یك افسر بلندقد وجذاب و نظامی حرفه ای بود که به مرد عمل، سرعت وتصمیم گیری شهرت داشت. او بحق معتقد بود که افسران روس (روس سفید) روحیه خود را از دست داده اند، ضد انگلیسی و طعمه خوبی برای تبلیغات بلشویکی هستند. از اینرو، تصمیم گرفت همه شان باید بروند. با کمك تورمن وزیر مختار انگلیس در تهران ، شاه را واداشتند در نهایت بی میلی آنان را اخراج کند. در این اثنا، آیرونساید وتورمن ، به ابتکار خود، بدون کسب مجوزی از لندن، وبیشتر برای اذیت کردن کرزون که مراقب هر حرکتی در ایران بود، عمل می کردند.

شاه یك شخصیت بی نفوذ بنام سردار همایون را بجای فرمانده برکنار شده روسی قزاق گماشت. در همان موقع آیرونساید، سرهنگ

دوم هنری اسمیت را از هنگ چیچستر، به نظارت بر اداره امور مالی قزاقخانه در جریان تجدید سازمان گماشت. آیرونساید، وقتی در ماه نوامبر ۱۹۲۰ از اردوگاه قزاق دیدار می کرد، خاطر نشان ساخت که هیچ مایل نیست، افسران انگلیسی را جانشین افسران روسی سازد. او در مورد افسران ایرانی تحقیقاتی کرد. در دفتر یادداشت روزانه اش ، عصر آن روز نوشت: « رضاخان فرمانده آذربایجان تبریز [همدان صحیح است]، مسلماً یکی از بهترین افسران است . اسمیت او را رئیس واقعی می شناسد که زیر نظر فرمانده سیاسی اعزامی از تهران کار می کند ».

در ۱۴ژانویه [برابر با ۲۴ دیماه ۱۲۹۹، یعنی ۲۶ روز پیش از بثمر رسیدن کودتا ـ نویسنده]، وقتی ایرونساید، باردیگر از قزاق ها بازدید کرد، نوشت: « نزد قزاقان ایرانی رفتم و به وضع آنان نگاه کردم. اسمیت وضع آنان را مرتب تر کرده. حقوق مرتب شده وافراد چادر، لباس ومنزل دارند....فرمانده قزاق، موجودیی فایده کوچکی است وروح و جسم واقعی این عده سرهنگ رضاخان است. مردی که قبلاً خیلی دنبالش می گشتم. اسمیت می گوید او مرد خوبی است و به او گفته ام بگذارد همایون سر آب و ملکش برود».

با روانه کردن سردار همایون، آیرونساید رضا خان را در موقعیت مساعد فرماندهی قرار داد.[قرار داشت.نویسنده] اکنون، بخاطر ذوب شدن برفهای خیلی سنگین، او نگران خروج نورپرفورس شده بود. همچنین به آینده قوای قزاق می اندیشید. با وضع بلبشوی مملکت و احتمالاً برهم خوردن نظم وقانون ، خروج قوا تابع عملیات مخاطره آمیزی بود.در آن صورت راه بلشویك ها باز می شد تا از شمال سرازیر شوند، افراد قزاق ممکن بود در برابر افسرانشان شورش کنند، به تهران بتازند ویك انقلاب راه بیندازند. آیرونساید، بدین نتیجه رسید، مطمئن ترین راه اینست که تا وقتی هنوز نیروهای انگلیس اداره کارها را بر عهده دارند، رئیس واقعی قوای قزوین تعیین شود. مسلماً تصمیم او ناشی از اعتمادش به رضاخان وامکان پیشرفت سریع قزاقخانه، تحت رهبری او بود.

در چهارده ژانویه ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت روزانه اش نوشت: « من شخصاً معتقدم پیش از این که بروم باید بگذاریم، این افراد روانه شوند...در واقع یك دیکتاتوری نظامی مشکل ما را حل خواهد کرد وبه ما امکان خواهد داد، بدون هیچ مشکلی از کشور خارج شویم.....».

تا اینجا، این رضا خان و قدرت فرماندهی اوست که چشم

ژنرال انگلیسی را گرفته و باید بکار آید تا ارتش شکست خورده انگلستان، بتواند « بدون هیچ مشکلی از کشور خارج » شود.

سر دنیس رایت، بی درنگ اضافه می کند:

«....آیرونساید، بار دیگر در ۲۱ ژانویه [برابر با ۱۱ بهمنماه ۱۲۹۹ ،یعنی ۲۲روز پیش از بشر رسیدن کودتا- نویسنده] همراه اسمیت به دیدار رضاخان رفت، ولی از مذاکراتشان چیزی ننوشت، جز این که رضاخان « آرزو می کند، سوارِ کاری بشود واز این که کاره ای نیست، آزرده است » [!!]. دیدار بعدی و آخری در ۱۲ فوریه [برابر با ۲۲ بهمن ۱۲۹۹ ، یعنی تنها ده روز پیش از بشر رسیدن کودتا. نویسنده] صورت گرفت و آیرونساید، در دفترش نوشت :

« با رضاخان مذاکره کرده، دقیقاً او را در رأس قزاقان ایرانی قرار داده ام. او یك مرد، ودرست ترین مردی است که تا کنون دیده ام.به او گفتم که در نظر دارم امکان بدهم تا تدریجاً از زیر نظرم خارج شود وهنگامی که ستون منجیل عزیمت کند. باید با اسمیت به سراغ شورشیان رشت برود. با حضور اسمیت مذاکره مفصلی با رضا خان کردم. نمی دانستم آیا باید چیزی بنویسم یانه، ولی سرانجام بدین نتیجه رسیدم که نوشتن خوب نیست. اگر رضا خان بخواهد نادرست بازی کند، خواهد کرد وصرفاً خواهد گفت هر وعده ای که داده از روی ناچاری بوده و مجبور نیست بدانها وفا کند.

وقتی می خواستم بگذارم رضا خان برود، دو مطلب را برایش روشن ساختم:

(۱) او نباید در این جهت هیچ تلاشی بکند که از پشت سر مرا بزند. این موجب فنای او خواهد شد وبرای هیچکس جز انقلابیان فایده ای ندارد.

(۲) شاه تحت هیچ عنوان نباید معزول شود.

رضا شاه با قدری چرب زبانی بمن قول داد وما با هم دست دادیم. به اسمیت گفته ام که او را تدریجاً آزاد بگذارد.....».

انگلیسیان در ایران. دنیس رایت. ترجمه: غلامحسین صدری افشار. انتشارات دنیا. چاپ تهران.اسفند ۱۳۵۷

همه اکاذیب و پژوهش های کذایی درباره انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹ از این یادداشت ژنرال آیرونساید، ناشی می شود که همه چیز در آن مطرح است،جز کودتا و طرح کودتا. ژنرال در صدد

بیرون بردن نیروهایش از ایران است. به افسران روسی قزاق اعتمادی ندارد. با کمك وزیر مختار انگلیس ، فرماندهان روسی را از کار برکنار می کند. به افسران ایرانی جانشین شده آنها بد گمان است و چون رضاخان « درست ترین مردی » است که « تا کنون دیده » ـ وحتی نمی گوید در ایران، بلکه در مفهوم عام ـ سعی در رسیدن بنوعی توافق با او می کند، تا « روح وجسم واقعی » آن نیروی سه هزار نفری قزاق،یعنی رضاخان ، مبادا بهنگام خروج نیروهای انگلیسی از پشت به او حمله کند.

بهیچ روی وارد این بحث نمی شویم که مذاکرات میان ایرونساید، اسمیت و رضاخان میر پنج به چه زبانی صورت گرفته و اگر مترجمی وجود داشته، چرا نامی از او در هیچ جا نیست و آیا می شود در چنان فرصت تنگی،آن هم به کمك مترجم به طرح کودتا پرداخت یانه؟. تنها، برای آن که نمونه ای از پژوهش های استادان ممتاز دانشگاههای امریکایی و تحریف های آنها نشان داده شود، اشاره ای به اختلاف ترجمه میان یك متن واحد می شود:

در کتاب لبریز از جعل وتحریف آیینه عبرت نوشته یك امریکایی ایرانی الاصل موسوم به دکتر نصرالله سیف پور فاطمی ، استاد ممتاز علوم سیاسی دانشگاه فرلی دیکسن امریکا، از انتشارات جبهه ملیون ایران، چاپ لندن،در صفحه ۱۲٤ ،یادداشت روز ۲۳ فوریه ژنرال آیرونساید، بهنگام آگاهی از کودتای ۱۲۹۹، به این شرح مورد استناد قرار گرفته است:

« رضا خان در تهران کودتا کرده است، ولی بقولی که بمن داده وفا دار مانده است و نسبت بشاه اظهار متابعت وصمیمیت کرده است. تصور میکنم مردم فکر می کنند من عامل کودتا بوده ام. اگر بحقیقت حادثه دقیق شویم این کودتا کار من است ».

و، حالا آن را با ترجمه غلامحسین صدری افشار که بدنبال خواهد آمد و ترجمه اصیل و واژه به واژه متن آیرونساید است ، مقایسه کنید، تا معنای پژوهش های استادان ممتازدانشگاه ها و سلاخی از واقعیت ،بیشتر برایتان روشن شود.

بهر تقدیر، دو روز بعد، ژنرال ایرونساید به بغداد فراخوانده شد و روز ۲۲ فوریه، هنگامی که از خبر کودتا در تهران آگاه گردید، در دفتر یادداشتش نوشت:

«... رضا خان در تهران به یك کودتا دست زده، ولی با تبعیت از قولی که به من داده بود، نسبت به شاه ابراز وفاداری کرده است.... میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند. تصور میکنم من فقط حرفش را زده ام....».

نقل از کتاب انگلیسیان در ایران. نوشته سر دنیس رایت
ترجمه غلامحسین صدری افشار. انتشارات دنیا. ۱۳۵۷. تهران

و، سرانجام، سر دنیس رایت، در سال ۱۹۷۷، یعنی ۵۶ سال بعد از کودتای ۱۳۹۹، در کتابش نوشت:

«....این واقعیت که سید ضیاء الدین رئیس الوزرای جدید، روزنامه نویس معروف هوادار انگلیس بود، همچنانکه اطلاع از ارتباط اسمیت و سایر افسران انگلیسی، پس از اخراج افسران روس، به این اعتقاد پایه واساس می بخشید، همچنین فیروز میرزا [نصرت الدوله] وزیر اسبق امور خارجه که با کرزون مذاکره کرده بود و بعدها به همان اندازه که انگلیس پرست بود، از آن دچار وحشت شد، با عده ای دیگر به مخالفت با کودتا پرداخت و آن را ساخته انگلیسیان دانست. از اینرو عجیب نبود که بسیاری از ایرانیان تصور می کردند که انگلیس به عنوان آخرین تلاش مذبوحانه برای اجرای موافقت نامه کرزون این کودتا را طراحی کرده است. در حقیقت هیچ دلیلی نیست که ثابت کند دولت یا سفارت انگلیس در طراحی کودتای رضا خان دست داشته اند. امکان دارد که گزارشهای محکوم کننده بعداً از میان برده شده، ولی این غیر محتمل بنظر می رسد...».

منبع پیشین

سر دنیس رایت، با اشاره به انتقال سلطنت از قاجارها به دودمان پهلوی، می نویسد:

«....بدین ترتیب عصر قاجاریه بپایان رسید وهمراه با آن انگلستان یکی بعد از دیگری مزایا وامتیازات مختلفی را که در بیشتر این مدت در چشم ایرانیان بد و چنان موقعیت خاصی بخشیده بود از دست داد. حقوق برون مرزی و دادگاههای کنسولی [کاپیتولاسیون

نگهبانان سوار وحق تیول در تلهك، تلگرام، تمبر واسکناس انگلیسی خدمت قرنطینه انگلیس، پایگاههای دریایی در جزایر ایران، نمایندگی سیاسی در بوشهر ، شرکت نفت در خوزستان و بعد از همه، آقایی انگلیس در خلیج فارس، باید همه از میان می رفت تا ایرانیان احساس می کردند، می توانند در کشور خودشان در میان انگلیسیان بر اساس مساوات زندگی کنند.....»

منبع پیشین

بار دیگر، به تهران اشغال شده توسط نیروهای رضاخان میر پنج باز می گردیم، تا بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹، سر آغاز حیات تازه ایران را ، تماشا کنیم.

نیروهای کودتا، بی درنگ حکومت نظامی اعلام کردند و رهبر کودتا، بیانیه ای تاریخی به این شرح صادر کرد:

حکم می کنم :

ماده اول ـ تمام اهالی شهر طهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.

ماده دوم ـ حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعد از ظهر، غیر از افراد نظامی وپلیس ِ مأمور انتظامات شهر، کسی نباید درمعابر عبور نماید.

ماده سوم ـ کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس ، مظنون به مُخل آسایش و انتظامات واقع شوند، فوراً جلب و مجازات خواهند شد.

ماده چهارم ـ تمام روزنامه جات و اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت بکلی موقوف و بر حسب حکم واجازه که بعد داده خواهدشد، باید منتشر شوند.

ماده پنجم ـ اجتماعات در منازل ونقاط مختلفه، بکلی موقوف، در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند، با قوه قهریه متفرق خواهند شد.

ماده ششم ـ درب تمام مغازه های شراب فروشی و عرق فروشی ،تآتر و سینما و کلوب های قمار باید بسته شود وهر مست دیده شود،به محکمه نظامی جلب خواهد شد.

ماده هفتم ـ تا زمان تشکیل دولت، ادارات و دوائر دولتی غیر از اداره ارزاق تعطیل خواهد بود، پستخانه و تلگرافخانه هم مطیع این حکم خواهند بود.

ماده هشتم ـ کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند، به محکمه نظامی جلب و به سخت ترین مجازات ها، خواهند رسید.

ماده نهم ـ کاظم خان، بسمت کماندانی شهر انتخاب و مُعیّن می شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود.

۱٤ جمادی الثانی ۱۳۳۹

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریاری و فرمانده کل قوا

ـ رضا

تهران، فتح شده بود.غرش توپ سحرگاهی به خواب عمیق دویست ساله تهران و بدنبال آن کابوس سراسر ایران پایان داد. رستاخیز ایران ، این بار به دست یك ایرانی آغاز شده بود.

و، پیدایش « او » ضرورت قطعی تاریخ بود.ضرورت بی چون وچرای « ممالك محروسه » ای که خواندیم چگونه، به سبب یکصد وپنجاه سال حکومت استبدادی ـ مذهبی قاجارها، از ردیف ابرقدرت های تاریخ به عقب افتاده ترین کشور منطقه، سوق داده شده بود: گام بگام و لحظه به لحظه....

واینك در رستاخیز دوباره اش ، این سمندر از خاکستر زاده شده، به سرعت افزوده نیاز داشت. به سرعتی که رنج آن کاهلی ها را از میهن بزداید و ایران ایرانی را حیاتی دوباره دهد.

دربار، دولت،پلیس ، ژاندارمری و ساختار اشرافیت پوسیده و روحانیت دکاندار مذهب ـ که در همه شئون جامعه نفوذ اختاپوسی داشت ـ ضعیف تر از آن بودند که ورود نیروی کودتا به تهران را بتوان یك افتخار نظامی دانست، به آن بالید و با فتح تهران ، کار را تمام شده دانست.

رضاخان میرپنج و یارانش، اگر بشوق جاه ومال آمده بودند و اگر وسوسه قدرت سیاسی و دولتمداری از آق بابا تا کاخ گلستان، آنها را شورانده بود، با فتح تهران و آنچه که کردند و آنچه که می

توانستند ـ حتی با مقایسه با کودتاهای سالهای دهه ۱۹۸۰در سایر کشورها ـ بکنند وتکردند، همه چیز، حتی فراسوی قدرت سیاسی در اختیار بلا منازعشان بود.

چه کسی جلو دارشان بود؟

اگر قزاق ها، قزاق هایی که هنوز تسمت عمده حقوق های عقب افتاده شان را دریافت نکرده بودند، قزاق هایی که بهر حال تربیت نظامی روسیه تزاری داشتند ـ و یادمان نرود که هنوزهم نام قزاق با خشونت وخونریزی تداعی می شود ـ، قزاق هایی که هنوز خاطره کشته شدن همقطارانشان را در جنگ شمال بیاد داشتند و قزاق هایی که بهر حال فاتح بودند، تهران را و سراسر ایران را چپاول می کردند، دوله ها وسلطنه ها را از دم تیغ وتوپ می گذراندند و همانگونه که بعدها ـ وخیلی بعد ـ در اسپانیا، الجزایر، آلمان، ایتالیا،فرانسه ، لهستان، چکسلواکی، بلغارستان، آلبانی، روسیه شوروی و...و...و...اتفاق افتاد، به دستاویز کودتا وانقلاب حمام خون راه می انداختند؟.

چه کسی جلو دارشان بود؟. آیا از نایب حسین کاشی ها، میرزاکوچك ها، سردار فاتح ها، شیخ خزعل ها، احسان الله خان ها، و صولت الدوله ها، کمتر بودند؟!.

آیا، از ارتش فرانسه در الجزایر،از ارتش آلمان در اروپای شرقی، از ارتش اروپا در آلمان نازی ، از ارتش اسپانیا در خود اسپانیا، از ارتش انگلستان در هندوستان ، و از ارتش امریکا در السالوادورو پاناما، متمدن تر بودند؟!.

و، تاریخ شهادت می دهد که قزاق ها ، در نابسامان ترین لحظات تاریخ ایران، تهران را فتح کردند، قدرت را در دست گرفتند، بی آن که از بینی کسی خون جاری شود، بی آن که به مال وناموس کسی تجاوز شود، بی آن که حتی لحظه ای آشوب وشورش بهمراه بیاورد.

فتح تهران، ویا ایران، هدف نیرویی که سردار از آق بابا آورده بود، نبود. رسیدن به مقام سردار سپهی که کمترین پاداشش بود، او را به تهران فرانخواند، و فتح تهران درمانده وبی دفاع هم

برای او پیروزی نبود. مرارتی که در فتح تهران کشید، در مقایسه با مرارتهایی که بیست سال پس از آن باید می کشید، حکایت کاه بود و کوه.....

کوهی که در برابر بود وفرهاد مازندرانی، عاشق و سینه چاك در برابرش ...

واو اینك، علاوه بر قزاق هایش ، که بزودی این نام را هم از آنها برداشت، در فتح تهران چپاولی تمام عیار از سراسر ایران کردتا برسپاهیانش بیفزاید،

چپاول سردار، دلهای خسته ومشتاق ملت ایران بود که از سینه همگان ، باستثنای بخش کوچکی از اشرافیت پوسیده، ربوده شد.

و، چنین چپاول عاشقانه ای مبارکش باد!.

نمونه تحریف های استادانه

ترجمه بخشی از خاطرات ژنرال آیرونساید در کتاب آیینه عبرت نوشته پروفسور نصرالله سیف پور فاطمی استاد ممتاز دانشگاه

روز اول حوت ایرنساید تهران را بقصد بغداد ترک کرد و روز سوم حوت ۱۲۹۹ کودتای سیدضیاء الدین و رضاخان در تهران صورت حقیقت بخود گرفت. آیرنساید در آن هنگام در بغداد بود. در یادداشتهای روزانه اظهار میدارد:

" رضاخان در تهران کودتا کرده است، ولی بقولی که بمن داده وفادار مانده است و نسبت بشاه اظهار متابعت و صمیمیت کرده است تصور میکنم مردم فکر میکنند من عامل کودتا بوده ام. اگر بحقیقت حادثه دقیق شویم این کودتا کار من است".

ترجمه همان بخش از خاطرات ژنرال آیرونساید، توسط آقای غلامحسین صدری افشار

آیرونساید، که حالا در بغداد بود، با شنیدن خبر کودتا در ۲۳ فوریه در دفتر یادداشتش نوشت: «رضاخان در تهران به‌یك کودتا دست زده، ولی با تبعیت از قولی که به‌من داده بود نسبت به‌شاه ابراز وفاداری کرده است... میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند. تصور می‌کنم من فقط حرفش را زده‌ام.»

.... و، ببینید تفاوت ره از کجاست تا به کجا

راهی تا پادشاهی

پس از آن که به پیشنهاد رضاخان میرپنج ، احمد شاه علیرغم میل قلبی خود، فرمان نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبایی ، را امضا کرد، این تلگرام نیز برای استانداران وفرمانداران مخابره شد:

حکام ایالات و ولایات

در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره های گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده و ما وتمام اهالی را از فقدان یك دولت متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که با تعیین شخص لایق خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم . بنا بر این به اقتضای استعداد ولیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم ، اعتماد خاطر خود را متوجه بمعزی الیه دیده، ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظائف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم،

شهر جمادی الاخر ۱۳۲۹ شاه

روز هفتم اسفند، چهار روز پس از بشر رسیدن کودتا، احمد شاه، رضاخان میرپنج را به لقب « سردار سپه » مفتخر ساخت. فردای آن روز اعلامیه دیگری از سوی « رضا » انتشار یافت:

دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

نمره ۱۹ مورخه ۸ برج حوت ۱۲۹۹

اینجانب از طرف ترین الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی بمنصب سرداری و لقب « سردار سپه » مفتخر و سرافراز گردیده، تشکرات غلامانه خود را بخاکپای مهر اعتلای ملوکانه، تقدیم و از درگاه حضرت احدیت توفیق و استمداد می جویم که با تمام قوا از عهده هر گونه خدمتگذاری و جانفشانی بر آمده، پاس حقشناسی را بجای آورم. رضا

این تنها اعلامیه ای نبود که روز هشتم اسفندماه ۱۲۹۹ بامضای سردار سپه منتشر شد. رضا، اعلامیه توفانی دیگری نیز صادر کرد. اعلامیه ای همزمان با بیانیه رئیس الوزرا ـ بیشتر در واقع برنامه دولت او بود ـ که در آن به انگیزه های کودتا اشاره شده بود:

هموطنان :

وظایف مقدسه فداکاری نسبت به شاه و وطن ، ما را بمیدانهای جنگ هولناك گیلان اعزام نمود. همان میدانهای خونین مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران وتهدید پایتخت با قوای قوی تر و اسلحه مکمل تر، تشکیل نموده بود.

افراد دلاور قزاق این وظیفه مقدسه را با جان و دل استقبال نمودند، زیرا تنها قوه منظم ایرانی که می توانست وظیفه مدافعه وطن را ایفا نماید، همین قوه وافراد آن بودند که بدون لباس، بدون کفش، بدون غذا، بدون اسلحه کافی، سینه وپیکر خود را سپر توپهای آتشفشان نمودند، غیرت و حمیت ایرانی را ثابت و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازه قزوین تا ساحل دریا راندند.

اگر فداکاری و خدمات جانبازانه اردوی قزاق نتیجه مطلوب را حاصل نکرد و نتوانستیم خاك مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی

خود را از دست دشمن نجات دهیم، تقصیری متوجه ما نبود، بلکه خیانتکاری صاحب منصبان و کسانی که سرپرستی و اداره امور به آنها محول شده بود، موجب عقیم ماندن نتیجه خدمات ما گردید.

ولی باز افتخار میکنیم که فوراً قشون قزاق دلیر توانست پایتخت وطن مقدس ما را از استیلای دشمن نجات دهد. اگر خیانتکاران خارجی نتوانستند نتیجه فداکاریهای اولاد ایران را خنثی نمایند، برای این بود که خیانتکاران داخلی ما را بازیچه دست و آلت شهوات دیگران قرار میدادند، هنگام عقب نشینی از باتلاقهای گیلان در زیر آتش توپ دشمنان احساس نمودیم که منشاء تمام بدبختیهای ایران و ذلت و فلاکت قشون، خیانتکاران داخلی هستند.

در همان هنگامیکه خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریختیم، به حرمت همان خونهای پاك ومقدس قسم خوردیم که در اولین موقع فرصت ، خون خود را نثار نماییم تا ریشه خیانتکاران خودخواه تن پرور داخلی را برانداخته، ملت ایران را از سلسله رقیت مشتی دزد و جنایتکار آزاد نماییم.

مشیت کردگاری وخواست حضرت خداوندی این فرصت را برای ما تدارك دیده و اینك در طهران هستیم. ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم ، زیرا نمی توانستیم اسلحه خود را در جایی بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ما در آنجا حضور دارد. فقط به طهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت بدان اطلاق گردد. حکومتی که در فکر ایران باشد. حکومتی که نقط تماشاچی بدبختی ها وفلاکت ملت خود واقع نگردد. حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین سعادت مملکت بشمار آورد، نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند. حکومتی که بیت المال مسلمین را وسیله شهوترانی منتخوران تنبل و تن پروران بی حمیت قرار ندهد، حکومتی که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوتها و کانون مظالم و فساد نسازد. حکومتی که در اقطار سرزمین آن هزارها اولاد مملکت از گرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگویند. حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی ، تبریزی، کرمانی را با خواهر خود فرق نگذارد. حکومتی که برای زینت وتجمل معدودی، بدبختی مملکتی را تجویز

ننماید. حکومتی که برای چند صد هزار تومان قرض ، هر روز آبروی ایران را نریزد و مملکت خود را زیر بار فرو تنی نبرد.

ما سرباز هستیم و فداکار. حاضر شده ایم به ازای انجام این آمال خون خود را نثار نماییم و غیر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزویی نداریم.

هر لحظه چنان حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت وطن و آزادی و آسایش و ترقی ملت را عملاً نمودار سازد و با ملت نه مثل گوسفند زبان بسته رفتار نماید، بلکه بمعنی واقعی ملت بنگرد، آن لحظه است که که ما خواهیم توانست به آتیه امیدوار بوده و چنانکه نشان دادیم وظیفه مدافع وطن را ایفا نماییم، با تمام برادران نظامی خود، ژاندارم، افواج پلیس که آنها هم با دلهای دردناك شریك فداکاری لردوی قزاق بودند، کمال صمیمیت را داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان قشون بین ماها تفرقه و نفاق بیافکنند. همه شاه پرست و فداکار وطن. همه اولاد ایران . همه خدمتگذار مملکت هستیم.

زنده باد شاهنشاه ایران
زنده باد ملت ایـــران
پاینده باد مملکت ایران
قوی و با عظمت باد قشون دلاور ایران
رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریاری وفرمانده کل قوا- رضا

در برابر کودتای ۱۲۹۹ و تشکیل دولت جدید توسط سید ضیاء الدین طباطبایی ، سه والی استانهای خراسان، کرمانشاه و فارس ، فرمان احمد شاه را نادیده گرفتند و به اندیشه مقاومت در برابر دولت غیر اشرافی جدید افتادند و دولت نیز بمنظور نشان دادن قدرت حکومت مرکزی ، دستور بازداشت هر سه نفر را صادر کرد. قوام السلطنه، والی خراسان، اکبر میرزا صارم الدوله ، والی کرمانشاه و مصدق السلطنه، والی فارس ، مخالفان حکومت تازه و باصطلاح آنروزها، یاغی بر دولت بودند.

اکبر میرزا صارم الدوله ضلعی از مثلث قرار داد ۱۹۱۹ بود که

یك ماه پس از انعقاد آن قرارداد، بواسطه طمع ورزی معتمد السلطنه که در وزارت مالیه به او تحمیل شده بود، در حالی که بخاطر دریافت رشوه از سفارت انگلستان در مظان بدنامی بود، استعفا داد و به والی گری کرمانشاه منصوب گردید. اکبر میرزا، پس از شورش و مقاومت اندکی، شکست خورد وتسلیم شد.

قوام السلطنه، برادر وثوق الدوله که بخاطر خط خوبش، نویسنده فرمان مشروطیت هم بود، پا را از شورش و مقاومت فراتر گذاشته و در اندیشه اعلام استقلال خراسان بود. به روایت معتصم السلطنه فرخ که علیرغم بارها همکاری با قوام السلطنه، هرگز آبشان به یك جو نرفت : « به مرکز خبر رسیده بود قوام السلطنه، در جلسه ای که در منزل رئیس التجار تشکیل شده بود، بصراحت اظهار داشته است که: خراسان دوبرابر خاك بلژیك وسعت دارد، چرا ما اعلام استقلال نکنیم وخراسان را از ایران جدا نسازیم ». بهر حال خواه این روایت را قبول داشته باشیم ویانه، قوام سر سازش با دولت جدید را نداشت و بهمین سبب، دستور بازداشت او به کلنل محمد تقی خان پسیان، فرمانده ژاندارمری خراسان ابلاغ شد. روایت دستگیری احمد قوام [قوام السلطنه] از زبان معتصم السلطنه فرخ ، شنیدنی است:

«... تقدیر این بود که برای اولین بار من ومرحوم قوام السلطنه در مقابل هم قرار بگیریم. او ظاهراً یاغی دولت بود ومن مأمور دولت. آقای سید ضیاء الدین طباطبایی ، رئیس الوزرای ایران ، مرا به سمت کارگزاری ایالت خراسان [نماینده وزارت امورخارجه] تعیین کرده بود....چند روز قبل از حرکت ، آقای وزیر امور خارجه مرا به اتاقش احضار کرد و من در اتاق ایشان مستر نورمن ، سفیر انگلستان را مشاهده کردم . سفیر انگلستان به محض دیدن من گفت: یك بسته امانتی است که آقای عباسقلی خان نواب به شما می دهند وشما زحمت کشیده آن را به ژنرال قونسول ما در مشهد تحویل بدهید. این بسته امانتی ، محتوی ...نشان ومدالی بود که جناب سفیر برای آقای قوام السلطنه ارسال داشته بود.....من روز سیزده نوروزهمان سال [۱۳۰۰] را مهمان آقای حاجی حسین آقا ملك بوده و به وکیل آباد رفته بودم واطلاع داشتم که آقای قوام السلطنه نیز مهمان رئیس التجار میباشند و سیزده

نوروز را در ملك آباد خواهند گذراند. عصر شد ومن تصمیم گرفتم که به شهر باز گردم...ولی حاجی حسین آقا نگذاشت...آنقدر اصرار کرد که ناچار شب را هم نزد ایشان گذراندم. لما همان روز عصر، وقتی کالسکه قوام السلطنه با همان کبکبه و دبدبه وارد شهر مشهد شد، ناگهان ژاندارم ها، دور کالسکه قوام را محاصره کردند و ماژور اسماعیل خان بهادر، معاون کلنل پسیان با عجله در کالسکه قوام را باز نمود وسپس باو گفت: جناب والی ...قدم رنجه فرموده از کالسکه پائین بیایید. کالسکه چهار اسبه قوام السلطنه توقف کرد... و سپس قوام در حالی که رنگ به چهره نداشت، سرش را از کالسکه بیرون آورد وگفت: چی میگی اسماعیل خان ؟ ماژور اسماعیل خان بهادر مجدداً تکرار کرد: گفتم از کالسکه بیایید بیرون !. قوام السلطنه متوحشانه گفت: اسماعیل خان ... من قوام السلطنه هستم !. ماژور بهادر که دیگر حوصله اش سر رفته بود، با لهجه ترکی فریاد کشید: آقا جان ! بیا از کالسکه پایین ، ما را معطل نکن . قوام السلطنه گفت: می فهمی چه می گویی ؟. در این هنگام ماژور اسماعیل خان بهادر بطرف کالسکه قوام رفت، او را از کالسکه بیرون کشید وفریاد زد: برشکه سواری پس است ...در این هنگام دگمه سردلری قوام السلطنه کنده شد....بعد او را بردند در اتاق طبقه دوم ژاندارمری توقیف کردند و کلیه کسانی که آنروز با قوام السلطنه جلسه داشتند، توسط مأمورین کلنل پسیان دستگیر شدند.....»

خاطرات سیاسی فرخ،انتشارات جاویدان . تهران

یاغی دیگر دولت، مصدق السلطنه، والی فارس بود. مصدق که به روایت خودش در کتاب خاطرات وتألمات مصدق، موفق به گرفتن تابعیت سویس نشده بود، پس از آن که بخواست مشیرالدوله پیرنیا، بعنوان وزیر عدلیه در کابینه معرفی شد، با کشتی از مارسی بسوی ایران حرکت کرد. این همان سفر دریایی است که بگفته خودش به آشنایی ناگهانی ! با سرپرسی کاکس ـ عاقد قرار داد۱۹۱۹ ـ انجامید. مصدق که از مارسی حرکت کرده بود، سر از بمبئی در آورد و پس از اقامتی چند روزه در این شهر و رسیدن ده هزار روپیه که از فرمانفرما، والی فارس قرض کرده بود، راهی بوشهر شد تا از آنجا برای احراز پست وزارت عدلیه، عازم تهران شود. ورود مصدق السلطنه به شیراز، مصادف بود با استعفای فرمانفرما و نا امنی هایی که در سراسر فارس در مقابله با پلیس جنوب صورت

می گرفت. اهالی شیراز دست بدامان تهران شدند! که مصدق السلطنه والی فارس شود، وشد. و چون در کابینه سپهدار رشتی، قرار بر تعویض والی بود، نورمن وزیر مختار انگلیس، طی نامه ای از سپهدار خواست که مصدق السلطنه در سمت خود باقی بماند. وماند. هنوز بیش از سه ماه از نامه نگاری نورمن و سپهدار نگذشته بود که کودتای ۱۲۹۹ اتفاق افتد.

روایت مصدق السلطنه [دکتر محمد مصدق] را مرور می کنیم:

«...شب سوم حوت ۱۲۹۹سیم تلگراف شیراز- تهران قطع شد وقریب سه روز کرسی یکی از لیالات مهم از پایتخت اطلاع نداشت و هرکس این پیشآمد را بنوعی تعبیر میکرد، تا اینکه تلگراف متحدالمآل شاه...رسید.....نظر باینکه نه فقط اجراء تلگراف بلکه انتشار آن را هم در صلاح مملکت نمیدانستم، تلگراف زیر را بشاه مغایره نمودم: ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز بطهران - دستخط جهانمطاع تلگرافی بوسیله تلگرافخانه ی مرکزی زیارت شد.درمقام دولتخواهی آنچه میداند بعرض خاکپای مبارك میرساند که این تلگراف اگر درفارس انتشاریابد باعث افتشاش و انقلاب خواهد شد واصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود وتا کنون آن را مکتوم داشته، هرگاه تلگراف مزبور برحسب امر ملوکانه وانتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارك صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصدق . پس از این تلگراف بیانیه ی رئیس دولت و رئیس کل قوا رسید که در جراید روز منتشر گردید. سپس رئیس دولت تلگرافی بخود من نمود.....باین تلگراف مطلقاً جواب ندادم.....»

خاطرات وتألمات مصدق .بقلم دکتر محمدمصدق. انتشارات علمی. چاپ اول - تهران

مصدق السلطنه از فارس احضار شد، اما او در راه سفر به ایل بختیاری پناه برد تا بازداشت نشود.

گفتنی است که چندماهی بعد، قوام السلطنه از زندان عشرت آباد برای احراز مقام نخست وزیری بیرون آمد ومصدق السلطنه از پناهگاه برای تصدی وزارت مالیه !. نه بلژیك ایرانی قوام ولرد نقشه جغرافیایی شد ونه پس از انتشار فرمان شاه ، فارس دستخوش

انقلاب ! گردید. همانگونه که در روز هفتم فروردینماه ۱۳۰۰، با الغای قرارداد ۱۹۱۹، رؤیاهای اکبر میرزا صارم الدوله نیز به کابوس بدل گردید.

ایران درآغاز دهه سوم از قرن بیستم ودر شروع نخستین روزهای قرن چهاردهم هجری شمسی، آهنگی دیگر داشت . دیگر از تحلیل رفتن وعقب ماندن وحتی درجا زدن خبری نبود. آهنگ، آهنگ ساختن، پرداختن، بنیان گذاشتن و دگرگون کردن بود.

سال به سال وگام بگام،با سردار پیش می رویم و به سایه ای از همه کارهایش اکتفا می کنیم که بتفصیل گفتن از آن، نه در حوصله این کتاب که در قطر یك دائره المعارف بزرگ هم بسختی وتنگی می گنجد:

چشم انداز زندگانی سیاسی سردار است:

۱۳۰۰

قرار داد۱۹۱۹ لغو شد وبدنبال آن نیروهای انگلیسی که در شمال و غرب ایران حضور داشتند، ایران را ترك گفتند. ماه بعد، روتشتین ، نماینده سیاسی دولت انقلابی روسیه شوروی که دولت سپهدار رشتی به او اجازه ورود به ایران نداده بود، بدنبال قرارداد مناسبات ایران و شوروی که در تاریخ هفتم اسفندماه ۱۳۹۹[۲۶ فوریه ۱۹۲۱] بامضای چیچرین کمیسر خارجی شوروی و مشاور الممالك انصاری رسیده بود، به تهران وارد شد. گفتنی است که ایران ، نخستین کشوری بود که با دولت جدید شوروی رابطه سیاسی برقرار کرد.

سید ضیاء الدین در عمارت بادگیر کاخ گلستان سیاست می بافت و سردار سپه که قصر قاجار را ستاد فرماندهی خود قرار داده بود، در اندیشه ایجاد یك ارتش منظم ،آنی از تلاش باز نمی ایستاد. روز ۱۳ فروردینماه ۱۳۰۰، نخستین مانور نظامی در عشرت آباد، برگزار گردید.احمد شاه ، هیأت وزیران و جمع دیگری از مردم به تماشای این مانور چشمگیر پرداختند. حادثه ای باور

نکردنی بود. همه چیز حکایت از دگرگونی عمیقی در ساختار نیروهای مسلح کرد. به روایت ابراهیم صفایی « شاه از وجود یك لشکر آراسته و مجهز، بسیار خوشوقت شد ». روز هفتم اردیبهشت، سردار سپه، عهده دار مقام وزارت جنگ شد و ستاد خود را به ساختمان قزاقخانه برد. اینك، آغازی بود برای سیاسی شدن او، با معیارهای شناخته شده سیاسی .

سید ضیاء الدین، همچنان تند می رفت و تا آن زمان دشمنی های فراوانی را برای خود بوجود آورده بود. بازداشت شدگان، هریك بنحوی با احمد شاه نسبت داشتند و بال آنها بر همه جا پهن بود. هرقدر سردار سپه، وفاداری بیشتری به شاه نشان می داد، سید ضیا، سبب رنجش او می شد و کار بجایی رسید که دیگر به توصیه های احمد شاه هم ترتیب اثر نمی داد.

ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹ معتقد است که « سید نتوانست اعتماد سردار سپه را نسبت بخود حفظ کند واین پشتیبان مقتدر خود را که با پیشنهاد وی بر کرسی ریاست وزراء تکیه زده بود، از دست داد ».

شهرت تمایل سید ضیا به سیاست بریتانیا و حضور چهره ارمنی مرموزی بنام ایپکیان که تبعه مصر بود و سیدضیا او را از مترجمی روزنامه اش به سرپرستی بلدیه [شهرداری] پایتخت ، گماشته بود و تندروی هایش که در بگیر وببندها خلاصه می شد، سبب انجام تظاهراتی در برابر خانه اش و به تحریك رجال بازداشت شده تجری ، گردید. روز چهارم خردادماه ۱۲۰۰، احمد شاه فرمان عزل او را صادر کرد. بازداشت شدگان تقاضای محاکمه سید را داشتند و سرانجام ، پس از آن که سید پیشنهاد سردار سپه را برای احراز مقام سفارت در ترکیه نپذیرفت، احمد شاه به توصیه سردار سپه ، با پرداخت بیست وپنج هزار تومان به او موافقت کرد وبه این ترتیب سید، بهمراه ایپکیان که او نیز بیست وپنج هزارتومان از بودجه بلدیه ، به اجازه خودش برداشت، عازم خارج از کشور گردیدند.

از نخستین روزهای کودتا و با سیمای جدیدی که از قدرت

مرکزی نشان داده می شد، گردنکشان محلی ، بعضی به تحریک خارجی و بعضی دیگر با وسوسه رجال از کار بیکار شده و هر دو بامید، ماهی صید کردن از آب گل آلود، ودر نهایت تا مرز تجزیه ایران، دامنه اغتشاش وناآرامی ها را گسترش دادند.

از اردیبهشت تا آذرماه ۱۳۰۰، با اعزام نیروهای نظامی، به مناطق آشوب، آتش بسیاری از فتنه ها خاموش گردید.

ابتدا دو نیرو بسوی مازندران وگیلان رفتند وبزودی از پشتیبانی نیروهای کمکی اعزامی از تهران برخوردار شدند.نتیجه درخشان بود: امیر مؤید سوادکوهی و بدنبال او ساعدالدوله خود را به نخستین تلگرافخانه رساندند، تا از سردار سپه تأمین بگیرند. بی درنگ موافقت شد. احسان الله خان ، شکست خورد، اما ناگهان با ورود چهارصد نفر افسر وسرباز روس در تاریخ چهارم تیرماه ، جنگ شدت تازه ای یافت . جبهه های جنگ نه تنها بار دیگر تا مازندران که از این سو تا زنجان نیز کشیده شد. سردار سپه، تهران را رها کرد وعازم گیلان شد. کار یکسره گردید.سید جلال چمنی اسیرشد. میرزا کوچك تقاضای تأمین کرد وسردارسپه نه تنها موافقت کرد، بلکه، دستور داد که تا خارج دروازه های رشت از او استقبال کنند، اما افسران بلشویك به تحریك میرزا کوچك پرداختند. میرزا ناگزیر به فرار وپناه بردن به کوه های خلخال شد.سردار سپه، فاتح وپیروز به تهران بازگشت ومیرزا کوچك بهمراه یار روسی خود موسوم به گائوك در گردنه گیلوان، در چهارم آذرماه، از شدت سرما یخ زد ومرد. پیش از رسیدن نیروهای دولتی، اهالی محلی، سر، از بدن یخ زده اش جدا کردند. بریدن سر میرزا کوچك به طمع دریافت جایزه دستگیری او بود.

احسان الله خان ومعزالسلطنه هم به بادکوبه فرار کردند وکارجنگل تمام شد.

پیروزی در گیلان ومازندران، آوازه قدرت ارتش را در سراسر ایران پراکنده ساخت و در حالی که مردم چشم براه امنیت بودند،گردنکشان نیز نگران سر نوشتی برابر با شورشیان شمال، به واکنش های شدید پرداختند.

در آذربایجان ، فتنه لاهوتی نیز بر جنایت های اسماعیل سمیتقو، افزوده شد.

لاهوتی که دیوان شعری هم دارد، از افسران ژاندارمری بود ودر همان زمان حکمرانی تبریز را نیز بعهده داشت. لاهوتی، به تحریک روسیه شوروی و با همدستی با اسماعیل سمیتقو به طغیان علیه حکومت مرکزی برخاست. پرونده اسماعیل سمیتقو برای سالیان دراز، لبریز ازجنایت وتجاوز به مال وناموس مردم، راهزنی، سرقت و واسطگی برای رساندن اسلحه به نیروهای شورشی و گاهی از روسیه و زمانی از عثمانی بود. از تبریز تا ارومیه [رضائیه] و از خوی و سلماس گرفته تا ساوجبلاغ مکری، عرصه جنایت های او بود. خیانت لاهوتی از فریب دادن نیروهای دولتی و ایستادگی در برابر آنها بخاطر جلوگیری از تهاجم به اسماعیل سمیتقو که در قلعه چهریق اقامت داشت، آغاز شد و پس از شکست وفرارش به شوروی پایان یافت . اما، سرنوشت نهایی اسماعیل سمیتقو ، سال بعد، در نیمه دوم شهریورماه تعیین شد. اسماعیل درنبردی کوتاه با نیروهای دولتی کشته شد.

روایت مخبر السلطنه هدایت، والی آذربایجان درباره سمیتقو، خواندنی است :

«... دولت ترک جدید و حکومت باکو، هرکدام بسیاستی از او تقویت می کردند ولو بهمه اظهار صداقت می کرد ودروغ می گفت. با انگلیس هم روابط داشت. سید طه وزیر ومشاور او برای قنسول انگلیس گونی گونی ، توتون می فرستاد. ترک ها، چهار توپ مسلسل ، دوتوپ صحرایی و هفتصد نفر عسکر [سرباز] و صاحب منصب [افسر] تحصیلکرده در آلمان، باختیار او گذارده بودند. توپهای او دورتر از توپهای ما می زد.....»

خاطرات و خطرات. مخبرالسلطنه هدایت، کتابفروشی زوار، تهران ، چاپ چهارم.

در خراسان نیز، پس از آن که کلنل محمدتقی پسیان، در جریان آزادی قوام السلطنه از زندان عشرت آباد در تهران قرار گرفت و آگاه شد که بی درنگ به مقام ریاست وزرا منصوب شده

است، از اطاعت مرکز سر پیچید و میرزا صدرای نجد السلطنه کفیل استانداری وبسیاری دیگر از دوستان قوام السلطنه را توقیف کرد.سید مهدی فرخ،معتصم السلطنه، که بسیاری از تاریخ نویسان و از جمله ابراهیم صفایی او را از عاملان ماجرای خراسان می دانند،در خاطرات خود می نویسد:

«....ناگهان حادثه ای عجیب وباور نکردنی برای ما اتفاق افتاد و آن حادثه حیرت انگیز، خبر تکان دهنده رئیس الوزرایی قوام السلطنه بود. قوام السلطنه به تمام رؤسای ادارات خراسان، خبر نخست وزیری خویش را تلگرافی اطلاع داد، بجز به من و کلنل محمدتقی خان پسیان! و از این بدتر آن که آقای قوام السلطنه هنوز رسیده نرسیده، مرحوم نجدالسلطنه را که حتی از اداره امور اتاق خودش هم عاجز بود، بسمت کفالت والی گری خراسان منصوب داشت و مسیو دوبوا، پیشکار مالیه خراسان را که مردی بغایت شریف بود، از کار برکنار نمود و متعاقب این احوال به سایر رؤسای ادارات خراسان اطلاع داد که من رئیس الوزرا شده ام و هر کاری دارید، می توانید با شخص من در میان بگذارید.

و، این آغاز ماتور قوام بود. وکلنل پسیان از این حادثه بشدت منقلب وناراحت شد.....متعاقب این احوال،تلگرافی به احمد شاه نمود که « شما بمن امر می کنید که قوام السلطنه، مرد خودمختار را دستگیر و توقیف نموده و او را به تهران بفرستم... وسپس چیزی نمی گذرد که او را رئیس الوزرای ایران می کنید، این کار چه معنی دارد؟ آیا سزاوار است که من ، بدون دلیل مورد توهین قرار گرفته و اکنون در مقابل کینه توزی رئیس الوزرای شما، که تا چند روز پیش بعنوان یك گناهکار زندانی بود، قرار بگیرم؟ »

بدنبال این تلگراف، چندین تلگراف دیگر نیز کلنل محمدتقی خان ، به احمد شاه مخابره نمود... احمد شاه طی فرمانی، کلنل را فرمانده قشون خراسان کرد و به او شرافتمندانه اطمینان داد که در هر صورت از وی پشتیبانی خواهد کرد.....کلنل پس از تأمینی که احمد شاه به او داد، بلافاصله نجد السلطنه و سایر دوستان قوام را از توقیف آزاد ساخت.....».

خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

فرخ، در دنباله خاطراتش از ترفندهای فراوان قوام السلطنه در مقابله های بسیار با کلنل محمد تقی خان پسیان می گوید و سرانجام قتل فجیع او را شرح می دهد. فرخ که از یاران نزدیك

کلنل بوده است، ابایی ندارد که حتی از طرح تسخیر تهران توسط ژاندارمری خراسان و تعویض نخست وزیر، سخن بگوید.

چون ماجرای خراسان در نخستین سال پیروزی کودتای ۱۲۹۹ اتفاق افتاد، بعضی کوشیده اند، با محبوبیت ومظلومیتی که کلنل در افکار عمومی داشت، بنحوی پای سردار سپه را نیز در این حادثه و بضدیت با پسیان بکشانند؛ سه روایت از معتصم السلطنه فرخ در پانویس کتاب خاطراتش، تصویر انسانی دیگری از سردار سپه را که در آن هنگام هیچگونه ارتباطی با ژاندارمری نداشت، و بیشتر در اندیشه وتکاپوی نیروهای نظامی زیر فرمانش بود، بدست می دهد:

«....مرحوم کلنل پسیان نقل کرده است:

ما با روس های تزاری که دشمن مشروطیت و مشروطه خواهان ایران بودند، در حال جنگ بودیم. ومدتی گذشت تا بالاخره توانستیم آنها را در همدان شکست داده و تارومارشان کنیم. روزی در اتاق نشسته بودم و داشتم ناهار می خوردم که ناگهان گماشته ام آمد و خبر داد، رئیس آتریاد تزاق آمده است. لحظه ای بعد، مرد بلند قامت و چهارشانه ای وارد اتاق شد وبی اختیار به ناهار من که عبارت از نان وپنیر و سبزی بود، خیره گشت و بفکر فرو رفت. بعد گفت: من مدتهاست که از مرکز دورم، میل دارم چند روزی به تهران بروم. من گفتم: میل دارم بمن قول بدهید، بعد از این با ما همکاری نمایید. او گفت: من سربازم. چه بهتر که با سربازان دلیر کشور در یك صف بجنگم. روزها گذشت و روزگار هم. محمدتقی خان پسیان به اروپا رفت وسالها در آنجا تحصیل کرد وسپس بایران بازگشت و کلنل پسیان شد. و بعد این جوان غیرتمند وعزیز، بدست عمّال توام السلطنه ناجوانمردانه، کشته شد. روزی که او را کشتند...سردار سپه در تاکستان قزوین بود. آن روز قبل از همه، سرلشکر خدایار خان از این خبر مطلع گردید. صف حاضرین را شکافت و سپس خویشتن را به سردار سپه رسانید و با شادی گفت، قربان تبریك عرض می کنم!. سردار سپه، لحظه ای او را نگاه کرد و گفت، چرا؟ مگر چه شده؟. او گفت: قربان، خبر یافته ام که کلنل پسیان کشته شده وسر او را بریده اند.... سردار سپه، ناگهان یکه ای خورده و رنگش قرمز شد و بسختی برآشفت، بطوری که همه حاضرین از ترس دست وپایشان را گم کردند...و سرلشکر خدایار خان بیش از همه مضطرب بنظر می رسید. ناگهان سردار سپه را با

آن قامت بلندش در مقابل خویش یافت که فریاد می کشید: ببینم مرد! سرباز! آدم! آیا مرگ یك افسر وطن پرست ودلیر تبریك دارد؟....واین نیز گذشت ...تا آن که مرکزیان تصمیم گرفتند که افسران وفادار کلنل پسیان را پس از مرگ آن شهید بزرگوار، محاکمه کنند. ماژور اسماعیل خان بهادر، افسر وفادار ودرستکارکلنل پسیان، پای میز محاکمه بود وهمه چیز گواهی می داد که بزودی او را تیرباران خواهند کرد. اما درست در همان لحظات، مکاتبات ومدارك کلنل پسیان، بدست سردار سپه افتاد واو پس از مطالعه آنها بشدت متأثر شد واشك در چشمانش حلقه زد ومتعاقب این احوال بود که تلاش کرد، ماژور اسماعیل خان بهادر را از مرگ نجات داده واز این مهمتر، این افسر فداکار را مجدداً به ارتش دعوت نمود.....»

خاطرات سیاسی فرخ. پانویس صفحه های ۱۰۱، ۱۰۲و۱۰۳

گفتنی است که علیرغم خودمختاری طلبی قیام کلنل که نوعی شباهت با سایر ادعاهای تجزیه طلبانه در سایر نقاط مملکت داشت، به دلیل وطنپرستی و خمیرمایه ملی آن، هرگزنه تنها در افکار عمومی کلنل پسیان با دیگران مقایسه نشد بلکه کشته شدن او بمثابه یك عزای ملی در سراسر کشور تلقی گردید.

مرگ کلنل پسیان در مهرماه ۱۳۰۰ وپیش از رسیدن نیروهای نظامی به فرماندهی سرتیپ حسین خان خزاعی، به مشهد، در جریان یك درگیری با اشرار قوچان اتفاق افتاد.

آخرین مأموریت نظامی برای مقابله با گردنکشان محلی در بهمن ۱۳۰۰آغاز شد. مأموریت شامل سرکوبی آشوبگران و گردنکشان کهکیلویه، بویر احمدی و خوزستان بود.

ده ماه پس از پیروزی کودتای ۱۳۹۹، رضاخان میرپنج، سردار سپه، فرمانده کل قوا و وزیر جنگ با تلاش های شبانروزی بسیاری که انجام داد، توانست نیروهای نظامی ایران را به سی هزار نفر برساند و بدنبال فرمان ۲۶ آبانماه خود درباره سازمان جدید ارتش ایران، روز شانزدهم دیماه ۱۳۰۰، « حکم عمومی » شماره یك ارتش دلبندش را صادر کند:

«.... حکم عمومی شماره یك

اجرای مواد ذیل را امر می دهم وباید فوراً بموقع اجرا

گذارده شود:

۱ ـ در تعقیب عقاید ونظرات سابقه خود، از این تاریخ کلمه « ژاندارم » و « قزاق » مطلقاً ملغی و متروك خواهد بود و برای افراد نظام دولت علیه ایران بلا استثنا، عنوان قشون را انتخاب و تصویب نموده، امر می دهم که عنوان مزبور را برسمیت شناخته مارك نوشتجات و مراسلات دوائر قشونی را بعنوان فوق تبدیل نمایند.

۲ ـ چون تشکیل ارکان حرب کل قشون [ستاد ارتش] در درجه اول اهمیت است، لذا شاهزاده امان الله میرزاسرتیپ« اسپهبد امان الله جهانبانی »، فرمانده توپخانه که مراتب لیاقت خود را در انجام وظایف مرجوعه کاملاً ابراز داشته، اجازه می دهم، فوراً ارکان حرب کل قشون را از عناصر لایقی که قابل فیصله امور باشند، تشکیل داده و بمن معرفی نمایند.

۳ ـ ریاست ارکان حرب کل قشون با شاهزاده امان الله میرزا و معاونت آن با سرهنگ حبیب الله خان شیبانی خواهد بود.

٤ ـ نظر به این که رئوس مطالب قشونی با حضور صاحب منصبان، متفقاً باید مورد مطالعه و مشاوره واقع گردد، به سردار مقتدر حکم می کنم که صاحب منصبان ذیل را در تحت ریاست خود برسمیت شناخته و وظایف راجع به این امر را مجموعاً ایفا نمایند.

هیئت شورای قشونی: مدحت الممالك سردار، حاج میرزا محمد خان، معاون نظام، شاهزاده ناصرالدوله، محمدخان امیر پنجه، سرهنگ حصن الدوله، شاهزاده محمدحسین میرزا، سرهنگ علیخان، سرهنگ عزیزالله خان، سرهنگ سالار نظام، نایب سرهنگ میرزا علیخان ریاضی

٥ ـ تبدیل اسامی ولغات ذیل را بموجب این حکم محمد المآل بتمام دوائر قشونی امر می دهم و باید فوراً مورد تلفظ و اطلاق قرار دهند:

اسم عمومی: قشون
اسم سرباز: نظامی
بجای دیویزیون: لشکر
بجای بریگاد: تیپ
بجای رژیمان: فوج
بجای باطالیون: گردان
بجای باطری: آتشبار
بجای اسکادران: بهادران
بجای متراليوز: مسلسل

٦ ـ در این موقع که به حفظ تمرکز قشون امر داده شده، برای حفظ انتظامات قطعی داخله، نواحی ایران را بر پنج ناحیه

تقسیم و بجهت هر ناحیه، یك لشکر تخصیص می دهیم که مراکز آنها عبارت از طهران، تبریز، مشهد، اصفهان و همدان خواهد بود و چون برای هریك از مراکز نیز ارکان حرب جداگانه ای را امر به تشکیل داده ام، لذا شعبات جزء نواحی تمام مطالب خود را باید به ارکان حرب ناحیه خود اظهار و در مقام کسب تکلیف بر آیند. مجموعه ارکان حرب های جزء نیز به ارکان کل قشون طرف رجوع و مراجعه خواهند بود.

۷ ـ ارکان حرب کل قشون باید، فوراً وارد تشکیل ارکان حرب های مراکز قشونی شده و نتیجه اقدامات خود را بمن راپورت دهند.

۸ ـ مدلول اوامر فوق از امروز بلافاصله مجری خواهد بود.

تشکیلات اداره ارکان حرب قشون من بعد، بطریق ذیل خواهد بود:

الف ـ دائره آجودانی کل قشون که ریاست آن در عهده نایب سرهنگ علی خان ریاضی خواهد بود.

ب ـ دائره دوم عملیات قشونی که ریاست آن با سرهنگ محمدحسین میرزا است.

ج ـ دائره سوم مباشرت که رئیس آن سردار منتخب است.

د ـ دائره چهارم صحیه قشون که رئیس آن سردار امیر اعلم خواهد بود.

ه ـ دائره پنجم بیطاری قشون که رئیس آن نایب سرهنگ مشیر اعلم است.

رؤسای دوائر فوق مطابق دستورات علیحده که داده شده است، شعبات خود را به فوریت تشکیل خواهند نمود.

و ـ سرهنگ عزیز الله خان به ریاست کل مدارس قشونی منصوب و به فوریت کلیه مدارس نظامی را متحد الشکل و در عمارت مسعودیه (پارك ظل السلطان و بعدمحل وزارت آموزش و پرورش)، برقرار داشته، نظریات خود را راجع به تشکیلات جدید مدرسه، راپورت خواهد نمود.

طهران ـ مورخه جدی ۱۳۰۰ـ وزیر جنگ و فرمانده کل قشون
« رضـا »

بایگانی تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران

این فرمان همگانی، چهره دیگری از سردار سپه را تصویر می کند که براستی بالیدنی است. سرتیپ قزاقی که دارای تحصیلات آنچنانی هم نبود و بر اثر لیاقت وشجاعت اینك سرنوشت ایران را

رقم می زد، با اقتداری که از واژه واژه این « حکم عمومی » پیداست، نه تنها در نخستین فرصت، سعی بر نابودی واژه های تحمیلی به زبان پارسی دارد، بلکه « رئوس مطالب قشونی » را نیازمند « مطالعه و مشاوره » می داند و دست به تشکیل یك « شورای نظامی » می زند و از آن هم بالاتر، در امور ستادی از افسران تحصیلکرده خارج بهره می گیرد، در حالی که یاران بلافصل او در رده های عملیاتی ورزمی قرار می گیرند. نگاهی به نام فرماندهان لشکرهای پنجگانه، مدیریت او را در اوج اعتلا نشان می دهد. فرماندهی لشکر تهران را خود عهده دار گردید، تا برای دیگران بصورت نمونه در آید و آنگاه این انتصاب ها صورت گرفت:

سرلشکر اسماعیل امیر فضلی فرمانده لشکرشمال غرب [تبریز]

سرلشکر خزاعی فرمانده لشکر شرق [مشهد]

سرلشکر محمود آیرم فرمانده لشکر جنوب [اصفهان]

سرلشکر امیر احمدی فرمانده لشکر غرب [همدان]

همین جا گفتنی است که پیش از ایجاد ارتش جدید ایران، مجموعه نیروهای مسلح، از این قرار بود:

بریگاد قزاق: ۷۸۵۶ قزاق، ۲۰۲ افسر ایرانی، ٦٦ درجه دار وافسر جزء و۲۷ افسر روسی

قراسواران: ۸٤۰۰ ژاندارم، ۱۹۰ افسر ایرانی و ۲۲ افسر سوئدی

تفنگچیان جنوب [اس پی آر]۵٤۰۰ سرباز، ۱۹ افسر ایرانی، ۲۵٦ درجه دار وافسر جزء و ۱٤۷ افسر انگلیسی

نیروهای نظامی در راه کهکیلویه و خوزستان بودند و اندك اندك سالروز پیروزی کودتا فرا می رسید. دوله ها وسلطنه ها، یا بقول سردار سپه تن پروران مفتخور، که گمان می کردند، با سقوط دولت سید ضیاء، باز آش وکاسه همان خواهد شد که عمری برایشان بود، این بار دور از سید ضیاء، کوشیدند، سردار سپه را هدف حمله قرار دهند و بنا براین ، بحث کودتای سال پیش ، نقل محافل تهران شد و کار به انتشار مطالبی در روزنامه ها کشید. تردیدی وجود نداشت که توطئه ای در کار است. توطئه ای که

سردار سپه با انتشار بیانیه تاریخی معروفش ، به مقابله با آن برخاست.

بی تردید ، این بیانیه یکی از با ارزش ترین و روشنگرانه ترین پیام هایی است که در درازای تاریخ ایران از سوی قدرتمندترین مرد روز انتشار یافته است ، آن را مرور می کنیم :

«....از آنجایی که اثرات دوره انحطاط ، مفهوم و معانی عقاید را از اغلب سلب کرده ویك رشته کلمات و الفاظ خالی از معنی را قائم مقام حقایق قرار داده است واز آنجایی که بواسطه همان تأثیرات تدنی و انحطاط افراض انفرادی بالمره جایگزین سعادت جماعت شده است، این است که در بعضی از جرایدُ مرکزی ، پس از یکسال تمام که از مدت کودتا گذشته، تازه دیده می شود که مسبب حقیقی کودتا را موضوع مباحث خود قرار داده ودر اطراف آن قلمفرسایی می کنند.

من اگر می دانستم که جراید مذکوره، قائد عقاید جمعیت و پیشوای افکار است شناخته می شوند و از روی منطق و برهان می خواهند وارد در فلسفه ظهور کودتا بشوند ، فوق العاده مشعوف می شدم که اصل سبب را بمعرض افکار عمومی گذارده و حقایق را بی پرده آشکار سازم ،اما چون از ارتباط مدلول بعضی از جراید با افکار ملی و عمومی مردد هستم و بعلاوه بطور قطع و وضوح می بینم که این موضوع مهم وسیله سوء استفاده ارباب جراید مزبور و بروز اغراض و حملات شخصی آنها وتحریك باطنی ایادی سایرین شده است، این است که بدواً از استفهام و ذکر این سئوال ناچارم که:

آیا با حضور من، مسبب حقیقی کودتا را جستجو کردن، مضحك نیست ؟

اگر چه بصفای نیت وخلوص عقیده و احساسات ایرانیت و ایران پرستی خود تکیه داده، خدای بصیر و وجدان بی آلایش را سرلوحه رفتار و عقاید خویش قرار داده ام و هر چشم بینا و گوش شنوایی رابمحکمه قضاوت دعوت می کنم و باضافه منتشرات اوراقی را که ارتباط بهر مسلك و جمعیتی مطرود و نماینده احساس ساختگی یك فرد واحد شناخته می شوند در درجه صدم از اهمیت تشخیص خواهم داد، معهذا صاحبان همین اوراق هم خوب است به جنبه فکری خود، اگر متکی بر یك معلوماتی است ، مراجعه کرده، عمداً اشتباه نکنند که موضوع مهم کودتا در دسترس اقدام هر کسی نبوده، اشخاصی می توانستند مبادرت به این اقدام نمایند که ظلم خارجی و بی لیاقتی زمامداران داخلی را از روی قلب و عقیده تشخیص داده باشند. کسانی مسبب این اقدام می توانستند، بشوند

که تمام عمر خود را جزو صف تشون صرف کرده، اغراض حقیقی مستشاران خارجی را از هر طبقه و صنفی که بودند، در خرابی بنیان این مملکت، عملاً استنباط کرده باشند. اشخاصی می توانستند در مقام اجرای این مقصود بر آیند که مدت العمر در کوه و بیابانها، جان خود را در راه این مملکت برکف دست گرفته و تشخیص داده باشند که زمامداران نالایق پست فطرت، تمام آن فداکاریها را بهیچ شمرده وتمام زحمات صاحب منصبان و افراد تشونی را فدای صد دینار منفعت خود نموده اند. آری، هر کس نمی توانست پرده این شناعت کاریها را دریده، دستهای خارجی را از گریبان مملکت بیچاره قطع و به خودسری و بی لیاقتی و منفعت طلبی مزدوران داخلی خاتمه دهد.

این فکری نبود که در اثر گردش درباغ و گلستان و اطاق های گرم، انشا شده باشد، کسی را در این مورد یارای اقدام وعمل بود که بدبختی و بیچارگی نفرات زحمتکش تشون را در جلو چشم، بطور عبرت دیده و تمام آن بیچارگی ها را با تعیشات لاابالیانه و هیولای غریب و عجیب کرسی نشینان طهران، موازنه کرده باشد.

بی جهت اشتباه نکنید و از راه غلط مسبب کودتا را تجسس ننمایید.

با کمال افتخار وشرف، به شما می گویم که مسبب حقیقی کودتا منم. وبا رعایت تمام این معنی، این راهی است که من پیموده ام و از اقدامات خود ابداً پشیمان نیستم.

اگر علی الظاهر، یکی دونفر را دیدند که چند صباحی، عرض اندام کردند و سطحاً، راهی پیمودند، نه این بود که اعماق قلب آنها، در نظر من مخفی ومستور باشد. همه را می دانستم و استنباط کرده بودم، فقط احتیاجات موقع مرا ملزم می کرد که موقتاً دست خود را بر سینه آنها آشنا نسازم تا زمانی که ایران را آئینه فداکاری کارهای خود قرار داده وتا محرمان را از محفل انس خارج سازم و چنانکه دیدید وشنیدید.

اینک، اگر به مسبب حقیقی کودتا، اعتراضی دارید، بجای آن که هر روز در اوراق جرایید، بمقام تفتیش و تفحص بر آیید، بدون اندیشه، مستقیماً بمن مراجعه کرده با نهایت مهربانی اعتراضات خود را از من جواب گرفته و آنچه را که خودتان می دانید و قلباً تصدیق می کنید، دوباره از من بشنوید. چنانکه گفتم، اثرات دوره انحطاط، متأسفانه الفاظ و لغات را قائم مقام معانی و حقایق قرار داده و کمتر کسی است که بخواهد وارد در مرحله حقیقت گشته، سپس در مقام تثبیت عقیده خودبر آید. ولی باید دانست که به یک

سلسله الفاظ مجوف، چسبیدن و از محیط فکر و حقیقت دوری جستن، کار خردمندان نیست.

در این صورت، از جمله اشخاص غیر متجانس اگر به فلسفه کودتا اعتراضی دارید، علی التحقیق، فرع سبك مغزی شما خواهد بود و این نوع بروز احساسی است که ابداً به جنبه های فکری وتعقل شما مربوط نیست و اگر اندکی قوه مخیله خود را حکم تخیه قرار دهید، می دانید که اضمحلال وطن داریوش ، بر اثرحرکات تاخلفان داخلی و اعمال نفوذ خارجی، در شُرف تثبیت بود وفقط مشیت خداوند متعال بود که هویت ناخلفان و زمامداران بی عرضه دون همت را در پیشگاه عموم ملت آشکار و باز مشیت خداوند ایران است که در تحت تأثیر همین اقدام می رویم حیات از دست رفته خود را به جهانیان اثبات نماییم.

من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابداً شرمنده نیستم و با نهایت مباهات و افتخار است که خود را مسبب کودتا بشما معرفی می کنم.

این فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد، این یك عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار دیگران بمن تحمیل شده باشد. بدبختی نوع ایرانی، مخصوصاً نفرات تشونی را من از چندین سال قبل احساس کرده بودم و اشخاصی که لیاقت شنیدن آن را از من داشتند، همه می دانستند که تحمل شناوت کاری خارجیان و مملکت فروشی پست فطرتان داخلی ، برای من امری بس صعب و دشوار بود و در تمام میدانهای جنگ، دفاع مرا در مقابل این شداید، می دیدند. من نمی توانستم، تحمل نمایم که نفوس بیچاره ایرانی و هموطنان بدبخت من، بمعرض بیع وفروش اجانب در آمده و پست فطرتان طهران هم اسناد این مبایعه را امضا نمایند.

من نمی خواستم ، مشاهده کنم که یك ایالت مهمی مثل گیلان در آتش بیداد جمعی بیماگر، مشغول سوختن است و زمامداران مرکز تمام این خانه خرابی ها را اسباب تفریح خود در هیئت و سایر مجالس قرار داده و بجای قلع و قمع و سرکوبی آنها، در مشارکت بر اعمال بیماگران بر وجاهت ملی خود بیفزایند.

برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج تشونی را از بیوه زنهای فقیر کرمان وبلوچستان دریافت و تأدیه نموده و آن وقت یك نفر دزد، ده سال در اطراف قم وکاشان و تا دروازه طهران ، مشغول شرارت وراهزنی وسپس بعضی از مرکزیان را هم در تمام دزدیها شریك و انباز ببینم.

هیچ ذیحسی ، تصدیق آن را نمی کرد که لشکریان بیچاره،

از صاحب منصب و تابین در تمام جنگها، لگد کوب خارجی و داخلی گشته، فوج فوج ، قربانی بدهند ودر مرکز، دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه خود قرار داده، برای مناصب و درجات با شرف نظامی چوب حراج در دست گرفته و هر روز یك عده سردار وصاحب منصب بیرون بیندازند و آبروی دولت وملت ایران را در نزد اجانب ریخته و خون هر نظامی فداکاری را در عروق آنها منجمد نمایند. قشون برای هر مملکتی لازم و همه این حرف را متباب هوس و برای کسب وجاهت ملی می سرودند، ولی در همان حین با تمام قوا به افنا و اضمحلال قشون کوشیده و جیب خود را پُر و قلب هر نظامی وطنپرستی را می شکافتند و دنباله را با کمال بی آزرمی و بیشرمی بجایی ممتد می کردند که کلمه قشون (همان کلمه که در تمام عالم با قید شرف و افتخار تلقی می شود و به پاسبانی حقیقی ملت و مملکت معرفی می گردد)، جز تخفیف صاحبان آن رسم دیگری را متضمن نبوده ودر مقابل تمام صنوف و طبقات، مسلوب الاعتبار شده بودند.

آری ، تحمل این شداید و مظالم برای من و هر کس که خود را پرورده این آب وخاك می داند، کمرشکن وطاقت فرسا بود و بالاخره با حقوق بشریت من مخالف بود .که ببینم و مشاهده کنم یك جمعی پست فطرت دون همت نالایق ، رشته ارکان مملکت را گسسته و در صدد آن هستند که به حیات استقلالی مملکت و ملت خاتمه داده ودر تمام موارد، مختصر نفع شخصی را بر ارکان یك مملکت سه هزار ساله ترجیح و مرجح سازند.

مسبب حقیقی کودتا ، همین عوامل هستند که هزار یك آن را در ضمن این ابلاغیه ملاحظه می کنید ودر تحت تأثیر همین عوامل بود که من به لطف خداوندی پناه برده و با عقیده راسخ و عزم جازم، در صدد بر آمدم که به آن دوران سیاه خاتمه داده، آبروی از دست رفته نظام را عودت و با شهامت همان ها، حیات مملکتی را تجدید نمایم.

من به پیشرفت منظور و مقصود مقدس خود مطمئنم و در تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد می جویم، زیرا غیر از این دونقطه اتکا، بهیچ نقطه ای متکی نبوده ونخواهم بود.

در این صورت بتمام ارباب جرایید و صاحبان احساس ، پیشنهاد می کنم که پس از این ابلاغیه و معرفی مسبب حقیقی کودتا و سابقه ای که به احوال من حاصل کردند، دیگر هر عنصر غیر قانونی را مسبب حقیقی این امر عظیم تشخیص نداده، بفهمند که مبارزه با عوامل مؤثره ، جز از قلوبی که قابلیت تأثیر را داشته باشد، تراوش نخواهد کرد. باز هم اشتباه نکنید، بعضی اشخاص کوچك تر از آن بوده و هستند که یك اراده منظم نظامی را با اراده

و متاید خویش مربوط ساخته و بعلاوه مقام نظامیان فداکار نیز، والاتر از آن بود که با اراده های خفیفه متحرک باشند.

اکنون اگر به ساده لوحی خود در انتشار این انکار تردیدی نداشته باشید، می توانید قطعاً بدانید که اشخاص آلوده به غرض و عناصری که بدست دیگران متحرک باشند، در دنیای تاریخ هرگز دوام وبقایی را همراه نبوده و حقایق معنوی را حتماً به القاء شبهات نمی توان برای همیشه مستور داشت.

اینک در پیشرفت مقاصد ملی خود قلباً از حق ذوالجلال، استعانت جسته و بتمام هموطنان عزیز اطلاع می دهم که با مسبب حقیقی کودتا، هر کس اعتراضی و اشتباهی دارد، به خود من مراجعه نموده و چون در ضمن تمام گرفتاریهای دیگر، برای من غیر مقدور است که هر روز در جراید بمقام رفع شبهات خصوصی بر آیم، صریحاً اخطار می کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق، در هریك از روزنامه ها از این بابت ذکری بشود، بنام مملکت و وجدان آن جراید را توقیف و نویسنده آن را هم،هرکه باشد، تسلیم مجازات خواهم نمود.

وزیر جنگ ـ رضا دوم برج حوت ۱۳۰۰ .....».

نوروز ۱۳۰۱در بسیاری از نقاط مملکت، در امنیتی که بدنبال سرکوبی گردنکشان پدید آمده بود، در فضایی که قرارداد۱۹۱۹ دیگر آن را مسموم نمی کرد و در غیبت نیروهای اشغالگر انگلیسی برگزار گردید. بیانیه سردار سپه ، هنوز داغ ترین خبر روز بود و احمد شاه باز به فرنگ رفته بود !.

آیا انگلیسی ها، ساکت بودند؟

پیش از آن که به رویدادهای ۱۳۰۱ برسیم، باز نقبی به دل تاریخ می زنیم:

تایمز لندن در شماره ۳۰ اوت ۱۹۲۱[۲۸ امرداد ۱۳۰۰] در مقاله مفصلی می نویسد:

«....تهران. ۱۷ اوت. بیش از یك هفته است که روزنامه های تهران به نطق لرد کرزون ، درباره ایران که در تاریخ ۲۶ ژوئیه در مجلس اعیان انگلستان ایراد کرد، حمله های شدید می کنند. روزنامه های ایران و ستاره ایران، بیانی تند وزننده دارند و شاید روش خشونت آمیز روزنامه ستاره، بهترین توصیف برای این سیاست تهران باشد.روزنامه ستاره طی رشته مقالاتی ، هریك ازجملات

سخنرانی لرد کرزون را مورد بحث آتشین و موشکافی تمسخر آمیز قرار داده و آن را نمونه کامل خدمه و دورویی انگلستان می داند.... نویسنده ستاره ایران می نویسد:

لرد کرزون مدعی است که انگلستان در دوران جنگ، ایران را از بدبختی ها ومصایب و بعد هم از شر بلشویك ها، نجات داد ولی اکنون اظهار می دارد که ایران آلت دست بیگانگان مسکو قرار گرفته است. نویسنده ستاره می نویسد: همین که آتش جنگ بین للل زبانه کشید، ایران بیطرفی خود را اعلام داشت و هرگاه بخاطر همکاری روسیه تزاری و انگلستان نبود، هیچگاه این بیطرفی بمخاطره نمی افتاد. اگر روس ها سربازان خود را از تبریز بیرون می بردند، عثمانی ها هرگز به آن شهر حمله ور نشده و عملیات نظامی، ضرورت پیدا نمی کرد. واما درباره خطر شوروی، همه می دانند که تنها حضور سربازان انگلیسی سبب پیدا شدن روس ها در بندر انزلی و پیدایش ماجرای جنگل بود و همین که انگلیسی ها رفتند، سربازان شوروی هم عقب نشستند، نویسنده سپس می پرسد:آیا، سربازان انگلیسی و هندی اجنبی نیستند و تنها روس ها بیگانه اند؟. لرد کرزون خیال می کند، چون دیویزیون قزاق را اکنون ایرانیان اداره می کنند، از این جهت ما آلت دست شوروی هستیم و اگر فرماندهی آن بدست افسران انگلیسی بود، بی شك یك نیروی نظامی ملی تلقی می شد!!....

میان تعبیری که لرد کرزون از سیاست انگلستان میکند و آنچه روزنامه های تهران می نویسند، فاصله زیادی وجود دارد، که شاید در ژرفای آن حقیقت آشکاری یافت شود ؛ بدون تردید، وجهه بد سیاست انگلستان از بدنامی حکومت سابق تزار روسیه بمراتب بیشتر است و اینك محیط ایران که زمانی برای افراد انگلیس مسرت بخش بود، بکلی تغییر کرده است . در مجلس شورا و در روزنامه ها ، مبارزه شدیدی علیه پلیس جنوب آغاز شده است....».

تایمز لندن، ۲۰ اوت ۱۹۲۱

مورنینگ پست ، روزنامه دیگر انگلیسی نزدیك چهارماه بعد از پیروزی کودتای ۱۲۹۹ در حالی که هنوز، سردار سپه جز به کار ارتش نمی پرداخت از او یك دیکتاتور و از نهضت میرزا کوچك جنگلی ، یك جنبش دموکراتیك ، به خورد خوانندگان خود داد:

«.....یکی از مأموران عالیرتبه دولت بریتانیا که بتازگی از خاورمیانه باز گشته است، در گفتگویی با خبرنگار ما، مطالبی به این شرح اظهار داشت :

ـ اکنون آرامش کامل در ایران حکمفرما و از سلطه و سیادت شاه بخوبی پشتیبانی می شود. انتظامات امور پایتخت، بعهده هشت هزار نفر قزاق بفرماندهی رضاخان است که در حقیقت یك دیکتاتور خودکامه است ولی خود را طرفدار اصول سلطنت و پشتیبان شاه می داند. نهضت دموکراسی به رهبری میرزا کوچك خان که پایگاه او در بندر انزلی کنار دریای خزر است ، نیز در ایران بوجود آمده و پیشرفت شایان توجهی کرده است.....»

مورنینگ پست، ۳۰ ژوئن ۱۹۲۱ [۳۰ خردادماه ۱۳۰۰]

گزارشهای روزنامه های سیاسی معتبر انگلستان ، بدنبال پیروزی کودتای ۱۲۹۹، نشان دهنده موضع خصمانه سیاست بریتانیا، به سود هرکس و تنها به زیان سردارسپه است. شایعه، برداشتهای مغرضانه، تحقیر و حتی تجلیل های گاه بگاه نیز از این دشمنی آشکار حکایت می کند. نگاهی سریع وگذرا، به بعضی از این گونه گزارشها در سال ۱۳۰۰می کنیم :

ـ دولت ایران گرفتن کمك و مشورت با خارجیان را غیر ضروری می داند و در این عقیده خود پافشاری دارد که از مشورت و مساعدت دولتهایی که در گذشته به ایران همراهی می کردند، بی نیاز است و بظاهر هر عملی را که در چند سال اخیر برای برقراری نظم وآرامش در کشور انجام یافته [!!] ، می خواهد خنثی سازد..... تا وقتی ایرانیان در سوء تشخیص سیاست انگلستان نسبت به کشور خود پافشاری می کنند و یا دست کم چنین وانمود می سازند[!!] بدیهی است برای اثبات دوستی خود نسبت به آنها نمی توانیم کاری انجام دهیم و در برابر رویدادهای اخیر، این احساسات براستی کار دشوار ومشکلی است، زیرا برکناری کارمندان کمیسیون مالی از کار، گرچه بخودی خود واقعه ناچیزی بود، ولی نمی توان انکار کرد که طرز انجام این عمل بسیار موجب تأسف بود واین پیشآمد با حوادث دیگری که در این کشور رخ داده، همگی از دشمنی عمدی نسبت به بریتانیای کبیر حکایت می کند و چنانکه سازمان امید بخش پلیس جنوب هم که بیشتر در نتیجه فکر وعمل دولت بریتانیا، بوجود آمده بود منحل گردید و موجبات بد گمانی اولیای این دولت را بیش از پیش فراهم ساخت.....»

روزنامه شرق، ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۱ [۲۲ شهریورماه ۱۳۰۰]

«...اما، درباره ایران، دولت پادشاهی انگلستان بموجب مستند ترین دلایلی که در دست دارد، معتقد است که سیاست دولت

شوروی ، اساساً بر خلاف منافع انگلستان رهبری می شود. مسیو روتشتاین ، نماینده دولت شوروی در تهران مبالغ هنگفتی پول وارد ایران می کند و بقرار اطلاع قسمت زیاد آن را بمصرف تبلیغات می رساند....»

از سرمقاله تایمز ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۱ [۲۹ شهریور ماه ۱۳۰۰]

«....برای کشتن قوام السلطنه نخست وزیر وسردار سپه وزیر جنگ، توطئه ای در تهران کشف شده،یا بطوری که می گویند [!!!] آن را کشف کرده اند و اولین نتیجه آن دستگیری یک مده از شخصیت های برجسته است، در حالی که شخصیت های مهم دیگر با بست نشستن از دستگیر شدن در امان مانده اند. کلنل رضا خان (اگر بتوانیم به وزیر جنگ کنونی بمناسبت عنوان سابقش این طور اشاره کنیم) [!!!] خود تجربیات زیاد در کنکاش و تهیه توطئه ها دارد وبه اندازه ای در این کار زرنگی و مهارت به خرج داده که اگر بگوییم، کشف این توطئه مدیون شخص او است، شاید زیاد اشتباه نکرده ایم (روی همان اصل دزد را برای گرفتن دزد دیگر می گمارند، یک کنکاش طلب پیروزمند، باید توطئه کشف کن خوبی از آب در آید) [!!!].....»

نی یر ایست ۶ اکتبر ۱۹۲۱[۱۳مهر۱۳۰۰]

«....حقیقت اینست که اوضاع این کشور [ایران] بگونه ای است که با هرج ومرج فاصله زیادی ندارد....مأموران انگلیسی در ایران، نظر مساعدی به اوضاع کنونی ایران ندارند و چون بر اثر انحلال سازمان پلیس جنوب ، وقوع اغتشاش و شورش هایی از سوی عشایر، پیش بینی می شود، از این جهت کنسول انگلیس مقیم شیراز، دستور داده است که تمام خانواده های انگلیسی شهر را تخلیه کنند و روبهمرفته، چنین اقدامی در نظر ما عاقلانه بوده است .....»

نی یر ایست ۱۳اکتبر۱۹۲۱[۲۰مهر۱۳۰۰]

۱۳۰۱

سردار سپه، سال ۱۳۰۱ را نیز، همچنان با پرداختن به کار سازمان جدید ارتش و نبردهای سهمگین با گردنکشان محلی که اینک آشکارا نیروهای خارجی و به ویژه بریتانیای کبیر پشتیبان آن بودند، آغاز کرد. عنوان های قدیمی که یادگار ارتش های خارجی بود، جای خود را به واژه های تازه دادند.دیگر کسی امیر تومان ، امیر

نویان وامیر پنجه نمی گفت . از سرباز تا سپهبد، عنوان های تازه نظامی بود. در این سال ، استخدام سواران محلی موقوف شد و قلعه بیگی [دژبان] تشکیل گردید.

همچنان که ارتش روز بروز پیشرفت می کرد، با تحریک بیگانگان بر دامنه گردنکشی های عشایر نیز افزوده می شد. فرار سید جلال چمنی در اردیبهشت ۱۲۰۱و عزیمت او به گیلان برای افروختن آتش فتنه جدیدی بمدت پنج ماه، از گرفتاری های نخستین این سال برای ارتش بود. سید جلال چمنی ، سرانجام پس از پنج ماه ایجاد آشوب ، در مقابله با نیروهای نظامی در حالی که چهار برادرش دستگیر شده بودند، کشته شد وامنیت بار دیگر به گیلان بازگشت.

گفتنی است که سردار سپه در مقام وزارت جنگ تنها وزیری بود که در دولت های کوتاه مدت یکی دوماهه حضور داشت و بکار شبانروزی ارتش مشغول بود. سردار سپه در ۱۲۰۱به ایجاد دبستان، دبیرستان و سپس دانشکده افسری پرداخت و برای آموزش کلنل کالدرو و ژنرال ژاندر را از فرانسه به استخدام وزارت جنگ در آورد. سخنان سردار سپه در روز معرفی آنها در مدرسه قدیم نظام ، خطاب به افسران ایرانی شنیدنی است :

«....اینها مثل افسران تزاقخانه روس یا افسران پلیس جنوب نیستند که از مرکز دیگری دستور دریافت دارند. اینها مستخدم دولت ایران و مستخدم وزارت جنگ و مطیع مقررات ما هستند و افسران ایرانی فقط از اینان تعلیمات نظامی فرا می گیرند و دیگر هیچگونه حق مداخله وتحکم خارج از وظایف خود ندارند.....».
بایگانی تاریخی وزارت فرهنگ وهنر. خاطرات سرلشکر زنگنه

در حالی که واحدهای آموزشی در تهران بکار مشغول بودند، بزودی پنجاه نفر از افسران جدید ایرانی که بعدها هریک نقشی در تاریخ ایران داشتند، به سرپرستی سرتیپ جهانبانی و سرهنگ شیبانی راهی فرانسه شدند تا دوره دانشکده افسری سن سیر را طی کنند.

سپهبد رزم آرا، سرلشکر مقبلی، ارتشبد هدایت، سرلشکر بهار مست، سپهبد نقدی و سپهبد مرتضی خسردانی از جمله این

افسران بودند.

همگام با این دگرگونی های آموزشی، کار تجهیز ارتش نیز آغاز شده بود و برای نخستین بار، ارتش ایران نه تنها در راه موتوریزه شدن گام برداشت بلکه صاحب نیروی هوایی نیز گردید.

علاوه بر تعداد قابل ملاحظه ای تانك، توپ واتومبیل ، دو فروند هواپیمای یونکرس [آلمانی] نیز خریداری شد و دفتری بنام دفتر هواپیمایی در ارکان حرب [ستاد ارتش] تشکیل شد تا بر کار چند خلبان و مکانیسین آلمانی که مشغول آموزش ایرانیان بودند، نظارت داشته باشد. قلعه مرغی، اینك فرودگاه یونکرس ها بود.

سردار سپه، برای تولید اسلحه و مهمات نیز دست بکار شد و قورخانه تهران که سالهای سال از کار افتاده و مهمترین تولیدش، ساختن وسایلی برای آتش بازیهای قجری بود، با کمك کارشناسان چکسلواکی به کار تدارك سلاح ومهمات پرداخت.

شنیدنی است که سردار اعتماد رئیس قورخانه ـ پیش از کودتا ـ که دستگاه تحت نظارتش بجای اسلحه ومهمات ، وسایل آتش بازی تولید می کرد، با کنایه در جامعه بعنوان سردار فشفشه معروف شده بود.

بهر تقدیر، علیرغم این پیشرفت های نظامی، ناامنی در مملکت حکمفرما بود. اوضاع فارس، بخصوص در بویر احمدی وممسنی بشدت بحرانی بود. جاده های شیراز ـ بندر بوشهر، شیراز ـ تهران، یزد ـ کرمان و یزد ـ اصفهان قلمرو راهزنان بود. نیروهای نظامی بسرعت وارد عمل شده و امنیت را در جاده ها برقرار ساختند. اما فاجعه دره شلیل و اشرار کوه مروارید، حکایت دیگری بود. حکایتی که شنیدن دارد:

روز بیست وهفتم تیرماه، نیروهای فارس از راه کهکیلویه عازم بهبهان و رامهرمز شدند. مأموریت آنها پایان دادن نا امنی در خوزستان بود. شیخ خزعل رئیس ایل بنی کعب و دست نشانده انگلیسی ها که خوزستان را ملك طلق خود می دانست و در پناه انگلستان در اندیشه تجزیه این استان ثروتمند ایرانی بود، به دستور انگلستان بفکر مقابله با نیروهای نظامی افتاد و با پخش کردن

پول و اسلحه انگلیسی ، بخش دیگری از نوکران بریتانیا، یعنی چند نفر از سران بختیاری را نیز در این برادر کشی شرکت داد.سردار فاتح [پدر دکتر شاهپور بختیار] از این جمله بود. سردار فاتح راه را بر سربازان ایرانی بست و با توجه به موقع صعب جغرافیای محل، پس از دستبرد زدن به جیره غذایی نیروهای اعزامی، بسیاری ازسربازان را با « کت و بغل » طناب پیچ شده از ارتفاعات پشتکوه و از فراز دره شلیل به رودخانه کارون انداخت.این جنایت تاریخی بموجب اعترافات سران بختیاری و از جمله امیر مجاهد، به تحریك مستقیم کنسول انگلیس در اهواز [ای.جی.پی. پیل] صورت گرفت . تحریکاتی که تا پایان کار خزعل، همچنان ادامه داشت.

کردستان ولرستان نیز عرصه نا آرامی های فراوانی بود. با تشکیل لشکر غرب در تاریخ بیست وسوم تیرماه ۱۳۰۱، این ناآرامی ها اوج گرفت. سید طه با دوهزار تفنگچی هم سقز وبانه را درتصرف شخصی داشت وهم در مجموع با اسماعیل سمیتقو، همکاری می کرد. شیخ عبیدالله و پسرش شیخ عبدالقادر از مرز ترکیه تا ارومیه و میاندوآب را مورد تاخت وتاز وغارت قرار داده بود. همین جا گفتنی است که در سال ۱۲۹۸ طی حمله ای که پدر وپسر وتفنگچیانش به ارومیه و ساوجبلاغ کردند، چهار هزارنفر از اهالی بیگناه را کشتند. به روایت نویسنده کتاب عصر پهلوی « شیخ عبیدالله چهل شبانه روز، شهر ارومیه را محاصره کرده بود و اطراف آن را غارت می کرد و کسی از مرکز مملکت به امداد مردم آن منطقه نمی رسید وچون مردم شهر مقاومت می کردند، چهارده نفر از دستگیر شدگان را، دست بسته در یك خط مستقیم ، پشت سرهم قرار داد و بعد شیخ با یك گلوله مارتین، طوری نشانه رفت که تیر تا هرجا می رود، از مغز آنها عبور کند و بعد بهمراهان خود دستور داد که با خنجر، بدن آنها را تطعه قطعه کنند و از خون آن بی گناهان به سینه و بازوان خود بمالند که ثواب آخرت نصیب خود گرداند.». با تشکیل لشکر غرب و پس از عزیمت نیروهای نظامی، شیخ عبیدالله در حالی که شکست سختی خورده بود، از کشور

گریخت.

سال ۱۳۰۱ از سوی دیگر سال تعیین سرنوشت اسماعیل سمیتقو هم بود. در تیرماه این سال ، لشکر آذربایجان بفرماندهی سرتیپ امان الله میرزا جهانبانی، مأمور پایان دادن به گردنکشی و جنایت های سمیتقو شد. پس از درگیری های بسیار و پراکنده که موجب وارد شدن تلفاتی به هر دو سو شد، سر انجام در شب هیجدهم تیرماه ، سرتیپ فضل الله خان [سپهبد زاهدی] با دو گروهان پیاده و بهادران ، پایگاه سمیتقو را تسخیر کرد. سردار سپه برای دلگرمی نظامیان راهی جبهه شد. سمیتقو از دیلمقان به چهریق و از آنجا به بلندی های « آبی داغ » رفت. سرتیپ ظفرالدوله و سرتیپ امیر فضلی ، سمیتقو را تعقیب کردند. قلعه چهریق توسط نیروهای دولتی به آتش کشیده شد. نبرد آخرین با تلفات دوجانبه سنگین در « اوچ تپه » رخ داد. ارتش پیروز شد وسمیتقو و گروهی از اطرافیانش به ترکیه گریختند. سفر آخرین سمیتقو به ایران ، به کشته شدنش در ۱۳۰۹ انجامید.

سردار سپه در همین سال، ارتشیان را به پوشیدن لباس متحد الشکل عادت داد و مقررات بازنشستگی نظامیان بدستور او تدوین گردید. ممنوعیت حمل اسلحه توسط غیر نظامیان، در همین سال صورت گرفت.

اعاده امنیت در کشور،با حقشناسی فراوان مردم روبرو شد. ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹، به تأمین هزینه خرید دو هواپیمای آلمانی یونکرس برای ارتش بهمت بازرگانان ومالکان مازندرانی وگیلانی اشاره می کند.

بازرگانان ملایر نیز چند هزار تومان گرد آوری کردند و توسط ملك التجار در اختیار احمد آقا خان [سپهبد امیر احمدی] قرار دادند، تا بمصرف امنیت لرستان برساند.

سردار سپه، به ارتش و تجهیز آن و مقابله با یاغیان و گردنکشان مشغول بود و در تهران، دولت ها می آمدند ومی رفتند. قوام السلطنه از ۱٤ خرداد تا سوم بهمن ۱۳۰۰، رئیس الوزرا بود. در عمر دولت او مجلس چهارم گشایش یافت. عهدنامه ایران

وشوروی [موسوم به قرارداد ۱۹۲۱] امضا شد، عهدنامه ایران وافغانستان منعقد گردید. ایران به عضویت جامعه ملل در آمد. پلیس جنوب منحل شد و قرارداد نفت شمال با استاندارد اویل امریکا امضا گردید. شوروی و انگلستان به مخالفت برخاستند و در حالی که قرارداد موقوف الاجرا بود، قوام ناگزیر به استعفا گردید. میرزا حسن خان پیرنیا، نخست وزیر بعدی بود. مشیرالدوله که با حمله مطبوعات روبرو شد، شدت عمل پیش گرفت و با اعلام حکومت نظامی به جنگ با مطبوعات پرداخت. فرخی یزدی ، مدیر روزنامه توفان به سفارت شوروی پناهنده شد و موسوی زاده یزدی مدیر پیکار در مجلس تحصن اختیار کرد. مشیرالدوله در دوم خرداد ۱۳۰۱ استعفای خود را تلگرافی به احمد شاه که در اروپا بود، اعلام داشت. قوام باز در ۱۷ خرداد، دولت خود را تشکیل داد. در بهمن ماه ۱۳۰۱ ، قوام جای خود را به مستوفی الممالك داد.

و، بدین ترتیب سال ۱۳۰۱ پایان یافت: احمد شاه در اروپا، سردار سپه در کار تجهیز و آموزش ارتش و جنگ ونبرد با باقیمانده گردنکشان و دولت ها نیز در گیر رفت وآمدهای مکرر خود. مجلس هم با حضور سلیمان میرزاها و نصرت الدوله ها ، مجلسی بود که میرزاده عشقی در مستزاد معروف خود از آن بعنوان « ننگ بشر » یاد کرده بود. مستزادی که این گونه شروع می شد:

این مجلس چارم بخدا ننگ بشر بود دیدی چه خبر بود!

بار دیگر، به مطبوعات انگلیس می پردازیم تا از گزارشهای سال ۱۳۰۱ آنها، آگاهی هایی داشته باشیم:

«....تهران. ۱٤ آوریل. مطبوعات ایران طی یك سلسله مقالات، حملات شدید وتندی را به بریتانیای کبیر و روسیه و همچنین به خاندان سلطنتی ایران آغاز کرده اند. روتشتین وزیر مختار بلشویك در ایران را مورد سرزنش و انتقاد شدید قرار داده اند و دونخست وزیر سابق یعنی سید ضیاء الدین و وثوق الدوله را بعنوان نوکران انگلستان متهم ساخته اند. روزنامه ها اعلام داشته اند که این دو نفر با مشیرالدوله ، نخست وزیر کنونی و برادرش مؤتمن الملك رئیس مجلس باید بجرم انقلاب علیه مصالح کشور اعدام شوند.

شاه و ولیعهد بجزم بر باد دادن ثروت کشور متهم گردیده اند....»
تایمز، ۱۸ آوریل۱۹۲۲[۲۸ فروردین ۱۳۰۱]

«.... دولت ایران از کار کناره گیری کرد...بموجب آگاهی هایی که بدست آورده ایم ، یکی از کارهای اخیر دولت مستعفی ، تأیید امتیاز سال ۱۹۲۰ در مورد ساختمان راه آهن تهران - کرمانشاه بوده است. افکار عمومی بر تعلق این قرارداد به شرکتهای انگلیس متکی است و اگر این گزارش صحت داشته باشد، یك خبر مسرت آور برای انگلستان وایران خواهد بود، زیرا تأییدی است بر فرو کش کردن احساسات ضد انگلیسی در سراسر شمال ایران.....»
نی یر ایست ۱۸۰ مه۱۹۲۲[۲۸ اردیبهشتماه ۱۳۰۱]

«....بحران کابینه ایران.....همچنان ادامه دارد....مشیرالدوله به شاه اطلاع داده است تا وقتی که سردار سپه هرکاری را به میل و دلخواه خود انجام می دهد، تشکیل کابینه برای او میسر نیست . او پس از دو روز بار دیگر استعفا داد. این وضع برای هر نخست وزیر باشرفی، اگر نگوییم باعث بدنامی و آبروریزی است، اما بی تردید ناراحت کننده است....».
نی یر ایست، ۸ ژوئن ۱۹۲۲ [۱۸ خردادماه ۱۳۰۱]

«....وزیر جنگ دیکتاتور!

تهران، اول اکتبر، ایران کشوری است که حوادث و پیشآمدهای آن سرزمین بندرت به نتایج مورد انتظار می رسد.اگر این گونه نبود، انسان یقین می کرد که کودتایی در شرف رخ دادن است.خزانه تهی است و از پولی که بتوان آنرا انباشت خبری نیست. وزیر جنگ با مجلس کشمکش و اختلاف دارد.سردمداران بلشویك بشدت مشغول تلاش و کوشش هستند. تمام این جریان های تند، هر شخصی را به این فکر می اندازد که وقوع یك برخورد و سپس بهریختگی عمومی ، اجتناب ناپذیر است. جای تعجب اینجاست که مردم ایران چقدر بردبار و صبور هستند!!!، اما بهر حال و بدون تردید، صبر آنها هم تمام شدنی است و اگر انقلابی در دستگاه دولت روی ندهد، نمی توان گفت که از تغییرات سریع سازمانهای اداری، چگونه می توان جلو گیری کرد!!! . این موضوع روز بروز بیشتر محسوس می شود که دولت انگلستان برای تجدید نظر در تمامی مناسبات خود با ایران، باید بی درنگ اقداماتی بعمل آورد... ممکن است از برخورد میان مجلس و وزیر جنگ آگاه باشید. وزیر جنگ بظاهر نمی تواند درك کند هزینه ارتش بزرگی را که او به تشکیل آن اصرار می ورزد، از عهده خزانه کشور خارج است.عمل سرباز گیری،بدون داشتن نقشه تعیین شده ای که چگونه باید این افراد را خوراك و پوشاك داد همه روزه ادامه دارد. تمام ادارات

دولتی، بسود وزارت جنگ در تنگنای مالی قرار گرفته اند، در حالی که صندوق وزارت جنگ هم مانند خزانه دولت خالی است.....».

مورنینگ پست،۲۶ اکتبر ۱۹۲۲[۲آبانماه ۱۳۰۱]

«.... دولت های ایران با سرعتی عجیب و تأسف آور، یکی پس از دیگری تغییر می کنند، ولی تا وقتی که سردار سپه (رضا خان) در پست وزارت جنگ باقی است، این تغییرات در جریان کارها وخط مشی ایران زیاد مؤثر نیست.قوام السلطنه نخست وزیر اخیر ایران متهم است که به عادت هم میهنان خود، استفاده سرشاری از دستگاه دولت ، به سود خودبرده و شاید اتهام وی این باشد که دست سفارت شوروی را باز گذاشته و به مأموران آنها آزادی عمل داده است. پس از او، مستوفی الممالك که گویا نامزد شوروی بود، نخست وزیر شد.....»

نی یر ایست،۲۲ نوریه۱۹۲۲ [۲ اسفندماه ۱۳۰۱]

۱۳۰۲

در آستانه سال ۱۳۰۲، چنین بنظر می رسید که براستی مشکلات ایران حل ناشدنی و پایان نا پذیر است. در حقیقت، از ایران بجز مشکلات چیزی باقی نمانده بود. بهر سو، بهرجا و بهر نقطه دست گذاشته می شد، کوهی از مشکل در برابر بود. نیروهای روسی و انگلیسی رفته بودند، اما نوکران آنها و همچنین یاغیان وگردنکشان از بیم از دست دادن قدرت های مطلقه ای که داشتند، دمی از اخلال و ایجاد آشوب و اغتشاش، راهزنی، غارت ، تجاوز و چپاول غافل نمی شدند. خواندیم که چگونه عمر دولتها، حتی بهترین هاشان از دوسه ماه تجاوز نمی کرد و تربیت سیاسی دوره تاجار که انتساب به یك قدرت خارجی را از واجبات می دانست ودر مقابل ، توده مردم ، محلی از توجه نداشتند، از پیشرفت کارها،جلو گیری می کرد. دوله ها وسلطنه ها که بدستور سید ضیا، بازداشت شده بودند، اینك با بدست آوردن آزادی باز به خانه و بسیاری شان به مجلس شورا و دولت های کم دوام باز گشته بودند و چون هریك بنوعی و بنحوی همچنان انتساب به یك سیاست خارجی را افتخار ومشکل گشای امپراتوری های مالی و ملکی خود می دانستند و سردار سپه و ارتش رابا قدرت روز افزون در برابر خود می

دیدند، می کوشیدند بهر صورت که شده سنگی بر سر راه او بیندازند. دولت جدید شوروی در روسیه، هنوز کار سازماندهی نوکران وعاملان خود را بپایان نرسانده بود و این تنها انگلستان بود که در سه سوی ایران از شرق و غرب وجنوب ، از طریق هندوستان، شیخ نشین های خلیج فارس و عراق ، خود را صاحب منافعی در ایران می دانست و می کوشید با کمك نوکران سنتی خود، نتایج کودتای ۱۲۹۹ را به شکست بکشاند. دوله ها وسلطنه ها و ساختار اشرافیت پوسیده قاجار نیز، به خاطر امپراتوری های بزرگ و کوچك ملکی خود، رابطه های تنگاتنگی با سران عشیره ها وایل های گونه گون داشتند که به کمك آنها، ضعفی را که درخود و در تهران در برابر سردار سپه می دیدند در سایر نقاط مملکت با ایجاد اغتشاش و بحران ، جبران می کردند. و، در بسیاری از موارد، سردار سپه ناگزیر بود از همین اشرافیت پوسیده و روشنفکران بی مکتب بهره جوید، زیرا که با حذف آنها ـ که تنها طبقه دانش آموخته جامعه بودند ـ عده کسانی که باقی می ماند، به تعداد انگشتان دست هم نمی رسید.

تا دانش آموختگان عصر او به بازار خدمت فراخوانده شوند، هنوز فاصله بود و شگفتا که با جایگزین شدن نسل جدید، بر بار دشمنی ها نیز افزوده شد.

بهر تقدیر، در سال ۱۲۰۲، با برقراری آرامش نسبی در بعضی نقاط مملکت، سردار سپه برای نخستین بار به حکومت ملوك الطوایفی و خانخانی در بختیاری پایان داد و برای این ایل از سوی اوحاکم وفرماندار تعیین شد.مقدمه ای برای پایان کار خزعل. اما پیش از آنکه خوزستان به ایران باز گردد، پاره جدا شده دیگری از خاك ایران، بهمت او وارتش نو بنیادش به وطن چسبانده شد. رویدادی حماسه برانگیز که متأسفانه کمتر به آن اشاره شده است. حکایتش شنیدنی است :

پیش از کودتای ۱۲۹۹، بلوچستان و نیمی از کرمان توسط شخصی بنام « بهرام خان » از پاره اصلی میهن و بدنبال درگیری نظامی شدیدی ،جدا شده بود و تهران نیز در برابر چنین رویدادی

ساکت بود. واقعه به سال ۱۲۲۵ هجری قمری ایکسال پس از صدور فرمان مشروطیت] باز می گشت.بهرام خان با سوء استفاده از ضعف حکومت مرکزی،در این منطقه وسیع خود مختاری می کرد. دولت وقت مأمورانی با یك اعتبار شصت هزارتومانی بمقابله او فرستاد. با آن که نیروهای دولتی به توپ مجهز بودند، شکست خوردند و به کرمان باز گشتند. دولت هم از آن پس ، تلاش دیگری در راه اعاده این بخش از خاك ایران انجام نداد. سردار سپه پس از آن که در نیمه دوم سال ۱۲۰۱ کریم خان و جعفر خان بلوچ دو یاغی دیگر را سرکوب و سپس به آنها تأمین دادو در نتیجه دوهزار خانوار بلوچ به وطن اصلی خود بازگشتند، در سال ۱۲۰۲ بمقابله با خودمختاری بهرام خان رفت و پس از جنگهای طولانی، سرانجام در دهم دیماه، به عمر این تجزیه وانتزاع پایان داده شد.

تابستان همان سال، پیروزی دیگری نصیب لشکر غرب شد. فتنه را این بار « سردار رشید » برافروخته بود و امنیت غرب را تهدید می کرد.سردار سپه در اردیبهشتماه ۱۲۰۲، نیروی تازه نفسی وارد کارزار کرد و در تیرماه به فتنه سردار رشید،پایان داد. سردار رشید به شیخ محمود کرد پناهنده شد، اما شیخ او را به فرمانده اردوی ارتشی تحویل داد، تا تحت الحفظ به تهران گسیل شود.

پیروزی بعدی، خاموش کردن آتش آشوبهای آذربایجان بود. از نخستین روزهای سال ۱۲۰۲، فولادلوها و خلخالی ها، بسرکردگی امیر عشایر و رشید الممالك در آذربایجان به ایجاد اغتشاش دست زدند. این طغیان، در ارتباط با خلع سلاح عشایر وافراد که از برنامه های مهم سردار سپه بود، صورت پذیرفت. سردار سپه که برای پیشرفت ایران، نخست برقراری امنیت را مورد توجه قرار داده بود ومی دانست که برای سالهای طولانی، روس ها، انگلیسی ها، آلمانی ها و عثمانی ها، نیروهای عشایری را به انواع سلاح مجهز کرده اند و تا این جنگ افزارها در اختیار افراد غیر مسئول است ، کار امنیت ملی سامان نخواهد گرفت، در سال ۱۲۰۱، خلع سلاح عمومی را در دستور کار خود قرار داد و بشدت در اجرای آن همت گماشت.

برای عشایر که اسلحه، مفهوم واقعی قدرت بود و از دست دادنش معنایی جز تسلیم نداشت، این دستور گران آمد و تلاش های شدیدی در مقابله باآن صورت گرفت.این بار نیز، پیروزی با ارتش نوبنیاد ایران بود.امیر نصرت،امیر فیروز و امیر عشایر تسلیم نیروهای دولتی شدند و رشید الممالك دستگیر شد. سال بپایان نرسیده،شاهسون ها و سران آنها، با یك قبضه شمشیر ، بعلامت تسلیم، به تهران آمدند، آنرا به سردارسپه تقدیم کردند و از آن پس تا مدتها، بعنوان « اسکورت » در رکاب سردار بودند.

بحران ارومیه نیز در همین سال پایان گرفت. با ایجاد آرامش در پیرامون ارومیه و شبه جزیره تنگه کاظم، که آشوب هایش توسط کاظم قوشچی رهبری می شد، بجز مقدار قابل ملاحظه ای تفنگ و نشنگ ، دو دستگاه توپ و چند کشتی نصیب نیروهای دولتی گردید. سردار سپه بی درنگ دستور داد که اسامی غیر ایرانی این کشتی ها، به نامهای ایرانی برگردانده شود:

کشتی بودنیچ به تهرمان، کشتی دراگون به آذربایجان، کشتی چرنازیف به نادر، کشتی الکو به لایموت، کشتی قزاق به ایران، کشتی ستاسیونر به کیان وبالاخره کشتی آدمیرال به پهلوی تغییر نام دادند.

از رویدادهای مهم این سال وقوع زلزله بسیار شدیدی در شرق خراسان و جاری شدن سیل در مازندران وگیلان بود. بدستور سردار سپه، نیروهای ارتش نوبنیاد ایران به امداد مردم شتافتند و اندیشه ایجاد سازمان شیر وخورشید سرخ ایران،بوجود آمد.

ارتش ، همچنان و با سرعت پیش می رفت. مدرسه ابتدایی نظام،مدرسه متوسطه نظام، مدرسه صاحب منصبان [دانشکده افسری]، مدرسه بیطاری وکیلی [آموزشگاه کمك دامپزشکی] ، مدرسه بیطاری صاحب منصبان [دانشکده دامپزشکی افسری] و مدرسه هواپیمایی در این سال آغاز بکار کردند. بیشتر این مراکز آموزشی در برابرخانه شخصی سردار سپه ساخته شد تا جزئیات پیشرفت آنها را زیر نظر داشته باشد. سردار هر روز به این مراکز سرکشی می کرد و بر کوچکترین کارها نظارت بعمل می آورد.

بزودی، پنجاه افسر جوانی که برای اعزام به فرانسه برگزیده شده بودند، راهی این سفر شدند. روز ششم خرداد ۱۳۰۲، سردار سپه تا مهر آباد [با مهر آباد امروز اشتباه نشود]، به بدرقه فرزندانش رفت و در آنجا، سخنانی ایراد کرد که براستی شنیدن دارد:

«.... فرزندان رشیدم

امروز یکی از بهترین ایام تاریخی دوره حیات شما و تشون بشمار می رود. دولت شما را برای تحصیل به سرزمینی می فرستد که علاوه بر دارا بودن نظم و معظم ترین تشونهای عالم، از نقطه نظر عرق ملیت، حس فداکاری، پرستش و پاسبانی وطن، عملیات خود را سرمشق سایر ممالك قرار داده اند و در راه استقلال و تمامیت خویش در همین جنگ بین الملل اخیر با دادن هزاران قربانی، حق حیات و موجودیت خود را یك مرتبه دیگر به عالم اثبات نمود. شما در آن محیط که موظف به تکمیل معلومات علمی وفنی خود هستید، باید قوای دماغی و روحی خویش را نیز تنویر داده و از همان احساسات عالیه و فنا ناپذیر به ارمغان آورید.

شما نباید تصور کنید که اعزام پنجاه نفر صاحب منصب محصل به اروپا، برای دولت برایگان تمام شده، بلکه باید بخاطر بیاورید که تا چندی پیش، دولت حتی به جمع آوری پنجاه نفر سرباز برای جلو گیری از کوچکترین سرقت های پشت دروازه قادر وتوانا نبود.

فقط در نتیجه عملیات دلیرانه و فداکاری شما بود که دراندك مدتی تشون جوانبخت ایران نخستین وظیفه خود را که عبارت از قطع ریشه کهنسال شرارت، استقرار امنیت، انقیاد ایلات بود، انجام داد و اینك در صدد تکمیل تشکیلات بر آمده و شما را بانجام این مأموریت معیّن و نامزد نموده است.

فرزندان عزیزم،

البته می دانید که مملکت ما فاقد وسایل مولد ثروت از قبیل راه آهن و کارخانه و غیره بوده و یگانه محل عایدات آن منحصر به منابع زراعتی است. این وجوهی که دولت برای مخارج مسافرت و دوره تحصیل شما می پردازد از قرضه های کمرشکن که سابقاً بهمین عناوین از خارجه بعمل می آمد و صرف لهو لعب و هوسرانی عده معدودی می گردید، فراهم نشده، بلکه از قیمت گندم و جو حاصل دسترنج زارعین، آن طبقه زحمتکش و رنجبر ایرانی تهیه گردیده است. پس باید همیشه بخاطر آورید که برای فراهم نمودن هریك

توان آن، زارمین غیرتمند ایرانی روزهای متمادی ، دقایق عمر عزیز خود را در مقابل اشعه سوزان آفتاب ، صرف زیر و زبر کردن زمین و کشت و زرع نموده اند.اینك بزرگران ایرانی ثمره سعی و عمل خود را بشما می دهند که در مقابل ، بدون فوت دقیقه از وقت، با کمال جدیت به تحصیل و تکمیل معلومات نظامی پرداخته و با یك توشه و سرمایه بزرگ علمی به وطن مراجعت و با تمام قوا ومعلومات خود به نگاهبانی و حراست جان ومال و ناموس آنها، اشتغال ورزید.

بروید. شما را بخدا می سپارم.....»

بایگانی تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران

سردار می گفت و همه آنهایی که بودند، می گریستند. اشکهایی که سرانجام سردار را نیز به گریستن واداشت. قطره ای و دربدرقه فرزندانش. در بازگشت به تهران به همراهانش گفت : « این یك قدم بزرگ اصلاحی بود، اگر این اشرار گردنه ها و این سیاست بانان شهرها بگذارند که فرزندانشان مانند اینها به اروپا بروند، آن مملکتی که من می خواهم درست می شود.....

در آبانماه، همه چیز برای نشست وزیری سردار آماده شده بود. سیاستمداران استخواندار، با همان معیارهایی می کوشیدند که در تربیت تاجاریشان بود. و، ایران در راهی دیگر بود. راهی بسوی دگرگونی، تحول و پیشرفت ، راهی بسوی ایرانی شدن ایران، بسوی پایه گذاری و شالوده ریزی در همه زمینه ها ، از نام و لباس گرفته تا سازمان اداری و آموزشی ، از راه و جاده و شهرسازی و خیابان کشی گرفته تا دادگستری و صنعت، از مرد گرفته تا زن و در یك کلام؛ راهی سوای راههای پیشین !.

در دولت مستوفی للممالك که روز دهم بهمن ۱۳۰۱ تشکیل شد،میلیسپو و مستشاران مالی امریکایی به ایران رسیدند و به تنظیم بودجه پرداختند. قرارداد استخدامشان در زمان قوام السلطنه بسته شده بود. مستوفی برای انجام انتخابات دوره پنجم مجلس شورایملی کوشید، ولی گروهی از وکلا به تحریك سلیمان میرزا اسکندری و نصرت الدوله با چهل و چندنفر دیگر،به مخالفت با مستوفی برخاستند وچون طرح آنها برای ابراز عدم اعتماد به دولت خریداری نیافت،ورقه چهل وچند امضایی عدم اعتماد به استیضاح تبدیل

گردید. مدرس، آخوند جاه طلب و پرمدعای مجلس، در دام فریب گرفتار آمد و عامل تقدیم استیضاح به مجلس شد. مستوفی در روز ۲۱ خرداد ۱۳۰۲، ضمن پاسخگویی به استیضاح بی سروته آنها، جمله تاریخی خود را درباره این که دندانی برای آجیل خوردن ندارد، ایراد کرد و آنگاه به حضور شاه رفت تا استعفای خود را تقدیم کند.

این همان جلسه ای از دوره چهارم است که میرزاده عشقی درباره اش گفت:

مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد، مشت همه واکرد
فهماند که در مجلس چارم چه خبر بود، دیدی چه خبر بود!

برحسب تمایل مجلس، بار دیگر بفرمان شاه، مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه گردید. عمر دوره چهارم مجلس شورایملی تمام شد و چون انتخاب دوره پنجم تمام نشده بود، دوران فترت آغاز گردید. روز ۲۹ مهرماه، مشیرالدوله که کاری از پیش نبرده بود، به صاحبقرانیه رفت تا استعفای خود را به احمدشاه تقدیم کند.

همه می دانستند که رئیس الوزرای بعدی، بی تردید سردار سپه خواهد بود. دولت های پیش از او وپس از کودتا، نه یارای مقابله با سردار سپه داشتند ونه می توانستند با او که در حوزه مسئولیت هایش لحظه به لحظه پیشرفت می کرد، هماهنگ شوند. اینك محبوب ترین وتوانا ترین مرد ایران، سردار سپه بود. مخالفانش یا هنوز در گردنه ها مشغول راهزنی بودند، یا گوش بفرمان سفارتخانه ها، در کارش اشکال می تراشیدند. احمد شاه که شاهد پیشرفت های ارتش بود، سرانجام برای تعمیم این ترقی، در روز پنجم آبانماه ۱۳۰۲، فرمان ریاست وزرایی سردار سپه را به این شرح صادر کرد:

«.....چون برای خدمت مهم ریاست وزرا، وجود یك نفر شخص کافی لایقی لازم بود، لهذا جناب اشرف سردار سپه را که کمال مرحمت و اعتماد و اطمینان را به ایشان داریم، به ریاست وزرایی منصوب و برقرار فرمودیم که مشغول این خدمت مهم باشند.
۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۲. شاه .....».

سه روز بعد، شاه برای دیدار روحانیان به قم رفت، روز دهم مراسم سان ورژه ارتش را در میدان مشق مشاهده کرد و فردای آنروز در حالی که سردار سپه با کمال احترام او را تا مرز مشایعت کرد، از طریق کرمانشاه راهی اروپا گردید.

ترکیب کابینه او، احترام برانگیز بود و برنامه دو جمله ای دولتش، دست کمی از « حکم می کنم » سوم اسفند ۱۲۹۹ نداشت.

فروغی [ذکاء الملك]، برای وزارت امورخارجه، محمود جم [مدیرالملك] برای وزارت مالیه، معاضد السلطنه پیرنیا برای وزارت عدلیه، سرلشکر خدایارخان برای وزارت پست وتلگراف، سلیمان میرزا اسکندری برای وزارت علوم و اوقاف، امان الله اردلان [مزالممالك] برای وزارت فواید عامه وتجارت و میرزا قاسم خان صور برای وزارت داخله، گزینش های سردار سپه بودند.

مجلس در حال فطرت بود و سردار سپه ناگزیر برنامه دولت خود را طی دو جمله و در بیانیه تکان دهنده ای به این شرح، به آگاهی توده مردم رساند:

«.....همه کس اوضاع کشور و درجه اهمیت و آسایش ملت و تمرکز قوای مملکت ومیزان عظمت و قدرت حکومت را در سه سال قبل می داند و اوضاع اجتماعی و سیاسی امروزه که نتیجه مستقیم سه سال زحمت و خدمت و عشق مفرط اینجانب به بسط قوای نظامی بوده است، می بیند. تصورمی کنم لازم نباشد در این موضوع کلمه ای بنگارم زیرا میزان سنجش هر چیزی همانا عمل است.

اگر اینجانب تا امروز از خطه اصلاحات نظامی انحراف نورزیده و حاضر نشده بود که وارد یك منطقه وسیع تری از خدمات اجتماعی شوم، رفع آثار خود سری و طغیان و بسط نفوذ حکومت مرکزی در انحاء دور دست کشور از هر چیزی لازم تر بوده است، زیرا هیچ مملکتی بطرف ترقی وتعالی نخواهد رفت، مگر آن که بدواً اصول امنیت در تمام جوانب آن توسعه یافته باشد و نظر به این اصل روشن بود که تقریباً از سه سال قبل بلاتردید به تعقیب این موضوع اساسی پرداخته با هر فداکاری و زحمتی بود بتجهیز مقدمات امر شروع تا آن که بحمدالله امروزه اصول مرکزیت و وسایل آسایش و امنیت کاملاً فراهم و اساس هرج و مرج و اغتشاشات داخلی یکسره نابود گشته است، لازم شد دومین قدم بطرف آرزوهای ملی که عبارت از سیر بطرف ترقی و تکامل است، برداشته شود.

مبنی بر همین نظریه است که اینجانب با وجود گرفتاری در امر نظام و عشق مفرطی که در تنظیمات و تنسیقات قشونی دارم، معهذا خواست خداوندی و استظهار بمراحم ملوکانه و احساسات هموطنان را در قبول زمامداری مملکت ، استقبال کرده و در طی این عقیده راسخ و عزم ثابت ، می روم که یك مرتبه دیگر امتحان فداکاری و خدمتگذاری را بملت شرافتمند ایران، بدهم.

البته، عامه اهالی می دانند که همیشه عمل فرع اراده و اراده تابع عقیده و بالاخره از روی صدق نیت عمل است که می توان به اجرای عقاید مکنونه، موفق شد.

اینجانب ، هیچوقت تا کنون معتقد به اظهار یك سلسله الفاظ با رونق ولی عاری از حقیقت و جملات مشمشع ولی غیر متعقب بعمل نبوده و پیوسته عقیده داشته ام که بواسطه عمل، بهتر می توان حقایق را گفت تا بواسطه الفاظ.

از این رو، بدون آن که به تدوین فصول و ترتیب مواد و بالجمله ذکر الفاظ و کلماتی که سرمایه جلب قلوب عوام محسوب می شود، مبادرت نمایم، خاطر هموطنان را مستحضر می سازم که با اتکا به نیت پاك و صحت عمل خود وبه استظهار احساسات و حوایج عمومی ، پروگرام خود را در دوجمله ذیل محدود می سازم:

۱ ـ حفظ حقوق مملکت

۲ ـ اجرای قانون

در خاتمه از صمیم قلب آرزومندم که صمیمی ترین آمال و آرزوی من در ضمن حفظ اصول مشروطیت و تسریع در افتتاح مجلس مقدس شورای ملی و معاضدت نمایندگان ملت در اجرای جملات فوق، بمورد اجرا وعمل گذاشته شود. ضمناً به لطف خدا متمسك و امید است عموم هموطنان عزیز به نوبه خود در پیشرفت این عقیده قلباً بمن کمك نمایند.

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا ـ رضا .....»

نخست وزیر جدید ایران، در نخستین روزهای ریاست وزرایی طی صدور بیانیه ای تشبث به مقامات خارجی را منافی حیثیت ملی اعلام کرد و به صراحت گفت که این چنین کسان را بشدت مجازات خواهد کرد.

در بخشی از بیانیه آمده بود:

«.....هرگز یك عنصر باشرفی به این مسکنت تن نخواهد داد که در داخله مملکت خود و در تحت لوای استقلال خود، اساس

قومیت و ملیت خود را فراموش کرده و تشبثات اجنبی را وسیله امرار حیات خود قرار بدهد.... ایرانی باید مستقل الفکر و مستقیم الاراده زیست کرده و شرافت ملی خود را بالاتر از آن بشمارد که به ننگ تشبثات موهون ، مخمر و آلوده گردد.

هموطنان :

شما اگر در داخله خود از زحمت فقر و ناتوانی جان بسپرید، هزار درجه مفتخر تر خواهد بود که خود را در انظار خارجی به ذلت و پستی معرفی کرده وایادی غیر ایرانی را در طرز زندگی خود، طرف مداخله قرار بدهید..... همه می دانند که در یك مملکت مستقل ، عیبی بزرگتر از این شمرده نخواهد شد که نفرات آن نظریات بیگانه را در امورات سیاسی خود دخالت داده، خود را وسیله اجرای مقاصد دیگران معرفی نمایند....اگر دیده شود، باز این رویه نامطبوع تعقیب می گردد و یا اشخاص غیر صلاحیت دار، طرف مشاوره یا مقامات غیر مربوط واقع می گردد، بدون شبهه، آنها را در ردیف خائنین وطن محسوب و چنانکه یکنفر خائن حق حیات در زندگی اجتماعی یك مملکت ندارد، آنها را حقاً و عدلاً ، محکوم ملك و ملت دانسته، همان مجازاتی را که شایسته آنها است، فوراً درباره آنها اجرا خواهم نمود.....».

بیانیه رئیس الوزرا ، ۲۱ عقرب [آبانماه] ۱۳۰۲

سردار سپه، در راه تحقق آرزوهای ملی خود، علیرغم میل بسیاری از نخست وزیران پیشین که در این مورد بخصوص با او همدلی نشان نداده بودند، در مقام ریاست وزرایی، دست به یك اقدام مهم واساسی دیگر زد و آن هم کوتاه کردن دست افسران ومأموران سوئدی از تشکیلات نظمیه [شهربانی] بود. برای سردار سپه، تحمل ناپذیر بود که ژاندارمری ویا شهربانی کشورش در دست بیگانگان باشد، اما نخست وزیران پیش از او و از جمله قوام السلطنه و مشیرالدوله، این درخواست وزیر جنگ را بمنظور اقتدار بیشتر او، تعبیر می کردند و از اجابت درخواستهای چندباره اش ، سرباز می زدند. نخست وزیر جدید، در سال ۱۳۰۲ سرانجام بکار سوئدی ها هم خاتمه داد و پس از سالها، نظمیه ایرانی بدست ایرانی اداره شد.

گفتنی است که از همان روزهای اول نخست وزیری، ناگهان کارهای دولتی در مسیر تحول و دگرگونی افتاد و مذاکرات وتصمیم

گیری های بدون نتیجه دولتهای پیش از سردارسپه که داعیه سیاستمداری هم داشتند، جای خود را به اقداماتی داد که روز بروز و هر روز بیشتر به چشم مردم دیده می شد.

برای نمونه شنیدن دارد که در زمان نخست وزیری سیدضیاء الدین ، نظامنامه ای برای بلدیه [شهرداری] تنظیم گردید و انتخاب شهردار به رئیس دولت واگذار شد. ساختمان محل شهرداری نیز در همان حکومت سه ماهه سید در سمت شمالی میدان توپخانه [سپه] آغاز شد ولی بپایان نیامد تا دولت سردار سپه،کریم آقای سرهنگ [بوذرجمهری] رابه ریاست بلدیه منصوب کرد. ساختمان ناتمام شهرداری تمام شد. میدان سپه و خیابان سپه و خیابان علاء الدوله [فردوسی جنوبی] گسترش یافت و سنگفرش گردید. برای ساختمانهای دو سوی خیابان ، مقرراتی برای حفظ زیبایی شهر وضع گردید، احداث و درختکاری جاده پهلوی از همان موقع آغاز شد وشهر سازی بطور کلی دارای روش و اسلوبی شد که پس از آن در سایر شهرها نیز مورد استفاده قرار گرفت.

در ماههای آخر سال ۱۳۰۲، اندیشه تغییر نظام از پادشاهی به جمهوری، فراگیر شد و زمزمه های اندك وآرام، ناگهان به موج عظیمی از هیاهو وتلاش تبدیل گردید. توزیع شب نامه و مخابره تلگرام از شهرها بسوی مجلس شورای ملی وسایر مقامات ابعاد وسیع گرفت و بسرعت دوصف دوستدار پادشاهی و جمهوریخواهان در برابر یکدیگر قرار گرفتند. روحانیون و بازاریان و بیشتر دوله ها وسلطنه ها، در اندیشه نجات سلطنت قاجار بودند و در مقابل روشنفکران و دولتیان و گروه بسیاری از مردم که با مشاهده خدمات سردار سپه، او را مناسب ترین شخصیت برای سامان دادن ایران می دانستند، در فکر برقراری جمهوریت بزعامت سردار سپه بودند.

دروغ است اگر بگوییم، سردار سپه، طرفدار ومتمایل به جمهوریخواهان نبوده است، اما بی درنگ باید افزود که بجز خاطرات چند نفر از رجال قجری، سند ومدرکی یافت نمی شود که نخست وزیر سردار سپه، در کشمکش های این دو گروه از بیطرفی خارج شده باشد. درمجلس شورایملی سیدحسن مدرس و حاجی میرزا

هاشم آشتیانی مخالفت با جمهوری رابا سر وصدای فراوان پیشه کرده و جمهوری را مخالف اسلام می دانستند و در خارج شیخ محمد خالصی زاده ، آخوند رانده شده از عراق و حاجی آقا جمال اصفهانی و شیخ مهدی سلطان الواعظین ، بازار و شبکه های مسجد را براه می انداختند.

از این سو نیز، جمهوریخواهان که مخالفان، آنها را طرفداران سردار سپه می دانستند، لحظه ای آرام نبودند و در راه تحقق خواست خود می کوشیدند.

روایت مخبر السلطنه هدایت، خواندنی است:

«.... هر کسی بمنظوری سنگ جمهوری بسینه می زند. صدرالسلطنه در صحن مجلس لرجوزه [رجز گویی] جمهوری می خواند وآن رژیم را راه نجات می شمارد. انجمن معارف در منزل ممتاز الملك فلسفه جمهوری بقالب می ریزند. عارف در گراند هتل نغمه دلنواز جمهوری می نوازد و آن رژیم را عقده گشا بنوا می اندازد.حتی زنها به غمزات دلربا از آزادی می لافند و گیس جمهوری می بافند. بعنوان موسولینی اسلام یا رئیس الوزرای ایران از بمبئی مقاله می رسد. جمعی با جامه سرخ خون بدیده خلق می کنند....از اطراف پیوسته تلگرافات انزجار از قاجاریه می رسد وانتشار نمی یابد تا از تبریز، تلگراف شکایت رسید. رئیس الوزرا ناچار برخلاف میل باطنی اجازه انتشار داد وروزنامه ها از شکایت انبوه شد.....»

خاطرات وخطرات. مخبرالسلطنه هدایت.کتابفروشی زوار.تهران

پیش از آن که به چگونگی پایان گرفتن جنجال جمهوری اشاره شود، گفتنی است که در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲، سردار سپه به وعده ای که در بیانیه روز نخست احراز مقام ریاست وزرایی داده بود وفا کرد و دوره پنجم مجلس شورایملی با نطق محمدحسن میرزا ولیعهد[نایب السلطنه] گشایش یافت . چندی بعد، عده ای از نمایندگان با ارائه طرحی به مجلس شورایملی، خواستند ریاست کل قوا که طبق قانون اساسی بعهده شاه بود به سردار سپه واگذار شود. متن طرح پیشنهادی به این شرح بود:

«.... نظر به این که در سنوات اخیر که سرپرستی و زمامداری تشون و استقرار امنیت را آقای سردار سپه عهده دار شده

اند، با اقدامات و جدیت ایشان قوای مسلح مملکتی بطور غیر مترتب به مدارجی از ترقی و انتظام رسیده که آرزوی هر ایرانی وطنخواه بوده و میباشد و نظر به اینکه به برکت این قوه منظم و عملیات قشونی و مراقبت و جدیت آقای سردار سپه، امنیت کامل در تمام مملکت حکمفرما گردیده و جای تردید نیست که این قوه تأمینیه هنوز تا سنوات مدیده بالضروره باید در دست موجد خود باقی بماند تا به درجه کمال رسیده و استقادات سیاسی و اقتصادی ملت ایران در پرتو امنیت عمومی کامل شود، علیهذا ماده واحده ذیل را پیشنهاد و تقاضای تصویب آن را به فوریت در این جلسه می نماییم :

ماده واحده ـ مجلس شورایملی ، ریاست مالیه کل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید وسمت مزبور بدون رأی و تصویب مجلس شورایملی از ایشان سلب نتواند شد.....».

صورت مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی

به روایت ابراهیم صفایی درکتاب کودتای ۱۲۹۹و آثار آن « به پیشنهاد مدرس جلو کلمه « تأمینیه » در میان دو کمانه [پرانتز] واژه « امنیه » نوشته شد، برای آن که ماده واحده شامل نیروی پلیس که جزو وزارت کشور بود، نشود».

بجز دو رأی ممتنع ، همه نمایندگان و از جمله مدرس و مصدق به ماده واحده رأی مثبت دادند.

سال ۱۳۰۲ رو بپایان داشت و جنجال جمهوریت، بحث همه محافل ومجالس بود. روزهای ۲۸، ۲۹ و ۳۰ اسفندماه را می توان روزهای سرنوشت این جنجال تب آلود دانست.

گفتنی است که چه طرفداران ادامه سلطنت و چه هواخواهان جمهوری، در آنچه که می گفتند،تجربه جمهوری جوان ترکیه را در نظر داشتند و بی آن که آشکارا به آن اشاره کنند، هریك به سود خود توجیهی از آن تجربه داشت.

برای طرفداران جمهوری، خدمات مصطفی کمال پاشا [آتا تورك] که از دل خلافت عثمانی ، جمهوری نوبنیاد ترکیه را با کمك نیروهای مسلح پی ریزی کرده بود، می توانست تکراری در سردار سپه با ارتش نوبنیادش ، داشته باشد.

و، برای هواخواهان پادشاهی که روحانیان رهبری آنها را داشتند، تجربه آزادی مذهب در ترکیه و محدود کردن قدرت مردان دین و نوگرایی جامعه اسلامی ترك ، تکراری ناخوشآیند برای ایران بحساب می آمد.

در یك بررسی همه جانبه که از حوصله این کتاب خارج است، می توان دید که هر دو گروه در برداشتهای خود دچار اشتباه بوده اند. نه سردار سپه با مصطفی کمال پاشا شباهتی داشت و نه ارتش نوبنیاد ایران با ارتش جمهوری ترکیه که از شکم ابرقدرت عثمانی زاده شده بود، دریك سطح می گنجید.نه آنچه در عثمانی وجود داشت، بجز یك خلافت اسلامی بود ونه نهاد پادشاهی در ایران، ریشه مصنوعی داشت که بتوان با چند تظاهرات خیابانی و قیام وقعود مجلسی، نابودش کرد. نه جامعه تحصیلکرده ترکیه با جامعه بیسواد ایران شباهتی داشت ونه موضع جغراسیاسی ترکیه با ایران سنجیدنی بود. حتی وقتی پای مذهب بمیان آید، اسلام خلافت عثمانی با تشیع صفوی و قجری ، تفاوت های بسیار داشت.

بهر تقدیر، در روزهای پایانی سال ۱۳۰۲در حالی که مدیرالملك جم، وزیر مالیه و عزالممالك اردلان وزیر فواید عامه ، خطابه در دست باتفاق رؤسا وکارمندان وزارتخانه های خود، به منزل سردار سپه رفتند تا استقرار رژیم جمهوری را از او بخواهند، احتشام السلطنه از بزرگان قاجار و معین الدوله و تنی چند نفر دیگر از طرف نمایندگان مجلس مأموریت یافتند تا با محمدحسن میرزا ولیعهد ملاقات کرده و به او پیشنهاد کنند که در جهت همراهی با جمهوریخواهان از مقام خود استعفا کند.محمدحسن میرزا ولیعهد، پیشنهاد را نپذیرفت و سردار سپه نیز جز تبسم، جوابی نداد.

روز ۲۹ اسفندماه، در مجلس میان مدرس و دکتر احیاء السلطنه بهرامی، مشاجره شد. دعوایی که با یك سیلی پایان یافت. سیلی را دکتر احیاء السلطنه به گونه مدرس زد و ناگهان اسلام به خطر افتاد. اهانت یك طرفدار جمهوری به یك مرد روحانی، تهران را منقلب ساخت . بازار بسته شد و تظاهرات خیابانی اوج گرفت:

ـ ما دین نبی خواهیم

جمهوری نمی خواهیم !

شعار شبکه های مختلف تظاهراتی که بطور عمده از مسجدها و به رهبری روحانیان ، در تهران انجام می گرفت ، شد.

مدرس در خانه محقرانه اش کنار منقل چای نشسته بود ودر مظلومیت یك قدیس ، موجبات رویدادهای دوم فروردینماه ۱۳۰۲ را فراهم می کرد.

سال ۱۳۰۲، پایان گرفته بود، اما حادثه هایش را به سال بعد نیز می برد.

به شیوه ای که برای این بخش از کتاب برگزیده شده است، در پایان سال ۱۳۰۲، نگاهی بر روزنامه های انگلیسی می اندازیم تا از ترفندهای بریتانیای کبیر در برابر رویدادهای ایران ،آگاه شویم .

«.... یکی از اشکالات عمده وخطرناك وضع فعلی ایران اینست که بطور قطع نمی توان گفت وزیر جنگ این مملکت را به کجا وکدام سرنوشت می کشاند. حتی خود دولت هم چه نسبت به این موضوع و چه نسبت به وزیر جنگ که نفوذ و شخصیت او با تحریکات سیاسی روز افزون است، آگاهی صحیحی ندارد . رضاخان سردار سپه بدون شك حاضر نیست دائره اختیارات خود را محدود سازد وتا با قوه ای بزرگتر وشدید تر از خود برخورد نکند، سیاست سابق خویش را همچنان ادامه خواهد داد.....»

مورنینگ پست، ۲۲ مه ۱۹۲۲ [۲خرداد ۱۳۰۲]

«....سردار سپه که در پنج دولت اخیر مقام وزارت جنگ را عهده دار بود واکنون برای نخست وزیری از او دعوت شده، شخصی است که کاملاً اعتماد بنفس دارد واز درجه سربازی در تیپ قزاق بمراتب بالاتر رسیده است.

هنوز هم برخی از اروپاییان در تهران هستند که او را هنگام کشیك دادن در اماکن مختلفه پایتخت بخاطر دارند[!!]....بهتر است قوای نظامی ایران را در حدود حفظ نظم و آرامش داخله کشور تشکیل داد، ولی متأسفانه چنین بنظر می رسد که او این نکته را بخوبی درك نمی کند و چقدر موجب تأسف است که سردار سپه و قوام السلطنه نتوانستند با یکدیگر همکاری کنند.....».

تایمز، ۲۹ اکتبر ۱۹۲۲ [۶ آبانماه ۱۳۰۲]

«....رضا خان مرد آهنین پنجه ایران که در پنج دولت پیاپی مقام وزارت جنگ را برکارهای دیگر ترجیح می داد، مسئولیت تشکیل دولت را به سود خود[!!] عهده دار گردید....اکنون نمی

توان گفت چون خود سردار سپه بمقام نخست وزیری رسیده، ایران هم در آستانه یك عصر جدید وسعادتمندتری قرار گرفته است. اگر[!]، سردار سپه بتواند برای مدتی ایران را با کمك و دستیاری کارشناسان خارجی [!!] اداره کند، شاید[!] نسلهای آینده نام او را بنام نجات دهنده ایران، یاد کنند.»

نی یر لیست، خاور نزدیك.اول نوامبر ۱۹۲۳[۹آبان ۱۳۰۲]

«.... خبرنگار ما از تهران طی نامه ای....حسن اثر انتخاب دولت جدید را در افکار عمومی تأیید می کند.....سردار سپه، نخست وزیر...در تشریح برنامه دولت موضوع جدیدی را ذکر کرده است که بجای یك رشته اصلاحات پر زحمت، فقط همّ و کوشش خود را به حفظ و حمایت مصالح و تمامیت خاك ایران، معطوف داشته و معتقد است که قوانین مربوط به آن باید از هر جهت مورد احترام قرار گیرد. امید است که سردار سپه، حفظ روابط حسنه با بریتانیای کبیر را جزو مصالح ایران بشمار آورد[!!].»

نی یر لیست، ۲۹ نوامبر ۱۹۲۳ [۷ آذرماه ۱۳۰۲]

«....بقلم آرتور مور

یك موسولینی مسلمان، دیکتاتور نظامی جدید ایران

ستاره جدیدی اخیراً در آسمان مشرق طلوع کرده که تا کنون غرب به آن توجهی نکرده است.این شخص، سردار سپه است که بتازگی و برای نخستین بار، نخست وزیر ایران شده است. دو سال و نیم پیش در یکی از روزهای سرد ماه فوریه که برف سنگینی روی زمین نشسته بود، او با سربازانش، تهران را اشغال و سرنوشت سیاسی کشور خویش را دستخوش انقلاب بزرگی ساخت...از آن تاریخ مانند یك دیکتاتور عمل می کرد ولی اکنون برای اولین بار [!!] کله سربازی خود را برای تصدی نخست وزیری دچار زحمت کرد[!!]....این کشور سرزمین عجایب است و هیچگاه این خاصیت خود را از دست نمی دهد و اینك یك حادثه جوی آسیایی دیگر...ظهور کرده است....این حادثه جوی جدید رضاخان است....او با تفنگ و در میان اردوی سربازان بزرگ شده وزندگانی بیابان گردی [!!] و چادر نشینی برایش هیچ خستگی ندارد، بلکه از قسمتهای شیرین ولذت بخش زندگی اوست....هنوز هم دزدان و راهزنان، سرکردگان فراوانی در ایران دارند که از جمله آنها، نایب حسین [کاشی] و پسرش ماشاء الله خان بودند، که چهار سال پیش در میدان عمومی تهران بدار آویخته شدند.آن مرد سالخورده، هنگامی که با پای خود شجاعانه بطرف چوبه دار می رفت، بیش از هشتاد سال از عمرش می گذشت و یك دوره فعالیت طولانی و مسرت بخش در راهزنی در صحراهای وسیع کاشان و قم،پشت سر داشت.

در سیمای او وپدرش آثار بزرگی [!!] نمایان بود ولی چندر این حقیقت [؟] تلخ موجب تأسف است که بهترین مردان کاری ایران در روزگاران دراز از میان راهزنان برخاسته اند [!!!]. مردان شریف و درستکار، صوفی مسلك و گوشه نشین می شوند و مردان نادرست و بی شرافت، اگر دارای اصل ونسب و هر اندازه هم بیکاره باشند، از سیاستمداران و اگر دارای استعداد و نیروی خدادادی[!] باشند به دزدان و راهزنان می پیوندند....این گونه اشخاص یك پارچه آتش هستند و از گمنامی به اوج شهرت می رسند...سردار سپه از نوع متفاوت است. او نه راهزن و نه سرکرده جنگجویان غیر نظامی بلکه یك سرباز ..است....روستازاده ای که زیر نظر افسران روسی ...بسمت سربازی خدمت می کرده است....گاه بگاه مانند بسیاری از هموطنانش بر اثرتریاك به خواب عمیقی فرو می رود [!!]....اینك پس از سالیان دراز وبرای نخستین بار ایران خود را از مداخله بیگانگان آزاد می بیند....افسران روسی و انگلیسی و حتی سوئدی ژاندارمری، همگی از ایران روانه شده اند....اینك ایرانیان بخوبی پی برده اند که بریتانیای کبیر، فکر برهم زدن استقلال کشور آنها راندارد [؟!] .....»

ریویو آو ریویوز، دسامبر ۱۹۲۲ [آذرماه ۱۳۰۲]

«....از خبرنگار ویژه ما، الله آباد، ۱۴ مارس.

خبرنگار روزنامه پایونی بر از تهران گزارش می دهد که مجلس ایران در ۱۲ مارس گشایش یافت و تا دومه هفته دیگر برسیدگی اعتبارنامه های نمایندگان مشغول خواهدبود. اکثریت وکلا از حزب اصلاح طلبند که شماره آنها به پنجاه نفر می رسد و به این ترتیب رضا خان سردار سپه، برای برنامه دولت خود که شاید شامل برقراری حکومت جمهوری در ایران باشد، از پشتیبانی آنها مطمئن است.....».

تایمز، ۱۵ مارس ۱۹۲۴[۲۵ اسفندماه ۱۳۰۲]

۱۳۰۳

سال ۱۳۰۳، سال جنجال، سال مبارزه، سال جنگ، سال معجزه و سال تعیین سرنوشت بود. سال تعیین سرنوشت سردار سپه،سال تعیین سرنوشت ایران،سال تعیین سرنوشت خوزستان ونیز سال تعیین سرنوشت خزعل !.

سالی که از آغازش طولانی می نمود!.

• صدای سیلی دکتر احیاء السلطنه بر گونه مدرس ، تهران رادر

روز دوم فروردینماه بسوی حادثه ای کشاند که تا یك شورش تمام عیار، فاصله چندانی نداشت. بازار تعطیل و مغازه ها بسته بود و در مقابل شبکه های مسجد و منبر، رونق بسیار داشت. توهین به یك « سید جلیل القدر » که به روایت ابراهیم خواجه نوری در کتاب بازیگران عصر طلایی، از قمشه [شهرضا] با گاری شکسته ای به تهران آمده بود تا سیاست و مذهب را بهم آشتی دهد، حادثه ای نبود که در تب داغ سلطنت وجمهوری بتوان ، آسان از کنارش گذشت. به زحمت می توان تشخیص داد که اجتماع آن روز در مجلس و در برابر مجلس، براستی ترکیبی از طرفداران سلطنت بود یا تظاهراتی از سوی شیعیانی که به سید جلیل القدرشان اهانت شده بود. شعار « ما دین نبی خواهیم، جمهوری نمی خواهیم ! » هم کمك چندانی به پاسخ این پرسش نمی کند.

بهر تقدیر، تظاهر کنندگان آمدند و تمام اتاق ها و صحن مجلس شورایملی « شیدالله ارکانه » را اشغال کردند. آشکار بود که پهلوان از راه رسیده جمهوری در برابر یل مذهب، پشت بخاك مالیده است. ملت به خانه اش آمده بود و دست کم، نمایندگان جمهوری خواه آن، دچار وحشت بسیار، راه فرار می جستند!. وحشت زده ها، تلفنی، سردار سپه را در جریان اشغال مجلس قرار دادند و سردار سپه عازم مجلس شد. نظامیان برای نخست وزیر راه گشودند تا به درون مجلس رود، اما شیخ مهدی سلطان الواعظین که هماندم مشغول « وعظ » بود، تحریك را به اوج رساند و در نتیجه میان نظامیان ومردم درگیری بوجود آمد. لحظه ای بعد، در اندرون مجلس نیز میان رئیس قوه مقننه، مؤتمن الملك و رئیس قوه مجریه، سردار سپه، گفتگوی تندی صورت گرفت. مؤتمن الملك می گفت : نیروی نظامی حق ندارد در داخل مجلس [خانه ملت] به ملت هجوم آورد ولو برای حفظ امنیت و نخست وزیر مدعی بود که انتظام و امنیت با من است و اجازه آشوب نمی دهم. حمله ای را که مؤتمن الملك آغاز کرد، سردار سپه با پوزش خواهی از « علما » بپایان برد، تا بزودی درس عبرت آموز دیگری به سیاستمداران داده باشد. سردار سپه، به محض آن که از مجلس بیرون آمد، به هواخواهان

جمهوری گفت که دیگر درباره جمهوری سخن نگویید، اما پیش از آن در همان جلسه گفتگو با مؤتمن الملك هشدار داده بود که مجلس تکلیف مرا با احمد شاه، روشن کند، چون دیگر قادر بکار کردن با او نیستم.

در تمام مدت بروز این حادثه، علاوه بر طرفداران سلطنت و هواخواهان جمهوری، مهمان دیگری نیز در صحن « خانه ملت » حضور داشت؛ نامش هاوارد و شغلش کنسول بریتانیای کبیر بود!.

روایت مخبر السلطنه هدایت را از چند روز پیش از رویداد دوم فروردینماه ۱۳۰۲ مرور می کنیم؛

«.....مرامی که محل توجه دسته ای در مرکز و ولایات است و مورد بحث، جمهوری می بایست بالاخره به مجلس بیاید. سعی مدرس این است که اکثریت با مخالفین جمهوری باشد. از گذشتن امتیازنامه های موافقین جلوگیری می کند. برسر گذشتن امتیاز نامه وکلای ولایات که با نظر رئیس الوزرا انتخاب شده اند کشمکش سخت ومجادله جاری است. طرفین مصبانی. در تنلس بین مدرس و بهرامی [دکتر احیاء السلطنه] باز مشاجره اتفاق افتاد. کار به مشت رسید. بهرامی احیاء السلطنه، سیلی ای بگوش مدرس خوابانید. در شهر هیجانی شدید پدید آمد و تنفر از مخالفین مدرس حاصل شد....احتشام السلطنه مرا ملاقات کرد. گفت معهود است مشارالملك را ملاقات کنیم و من از این مهد اطلاعی نداشتم. سرشب آقای مستوفی بمنزل من تشریف آوردند. در اطراف جمهوری صحبت شد. نتوانستیم رأیی اتخاذ کنیم. فرمودندبا این که من موقع و احتمال انتخاب دارم، اگر آزاد می بود، من به جمهوری معتقد نیستم. فرمودند سفیر انگلیس هم رأی به جمهوری ندارد [!!] و با جمع قوا در یك دسته مخالفت کرده بود [!!] .....صبح پنجشنبه ، احتشام السلطنه، درشکه فرستاد...رفتم. معین الدوله، ثقه الملك، مدبرالدوله، نصیرالدوله بودند وشوق السلطنه آمد...گفته شد، موضوع معلوم است ، از همه جا تلگراف رسیده است و ملت جمهوری می خواهد. ملتی که از هر هزار نفر ، پنج نفر نمی دانند، جمهوری چیست. حضار ساکتند. من گفتم جمهوری بجای خود اصلی است. سردار سپه هم خدمات شایان کرده است، شاید به سلطنت او بشود رأی داد اما جمهوری با طبع مملکت نمی سازد....ملت اراده بقبول جمهوری کرده است. ولایات تعطیل است ومردم شب عید از کار بازار مانده اند.....روز چهارشنبه از صبح در شهر هیاهو

برپا شد. اکثریت مصنوع جمهوری می خواهد. عُمال انگلیس مخالفند، عمال روس موافق. من صبح از خانه بیرون رفتم. احتشام السلطنه سراغ من آمده بوده است و سفارش نموده که به گلستان (کاخ) بروم. چه گلستان که از خارستان دلگیر تر است....

دوم حمل (فروردین) ۱۲۰۲

روزی است که باید مجلس رژیم جمهوری را تصویب کند. ازدحام طبقات مختلف در صحن مجلس و بیرون باغ فوق العاده است. موافقین به وحشت افتادند. سردار سپه را به مجلس دعوت کردند..... چهار ونیم بعد از ظهر سردار سپه به مجلس آمد.... فریاد مرده باد جمهوری بلند است. شیخ مهدی سلطان در سرسرا، روی پله حرف می زند. سردار سپه لدی الورود با چوبدستی شیخ مهدی را سخت نواخته، امر کرد او را از پله فرود آورند. در این اثنا، کلوخی به پشت گردن سردار خورد. حکم شد مردم را بزنند... زد و خورد درگرفت....مؤتمن الملک از جا حرکت نمود. در سرسرا به سردار بر می خورد. پرخاش می کند که به چه قاعده مردم را در خانه امن خودشان با حربه خودشان می زنی؟ می گوید: رئیس دولتم، انتظام با من است. رئیس می گوید، در محوطه مجلس انتظام با تو نیست و از کجا رئیس دولتی [؟]، الان تکلیف ترا معلوم می کنم. امر می دهد، زنگ بزنند و به اطاق خود می رود. وکلای موافق متوسل به مشیرالدوله می شوند. معظم له تصدیق رئیس می کند و سردار را به اطاق رئیس می برد. عذر خواهی می کند. رئیس می گوید از من چه عذر می خواهی، از نمایندگان و علماء عذر بخواه. سردار به اطاق دیگر رفته از علماء عذر می خواهد، روبوسی می شود و مذاکراتی در میان می آید. سردار می گوید، حالا که ملت موافق نیست، من از جمهوری صرفنظر کردم ولی آنانیان باید تکلیفی برای من مُعین کنند. با احمد شاه نمی توانم کار کنم.....

هارولد، قنسول انگلیس که در صحن مجلس حاضر بوده است سر راه به منزل صاحب اختیار می آید، تشنه است، آب می خواهد....».

خاطرات وخطرات، مخبرالسلطنه هدایت. کتابفروشی زوار، تهران

حاج میرزا یحیی دولت آبادی، در کتاب خاطرات یحیی، روایت دیگری از سبب و انگیزه واقعی این حادثه بدست می دهد. بموجب این روایت، سید حسن مدرس، از بیم عدم تصویب اعتبارنامه اش در دوره پنجم، فال چاق کرده است:

«.... معلوم نیست حال اعتبار نامه او (مدرس) چه خواهد بود، چه، اکثریت مجلس مخالف است و از همین جهت اصرار دارد که آوردن خبر اعتبار نامه اش بمجلس تأخیر بشود، بلکه بتواند سردار سپه را راضی کند بدستجات موافق خود بسپاردبا او مخالفت نکنند. ویا، او را در ضمن نطق هایی که در مجلس می کند، تهدید نماید و از این رو ، او را مجبور سازد، بموافقت نمودن.

کارهای مجلس معوق مانده است. کشمکشهای باطنی آشکار شده. مدرس و همراهان او بعد از نا امید شدن از موافقت سردار سپه، به اشاره وکنایه و گاهی بصراحت نسبت به او، بد زبانی می کنند. تا روزی که مجلس بواسطه معوق ماندن کارها، حال مشوشی دارد، در موقع تنفس، یکی از کارکنان سردار سپه که شخص طبیبی است و خالی از تهور نیست، از زبان مدرس سخن اهانت آمیزی نسبت به سردار سپه می شنود ویا او طرف می شود و کار به خشونت و فحاشی می کشد و بالاخره طبیب مزبور که احیاء السلطنه لقب دارد، پشت گردنی سختی به مدرس می زند، بطوری که عمامه او از سرش افتاد.هنگامه برپا می گردد و تمام مخالفین ظاهری وباطنی سردار سپه بعنوان حمایت از مظلوم از مدرس طرفداری می کنند وغائله دارد بزرگ می شود. نگارنده تصور می کند،تنها چیزی که می تواند از پیش آمدهای ناگواری جلو گیری کند، اینست که مدرس اطمینان حاصل نماید، اعتبار نامه اش از مجلس خواهد گذشت ، این است که بی اناقه وقت، خود را به سردار سپه رسانیده در حجره خلوت، بزبان خیرخواهی، طرفداران موقع ناشناس او را نکوهش می کنم که چه موقع کتك زدن بمدرس بود، او از خدا می خواست و شاید تعمد داشت که با یکی از بستگان شما طرف شود و از او بی حرمتی ببیند، تا دشمنی باطنی آشکار گردد و اگر اعتبار نامه او از مجلس بواسطه مخالفت طرفداران شما رد شد، بر وجاهت ملی او افزوده شود،...سردار سپه سخنان مرا تصدیق کرد... یکی از نزدیکان خود را به مجلس می فرستد و بکارکنان خود پیغام می دهد در این موضوع. و نگارنده نیز خاطر رئیس مجلس را از نتیجه اقدام خود آگاه می سازد و او نیز به مدرس می گوید، اگر از این پیشآمد بکلی صرفنظر کرده وغائله را بخواباند، اعتبار نامه شما از مجلس خواهد گذشت. مدرس هم راضی می شود و غائله ختم می گردد.....»

حیات یحیی.انتشارات جاویدان. چاپ اول.۱۳۶۲.تهران

روز نهم فروردینماه ، سردار سپه راهی قم شد وپس از دیداری با مراجع تقلید مقیم قم، به تهران بازگشت. اگر در

کارسیاسی قرار است از مردان مذهبی بهره گرفته شود، چرابجای دلجویی از مدرس و سلطان الواعظین، بطرف اعلم وافضل بر آنها نرفت.کاری که سردار سپه انجام داد وسبب مخابره این تلگرام از سوی آنها شد:

«....بسم الله الرحمن الرحیم
جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران، دامت تأییداتهم
چون در تشکیل جمهوریت، بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت، لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا، دامت شوکته ، برای موادعه به دارالایمان قم نقض این عنوان و الغاء اظهارات مذکور و اعلان آن را به تمام بلاد، خواستار شدیم و اجابت فرمودند، انشاء الله تعالی ، عموماً قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند.
الاحقر ابوالحسن الموسوی اصفهانی. الاحقر محمدحسن الغروی. الاحقر عبدالکریم حائری .....».

.... و در آن روزگار، مقام وجایگاه ابوالحسن موسوی اصفهانی و شیخ عبدالکریم حایری کجا و سید حسن مدرس و سلطان الواعظین کجا!. سردار سپه باز نشان داد که برتر وبالاتر از دیگران فکر می کند. واینك نوبت صدور بیانیه او بود:

«....هموطنان
اگر چه به تجربه معلوم شد که اولیاء دولت هیچوقت نباید با افکار عامه ضدیت ومخالفت نمایند و نظر بهمین اصل است که دولت حاضره تا کنون از جلو گیری احساسات مردم که از هرجانب ابراز می گردیده، خوددلری نموده است، لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام ومسلك شخصی من از اولین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت وملت بوده و هست و هر کس با این رویه مخالفت نموده، او را دشمن مملکت فرض و قویاً در دفع او کوشیده و از این ببعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم و نظر به این که در این موقع افکار عامه متشتت و اذهان مشوب گردیده و این اضطراب افکار ممکن است نتایجی مخالف آنچه مکنون خاطر من در حفظ نظم وامنیت و استحکام اساس دولت است،

ببخشد و چون من و کلیه آحاد وافراد تشون از روز نخستین محافظت و صیانت اسلام را یکی از بزرگترین وظائف و نصب العین خود قرار داده و همواره در صدد آن بوده که اسلام روز بروز رو بترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت ومحفوظ گردد، لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام به حضرت معصومه علیها سلام مشرف بودم، با معظم لهم درباب پیشآمد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستم که بعموم توصیه نمایم، عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته و در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند.

این است که بتمام وطنخواهان و عاشقان این منظور مقدس نصیحت می کنم که از تقاضای جمهوریت صرفنظر کرده و برای نیل بمقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند.

رئیس الوزرا وفرمانده کل قوا ـ رضا.....»

سردار سپه، با توفیق هر مشکلی را که بر سر راهش پدید می آوردند، از میان بر می داشت .دشمنانش یکی و دوتا نبودند و مشکلات نیز بهمین سان. انگلستان نمی توانست وجود او را تحمل کند. قرارداد ۱۹۱۹ از میان رفته بود. پلیس جنوب منحل شده بود. امتیازات مفت بدست آمده دوره ناصری و مظفری یا از دست رفته بحساب می آمد و یا بطور جدی در معرض خطر بود. گردنکشانی که با پول و اسلحه انگلیسی مجهز شده بودند، مقتول، فراری ویا در زندان بودند. تماس با سفارت که روزی افتخار زمامداران ایران و مشکل گشایشان بود، اینك خیانت به میهن تلقی می شد و سردار سپه هم خیال شوخی ومزاح با کسی نداشت. درحالی که وعده های یك قرنی انگلیس و روسیه وفرانسه برای ایجاد ارتش ایران،هرگز عملی نشده بود، اینك سرباز یا قزاق ساده ای که بسیار می کوشیدند او را تحقیر کنند، کمر به انجام این مهم بسته بود و ارتشی در دست بود که با تمام جوانیش افتخار می آفرید. ارتشی که حالا ، هم کشتی داشت ، هم هواپیما، هم توپ و هم دوره های پایان ناپذیر آموزشی. نسلی که بتدریج بر سرکار می آمد، دیگر به بهانه مذهبی « وطنخواه » نبود، وطنپرست شده بود، و استعمار انگلستان با تجربه تر از آن بود که نداند همگامی یك رهبر

با یك جامعه بر آمده از موج ناسیونالیزم ، چه عاقبتی می تواند برای بیگانه داشته باشد.

وسردار سپه از یك سو با بیگانه و همه بیگانگان و بویژه کسانی که در عقب ماندگی وطن دست داشتند، مبارزه می کرد و هم از سوی دیگر با سر سپردگان آنها.

ساختار اشرافیت تاجاری ـ با چند استثنا ـ همراه و همگام با دکانداران دین که یا از سفارت ویا از محل موقوفه راجه اود تغذیه می شدند وهمکار با نیروی عشایر گردنکش که استقرار امنیت در ایران بمعنای پایان عمر شرارت های آنها بود، جبهه نیرومندی علیه سردار سپه و طرفداران بسیار او تشکیل داده بودند.

تفاوت چشمگیر سردار سپه با رقبایش این بود که او در راه هدفی که داشت، اگر چه فرصت بسیاری برای مبارزه، مقابله و حل وفصل مسائل سیاسی می گذاشت، اما از کار سازندگی ایران غافل نبود و آغاز یا بپایان رسیدن این برنامه های سازندگی، که در چشم انداز عمومی بود، جامعه را بسوی او می کشید. کاری که رجال تاجار با آن بیگانه بودند. گفته اند وبسیار هم گفته اند که سردار سپه بیسواد بوده است. گفته اند وبسیار هم گفته اند که او از سیاست چیزی نمی دانست. اگر در راستای علم واندیشه بپذیریم که سواد، وسیله است و سیاست،ـ در بهترین حالتش ـ حفظ منافع ملی در بهره گیری از حادثه ها، باید قبول کنیم، در آن زمان نه شخصیتی باسوادتر از او وجود داشته ونه سیاستمدار تر از او!.

اینك در بررسی اوضاع سال ۱۲۰۳ هستیم . عمر کودتا به سه سال رسیده است. حتی خوبها و وجیه الملله ها نظیر مشیرالدوله، مستوفی الممالك و مؤتمن الملك ، و بدهای فراوان، چه سیاستمدار وچه دانش آموخته، چه سر سپرده وچه فارغ از ننگ سرسپردگی، پیش از کودتای ۱۲۹۹ هم بودند. پیش از کودتای ۱۲۹۹ هم رشته کارها ، بدستشان بود. حمایت خارجی را هم داشتند. مال ومنال وثروت وتفنگچی هم داشتند. چرا نتوانستند، جز فرو رفتن در منجلاب کاری انجام دهند. و چرا آن « بیسواد سیاست ندان »، توانست، همه آن نشدنی ها را شدنی کند؟. آن هم با دست خالی.

کدامیك از آن باسوادها، حتی فکر کردند که می توان آموزش و پرورش را از زیر سیطره ملاها وروضه خوانها بیرون آورد و به آن، جنبه همگانی در سراسر کشور داد؟ کدامیك از آنها، بفکرشان رسید که قورخانه، بجز وسایل آتش بازی می تواند، اسلحه ومهمات بسازد؟، کدامیك از آن دانش آموختگان فرنگ دیده ، اندیشیدند دست کم پایتختشان باید دارای خیابان و درختکاری و پارك وکتابخانه و موزه باشد؟و کدامیك حتی لحظه ای فکر کردند که زبان را از آنهمه واژه بیگانه تهی سازند؟

و از آن همه سیاستمدار استخواندار، کدامیك توانستند نه فتنه خارجی که دست کم گردنکشان محلات تهران را، آرام سازند؟ کدامیك توانستند ، نه به لرد کرزون و جناب سفیرکه دست کم به دربان سفارت فخیمه « نه » بگویند؟.

لندن،با خونسردی خاص انگلیس ها باید خیلی آتش گرفته باشد که یك سرتیپ نجات بخش ایران را با یك دزد گردن زن بنام نایب حسین کاشی مقایسه کند، و افسری را که همیشه در رزم و پیکار بوده از باب تحقیر به « کشیکچی اماکن پایتخت » تنزل دهد که بعضی « اروپاییان » هنوز آن را بیاد دارند. و توضیح هم ندهد که این « اروپاییان » چگونه کسانی بوده اند که خاطره دیدار یك کشیکچی را ـ که بطور معمول نباید آدم مهمی باشد ـ چون گنجینه در یاد، نگاه داشته اند.

جز اینست که باید بپذیریم، آنهایی که علیرغم گذشت این همه سال و افشای این همه اسناد ومدارك، هنوز دم از بی سواد بودن و انگلیسی بودن ، سردار سپه می زنند، یا دنباله رو سیاست لرد کرزونی هستند ویا پژوهشگران کاهلی که جز رونویس کردن، جعلیات مغرضانه مردان یا نامردان آن روز، روش تحقیقی دیگری نمی شناسند؟.

.... و، در همه این روزها، احمد شاه در اروپا،از این سو به آن سو می رفت و گهگاهی با تلگرامی و با بهانه ای که این پادشاه یا آن پادشاه از او دعوت کرده اند تا چند روزی هم در کشورشان میزبان او باشند، آمدنش را به تأخیر می انداخت.

محمدحسن میرزای ولیعهد نیز، دلخوش به وعده های سفارت بریتانیا و یا اشخاصی نظیر سیدحسن مدرس ، بی آن که یارای رودررویی مستقیم داشته باشد، دیگران را بضدیت با سردار سپه، تشویق و تحریص می کرد و از سوی دیگر پیك وپیغام به برادر تاجدارش می فرستاد که بیا، و او هم که نمی آمد.

احمدشاه، به محض آگاه شدن از ماجرای در گیری مجلس، طی تلگرامی سردار سپه را از نخست وزیری برکنار و بموجب تلگرام دیگری بعنوان مجلس شورایملی، تمایل مجلس را نسبت به انتخاب نخست وزیر جدید، جویا شود.

سردار سپه، بر احمد شاه پیشدستی داشت، زیرا پیش از آن که تلگرام احمدشاه را دریافت دارد، به روایت دانش نوبخت در کتاب عصر پهلوی « استعفای خود را از ریاست وزراء با دلائل آن به مجلس شورا فرستاد و پس از بخشنامه ای که برای سران لشکرها و قشون ارسال شد، شبانه طهران را ترك گفت و به رودهن عزیمت کرد.».

مجلس نه تلگرام احمد شاه را منتشر کرد و نه مردم را از استعفای رئیس الوزرا،آگاه ساخت.

سردار سپه، در بخشنامه خود، خطاب به فرماندهان ارتش نوشت:

«....با وجود خدمات صمده و فداکاری های تاریخی و قدم های سریعی که در این مدت قلیل باستعانت شما برای احیای مملکت و استخلاص قشون از دست اجنبیان و رهایی وطن مقدس از چنگال یاغیان و گردنکشان بعمل آورده و در مقابل زحمات و مجاهدات طاقت فرسایی که در راه عظمت و استقلال ایران مصروف داشته ام، متأسفانه بعوض قدردانی و تشویق، جمعی از مفسدین بی علاقه به این آب و خاك که خدمت به اجنبیان و وطنفروشی و دسیسه کاری را یگانه مرام و مسلك خود قرار داده اند، باندازه ای وضعیت را خراب و وسائل خستگی مرا فراهم ساخته اند که تصمیم گرفته ام عجالتاً، کناره جویی کنم .....»

عصر پهلوی، دانش نوبخت،۱۳٤٦، تهران.

هنوز سردار سپه به بومهن نرسیده بود که جمعی از یاغیان

وگردنکشان که در زندان دژبان بازداشت بودند، از زندان فراری داده شدند.سردار رشید کردستانی از این جمله بود. وی به مرز غربی فرار کرد، نیرویی فراهم آورد وبار دیگر به جنایت پرداخت. اما بزودی با نیروهایش شکست خورد و به عراق گریخت.

عزیمت سردار سپه به بومهن در روز ۱۷ فروردینماه ۱۳۰۲، تهران را آشفته ساخت.مجلس نگران و وحشتزده بود و مردم در تهران انتخاب خود را کرده بودند. سردار سپه و فقط سردار سپه!.

مدرس و یارانش به تحریك محمدحسن میرزا ولیعهد و در حقیقت بخاطر ماده واحده که « ریاست کل قوا» را از آن رضاخان سردار سپه، می دانست ، تلاش می کردند که سردار سپه فرمانده کل قوا باشد و رئیس الوزرا،از میان دیگران برگزیده شود. اما، این فکر خریدار چندانی نداشت. سرانجام مجلس شورایملی در روز ۱۹ فروردینماه به رأی گیری پرداخت و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس شورایملی به رضاخان سردار سپه رأی دادند.

به شاه نوشته شد که « جز سردار سپه کس دیگری مورد اعتماد مجلس نیست.». مجلس ، حتی منتظر دستخط شاه نشد وفردای آن روز نمایندگانی برگزید تا به بومهن رفته و رأی تمایل مجلس را به او ابلاغ کنند.

مستوفی الممالك، مشیرالدوله پیرنیا، عمادالسلطنه فاطمی، سهام السلطان بیات، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، مصدق السلطنه و سردار فاخر حکمت، نمایندگان اعزامی مجلس برای دیدار با سردار سپه در بومهن بودند. این گروه به گرمی از سوی سردار سپه پذیرفته شدند و پس از مذاکرات وصرف ناهار، باتفاق او بسوی تهران باز گشتند. بومهن، آنروز از جمعیت موج می زد وعلاوه بر نمایندگان اعزامی مجلس شورایملی ، گروههای مختلف با نام وبی نام دیگری نیز به این روستای کوچك رو آورده بودند.

روایت یحیی دولت آبادی ، عضو گروه اعزامی از سوی مجلس خواندنی است:

«....نزدیك ظهر است که به بومهن می رسیم. سردار سپه،

واردین را خیلی چرب، و نرم می پذیرد. خاصه که مستوفی الممالک و مشیرالدوله هم جزو این عده هستند. ناهار صرف می شود و بعد از ناهار سردار سپه نگارنده را در خلوت دیده، اظهار مهربانی بسیار می کند که نگذاردم داستان طولانی شود و صورتهای خطرناک پیش آید. بدیهی است امیر اقتدار [محمود انصاری] که پیشنهاد کننده این ترتیب بوده او را باتلفن آگاه کرده است که نگارنده در کار بوده ام. بهر صورت، جمعی از رجال دولت هم با بعضی از نمایندگان و بعضی از صاحب منصبان ارشد تشونی ، بتدریج بعنوان پیشواز در بومهن می رسند. جمعیت زیاد می شود. سردار سپه، مستوفی الممالک، مشیر الدوله و نگارنده را در اتومبیل خود می نشاند و خود باحترام میهمان هایش روبروی آنها نشسته و دیگران در اتومبیل های خود قرار می گیرند و بطرف طهران روانه می شویم. سردار سپه، از این پیشآمد، بسیار مسرور است و بدان میماند که هیچ واقعه ای روی نداده باشد. در نزدیکی تهران ، میرزا جوادخان سعدالدوله که اکنون مسن ترین رجال دولت است و در خانه نشسته ، با کسی آمد وشد نمی کند، می رسد. سردار سپه از آمدن سعدالدوله خوشوقت شده، از مستوفی و مشیرالدوله اجازه می خواهد که باحترام سعدالدوله ، برود در اتومبیل او. با او صحبت بدارد و تقاضا می کند که اجازه بدهند، او امشب برود به سعد آباد، یعنی منزل ییلاقی خود درشمیران و فردا بتهران و بمجلس بیاید.....».

حیات یحیی. انتشارات جاویدان. تهران

سردار سپه، روز بیست و چهارم فروردینماه ، دولت جدید خود را به مجلس معرفی کرد و با اکثریت تام، رأی اعتماد گرفت. در کابینه جدید بجای سلیمان میرزا اسکندری، مستشارالدوله، بجای عزالممالک، نظام الدین حکمت و بجای خدایار خان، امیراقتدار [محمود انصاری] وارد دولت شدند.

در مجلس شورای ملی ، اکثریت طرفدار سردار سپه بود و یك اقلیت ده نفری به رهبری « آقا سیدحسن اسپه ای قمشه ای» ـ نام واقعی مدرس ـ و با حضور ملك الشعرای بهار، حایری زاده، سیدحسن زعیم ، حاجی سید اسماعیل عراقی، قوام الدوله، اخگر، کازرونی، آشتیانی و بهبهانی و همچنین یك گروه منفرد، مرکب از مستوفی الممالک، مشیرالدوله، سیدحسن تقی زاده، مصدق السلطنه و حسین علاء، نقش اپوزیسیون را ایفا می کردند.

گفتنی است که در خردادماه ۱۳۰۲، علمای مذهبی نجف، بپاس قدردانی از خدمات سردار سپه، طی تشریفات ویژه ای و بهمراه چند نفر از علما، تمثال حضرت علی را به تهران فرستادند. ورود این هدیه به تهران، سبب برگزاری جشن های متعددی گردید که در آن روزها برای مردم تهران که سالهای سال جز چکمه خارجی و جنگ و قحطی و غلا، چیزی ندیده بودند، جالب و تماشایی بود.

در همین ایام، جمعی از پارسیان هند، به تهران آمدند تا در وطن دیرین، سرمایه های خود را بکار اندازند. سرانجام کابوسی که انگلستان در انتظارش بود، فرا رسید و توطئه های لندن برای از پا در آوردن سردار سپه در خط تازه ای افتاد.

بریتانیا که پس از پاره پاره شدن عثمانی و پایان کنفرانس سان رمو در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰، شامات [سوریه] و لبنان را چون گربه میو میو کن بابا، به فرانسه واگذاشته بود وخودنقاطر چموش لگدزن، یعنی مهمترین مناطق استراتژیکی و نفتی [عراق، اردن، کویت وفلسطین] را برداشته بود، و اگر، به روایت حسن پرملک در کتاب ایران حلقه مفتوده، ایران را هم در دست داشت، در غیبت روسیه تزاری، وسعت امپراتوریش از مدیترانه تا آن سوی شبه قاره هند، می رفت، نمی توانست مشاهده کند که ایران می تواند چون الگویی مورد تقلید دیگران قرار گیرد.

و واقعیت این بود که کشورهای همسایه ایران، اینک چنین الگویی را یافته بودند ولندن که نه با توطئه های در خور رجال قاجار، نه با شورش های محلی و تهدیدهای مطبوعاتی ونه با بکار انداختن شاهزادگان قاجاری، نتوانسته بود، مانع حرکت های تند وبی پروا وسازندگیهای روز افزون سردار سپه شود، می کوشید بهر طریق که شده، این چرخ را از حرکت باز دارد.

بریتانیا، با دو مشکل مهم روبرو بود. یکی از دست دادن همه پایگاههای خود - بجز شرکت نفت ایران وانگلیس - در ایران و دیگری تأثیر روند پیشرفت های ایران بر قلمرو استعماریش که در حقیقت از مورد نخست هم با اهمیت تر بود.

در سازندگی ایران جدید، همه حضور داشتند، بجز انگلستان

و انگلیسی ها.از همه جا و برای هر کاری از چکسلواکی گرفته ، تا فرانسه و آلمان و امریکا، کارشناسانی به استخدام دولت ایران در می آمدند و از ساحل نشینان تایمز دعوتی بعمل نمی آمد.از نوکران قدیمی هم که بیش از یك قرن، حافظ منافع آنها در همه شئون مملکت بودند، دیگر کاری ساخته نبود. صولت جیره بگیران موقوفه اود نیز در حال شکستن بود و تنها مهره هایی که اینك هنوز در اختیارشان بود،سران بختیاری بودند وعالیجناب شیخ خزعل،[سردار اقدس] که خوزستان را در قباله اقتدار خود می دانست.

باز شدن پای امریکایی ها در ایران، چه از طریق مستشاران مالی و چه از رهگذر قرار داد نفتی با استاندارد اویل امریکا، لندن را سراسیمه ساخت و سال ۱۳۰۳ را به سالی لبریز از توطئه های انگلستان علیه سردار سپه ، تبدیل کرد.

در دهه دوم قرن بیستم، سفاخانه ای در تهران معجزه آفرید و شیخ خزعل در خوزستان معجزات دیگری!. حکایت هایی که شنیدن دارد. اما پیش از پرداختن به این معجزات انگلیسی از معجزه های سازندگی سردار سپه باید گفت؛

ـ وزارت پست وتلگراف با تجهیزات جدید گسترش یافت.

ـ اداره طرق و شوارع و اداره فلاحت و تجارت و صناعت در وزارت فوائد عامه تشکیل شد و جاده سازی با سرعتی باور نکردنی آغاز گردید.

ـ عهدنامه بازرگانی ایران و روسیه به تصویب رسید.

ـ القاب و عنوان های قاجاری نظیر دوله وسلطنه و نظایر آن که فریاد زن تبعیض ونشان دهنده اختلاف طبقاتی بود از میان رفت و هرکس صاحب نام خانوادگی شد.

ـ خدمت نظام وظیفه عمومی، علیرغم مخالفت شدید دکانداران دین وارد مرحله اجرایی گردید.

ـ وزارت فرهنگ جای وزارت معارف را گرفت و ساختمان مسعودیه که در گذشته به ظل السطان تعلق داشت، از سوی سردار سپه به وزارت فرهنگ اهدا شد.

ـ شیر وخورشید سرخ که سال پیش طرح ریزی شده بود،

تأسیس گردید.

ـ تعدادی اتومبیل، تانك، زره پوش ، توپ و پنج فروند هواپیما که برای ارتش خریداری شده بود، به ایران رسید.

ـ بندرهای دریای مازندران وخلیج فارس نیز شاهد ورود کشتی های جدیدی شدند که دولت سردار سپه سفارش داده بود.

حالا دیگر کارمندان دولت می توانستند ، بجای « کاه » و «آجر»، حقوق دریافت دارند. روایت ابراهیم صفایی را در کتاب کودتای ۱۲۹۹ و آثارآن، مرور می کنیم:

«...سردار سپه در دوران ریاست وزرایی با ابتکار وقدرت و مراقبتی که نظیر آن دیده نشده است، بکار وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی سر وسامان داد و برای تنظیم بودجه متعادل و وصول مالیات ها، تدابیر تازه بکار بست. او بی اطلاع قبلی، شخصاً به وزارتخانه ها سرکشی می کرد و مراقبت شدید در نظم امور وزارتخانه ها بعمل می آورد تا وظایف قانونی خود را بخوبی انجام دهند و برای پیشرفت این هدف، اصل تشویق و تنبیه را درباره خدمتگذاران و خطاکاران، رعایت می نمود. از اینرو، در کلیه وزارتخانه ها، یك جهش و جنبش اصلاحی محسوس شد. حقوق کارمندان دولت که در زمان نخست وزیری قوام السلطنه ، ماهها عقب می افتاد و در زمان نخست وزیری مشیر الدوله، به حواله های کاه و آجر تبدیل شده بود، با وصول مالیات ها مرتب پرداخته می شد و همان نظم و دقتی که از دوسال پیش در پرداخت حقوق ارتشیان پدید آمده بود، نسبت بپرداخت حقوق دیگر کارکنان دولت نیز بتدریج معمول گردید.....»

ابراهیم صفایی. کودتای ۱۲۹۹و آثار آن.چاپ انست، تهران

در کنار این خدمات که انجام هریك در مقایسه با سه سال پیش از آن در ردیف معجزه قرار داشت، ناگهان در تهران شایع شد که ستاخانه حاج شیخ هادی معجزه کرده و کوری را شفا داده است.تقدیر این بود که پس از پیامبران، با یك پرش از روی امامان و معصومین و امام زاده ها، میراث معجزه به ستاخانه ای برسد که بطور تصادفی ! نزدیکترین ستاخانه به سفارت انگلستان هم بود. شایعه معجزه ستاخانه حاج شیخ هادی در شهری که از همت

دولتمردان قجری، بیماری تراخم [نوعی بیماری چشم که در دوره پهلوی ها ریشه کن شد]، درصد قابل توجهی از اهالی پایتخت و دیگر نقاط مملکت را در آستانه نابینایی قرار داده بود، شایعه ای نبود که مردم ، بی تفاوت از کنارش بگذرند. شایعه زبان به زبان می گشت و سیل جمعیت از نقاط مختلف شهر و شهرهای اطراف بامید شفا گرفتن و بسیاری هم به شوق تماشا، راهی دیدار سقاخانه می شدند.

امروز، با اسناد ومدارکی که فاش شده،نقش آفرین اصلی این معجزه، شناخته گردیده است. آخوندی موسوم به خالصی زاده که در یك مانور انگلیسی به اتهام ضدیت با نیروهای بریتانیای کبیر از عراق در معیت تنی چند از دیگر روحانیون اخراج شد و در ورود به ایران مورداستقبال مقامات ایرانی قرار گرفت .

خالصی زاده، پیش از معجزه بخشیدن به سقاخانه، در روز سیلی خوردن مدرس از دکتر احیاء السلطنه نیز، راهی مسجد شد و چون درهای مسجد را بسته دید،عبایش را در خیابان پهن کرد و به نماز ایستاد تا مردم را بشوراند. کاری که در انجامش توفیق یافت. بار دیگر بر سر مسأله نان،با همکاری میرزا سید محمد امام جمعه، شورشی بپا کرد که بهنگام حضور سردار سپه در مجلس شورایملی بود. سردار از مجلس بیرون آمد و به نظامیان دستور داد با تیراندازی هوایی جمعیت را متفرق سازند. مجلس با سردار موافق بود. از حادثه مجروحی بجای ماند که طرفداران خالصی زاده، دور از چشم مأموران نظامی آن قدر او را در کوچه پس کوچه های تهران گرداندند، تا مرد!.

و اینك نوبت معجزه سقاخانه بود.کار شمع روشن کردن در سقاخانه بجایی رسیده بود که شمع سازان از پس تقاضا ها بر نمی آمدند.

روایت سید مهدی فرخ، معتصم السلطنه را مرور می کنیم:

«....مردم تهران ،شب خوابیدند و صبح از خواب بیدار شدند و شنیدند که ناگهان در شهر شایع شده است ، سقاخانه

آشیخ هادی معجزه کرده و کوری را شفا داده است.....کار ازدحام رفته رفته بالا گرفت و شب و روز مردم چند پُشته در حوالی خیابان آشیخ هادی به نوبت می ایستادند، و مهم تر وعجیب تر این که در همان لحظات ، چنان آن محل را چراغانی کرده وبساط چایی راه انداخته بودند که آدمی بی اختیار به گمان می افتاد که نکند رنود قبلاً مقدمات کار را دیده و وسایل را آماده کرده بودند و عجیب تر این که اصلاً معلوم نبود، چه کسی پول اینهمه چایی و چراغانی را می دهد ومنظورش از این هیاهو چیست؟ و راستی هم آن دست غیبی ، محسوس نبود ، اما معجزاتش محسوس بود، و آدمی می توانست تصور بکند که هر کس یا هر سیاستی این بساط را راه انداخته، فی الواقع در کار خودش استاد بوده و حالا دارد از ثمره نقشه هایش لذت می برد....بهر حال چند روز دیگر هم گذشت و ناگهان بار دیگر در شهر شایع شد که یك نفر بهایی در ستاخانه سم ریخته و می خواسته مسلمین ومؤمنین را بکشد. دیگر کار بدتر شده بود.... اما هنوز ماجرای بهایی گری و سم ریختن آنان در ستاخانه اوج نگرفته بود که ناگهان طعمه دیگری در مقابل ستاخانه بدام افتاد. طعمه ای که انگار همه این بساط ها را بخاطر ربودن او چیده بودند، واما این طعمه کی بود؟ .....بله!..ودرست بازار معجزات ستاخانه آشیخ هادی گرم تر از گرم بود که ناگهان بزرگترین ومهیب ترین معجزات این ستاخانه در مقابل چشمان بهت زده هزاران نفر از مردم عامی تهران بوقوع پیوست. و، آن معجزه نابهنگام، قتل ماژور ایمبری بود.

ماژور ایمبری ، گویا یکی از نویسندگان خوب مجله جغرافیایی ملی امریکا نیز بود. این مرد، وقتی مأمور تهران شد، بنا به تقاضای مجله مزبور تصمیم گرفته بود که از آثار تاریخی و مراسم مذهبی ایرانیان گاه بگاه عکسهایی تهیه کرده و برای مجله ....بفرستد. و درست هنگامی که هیاهوی معجزات ستاخانه آشیخ هادی در اوج بود، سرو کله یك نفر از اتباع امریکایی که کارمند نفت جنوب بود، در قونسولگری امریکا در تهران پیدا می شود.اسم این مرد بالوین سیمور بود و ظاهراً او از طرف مقامات کمپانی نفت جنوب بدلایلی که هنوز هم روشن نیست ، محکوم شده بود و طبق رسوم زمان می بایست، دوران محکومیت خویش را در قونسولگری امریکا، می گذرانید. و بدین ترتیب، چیزی نمی گذرد که بین ماژور ایمبری و این محکوم مرموز آشنایی و بعد دوستی ایجاد می گردد. و این دوستی بجایی می رسد که آن روز شوم ، آنها تصمیم می گیرند از مراسم ستاخانه آشیخ هادی عکسبرداری کنند.....»

خاطرات سیاسی فرخ.انتشارات جاویدان. تهران

ایمبری و سیمور، با مشاهده انبوه جمعیت و عدم امکان حرکت بسوی ستاخانه با درشکه، از آن پیاده می شوند و دوربین وسه پایه در دست، بسوی ستاخانه می روند. بمحض آنکه ایمبری سه پایه را بزمین گذاشته و دوربین را روی آن می گذارد، با اعتراض جمعیت روبرو می شود که شما حق ندارید از زنان مسلمان عکسبرداری کنید. ایمبری به نقطه دیگری می رود و باز با اعتراض روبرو می شود. حالا دیگر به حد کافی ، توجه همه به « موزردها » جلب شده است و درست در جابجایی سومین، و در گفتگوی ایمبری با مردم ناگهان ، موتور سواری از راه می رسد وفریاد می کشد: اینها ، همان بهایی هایی هستند که آب ستاخانه را مسموم کرده اند. صدای دیگری تردید را از میان می برد: چرا معطلید، یاالله، بزنید بابی های ضد اسلام را....

جمعی با چوبدستی و چماق و کروهی با سنگ ، بسوی ایمبری حمله ور می شوند. ایمبری و سیمور سراسیمه بسوی درشکه دویده و سوار می شوند، اما جمعیت خشمگین درشکه چی را بقتل می رساند. سرباز جوانی ، هدایت درشکه را بدست می گیرد اما او نیز مجروح وخونین از درشکه پایین کشیده می شود. هدف ، در ایمبری خلاصه می شود و سیمور اگر چه مجروح است اما جراحت ها چندان عمیق نیست. یکی دوساعت بعد، ایمبری و سیمور به بیمارستان شهربانی منتقل می شوند. ایمبری لحظه ای چشم باز می کند و همسرش را برای آخرین بار می بیند، اما جمعیت خروشان به بیمارستان می رسد و روی تخت بیمارستان کنسول امریکا را بقتل می رسانند. سیمور، با آن که بشدت مجروح شده است ، اما از حادثه جان سالم بدر می برد. خبر کشته شدن ایمبری،عنوان بزرگ روزنامه های جهان گردید.سردار سپه بی درنگ حکومت نظامی اعلام داشت و سرتیپ مرتضی یزدان پناه ، فرماندار نظامی شد. سفارتخانه ها، از بروز این حادثه اعلام تنفر کردند. دولت با امکاناتی که داشت، به تحقیق برخاست.و سرنخ ماجراها را در شرکت نفت ایران وانگلیس بدست آورد. بزودی موتور سوار روز حادثه نیز شناخته شد: آقای مصطفی فاتح، از مدیران ایرانی شرکت نفت ایران

وانگلیس و بعدها نویسنده کتاب پنجاه سال نفت ایران.

چند روز پس از معجزات ستاخانه، نمایندگان کمپانی های نفتی امریکایی که برای عقد قرار داد به ایران آمده بودند، یکی پس از دیگری تهران را ترك گفتند و معجزه ستاخانه بپایان رسید.

در زمان این حادثه، دولت سردار سپه مشغول مذاکراتی درباره ایجاد راه آهن با کمپانی پولن امریکا و گفتگوهای دیگری درباره شرایط قرار داد نفت شمال با کمپانی سینکلر بود.

برای آن که، آشنایی بیشتری با ویژگیهای سردار بدست آوریم، بار دیگر پای سخنان معتصم السلطنه فرخ ، می نشینیم:

«.....پس از قتل قونسول امریکا در تهران، مرحوم فروغی، وزیر مالیه وقت از طرف رئیس دولت مأمور شد که با سفیر امریکا در این باره گفتگو کرده و مراتب تأثر وتأسف دولت را از واقعه فوق به سفیر امریکا ابلاغ نماید. فروغی ، پس از مدتی مذاکره با سفیر امریکا، به او قول داد که دولت هر چه زودتر مسببین واقعه فوق را به کیفر خواهد رسانید و از طرفی قرار برلین شد که دولت ایران علاوه بر پرداخت شصت هزار دلار بابت خونبها به همسر مقتول یکصد هزار دلار نیز بابت هزینه یك فروند کشتی جنگی امریکا، برای حمل جنازه مقتول به دولت امریکا بپردازد.....دولت امریکا پیشنهاد کرد که بهتر است ، دولت ایران ، آن یکصد هزار دلار را در یکی از بانکهای خارجی گذاشته و از محل سود آن ، هر ساله سه نفر از دانشجویان ایرانی را برای تحصیل به امریکا اعزام نماید.این پیشنهاد اگر چه بظاهر پیشنهادی سودمند بود، ولی سردار سپه آن را نپذیرفت.... گلته بود:

– این چه جور نیکی است؟ می خواهند ملت ایران نسل اندر نسل تاوان این جنایت را بدهد؟ می خواهند هر موقع که مقتضی شد این معاهده شوم را به رخ مردم بکشند؟ آن هم مردمی که اگر هیچ چیز نداشته باشند، لا اقل ا حد اقل ا مهمان دوستی شان ضرب المثل است .....».

خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

با کشته شدن، کنسول امریکا، ستاخانه حاج شیخ هادی هم از کرامت و معجزه باز ایستاد، اما معجزه سازان انگلیسی ، دست کم در این مرحله، با پا پس کشیدن امریکایی ها، گمان بردند،

جایی برای خود در ایران باز کرده اند.اما، با آغاز نیمه دوم سال ۱۳۰۲، این خواب و خیال هم به کابوس و کابوسی وحشتناك برای لندن، تبدیل شد. سردار سپه در اندیشه پایان دادن به ماجرای خزعل وباز گرداندن قدرت حکومت مرکزی به خوزستان بود. کاری که چندان آسان نمی نمود. خزعل خوزستان را ازآن خود می دانست.

یك دیپلمات انگلیسی که از تهران به لندن باز می گشت، در یادداشتی نوشته بود:

«.... هیچ چیز شگفتی آور تر از این نبود.... که وقتی وارد عربستان [خوزستان] یا یکی از بندرهای ایرانی خلیج فارس شدم، دیدم که هیچ قدرت خارجی ، بجز بریتانیای کبیر (بهر دلیلی که باشد) وجود ندارد. ایرانیان ساکن کرانه های خلیج [فارس] بطور عموم عربند [!!] و از نژاد ایرانی نیستند و رهبران قبیله های آنها، خان ها ، در چشم این مردم از اهمیت بیشتری در مقایسه با حکومت دور از دسترس شاه ، برخوردارند. اگر بتوانند، بزبان خارجی صحبت کنند، آن زبان انگلیسی است . اگر خرید وفروش کنند، بیشتر از روپیه هندی استفاده می کنند تا تومان. سایر قدرت ها را بنام می شناسند.....هند به آنها نزدیکتر از تهران است و به مأموران ادارات کنسولی بریتانیا، بچشم دوست می نگرند.....»

ویکتور مالت.یادداشت ٦ دسامبر ۱۹۲٤. بایگانی وزارت امور خارجه انگلستان . شماره ۱۰۱۲۸ ـ ۲۷۱ اف . او

شیخ خزعل، پسر شیخ جابر که از سوی شاهان قاجار لقب سردار اقدس و منصب امیر تومانی [سرلشکری] داشت از سوی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هم، به افتخار! دریافت لقب «سر» و نشان های عالی کی.سی.آی.او و همچنین جی.سی.اس.آی.ای نایل شده بود.

شیخ سر خزعل که با کشتن برادرش مزعل، همسر او را نیز تصاحب کرده بود، خود را مالك عربستان ایران [خوزستان] می دانست و هر روز بیش از روز پیش به زیر چتر انگلستان کشیده می شد. هرساله، مبلغی پول بعنوان مالیات و مبلغ بیشتری بعنوان هدیه وپیشکش به پادشاهان قاجار، صدر اعظم و وزرا پرداخت می کرد و در مقابل ، مقدرات خوزستان در دستش بود. با بروی کار آمدن

مظفرالدینشاه و تضعیف تدریجی حکومت مرکزی، شیخ خزعل نیز همانند سایر سران عشایر ، از پرداخت همان مختصر مالیات سرباز زد و در برنامه از پیش تنظیم شده انگلستان برای مسلح کردن گردنکشان و جداییشان از حکومت مرکزی شرکت جست.

آغاز استخراج نفت در خوزستان، شیخ را تا آنجا ثروتمند ساخت که نه تنها صاحب دسته موزیك نظامی بلکه دارای نیروی مسلح نیز شد و اندك اندك خود را در ردیف امیران نیمه مستقل خلیج فارس ، نظیر شیخ کویت، دانست.

انگلیسی ها، هم به منظور حفاظت از لوله های نفتی و هم تأمین نیازمندیهای نخستین ،کمپانی نفت جنوب، نیاز به عاملان بومی داشتند و سران بختیاری و شیخ خزعل، صادق ترین نوکرانی بودند که در خدمت آنها در آمدند.

در کتاب خاطرات سرپرسی لورن، وزیر مختار انگلیس در ایران، چنین می خوانیم:

«...در ایران، مانند هرجای دیگر، بریتانیا، تعهدات متضادی را پذیرفته بود و نمی توانست از عهده آنها، برآید....قول داده بود که از شیخ محمره [خرمشهر] در برابر دخالت دولت مرکزی جانبداری کند. مادامی که دولت مرکزی ایران ضعیف بود، بریتانیا می توانست از این مشکل طفره رود. اما با ظهور رضاخان بعنوان یك دیکتاتور، این مشکل ملی تر گردید، چرا که رضاخان مصمم بود که خوانین نیمه مستقل جنوب غربی ایران را زیر سلطه خود در آورد و شیخ محمره [شیخ خزعل] نیرومند ترین این خوانین بود. شیخ خزعل یا شیخ محمره [خرمشهر] از خوانین استان بارور عربستان [خوزستان] بود. خوزستان یك منطقه عربی [!!! است که در مرزهای [جنوبی] ایران در بالای خلیج فارس قرار دارد و بندر مهم آن محمره [که امروز خرمشهر نامیده می شود] در داخل خاك ایران و کنار رودخانه کارون قرار گرفته است. در شمال غربی محمره و در عرض شط العرب ، بندر بصره قرار دارد، ارتباط خوزستان با عراق و هند کاملاً آسانتر وسریعتر از ارتباط با تهران است که با خرمشهر فاصله زیادی دارد....قدرت و استقلال عمل شیخ خزعل در اوایل سده بیستم افزایش بسیار یافت که ناشی از سه عامل زیر بود: نخست این که حکومت مرکزی که فاقد یك

ارتش نیرومند بود، گرفتار قیام مشروطیت بود و در وضعی قرار نداشت که به جنوب غربی کشور توجهی داشته باشد. دوم ، چون امنیت و تجارت هند نیازمندآرامش در خلیج فارس و عربستان (خوزستان) بود، لذا همکاری شیخ برای انگلستان ضرورت داشت، و بالاخره دولت انگلستان و شرکت نفت [ایران وانگلیس] در صورتی می توانستند از میدانهای نفتی تازه کشف شده بهره برداری کنند که حقوق احداث راه برای نصب لوله ها و اجازه تأسیس یك پالایشگاه در آبادان را بدست آورند، چون شیخ خزعل ، طبق فرمان شاه، مالك این زمین ها بود، از این رو انگلیسی ها، ناگزیر بودند، دست به دامن شیخ خزعل شوند.....»

سرپرسی لورن، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، انتشارات فلسفه، چاپ تهران، ۱۳۶۲

کودتای ۱۲۹۹ ، ایجاد ارتش نوبنیاد و سپس از نفس انداختن یاغیان و گردنکشان محلی و پیروزی های پیاپی نیروهای دولتی، شیخ خزعل را، نگران شتری می کرد که عنقریب کنار قلمرو او نیز می خوابید. از این سو، سردار سپه نیز که می کوشید همه مشکلات ملی را با دست ایرانی و بودجه ایرانی حل وفصل کند، دلیلی نمی دید که مالیات ها وصول نشود. همه آن کارهایی که در آن مدت کوتاه شده بود از محل وصول همین مالیات ها و صرفه جویی ها، صورت گرفته بود. دکتر میلیسپو، امریکایی ، رئیس کل مالیه که می کوشید به اوضاع مالی ایران سرو صورتی بدهد ،پیشکار دارایی خوزستان را برای وصول مالیات عقب افتاده شیخ سر خزعل که سر به بیش از نیم میلیون تومان می زد، زیر فشار قرار داد. مفخم السلطان ، پیشکار دارایی جز آن که در دربار شیخ به عجز ولابه و خواهش و التماس متوسل شود و پاسخی هم نگیرد، کار دیگری از دستش بر نمی آمد. نا گزیر دکتر میلیسپو، تلگرامی بامضای خود برای خزعل فرستاد.

شیخ که بدون اجازه بریتانیا، دست بکاری نمیزد، پاسخ تندی برای میلیسپو فرستاد و بصراحت نوشت که: « من، شما را برسمیت نمی شناسم ! ». میلیسپو، به سردار سپه متوسل شد. پاسخی که برای سردار رسید، نا مساعد بود.

خزعل برای این که پیشدستی کرده باشد، زیر نظر ای. جی

. پیل کنسول انگلستان در اهواز، از یك سو باتفاق سران بختیاری به تشکیل « کمیته قیام سعادت » پرداخت و ازسوی دیگر، ضمن اعزام نمایندگانی به اروپا برای دیدار احمد شاه، تماس هایی را نیز با محمدحسن میرزا ولیعهد و سیدحسن مدرس و دیگر مخالفان سردار سپه برقرار کرد. حامی و پشتیبان و همچنین تأمین کننده هزینه ها، دولت فخیمه انگلستان بود!. خزعل توفیق یافت سرهنگ رضا قلی خان ، رئیس پادگان خوزستان را با پول فریب داده و در مدت کوتاهی یك ارتش چند هزارنفری برای مقابله با سردار سپه و نیروهای ارتشی بسیج کند.

پس از فاجعه دره شلیل که سردار فاتح بختیاری [پدر دکتر شاهپور بختیار]، آفریننده آن بود، بختیاری ها از وحشت سردار سپه و نیروهای ارتشی به روایت دست اول سرپرسی لورن « یك نیروی سوارنظام سه هزارنفری برای حفظ موجودیت خود » بوجود آورده بودند. نیرویی که در خدمت کمیته قیام سعادت بود. سردار سپه با متانت و آرامش و بموجب طرحی که در ستاد نظامی خود بررسی کرده بود، بتدریج با تقویت نیروهای نظامی و انتقال بی سروصدای آنها، به مواضع استراتژیکی ، می کوشید که بدون جلب توجه چندانی، قلمرو شیخ خزعل را در محاصره قرار دهد.

سردار سپه و رئیس الوزرای ایران، از سفری به لرستان باز گشته بود، که وزیر پست وتلگراف این تلگرام شیخ خزعل را که توسط سفارت « دولت علیه اسلامیه ترکیه » بعنوان رئیس مجلس شورایملی مخابره شده بود، بدستش داد:

«.....توسط سفارت علیه اسلامیه ترکیه در طهران دامت شوکته
بریاست مجلس شورایملی شیدالله ارکانه در تهران
ستمکاری و تجاوز و خونریزی و قتل عام بر مسلمین از طرف مردی بنام رضاخان فرمانده قوای ایران (سردار سپه) و فشار او بر محدودکردن آزادی وخفه کردن آزادیخواهان از ابراز نطق و بیان ، در طول مدت ٤٠ ماه و حرص و طمع نامحدود او و جفا وجور و دست درازی او بر بزرگان از رجال دولت، تخطی و تجاوز او از حدود و آداب مرسومه و سپس بلند پروازی و دست اندازی او

بمقام شامخ سلطنت و مطامع نهفته او در استیلاء بر سلطه مطلقه و مفاسد ناشیه از این اعمال و این نیات که امنیت را متزلزل و ایجاد قلق و اضطراب در سراسر مملکت نموده و همچنین تجاوز او بر قانون اساسی مقدس که موجب تلاشی و پراکندگی رشته وحدت مسلمین و جامعه اسلامیه ایرانی خواهد گردید، ما طرفداران حکومت مشروطه و فداییان قانون و حریت و حافظین حریم حرمت اسلامیه و هواخواهان آزادی نطق و بیان و قلم، حزبی را بنام حزب سعادت تأسیس نمودیم که بر اساس نهضت مبارکه اسلامیه و حمایت دین مقدس و حفاظت مذهب جعفری و تأمین حریت فرد و استقرار امن و احترام قانون اساسی و اطاعت رئیس دولت شرعی اعلیحضرت احمد شاه، استوار گردیده. ما این مطالب حقه را بوسیله سفارت دولت علیه اسلامیه ترکیه، به رئیس مجلس شورای ملی تقدیم می نماییم و تأکید می کنیم که ما از خادمین صمیمی وطن هستیم و مرام وهدف ما، بر احدی پوشیده و مستور نیست.

ما منکر خدمات حقیقی کسی نیستیم و دلیل بر صدق این دعوی این است که ما از اغراض شخصی و مطامع ذاتی گذشتیم وچشم پوشی کردیم.از مجلس شورا اطاعت کردیم. از آغاز ظهور انقلاب پهلوی در برابر امر واقع تسلیم شدیم وآن انقلاب را کمك و تقویت نمودیم. چون این قیام وانقلاب را برای اصلاح امور و حفظ دستور و استقلال کشور می دانستیم. اما، نه انقلابی که مخالف قانون و خروج بر سلطنت شرعی و نقض سوگند مقدس سربازی در اطاعت پادشاه و قوانین موضوعه باشد و بنا بر این ما آماده ایم که برای ترقی وتعالی ایران و سعادت ملت یکبار دیگر فداکاری کنیم. ما آمده ایم که در راه سعادت مملکت و محدود کردن مطامع شخصی که در دماغ بعضی جا گیرشده و نگاهداری حق و آزادی بلاد، از مکنونات این مرد که آثار آن هویدا است فداکاری کنیم وجلوگیری نماییم.

ما تمام مشکلات را تحمل کردیم و هیچ سرپیچی از اوامر حکومت مرکزی نداریم و از بذل مال وجان و دارو ندار خود در راه سعادت کشور وخدمت به شاه دریغ و مضایقه نمی کنیم، ولی خوشبختانه یا بدبختانه نمیدانیم که کجا می رویم و عاقبت این اوضاع چه خواهد شد. ما از یك سال باینطرف با دلایل روشن و حقایق ثابته، به سوء نیت این مرد و همدستان او و محارم او آگاه شدیم. نیات او ومطامع او و هدف واقعی او را می خوانیم.مقصد و مرام اصلی و اساسی او استیلا بر اوضاع و دست انداختن روی ثروت عمومی و پامال کردن تخت وتاج چندین قرن و اعلان [اعلام] دیکتاتوری و حکومت مطلقه فردی و بالاخره اضمحلال لوای اسلام و

برانداختن اصول و قوانین مشروطیت است وبس. یعنی خفه کردن آزادی و مساوات و عدالت. برما ثابت شده است که شخص سردار رضاخان دشمن اسلام و غاصب حکومت و متجاوز به حقوق ملت است و کسی است که بر شخص پادشاه شوریده و یاغیگری پیش گرفته وما برای دفع و رفع این بلای مبرم، از هیچگونه فداکاری از مال وجان دریغ نخواهیم نمود. ما هستی و دارایی خود و جان وارواح خود را در راه خدا وائمه اطهار و حفظ دین وقانون نثار خواهیم کرد. خدا و پیغمبر و ائمه ابرار صلوه الله علیهم و آقا و مولای ما شاهنشاه الشاه احمد قاجار ارواحنا فداه، این فداکاری ما را بنظر عنایت قبول خواهند کرد.

ما از نواب مجلس شورا در این راه کمك می طلبیم که برای نجات مملکت و خلاص از استبداد این مرد غاصب ، پشتیبان و حامی ما باشند. خزعل .....»

یادداشتهای رضا شاه. تألیف علی بصری عراقی به زبان عربی ترجمه فارسی،محمدحسین استخر،چاپ مطبوعات،۱۲۲۵.تهران

همین جا، اشاره کردنی است که، پس از گذشت ٦٧ سال از مخابره این تلگرام، کسانی که امروز همین بهتان ها را بزبان و قلم می آورند، دست کم باید بپذیرند که پیش از آنها، شیخ خزعل و شیخ خزعل ها، مبتکر این نوع وطنپرستی بوده اند و پژوهش های استادانه و دانشگاهی آنها، در حقیقت جز، تکرار ملال انگیز اتهامات شیخ سر خزعل دست تشانده بریتانیای کبیر نیست.

بهر تقدیر، حتی پیش از آن که سردار از مخابره چنین تلگرامی آگاه شود، چند بار از سفارت انگلستان ، تلفنی ساعت ورود نخست وزیر را پرسیده بودند، تا سر پرسی لورن بتواند ملاقاتی با نخست وزیر داشته باشد.

لورن که در بازگشت از سفری به لندن، هم در پاریس با احمد شاه دیدار داشت و هم در بغداد با مهمترین ستاد نظامی بریتانیا در خلیج فارس به گفتگو نشسته بود ودرضمن نمك گیر مذاکراتی درمیهمانی خزعل در خوزستان نیز بود، به دیدار سردار می آمد تا ضمن « ابراز تأسف از مخابره تلگرام خزعل » و این که سرداریقین داشته باشد « حقیقت عکس آن چیزی است که در تلگرام آمده است »، نخست وزیر ایران را از نیروهای بختیاری و خزعل

بترساند. و چون او را خونسرد دید که از مواضعش پا، پس نمی کشید، پای « مصالح انگلستان و احتمال به مخاطره افتادن لوله های نفت را در یك نبرد احتمالی » به میان کشید و سرانجام سخن آخر را گفت که « انگلستان نمی تواند، در چنین حالتی بی تفاوت بماند ».

در امردادماه ۱۲۰۳، سردار سپه به نیروهای فارس و اصفهان دستور داد که بسوی خوزستان حرکت کنند. نیروهای لرستان پیش از آن دستور حرکت را دریافت داشته بودند. تابستان در آخرین روزهای خود بود که سردار سپه، بخشنامه ای برای فرماندهان ارتش فرستاد و خود راهی جنوب شد. در بخشنامه محرمانه اش، سردار نوشت :

«...هر قدر خواستم با نصیحت، خزعل را متنبه نمایم، غافل ماند، لذا به کلیه قشون امر می دهم که تمام قوای مادی و معنوی خود را برای معدوم ساختن آخرین سدی که در مقابل نمو وترقی قشون و بالنتیجه تعالی ومظمت مملکت عرض اندام نموده است، حاضر ومهیا سازند.....»

بایگانی تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران

گفتنی است که سردار سپه، علیرغم تلگرام تند خزعل و توطئه های اقلیت مجلس به رهبری مدرس، مدت چهارماه سکوت پیشه کرد و واکنش تندی در برابر او نشان نداد.

در این مدت، سیاست بریتانیا، بر ایجاد فرصت لازم وکافی برای بسیج بیشتر نیروهای مسلح کمیته قیام سعادت، قرار گرفته بود. احمد شاه جز نگرانی درباره سرنوشتش، دلهره دیگری نداشت و زیاد گوش به تحریکات و پیشنهادهای خزعل ومدرس نمی داد، اما محمدحسن میرزا ولیعهد، بهمراه مدرس و گروه اقلیت وتنی چند از نمایندگان منفرد، نظیرمصدق السلطنه [دکتر محمد مصدق] وحتی مؤتمن الملك پیرنیا، رئیس مجلس، بطور عملی در راه خزعل گام بر می داشتند.

باز نقبی به دل اسناد می زنیم:

«.... قیام ما [قیام سعادت] در خوزستان با شیخ خزعل، بدستور قنسول انگلیس در اهواز بوده و حتی مینوت تلگرافاتی که

بمرکز مخابره می کردیم یا بدستور و سلیقه او انشاء شده بود و یا باطلاع و اشاره او بوده است. قنسول انگلیس متیم اهواز ای.جی.پی. پیل ا، وعده همه نوع کمك مادی و مهمات، حتی توپ واسلحه کافی بما می داد. پس از آلودگی بختیاری ها به قیام و مخابره تلگرافاتی که مطلوب او بود برای متحدساختن و پیوند دادن ما با شیخ خزعل، یك مرتبه با هواپیما به مال امیر ا دیزج ا آمده، برما وارد شد وما را تحریص و تحریك می کرد که باید بختیاری ها هم در قیام شیخ خزعل برعلیه سردار سپه شرکت وکمك نمایند و قول صریح داد که ما هم هر اندازه پول ومهمات لازم باشد، خواهیم رساند.بختیاری ها باید مده خودشان را به خوزستان ببرند. پس از این ملاقات و برگزار شدن پذیرایی قنسول، با کمك مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه، غده ای سوار بختیاری برداشته، از همان سال اسیر عازم اهواز شدیم. چکی هم بعنوان مخارج مقدماتی بمبلغ هفده هزارتومان، قنسول انگلیس داده بود. پس از ورود به اهواز و ملاقات با شیخ، تلگراف مطلوب قنسول برای تهران بدستور او مخابره شد. گویا در اهواز هم قنسول انگلیس باز مبلغی بعنوان اعتبار برای مخارج مقدماتی، چك داده بود.....».

از اعترافات امیر مجاهد بختیاری از سران قیام به یکی از دوستانش.

صفحات ۱۵۶ ـ ۱۵۷و ۱۵۸. تاریخ بیست ساله ایران
حسین مکی، چاپ ۱۳۵۷، تهران

مخبر السلطنه هدایت، در خاطرات وخطرات، از تلاش مصدق السلطنه برای آشتی دادن، محمدحسن میرزا ولیعهد وسردار سپه، پس از رویدادهای دوم فروردینماه و عزیمت سردار به بومهن یاد کرده ومی نویسد:

«...پس از وقایع دوم حمل ا فروردین ا تصور می رفت که سکونتی در انکار رخنه کرده باشد، فکر ترمیم ماجرا به سر وکلا می آید. کنکاش می کنند. در نتیجه مصدق السلطنه مأمور شد، در این زمینه با ولیعهد، صحبت کند، پس از گله گذاریها، قرار می شود، مصدق سردار را با ولیعهد ملاقات بدهد، شب دیگر موعد این ملاقات بود. ملاقات صورت می گیرد. پس از مقدمات مصدق اجازه خواسته ولیعهد و سردار را تنها می گذارد که هر چه می خواهد دل تنگشان بگویند و بشنوند. پس از این ملاقات مدتی به مسالمت می گذرد. حتی فکر بازگشت شاه محتمل الاجرا می نماید. شنیده شد

احمد شاه قصد آمدن می کند و منصرف می شود. در خارجه چه پیش آمد کرده است و چه تکلیفی باو شده است خدا می داند....»
خاطرات وخطرات.مخبرالسلطنه هدایت. کتابفروشی زوار.تهران

ابراهیم صفایی، در کتاب کودتای ۱۲۹۹، می نویسد:

«....او [شیخ خزعل] بوسیله رئیس التجار نماینده خود در تهران و نیز به وسیله قوام الدوله صدری، نماینده اقلیت (که وکیل خوزستان بود) با محمد حسن میرزا ولیعهد و سید حسن مدرس، لیدر اقلیت تماس گرفت و برای قیام برضد سردار سپه نظریه و حمایت آنان را خواست و کسانی بین تهران و محمره در رفت وآمد بودند. نتیجه این رفت و آمدها، موافقت محمدحسن میرزا و مدرس بود. مدرس در یکی از نامه های خود به خزعل نوشت «شما باید سعی کنید، شاه را به محمره [خرمشهر] وارد کنید واگر نخواست برگردد و یا نتوانست مراجعت کند، مملکت ولیعهد قانونی دارد. باید او روی کار بیاید.امیدوارم. انشاء الله الرحمن . مطالب و دستوراتی که بشما گفته می شود ، با ملاحظه کلیه مقرراتی که قوانین مملکتی را لکه دار ننماید بموقع عمل خواهید گذارد.....».
کودتای ۱۲۹۹و آثار آن. ابراهیم صفایی. چاپ انست.تهران

لرد کرزون که اینك چندماهی بیشتر با مرگ فاصله نداشت، برای سرپرسی لورن، نامه ای فرستاد و طی آن نوشت:

«.....شما می توانید به او [سردار سپه] یاد آور شوید که من تلاش کردم تا از طریق قرار داد [۱۹۱۹] ایران وانگلیس به ایران کمك کنم. اما شکست خوردم و مورد اهانت ایرانیان قرار گرفتم. از آن به بعد شما [سرپرسی لورن] با وجود یأس زیاد، تلاش می کنید تا اوضاع را سروسامان دهید.....من از سوء ظن ایرانیان و تحریکات و دسیسه های مردم ایران کم کم دارم به گونه غم انگیزی خسته می شوم. ایران برای ما مرکز ثقل دنیا نیست. و، چنانچه ایران بخواهد، ما را از خود براند، چوب این کار را خودش می خورد، ونه ما.....»
تلگرام کرزون به سرپرسی لورن. شماره ۹۷ تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۲
شماره دریایگانی وزارت خارجه انگلستان.۱۰۱۲٤ـ۲۷۱اف او

روزنامه‌های عربی زبان نیز در حوزه امپراتوری بریتانیای کبیر با حاتم بخشی های شیخ خزعل، از این که بزودی یك شیخ نشین

دیگر به آنها افزوده خواهد شد، غرق در شادی خبری بودند. روزنامه بغداد در شماره سوم آبانماه نوشت:

«..... خبرهای واصله از اهواز حاکی است که حضرت اجل شیخ خزعل، ملا عبداللطیف را که از علمای مشهور می باشد، به بغداد فرستاده است و تقاضای فتوایی برای شرعی بودن جنگ با سردار سپه، فرمانده قوای نظامی ایران را کرده است و در ضمن محمد احمد خان بهادر را نیز با هدایا و تحف فراوان و گرانبهایی نزد شاه ایران به پاریس فرستاده تا او نیز موافقت خود را با جنگ علیه رضاخان اعلام بدارد.....حضرت اجل شیخ خزعل می کوشد تا قدرت نظامی محلی را نیرومند سازد و آنانرا با سلاحهای جدید مجهز و آموزشهای تازه نظامی به آنها بدهد و از این جهت سیاستمداران عقیده دارند که اگر خدا بخواهد، حضرت اجل شیخ خزعل بزودی آنقدر نیرومند خواهد شد که حکومت مرکزی ایران را اجازه ورود بسرزمین خوزستان نخواهد داد و حضرت اجل شیخ خزعل در ردیف یکی از بزرگترین امیران منطقه خلیج فارس در خواهد آمد. ما معتقدیم که حضرت شیخ امیری است از امرای عرب و ما برای تمام امراب یك آینده درخشانی را آرزو می کنیم و نیز می دانیم که حضرت شیخ خزعل، وسائل امن وآسایش را در داخله مملکت !!خودبرقرار کرده است.....».

نقل از کتاب یادداشتهای اعلیحضرت رضا شاه کبیر. نوشته علی البصری.محقق عراقی. ترجمه فارسی شهرام کریملو. تهران

ابر وباد و مه وخورشید وفلك، در کاربود تا،شیخ خزعل و سران بختیاری فرصت بیشتری برای آموزش و تجهیز نیرویی که فراهم می آوردند، داشته باشند. به روایت یك روزنامه کمونیستی بزبان ترکی ، مشاهده شده بودکه « صاحب منصبان انگلیسی با تغییر لباس در میان لرهای شرقی و بختیاری ها،وجود دارند». سردار سپه، در یادداشتهای سفر خوزستان، می نویسد که بخوبی از این گونه توطئه ها آگاه بوده و یقین داشته است که بازیهای سفارت و نقشه های اقلیت و جارو جنجالهایی که بپا می شد، تنها به این خاطر بود که خزعل فرصت بیشتری برای تجهیز نیروهای خود بیابد، وبعد با فروتنی اضافه می کند، فرصتی که من هم به آن نیاز داشتم.« من هم ناچار بودم با متانت فکر، موجبات حمله به خوزستان را تهیه

نمایم و این کار طبعاً، مدت می گرفت.». بزودی خبر، حمل اسلحه، مصادره وسایل نقلیه خصوصی مردم و ورود چهار کشتی جنگی انگلیسی به بصره ، نیز در تهران روی میز کار سردار سپه قرار گرفت. گزارشها، بعضی درست و بعضی هم از دل شایعاتی بر می آمد که دستگاه تبلیغاتی انگلیسی ها در واقع بمنظور مرعوب کردن سرداز سپه، می ساختند ومنتشر می کردند.

روز ۱٤ آبانماه ۱۳۰۲، پس از آن که سردارسپه، ذکاء الملك فروغی را به کفالت ریاست وزرا منصوب کرد، بجانب اصفهان براه افتاد تا سفر نجات خوزستان را آغاز کند. سردار سپه یك هفته در اصفهان ماند و روز ۱۳ آبانماه وارد شیراز شد. یك نیروی نظامی دیگر از اصفهان بفرماندهی سرهنگ محمد حسین میرزا، روز ۱۷ آبانماه رهسپار جبهه بهبهان شده بود.

سردار سپه در نخستین روز ورود به شیراز وپس از چند دیدار رسمی محلی، سوار بریك هواپیمای جنگی که به جبهه خوزستان می رفت شد، تا از کار آیی آنها آگاهی پیدا کند. در این پرواز، محلی نزدیك « باغ تخت » را بعنوان جایگاه هواپیماها تعیین کرد واز خلبان خواست که در همان نقطه فرود آید.بعد هم چون وسیله ای در آن حدود نبود، پیاده براه افتاد.

محمدحسن میرزا ولیعهد و اقلیت مجلس ، تهران را زیر بار انبوهی شایعات فرو برده بودند.

روز ۲۲ آبانماه، ذکاء الملك تلگرامی به این شرح برای سردار سپه فرستاد:

«...حضور مبارك حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته

حسب الوظیفه، باید بعرض برسانم از مسافرت حضرت اشرف به شیراز، افکار مشوش شده، مغرضین القای شبهه می کنند که با دخالت خارجی، آشتی کنان به ضرر مملکت واقع خواهد شد. بعضی حدس می زنند، به بهبهان برای جنگ تشریف خواهید برد، در مجلس هم ممکن است مذاکره و سئوال شود. در هر حال تسکین و روشن ساختن افکار به نظر لازم می آید. مستدعی است دستور کافی در این باب مرحمت فرمایند. ذکاء الملك ۲۲ مقرب.....»

در حالی که زیر بارشایعات سفارت انگلیس و دارو دسته اقلیت، حتی کفیل نخست وزیری، آنهم شخصی نظیر ذکاء الملك، دچار وحشت شده بود، سردار سپه، تلگرام دیگری را نیز دریافت داشت که امضای « خزعل » زیر آن دیده می شد. رونوشت دیگری هم از این تلگرام توسط کنسول انگلیس در بوشهر برای سردار سپه، مخابره شد.

جوابی که سردار سپه برای خزعل مخابره کرد،یك جمله بیشتر نبود:

« معذرت وندامت شمارا می پذیرم،به شرط تسلیم قطعی »

جمین وهمین!

اما جواب کنسول انگلیس از پاسخ خزعل هم خواندنی تر وتاریخی تربود:

«...آقای ژنرال قونسول دولت فخیمه انگلیس
این که خزعل تلگراف خود را به وسیله شما برای اینجانب ارسال داشته است، خالی از غرابت نیست، زیرا اتباع داخلی نباید در امورات مربوط به خود، موجبات زحمت نمایندگان محترم خارجه را که قانوناً ممنوع از مداخلات هستند، فراهم آورند.در این صورت بدیهی است که این قصور مربوط به عدم اطلاع مشارالیه می باشد و جوابی هم که لازم بوده،قبلاً به تلگراف مستقیم به مشارالیه داده ام »

و اما ببینیم، عالیجناب، شیخ خزعل، سردار اقدس، دارنده نشان های عالی از دولت انگلستان ، پایه گذار قیام سعادت که قرار بود برای « دفع و رفع » ، « مردی بنام رضا خان » جان و مال فدا کند،در تلگراف خود چه نوشته بود؟:

«...آستان مبارك حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته
بعضی ها قدری را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به بنده احساسات بی مهری و بی لطفی دارید ولی بحمدالله در این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست و این مسأله موجب امیدواری شد. البته بر خاطر مبارك معلوم است که آن سوء تفاهم از دسایس و آنتریك های بعضی مغرضین ومفسدین، غیر از

بختیاری ها، که البته نسبت به وجود نیجود حضرت اشرف مدلوت داشتند و می خواستند ندوی را آلت اغراض شخصیه و مقاصد دنیه خود سازند، تقویت و فزونی یافت.ولی بالاخره از کجی و اعوجاج این مسلك مطلع شده، اینك به عرض تأسف مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته ای که از طرف این بنده، نسبت به دولت علیه سرزده، معذرت می خواهم و در آینده نیز کمافی السابق نهایت کمال فدوی این است، نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگزاری بعمل آورده و تا آخرین درجه امکان، با نهایت اخلاص نیت و حسن عقیدت به اجرای اوامر مطاعه اقدام کنم.امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این عرض تأسف را پذیرفته و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولتخواهی فدوی اطمینان خواهند داشت. از قرار معلوم موکب سامی این روزها به جنوب تشریف فرما می شوند واگر این مسأله صحیح است، خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نایل شده و شخصاً به آن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند، تأسف خود را از ماضی و تأمینات خدمتگزاری و خلوص نیت در آینده عرض کنم. منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و موعد شرفیابی هستم، خزعل.....».

انگلیسی ها، حالا دیگر برای حفظ آبروشان هم که بود، براه افتاده بودند، رویتر به جعل خبر می پرداخت که قرار است با پا درمیانی وزیر مختار انگلیس، سردار سپه و خزعل در بندر بوشهر باهم ملاقات کنند.ژنرال کنسول از یکسو و کنسول شرقی از سوی دیگر، سعی در ملاقات های پی در پی با سردار داشتند، تا بنحوی او را از رفتن به خوزستان باز دارند. و مدرس و دار و دسته اش نیز، لحظه ای از شایعه پراکنی و توطئه غافل نبودند.

سردار در شیراز، وقتی در دیدار با ژنرال کنسول انگلیس تهدیدهای دولت فخیمه را ـ طی یادداشتی که از تسلیم آن به رئیس دولت خود داری کردند ـ مبنی بر جلوگیری از ورود نیروهای ایرانی به خوزستان شنید، با تندی جواب داد:

ـ راجع به مذاکراتی که کردید، من جداً اعتراض می کنم و تذکر می دهم که اگر من بعد، به این لهجه و به این طرز بامن طرف گفتگو بشوید، ترجیح خواهم داد که رشته مناسبات خود را با تمام مأمورین دولت انگلیس پاره کنم. خوزستان یکی از ایالات ایران است

و خزعل یك نفر رعیت ایران. اگر او خود را تحت الحمایه معرفی کرده، خائن است و من نمی توانم در این قبیل موارد لاقید باشم. لهذا اجازه نمی دهم که در حضور من این طور صحبت بشود!.

و سپس در حضور کنسول ، فرمانده لشکر را احضار کرد و با آن که خیال داشت، سه روز دیگر از شیراز حرکت کند، باو گفت بهمراهانش اطلاع دهد که بامدادفردا، عازم خوزستان خواهند شد.

کنسول ها، باز در بوشهر به دیدار سردار سپه آمدند، این بار دیگر یادداشتی از لندن بهمراه نداشتند، آمده بودنداطلاع دهند که عالیجناب سرپرسی لورن، وزیر مختار انگلستان ، مشتاق است که پیش از عزیمت سردار، به خوزستان ،ملاقاتی با نخست وزیر ایران داشته باشد. سردار سپه، موافقت کرد، بشرط آن که دیدار نه در بوشهر بلکه در زیدون ویا یك اردوی نظامی ایرانی دیگر، انجام پذیرد.

بر اساس گزارشی که رویترمخابره کرده بود، مجلس شورای ملی ، جلسه سری تشکیل داد تا به وزیران دولت سردار سپه، هشدار دهد چنانچه ، ملاقات از بیخ و بن دروغ سردار سپه و خزعل بمیانجی گری وزیر مختار انگلستان صورت پذیرد، مجلس توافق احتمالی را مردود خواهد شمرد. نمایندگان اقلیت که گزارش رویتر برایشان در حکم وحی منزل بود، اصرار فراوانی داشتند تا ذکاء الملك فروغی در تلگرامی که برای سردار سپه مخابره می کند، یادآور شود که در این نظر « همه نمایندگان متفق الرأی» هستند.

و، گوش سردار، به این نغمه ها، بدهکار نبود. پیش و پیش تر می رفت. خزعل باز تلگراف زد و باز پوزش طلبید . حرف سردار همان بود که از اول بود. تسلیم قطعی و بدون شرط. بیانیه تاریخی سردار سپه با هواپیما در سراسر خوزستان پخش شد. سردار به دیدار سربازانش در اردوگاهها رفت. انگلیسی ها، خسته و نا امید، سرانجام، خزعل را رها کردند. جنگ میان نیروهای دولتی و گردنکشان مدتها بود که آغاز شده بود. نیروهای مشترك بختیاری و خزعل، جز شکست بهره ای نداشتند.شیخ حسین خان، امیر مجاهد بختیاری و سالار ارفع بختیاری در آخرین روزها شکست

خوردند وعقب نشستند. پسر خزعل [شیخ عبدالکریم] در ده ملا به حضور سردار سپه رسید. همراه نامه خوشآمد پدرش ، خبر ورود نیروهای ارتشی به دزفول را هم آورده بود!.وقتی سردار پرسید، شما از کجا اطلاع پیدا کردید، شیخ عبدالکریم، دستپاچه گفت:

ـ از سیم انگلیس ها خبر رسیده است !.

روز ۱۳ آذر، سردار به اهواز رسید. طاق نصرت ها بسته شده بود. مردم به استقبال سردار سپه آمده بودند و تفنگچیان خزعل این سو آن سو پراکنده می شدند. سردار توصیه کنسول شوروی برای نیامدن به شهر را نپذیرفت و بی سپاه و لشکر به اهواز پا گذاشت، تا فردای آنروز، مالیجناب سردار اقدس شیخ سر خزعل به پایش بیفتد و بوسه بر چکمه های گرد گرفته اش بزند.

خوزستان به ایران باز گشته بود، دیگر عربستان نبود، دیگر دست نشانده بریتانیای کبیر، دربار فرعونی خود را در قیلیه نمی توانست داشته باشد. « خوزستان یك ایالت ایران بود و خزعل یك نفر رعیت ایران » !.

سرتیپ زاهدی [فضل الله] ، فرماندار نظامی خوزستان شد. و سردار از طریق بصره به بغداد رفت تا پس از گفتگو با مراجع تقلید مقیم نجف ـ درباره جلب موافقت آنها با خدمت نظام وظیفه که دستآویز، دکانداران دین در ایران در مخالفت با دولت شده بود ـ و همچنین زیارت عتبات، از طریق کرمانشاه به تهران باز گردد. روز یازدهم دیماه، سردار به تهران رسید، تهرانی که یکپارچه انتظارش را داشت.تهرانی که سردارش را می خواست.

پس از سالهای دراز ، تهران به شادی ملی نشسته بود.تنها از دروازه شهر ری تا چهار راه پهلوی در امیریه، بیست طاق نصرت برپا شده بود.پیاده روها، از جمعیت مردمی که به پیشواز سردارشان آمده بودند، لبریز بود.

مدرس و نمایندگان اقلیت و طرفدارانشان، از آن که شایعات وتبلیغاتشان در مردم تأثیری نداشت،غمگین بودند.

...و، شاه !. احمد شاه یك سال بود که در پاریس مانده بود و خیال آمدن هم نداشت. تخت طاووس ، خیلی بیکس مانده

بود.

...زمستان ، ۱۳۰۳، با موج شادی ها به نوروز می رسید. در سوم اسفند، سالروز کودتای ۱۲۹۹، آیین گرفته شد و سردار سپه سخنانی تاریخی ایراد کرد:

«.....من نظر به عادت نظامی خود هرگز مایل نیستم خدماتی را که بر حسب وظیفه مقدسه سربازی انجام می دهم هر قدر مهم و بحال مملکت مفید باشد، بزبان آورده و برخلاف عادت جاریه، آنها را در انظار جلوه گر سازم، چه اختیار نمودن همین لباس سربازی بالطبع ما را به انجام خدمات و فداکاری هایی وظیفه دار می کند که اگر کاملاً از عهده بر آییم، غیر از اجرای تکلیف کاری نکرده ایم و بر روی همین عقیده بود که در این مدت با وجود پیشنهادات و اصرار همقطاران نظامی تا این تاریخ که سال چهارم زندگانی قشون جوان است، از تشکیل مجلس جشن بیادگار سوم حوت [اسفند] خودداری می نمودم و همیشه در نظر داشتم که فعلاً بدون هیچگونه خود نمایی با همان روش ساده سربازی مشغول تکمیل خدمات بوده و کاری بکنیم که این قبیل جشنها را بعد از ما بنام قدر دانی و بیادگار سابق برپا نمایند.

بالجمله سوم حوت که امشب بپاس احترام آن در اینجا جمع شده ایم در واقع مبداء تاریخ حیات جدید قشون فعلی می باشد، استخلاص قشون از دست خارجیان و استقلال بخشیدن به آن که بمنزله روح مملکت است، عبارت از فاصله نهضت سوم حوت ۱۲۹۹ و آمال دیرینه ما می بود که فقط با توکل بخدا و اعتماد بنفس در آن دل شب با عده قلیلی قزاق بمرکز وارد و این تصمیم قطعی را بموقع اجرا گذاشتیم.

پس از نیل به این مقصود بلا درنگ باصلاح داخله خود پرداختیم ، یعنی پایه های کج و بی استحکامی را که بر خلاف مصالح کشور برپا شده بود، یکسره برانداخته و بر روی خرابه های آن ، شالوده محکمی را ریخته و شروع به پیشرفتهایی نمودیم که شرح آن را لازم به ذکر نمی دانم، ولی همین قدر گوشزد می کنم با وجود تمام زحمات و فداکاری هایی که تا بحال تحمل نموده ایم ، مملکت خدمات بزرگتری را از فرد فرد ما انتظار دارد که مهمترین آنها تقویت و استحکام این بنایی است که جدیداً برپا نموده ایم.

بعقیده من، اولین شرط ایفای این وظیفه مهم آن است که مشی ساده و بی آلایش سربازی خود را از دست نداده و از هر گونه زوائد و تجملات زندگانی که موجب اشتغال خیال و انحراف از راه ترقی و تعالی است، قویاً دوری و اجتناب ورزیم، بالاخره در هر

رتبه و مقام که باشیم باید این نکته مهم را همیشه پیش خود متذکر شویم ، همان طوری که تاریخ گذشتگان، موجب عبرت و تنبه ما است، دفتر روزگار صفحات جدیدی را هم بنام ما تخصیص داده که بنظر من، عملیات این مدت بیش از چند سطر آن را تشکیل نداده و هنوز صفحات دیگر آن باز وسفید مانده و منتظر ثبت اعمال آتیه ما است.

پس باید، تمام مساعی و جهد خود را در راه تکمیل نواقص و تقویت و توسعه این مؤسسه جوان مصروف داریم که مبادا حوادث روزگار آن را دچار بحران وتزلزل سازد.

ما بایدتا آخرین نفس در حفظ عظمت و ابهت این موسسه کوشیده و آن را بطوری که قابل نمو وتکامل باشد، بدست اخلاف بسپاریم.

ما باید در تحمل شداید و سختی هایی که لازمه سپاهیگری است، همیشه سرمشق دیگران واقع شده و از روی همین نظریه، این بار سنگینی را که مردانه بدوش گرفته ایم، بسر منزل سعادت ونیکبختی برسانیم...»

بایگانی تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران

سال ۱۳۰۲، این سال پرحادثه،با پیروزی درخشان سردار سپه بر گردنکش دست نشانده ای چون خزعل و مات کردن همه کسانی که دانسته یا ندانسته، راه بریتانیا را طی می کردند، بپایان رسید و سال ۱۳۰٤، سال تغییر سرنوشت قطعی ایران از راه آمد. از پس از نجات خوزستان و پیش از آن که سردار سپه وارد تهران شود، این شایعه فراگیر بود که، مردم در بازگشت سردار خود، او را به کاخ گلستان خواهند برد و پذیرش پادشاهی را همانجا، به او تکلیف خواهند کرد. اما هنوز تا نشستن بر تخت طاووس راه بسیاری در پیش بود.

اشاره کردنی است که سردار سپه، در اوج درگیری های سیاسی ، از خدمات سازندگی باز نمی ماند ودر همه سطوح با دقتی کم نظیر، می کوشید تا آهنگ دیگری به مسایل اجتماعی و اداری بدهد. اگر در دیماه ۱۳۰۲برای نخستین بار مؤسسه دفع آفات حیوانی ایجاد شد، پس از بازگشت از خوزستان، در پانزدهم اسفندماه، سازمانی برای تدارک آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی،

تشکیل داد. و پیش از آن، واحدهای نظامی رانامگذاری کرده بود: تیپ سلحشور، فوج [هنگ] کیانی، فوج پهلوی، فوج آهن، فوج خسروی، فوج نادری، فوج بهادر، فوج توپخانه، فوج رزمجو، فوج پولادین، فوج روئین تن، فوج ظفر، فوج آذر، فوج رضا پور، سوارنظام صف شکن و سواران پهلوی، نامهایی که در خود نوعی قدرت را که دستمایه ارتش است، بهمراه داشت.

و، ببینیم روزنامه های انگلیسی در این سال پر حادثه، با چه نگاهی سردار را می نگریستند، و بخاطر مرگ ماژور ایمبری با نگاهی بر روزنامه های امریکایی، نیز!.

«.....گویا خاور میانه از وظیفه پرورش وباز گرفتن مدنیت از شیر هیچگاه فراهت نیافته و از عصر طلایی خود تا کنون به پیروی از فرزندان تازه بدوران رسیده خویش، قناعت ورزیده است. بطوری که اطلاع یافته ایم، کشور ایران، حتی در عصر حاضر، جنبه های مشترك بسیار با اروپای قرون وسطی دارد....در دوران جنگ اخیر و تا مدتی بعد از آن منابع نفتی ایران دولت انگلیس را به سعادت و سرنوشت آن کشور علاقمند ساخت ولی ظاهراً محبوبیت زیادی برای ما در آن سرزمین ایجاد نکرد.....»

منچستر گاردین، ۱۰ آوریل ۱۹۲٤ [۲۱ فروردینماه ۱۳۰۳]

«.... از موقع مراجعت رضاخان سردار سپه به نخست وزیری حادثه مهمی رخ نداده ولی بیم آن می رود که دوره بحران آمیزی برای ایران در پیش باشد [!!] اقامت طولانی شاه در اروپا، موجب شایعات زیادی در اطراف جاه طلبی و بلند پروازی های نخست وزیر گردیده و کسانی که برضد او متحد شده اند، هروقت فرصتی پیداکنند، بدون شك از دشمنی خود، دست بر نمی دارند.....معلوم نیست دولت ایران برای چه در دادن امتیازات تردید ومسامحه می نماید ویه خارجیان اجازه استخراج ثروت های طبیعی کشور را نمی دهد.....».

تایمز، ۲۲ ژوئن ۱۹۲٤ [۲ تیرماه ۱۳۰۳]

ریگا، ۱۷ ژوئیه. قرار داد بازرگانی روسیه وایران با اهمیت بسیار در مسکو، تلقی می شود. سیاستمداران شوروی امضای این قرار داد را هنگامی که مذاکرات لندن هنوز ادامه دارد، در حقیقت بمنزله سیلی آبداری به چهره بورژوازی دنیا می دانند....طبق اطلاعات روزنامه های شوروی آخرین جلسه در ۱۲ ژوئن ۱۹۲۲ تشکیل یافت و با آن که پیمان از هر جهت تکمیل شده بود، ولی در اثر تحریکات آتشین ضد شوروی از طرف انگلیس ها، بامضا

نرسید.اما، شرایط تازه تری ایران را به امضای آن وادار ساخت....»

تایمز،۱۹ژوئیه ۱۹۲٤ [۲۸ تیرماه ۱۳۰۳]

«....یکی از اعضای عالیرتبه و مهم یك شرکت نفت امریکایی که مرکز آن در نیویورك است، اظهار داشت ، بعقیده کارشناسان نفت که تجربیات فراوانی در ایران دارند، ماژور لیمبری ، بدست ایرانیانی که از شرکتهای نفت پول گرفته اند، کشته شده است. مردم تهران اورا بجای یك سیاستمدار نفتی گرفته و این که می گویند بواسطه عکسبرداری از یك اجتماع مذهبی بقتل رسیده بر خلاف حقیقت است.او گفت:در مدت ده سال اخیر یا بیشتر، یك مبارزه شدید مرگ و زندگی بر سر نظارت بر منابع نفت ایران برپا شده و غوغایی براه افتاده و هر کس که به اوضاع ایران آشنا باشد می داند زمینه این جنایت قبلاً فراهم شده و عمداً بدان متوسل گردیده اند.....این کشمکش بر سر منافع امریکا و انگلستان برخاسته ا است ا ....»

نیویورك هرالدتریبیون،۲۹ سپتامبر ۱۹۲٤[۷مهرماه ۱۳۰۳]

«....سارگارت .ا.هاریسون، نویسنده جهانگرد و صاحب تألیفات درباره مسائل بین المللی که بتازگی از ایران مراجعت نموده.... اظهار داشت....ایمبری بعنوان یك نفر اجنبی از طرف جماعتی از مردم تهران مورد حمله قرار گرفت وکشته شد و این اقدام بمنظور ایجاد مزاحمت برای رضاخان، نخست وزیر ایران بوقوع پیوست.....شرکت نفت انگلیس و ایران که یك دستگاه انگلیسی است با تشکیلات وسیع و پا برجای خود در جنوب ایران تأسیس یافته است و اولیای شرکت سینکلر، کوشش دارنددر خراسان امتیازاتی بدست آرند. رضاخان به شرکتهای امریکایی نظر مساعد داردو عقیده اش اینست که اگر شرکتهای امریکایی، فرانسوی و انگلیسی ، مشترکاً منابع نفتی را زیر نظر بگیرند، ایران از استقلال بیشتری برخوردار می گردد، تا آن که مؤسسات انگلیسی تمام این معادن را دربست و به تنهایی در دست خود داشته باشند.....»

نیویورك سیتی هرالد،۲۰سپتامبر۱۹۲٤[۵مهرماه ۱۳۰۳]

«.....در اوایل ماه اوت رضاخان سردار سپه نخست وزیر از طرف اقلیت برهبری مدرس استیضاح شد[؟]. مورد استیضاح سیاست داخلی او و وجوه و اموالی بود که بعنوان مجازات از قبایل شاهسون مصادره و به خزانه کشور تحویل نگردیده است.سردار سپه در پاسخ اظهار داشت که گزارش خود را تهیه ودر ۱۹ ماه اوت تقدیم مجلس خواهد نمود. صبح آنروز ازدحام عجیبی در محوطه بهارستان شد و رضاخان نیز به مجلس آمد و از وی حسن استقبال

شد و هنگام ورود مدرس، مردم برای سردار سپه فریاد شادی کشیدند و گویا مدرس از شنیدن آن، سخنان اهانت آمیزی علیه او ادا نمود، در دنبال آن هیاهو بلند شد ورئیس جلسه را ختم کرد. نخست وزیر اصرار داشت مدرس اهانتی را که به او کرده پس بگیرد و عصر همان روز با اکثریت ۹۱ نفر از نمایندگان حاضر، رأی اعتماد تازه گرفت. آنگاه هیئت دولت را برای تشکیل در ۲۱ اوت دعوت کرد و در آن جلسه تمام وزیران باستثنای ذکاء الملک [وزیر خارجه] استعفای خودشان را کتباً به وی تقدیم داشتند.....اکنون معلوم می شود که این صحنه سازی ها و زمینه تغییر ناگهانی ، پیش از وقت طرح ریزی شده و استیضاح فقط بهانه ای بود تا او بتواند از شر برخی از همکاران بدنام خود در مجلس خلاص شود [؟!!].....»

تایمز،۷ اکتبر۱۹۲٤ [۱۵مهرماه ۱۳۰۳]

«.....تهران،۱۷اکتبر. علت اصلی مشکلاتی که در محمره برخاسته،سوء ظنی است که شیخ خزعل خان فرمانروای این ولایت نسبت به سیاست رضاخان سردار سپه ....در خود احساس کرده است.تا دوماه پیش روابط میان شیخ و دولت ایران تقریباً دوستانه بود ولی همین که شیخ اطلاعات دقیقی بدست آورد که دولت قصد دارد قدرت او را درهم شکسته و فرمان های اعطایی شاه را راجع به اختیارات و املاک او ملغی سازد، روابط مزبور، رو به تیرگی نهاد. دولت ایران پس از رسیدگی دقیق متوجه شد که اشتباهی رخ داده و با اذعان به اشتباه خود به شیخ اطمینان داد که امور فیمابین بر شالوده صحیحی قرار خواهد گرفت، ولی شیخ یقین داشت که دولت می خواهد او را از اختیارات، حقوق و دارایی خود بی نصیب سازد. از اینرو، شیخ علیه حکومت تهران بخصوص بر ضد سردار سپه، قیام نمود. به سفارت های خارجی و مجلس پیامهایی فرستاد و سیاست سردار سپه را مورد حمله قرار داد ولو را یك نفر غاصب و غارتگر کشور نامیدودر خاتمه تهدید کرد، چنانچه تغییراتی در اوضاع ندهند، شاه را خواهد خواست.....»

تایمز،۱۸ اکتبر ۱۹۲٤ [۲٦ مهر ۱۳۰۳]

«....روابط فیمابین دولت ایران وشیخ نیمه مستقل محمره....هنوز هم تیره بوده و رضایت بخش نیست. نخست وزیر که بر اثر فشار مخالفین خود در مجلس ، ظاهراً رویه مسالمت را نسبت به شیخ پیش گرفته بود، اکنون او را به زور وقدرت تهدید به خلع می کند و بعد هم این طور بنظر می رسد که از نو خودش را برای گفتگوی با شیخ حاضر می سازد. خوشبختانه آخرین اقدام همان بود که بعمل آمد.می گوییم خوشبختانه، زیرا شیخ در سال ۱۹۱٤ دوستی خود را نسبت به این کشور به ثبوت رسانید و پیمانی بست

که بموجب آن خودش را یکی از متحدین ما قرار داد، بعلاوه وضع قلمرو حکومت او از نظر حمایت ما اهمیت دارد.....»

دیلی تلگراف ۲۰دسامبر ۱۹۲٤.[۱۰آذر۱۳۰۳]

«....دولت نسبت به اوضاع کشور نگران است....نگرانی ما ناشی از دو جهت است: علت مهم و اساسی نزدیکی املاک شیخ به بصره و چاههای نفت است که بطرز خاصی مورد علاقه می باشد.... در اینجا، نسبت به خدمات شیخ در زمان جنگ بیش از تمایلات ضد انگلیسی فعلی در تهران، رسماً ابراز علاقه می شود....»

نیوکاسل کرونیکل۲۰دسامبر۱۹۲٤[۱۰آذر۱۳۰۳]

«...علیرغم کوشش های فراوانی که سفارت شوروی و مطبوعات بلشویکی تهران بکار برده تا جنبه دوستانه وساطت انگلستان را در اختلافات دولت شاهنشاهی و شیخ محمره بشکل نا مطلوبی در نظر ملت ایران، جلوه گر سازند، ولی در نتیجه ملاقات سردار سپه با شیخ در اهواز، این اختلافات در معنی مرتفع گردیده است. نخست وزیر ایران از شرایط موافقت نامه باندازه ای خشنود است که پس از مراجعت به تهران می خواهد دوجا به زیارت برود....»

دیلی تلگراف،۱۰ دسامبر ۱۹۲٤[۱۸آذرماه۱۳۰۳]

«....در نتیجه توافقی که بیشتر بر اثر وساطت و مساعی انگلستان میان دولت ایران و شیخ محمره بعمل آمد و همچنین بازدید موفقیت آمیز نخست وزیر ایران از عراق ، امید می رود که در روابط انگلیس و ایران و بطور کلی در روابط ایران با کشورهای غیر آسیایی، بهبودی حاصل شود، زیرا این مناسبات بر اثر رخنه اخیر مسکو در چندین مرکز سیاسی ایران [!!] رضایت بخش نبوده است. نقشه افتتاح مدارس روسی برای پسران و دختران ایرانی، تقلیل بیست وپنج هزار تومان از مواجب شاه سابق [؟] همچنین کشمکشهای دایمی میان دولت یا مجلس ایران با امریکاییان مقیم این کشور[!] از آن جمله دکتر میلیسپو مستشار مالی را می توان از علایم بارز و آشکار نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم بلشویکها در امور ایران دانست [!!].....»

دیلی تلگراف،۱۲ژانویه۱۹۲۵[۲۲دیماه ۱۳۰۳]

«...مستر.ا.چمبرلین در جواب کاپیتان ایدن اظهار داشت، طبق اطلاع رسیده رضاخان نخست وزیر ایران نسبت به وضع شاه به مجلس اتمام حجت کرده ولی در حال حاضر چیزی که مصالح انگلستان را تهدید کند ومستلزم اقدامات خاصی گردد، وجود ندارد....»

تایمز،۱۷فوریه۱۹۲۵[۲۸ بهمن ۱۳۰۳]

«...پاریس ۱۹۰ فوریه. یکی از همراهان شاه ایران در نیس که محل اقامت شاه می باشد، ضمن مصاحبه ای اظهار داشت که خبر اعزام نمایندگانی از طرف مردم تهران برای ملاقات با شاه وتأکید در مراجعت ایشان به پایتخت صحت ندارد. درباری مزبور اضافه کرد اگر هم چنین تقاضاهایی بشود، شاید قبول آن با حالت صحی و مزاجی اعلیحضرت سازگار نباشد...خبرنگار پرسید: صحت جسمی یا سیاسی ؟ وی با لبخند پاسخ داد: چه عرض کنم؟ شاید پزشکان اعلیحضرت هم جواب چنین سئوالی را مشکل بدانند.....»

مورنینگ پست. ۲۰ فوریه۱۹۲۵ [۲۱ اسفندماه ۱۳۰۳]

۱۳۰٤

در زمستان سال ۱۳۰۳، وقتی که سردار سپه، خوزستان رانجات داد و پوزه بریتانیای کبیر، شیخ دست نشانده و اقلیت مجلس پانزدهم و رهبر آنها، سیدحسن مدرس را بخاك رساند و با سامان دادن کار این استان ، عازم دیدار مراجع تقلید در عراق بود تا موافقت آنها را برای خدمت نظام وظیفه بدست آورد، مسافر دیگری نیز از تهران راهی اروپا می شد تا پیشنهاد های محمدحسن میرزا ولیعهد و گروهی را که سیدحسن مدرس به ضدیت با سردار سپه تشکیل داده بود، به آگاهی احمدشاه قاجار برساند. نام این مسافر رحیم زاده صفوی بود. یك روزنامه نویس و با معیارهای آنروزگار، یك روزنامه نویس موفق ،سردبیر روزنامه چمن و بعد در کنار ملك الشعرای بهار و اسماعیل یکانی از همکاران روزنامه نیمه رسمی ایران . زمانی هم سردبیر روزنامه موفق دیگر تهران ، ستاره ایران،و سرانجام در سال ۱۳۰۱با کسب امتیاز ، دارنده روزنامه آسیای وسطی. پرخاشگر و جسور. در آن روزگار آخوند زده، فرانسه، انگلیسی ، لاتین ،عربی و ترکی استانبولی می دانست و نوشته اند که با زبانهای روسی، سانسکریت، پهلوی و یونانی نیز آشنا بوده است.

میان روزی که احمد شاه فرمان ریاست وزرایی سردار سپه را صادر کرد، تا روزی که رحیم زاده صفوی عازم مأموریت خود شد، بیش از یك سال می گذشت. سالی پر از حادثه و رویدادهای نه

چندان عادی و همیشگی، محمدحسن میرزا ولیعهد ونایب السلطنه که به تحریك بعضی از درباریان و سید حسن مدرس و آگاهی دست اولی که از ناتوانی احمد شاه داشت، بی میل نبود که به سنت دیرینه قاجارها، بجای برادر برتخت سلطنت بنشیند، در تمام مدت دوری احمد شاه از ایران، چون عروسکی کوکی یا در دست مأموران انگلیسی می چرخید یا به تحریك مدرس و اقلیت مجلس و همچنین سران ایل ها ومشایر که زخمی سردار سپه بودند، در توطئه های ضد دولت شرکت داشت.

در رونویسی هایی که بعنوان پژوهش های تاریخی ارائه شده، رضاخان سردار سپه مردی است که از همان بامداد روز سوم اسفند ۱۲۹۹، در اندیشه سرنگونی سلسله قاجار بوده است و گام بگام پیش رفته است تا سر انجام در سال ۱۳۰٤، « عروس خوشبختی را در آغوش کشیده است.».

در این سناریو خیالی، سردار سپه از یك سو، قزاق بیسوادی است که از سیاست وادب و اجتماع هیچ نمی داند و از سوی دیگر، مردی است که پشت همه سیاستمداران، جامعه شناسان و ادیبان را بخاك می رساند. جمع اضدادی که نمی تواند وجود داشته باشد.

جفا با حقیقت تا آنجا می رسد که استوار اسبق نیروی هوایی دوره هواپیماهای یونکرس ، در کتابهای لبریز از جعل و تحریف و خوشه چینی های بازاری خود موسوم به تاریخ بیست ساله مکی، نجات خوزستان و پیروزی سردار سپه را هم ، خواست بریتانیای کبیر می داند!!. و جفا کاری بیشتر با تاریخ ، نه از سوی او که از سوی افرادی نظیر ملك الشعرای بهار در تاریخ احزاب سیاسی و در این آخری ها، سیف پور فاطمی در آیینه عبرت، صورت می گیرد. بهیچ روی به علل این جفاکاری اشاره نمی کنم که ملك الشعرای بهار به اعتبار مقام ادبیش کتاب را نوشته، اما در موضع سیاسی شکست خورده اش، به انتقام برخاسته است. سخن اینست که آدمی چون بهار، فاضل ، ادیب، صاحب کرسی در دانشگاه ـ که هیچکس را جز خود قبول نداشت ـ ویا آن سیف پور

فاطمی که استاد ممتاز دانشگاهی درامریکا بوده است، چگونه اساس پژوهش تاریخی خود را بر کتاب و کتابهایی می گذارند که نه نویسنده و نویسندگانش دارای صلاحیت تحقیقی بوده اند و نه کتابها از دل پژوهشی مستند بیرون آمده است. آیا ـ درنهایت حسن نیت ـجز این می تواندباشد که در پس این رونویس کردن ها، جفا با تاریخ و واقعیت، موج می زند؟.

روزی که احمد شاه در یازدهم آبانماه ۱۳۰۲به سومین سفر اروپایی خود رفت، یقین داشت که دوران کابینه های متزلزل یکی دوماهه بسر آمده و سردار سپهی که طی یك سال و نیم گذشته، از هیچ و پوچ ، آن ارتش منظم را پدید آورده و به ایران وبه دربار ایران حیثیتی دوباره بخشیده است، می تواند، چرخ مملکت را بخوبی بچرخاند و بر موقع کشوری که او پادشاهش بود بیفزاید. احمد شاه با خیال آسوده به اروپایی که همیشه مورد علاقه اش بود می رفت و اگر یکی دوبار هم جرقه زودگذری او را به تأمل واداشت، سردار سپه و کارنامه اش نبود. سیاست بافان تجری و والاحضرت ولیعهد وجناب مدرس و سران بختیاری و سر خزعل ، آرامش اعلیحضرت را در کرانه مدیترانه بهم می ریختند، نه سردار سپهی که می کوشید، برای ایران اعتلایی بیآفریند و لاجرم یا در جبهه جنگ بود ویا در کار سازندگی !.

تاریخ شهادت می دهد که سردار سپه، با آن که پیش از روز سوم اسفند ۱۲۹۹، رنگ هیچ درباری را ندیده بود، بیش از همه درباریان به احمد شاه احترام می گذاشت. تاریخ شهادت می دهد که دربارهای اروپایی که اندك اندك از دست سفرهای پر هزینه شاهان قاجار بستوه آمده بودند و از دعوت آنها سرباز می زدند، چگونه پس از کودتای ۱۲۹۹و از جمله در همین آخرین سفر، دعوتهای پی در پی از پادشاه ایران می کردند.

بهر تقدیر، رحیم زاده صفوی، روز بیست وپنجم آذرماه از راه باکو وقفقاز وترکیه ، راهی پاریس گردید. مأموریتش را از زبان خودش بشنویم:

«...دوره پنجم ، اینجانب از ساوجبلاغ مکری (مهاباد) به وکالت مجلس انتخاب شدم. وقتی به تهران ورود نمودم، سیدمحمد صادق طباطبایی، در آن زمان از پیشوایان حزب سوسیالیست بودند. ایشان بعد از صحبت مرا به مرکز جمعیت خود دعوت نمودند. رفیق من « م » از این قضیه مطلع شد و نمی دانم با مدرس چه گفته بود که آن مرحوم طی ملاقاتی صریحاً گفت:« هرگاه تو با حزب سوسیالیست همکار شوی باید منتظر ضربه های ما باشی، زیرا سیاست ربطی به دوستی و خصوصیت ندارد». من در کار خود فکری بودم، زیرا حقیقت امر اینست که به وسعت مشرب همراهان مدرس و دوستانش اطمینانی نداشتم. بدین معنی که از همکاری با اعیان و ملایان سیاسی خوشم نمی آمد.....یك روز بعد، نزدیك ظهر، دکتر صحت السلطنه از وابستگان دربار و محارم محمدحسن میرزا ولیعهد تاجار، به خانه من آمده و آغاز دعوت نمودند.....در آن ایام ، میزاده مشتی غالباً روز وشب در خانه اینجانب می گذرانید و با ملك الشعرای بهار نیز اکثر روزها سه نفری یك جا بودیم.....مشتی ...با گلوله دشمن به سینه خاك فرو رفت و اینجانب با یك عده از روزنامه نویسان اقلیت، بر اثر آن واقعه در مجلس شورای ملی تحصن جستیم.....سردار سپه ،شخصاً به دیدن ما آمد.....تا آن تاریخ، فکر من چنان بود که پادشاهان و شاهزادگان تاجار بقدری دچار انحطاط شده اند که دشوار است نزد آنها غیرت وحمیتی پیدا شود...ولیعهد مرا احضار و سفر فرنگ را پیشنهاد و تأکید نمود با مدرس ملاقات کنم و مجدداً خدمت ایشان برسم.صبح روز بعد قبل از آفتاب به خانه مدرس رفتم. فقید مرحوم گفت:« رفقا تصمیم گرفته اند، شخصی را به اروپا بفرستند که بتواند پیغامهایی ببرد و نیز آنجا بماند ودر محافل مطبوعاتی رخنه کند واگر میسر شد، روزنامه به دو زبان فارسی و فرانسه بنویسد و حقایق احوال ایران را به سمع عالمیان برساند. حقیقت امر اینست که ما نامزدهایی غیر از تو بنظر داشتیم و هرکدام از رفقای ما طرفدار شخصی بودند. اما ولیعهد گفته است باید کسی باشد که بقول ایشان میانه دیپلمات ها بتواند خودش را جا کند و علاوه بر زبان دانی و قلم داشتن، شرافت و اخلاقش هم مورد اطمینان ما باشد و من صفوی را دارای این شرایط می دانم، ما هم با میل ولیعهد موافقت نمودیم. حالا تو حاضر هستی بروی ؟ ».من گفتم هرگاه شما که پیشوای معنوی ما شده اید، مصلحت بدانید وامر فرمایید، البته اطاعت می کنم. مدرس، یك دسته کاغذ باریك و دراز بمن داد که این دستورالعمل است. از ایران که بیرون رفتید، بخوان و اگر می دانی خطرناك است، در خانه بخوان و به هرگونه رمزی که می دانی بنویس و این کاغذها را

بسوزان. گفتم البته شق اخیر بهتر است، اوراق را گرفتم و رفتم دربار، دکتر صحت را ملاقات کردم. ایشان گفتند خرج سفر حاضر است و به من حواله بانك دادند و ضمناً گفتند در اولین طیاره کمپانی یونکرس که با دولت ایران برای حمل پست قرار داد بسته و برای نخستین مرتبه پست ایران را به اروپا حمل می کند، اگر با طیاره بروی بیشتر در امن وامان خواهید بود.....همان شب در آلاچیقی که وسط حیاط گلستان بود، برای آخرین مرتبه خدمت والاحضرت شرفیاب شدم ومدت دوساعت ونیم گفتگو داشتیم. ولیعهد در روی چند ماده زیر برای برادر والای خود احمد شاه پیغام می فرستاد:

۱ ـ سردار سپه خرج بی پایان می کند و برای پیشرفت مقصودخودش، منابع مختلف مالی بدست آورده که بی دریغ می باشد، ولی ما در تنگدستی هستیم. اعلیحضرت می باید، هرطور شده از دادن پول به رفقای ما کوتاهی نفرمایند.

۲ ـ باید در محافل سیاسیون و وکلای مجلس مبعوثان لندن روشن ساخت که مخالفت ممال انگلستان با قاجاریه قطعاً به ضرر خودشان تمام خواهد شد و از راه مطبوعات انگلستان و از راه محافل آنجا برای تغییر رویه وزارت خارجه انگلیس اقدام کرد. در این خصوص نباید از خرج کردن دریغ ورزید.

۳ ـ شاه باید هر طوری شده از راه روسیه به ایران برگردد واگر هم فعلاً در خصوص حرکت تأملی دارند، لا اقل [حد اقل] باید اعلان بدارند که از راه مسکو به ایران بر می گردند تا بدین وسیله محبت شوروی ها جلب شود و خود اعلیحضرت، هر که را مصلحت می دانند، برای گفتگوی با شوروی ها مأمور فرمایند، زیرا در ایران می بینیم، تدریجاً سیاست شوروی ها به مساعدت سردار سپه منحرف می شود.

در خارج از این پیغامها، ولیعهد سرش را خیلی نزدیك من آورده در حدود یك ربع ساعت با صدای خیلی آهسته در زمینه دیگری صحبت نمود.....روح این موضوع بدین قرار بود که هرگاه معلوم شد که اعلیحضرت برای بازگشت به ایران، حتماً تردید واندیشه دارند، ممکنست به ایشان حالی شود که بحکم منافع عالی مملکتی و برای حفظ سلطنت موروثی قاجار و به احترام افکار عمومی که مایل به دوام سلطنت خاندان ما هستند، هر گاه اعلیحضرت قطعاً معاودت به ایران را نمی پسندند، ممکنست حقوق سلطنتی یا دست کم عنوان نیابت سلطنت به ولیعهد واگذار شود تا وی که برای فداکاری تصمیم قطعی گرفته است و فعلاً بر اوضاع و احوال تسلط دارد ومی تواند طبق مصالح روز عمل کند و مقتضیات را از نزدیك ببیند، در برابر دشمن تاج وتخت هرچه را که از دستش بر آید،

بعمل آورد. این بود خلاصه و روح مطالبی که می بایست اینجانب از طرف والاحضرت به پادشاه برسانم .....»
رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمد شاه. به کوشش بهمن دهگان. انتشارات فردوسی . چاپ تهران. ۱۳۶۲.

سردار سپه، که پس از امیر کبیر توانسته بود، در ارتش و شهربانی واحدهای اطلاعاتی بوجود آورد، در جریان همه توطئه های ولیعهد و گروه اقلیت قرار داشت، اما گوشش بدهکار این خبرها نبود و یقین داشت با خدماتی که انجام می دهد، توده مردم و روشنفکران آن زمان پشتیبان او وبرنامه هایش خواهند بود. او استعداد کم نظیری داشت که از آنچه که می داند، بهنگام مناسب بهره بردارد. نامه های بسیاری در اختیار داشت که محمدحسن میرزا ولیعهد به احمد شاه نوشته و یا شاه پاسخ ولیعهد را داده بود. اما او آنها را هنگامی علنی کرد ـ در کتاب سفرنامه خوزستان ـ که بدون نیاز به آنها، به عمر توطئه وتبانی ها پایان داده بود.

و، در ماههای نخست سال ۱۳۰۴، در حالی که مخالفانش یکی پس از دیگری، عقب می نشستند وباقی مانده ها، می کوشیدند، بهر وسیله ای که شده، او را از پای در آورند، سردار همچنان در اندیشه سازندگی بود.

در اردیبهشت ۱۳۰۴، نخستین بانک ایرانی، بنام بانک تشون ـ بانک سپه بعدی ـ با سرمایه ۹۵۰ ۸۸۲ ۱ ریال تأسیس شد. این سرمایه، همه موجودی صندوق بازنشستگی ارتش بود. ایجاد بانک تشون که در اسفندماه همین سال دارای شعبه ای هم در رشت شد، نخستین گام برای ایرانی کردن بانکهای کشور وعلاقمند ساختن مردم به پس انداز بود.

قانون نظام عمومی به تصویب رسید، اداره آمار بوجود آمد، مملکت صاحب بودجه مشخص شد، اصلاحات شهری و توسعه و ایجاد خیابانهای جدید آغاز گردید و سرانجام در خرداد ۱۳۰۴ طرح راه آهن سراسری وارد مراحل تدارکاتی شد.

بهانه و دستآویز مخالفان، در شایعاتی که می ساختند، قیام سردار سپه علیه احمدشاه بود. دروغی که خودشان هم باور نداشتند.

اما جز توسل به این شایعه، محمل دیگری برای مخالفت با سردار بدست نمی آوردند. از دل این شایعه بود که می توانستند او را به زیر پا گذاشتن قانون اساسی ، متهم کنند. سردار با متانت و قدرت از کنار توطئه ها می گذشت و حتی در اندیشه ضربه زدن متقابل هم نبود. چه در آن هنگامه و چه در ایام سلطنت بسیار دیده شد که دشمنان دیروزش را به مناصب عالی رساند ـ از برای نمونه حسین علا و نصرت الدوله ـ و با کوچکترین خطایی که زیانش متوجه مملکت بوده، صمیمی ترین دوستش را راهی زندان کرده است و باز از برای نمونه ؛ تیمورتاش.

سردار سپه برای این که این دستآویز را هم از مخالفان بگیرد وبا حضور پادشاه، بهتر بتواند به کارهای دولت وارتش برسد، در ششماهه اول سال ۱۳۰٤، تلگرام های بسیاری به احمد شاه مخابره کرد و حتی توفیق یافت او را راضی به آمدن سازد که باز شورش تازه ای برپاشد.

احمد شاه در شهریورماه ۱۳۰٤ در پاسخ به یکی از درخواست های سردار سپه نوشت:

«....جناب اشرف رئیس الوزرا
بعون الله تعالی دوم ماه اکتبر با کشتی تلنار از پاریس از راه بمبئی به ایران حرکت می کنیم. از مراجعت به وطن عزیز، نهایت مسرت حاصل و خوشوقتیم که آن جناب اشرف را بزودی ملاقات خواهیم نمود. شاه .....»

سردار سپه بی درنگ پاسخی برای او فرستاد:

«....پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایونی
تلگراف مبارک که مبشر تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی بود زیارت و حقیقتاً باعث کمال مسرت گردید. استدعا دارم معلوم فرمایید، موکب ملوکانه به کدام یك از بنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود. رضا، رئیس عالی کل قوا و رئیس الوزرا....».

انتشار خبر بازگشت احمد شاه، بمنزله از میان رفتن بهانه اصلی مخالفان سردار سپه بود وبهمین جهت محمدحسن میرزا ولیعهد که

همچنان چشم بر تخت سلطنت داشت کوشید تا احمد شاه را که چندان استعدادی برای تحمل این گونه ناراحتی ها نداشت از آمدن به ایران، منع کند.

در مورد محمدحسن میرزا ولیعهد و شدت مخالفتش با سردار سپه، نامه ای در دست است که بهنگام کشته شدن ماژور ایمبری خطاب به احمد شاه نوشته و در آن از برادر تاجدار خود می خواهد به مقامات امریکایی در فرانسه وانمود کند که قتل کنسول امریکا «توسط سربازان رضاخان» صورت گرفته است.

بهر تقدیر، با هدایت دربار وروحانیان، آشوب مهرماه ۱۳۰۴ بر سر ماجرای کمبود نان در تهران روی داد و احمد شاه را از بازگشت به تهران منصرف ساخت.

بامداد چهارشنبه اول مهرماه گروهی مرد وزن از جنوب شهر به سوی مجلس بحرکت آمدند و با کمك بازاریان که مغازه های خود را تعطیل و به جمعیت پیوسته بودند، مجلس شورایملی را اشغال کردند، بسیاری از نمایندگان را زیر مشت ولگد گرفتند، در وپنجره های مجلس را شکستند و سرانجام هم با درخواستی که از نیروهای انتظامی شد و سخنانی که مدرس و چند روحانی دیگر ایراد کردند، متفرق شدند. مجلس از نخست وزیر خواست که برای حل مشکل نان چاره ای بیندیشد. سردار سپه بی درنگ دستور داد که از ذخیره آرد نانوایی ارتش کمبود آرد تهران تأمین شود و روز دوم مهر ماه مشکل نان حل شد اما باز در بامداد پنجشنبه دوم مهرماه، دو گروه چند هزارنفری مازم مجلس و سفارت شوروی شدند. نیروی انتظامی بموجب مقررات حکومت نظامی هر دو گروه شورشیان را متفرق ساخت. چند نفری به سفارت شوروی پناهنده شدند و عده ای نیز بازداشت گردیدند که در میانشان چند نفر از اعضای دربار واطرافیان محمدحسن میرزا ولیعهد نیز دیده می شدند.

احمد شاه که آماده بازگشت به ایران بود و به روایت ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹« حتی مقداری از لوازم خود را همراه چند نفر از اطرافیان بوسیله کشتی به بمبئی فرستاده بود »، با شنیدن خبرهای شورش تهران، پاسست کرد و « عزم سفر » را به

« قصد اقامت » تبدیل ساخت.

تهران و سراسر ایران ، لبریز از شب نامه هایی بود که علیه خاندان قاجار پراکنده می شد. سردار سپه بار دیگر، خطرات توطئه را پشت سرگذاشته بود. احمد شاه تلگرامی خطاب به نخست وزیر فرستاد:

«...جناب اشرف ، رئیس الوزرا
امروز روزنامه های اینجا، خبری از ایران درج کرده بودند که گویا بواسطه کمی آذوقه در تهران هیجانی در اهالی تولید شده، بازارها را بسته اند. خیلی اسباب نگرانی من شد. انتظار دارم جناب اشرف فوراً مرا از تفصیل مطلع نموده و جواب این تلگراف را به پاریس مخابره نمایید. شاه.....»

پاسخ سردار سپه به تلگراف احمد شاه، خواندنی وتاریخی است:

«....اعلیحضرت شاهنشاه ایران
تلگراف مبارك زیارت گردید. چهارشنبه اول مهر، عده ای از کسبه بازارها را بسته، بعنوان کمی نان بحال اجتماع بطرف مجلس می رفتند. با این که مقررات حکومت نظامی انتظامی می کرد که از اجتماع آنان قویاً جلو گیری شود. لیکن به ملاحظه آن که کار ارزاق یکی دو روز اخیر قدری مبهم شده بود و احتمال هم داده می شد که هیجان آنها از وحشت سختی نان باشد و شاید از اظهار مطالب تسکین یابند، ممانعتی بعمل نیامد، ولی همین که وارد مجلس شدند، شروع به شکستن در و پنجره و برهم زدن میز وصندلی و کتك زدن وکلا و پاره ای حرکات زشت نمودند. بهر نحوی بود بعضی از وکلا آنها را قانع نموده و بر اثر اقدامات فوری و مجدانه دولت هم فردای آن روز وضع ارزاق خوب ونان فراوان شد، اما بر خلاف ازدحام مردم زیادتر ودو دسته هفت هشت هزار نفری تشکیل و یکی بسمت مجلس و یکی بسمت سفارت روس روانه شدند، اگر چه مقاومت مأمورین انتظامات ، اجتماعات آنان را در هم شکست و عده ای از محرکین را دستگیر نمودند. لکن چند نفری توانستند خودشان را به سفارتخانه بیندازند.

عصر روز پنجشنبه که وزیر امورخارجه، وزیر مختار روس را راجع به این مسائل ملاقات و از مقاصد متحصنین پرسش نمود، جواب دادند که حضرات از حکومت فعلی ناراضی و شاه را می

خواهند، نظر به این که چند روز قبل بشارت تشریف فرمایی موکب همایونی به عامه اعلام و تلگراف مبارک در جرایددرج گردید و از طرفی بنا به تلگراف اطمینان قطعی داشت که این عناوین به هیچ وجه مورد پسند خاطر ملوکانه نمی تواند باشد به تأیید تحقیقات خارج معلوم شد، سیاست روسیه در کار استفاده از موقع و تولید انقلاب است، فعلاً تحقیقات شدید در کشف دسیسه ادامه دارد، علاوه بر سردسته ها و کسانی که مردم را ترغیب و تشویق به انقلاب می کردند، چند نفری از اعضای دربار که تصور می رفت مناسباتی با بعضی از مقامات خارجی داشته باشند، برای تکمیل تحقیقات با اطلاع والاحضرت ولیعهد توقیف و پس از انجام تحقیقات مرخص شدند و تاحرکت همایونی، جریانات مهمه را بعرض اعلیحضرت می رساند. رضا.....».

با آن که سردار سپه در تلگرام دیگری بتاریخ ۲۲ مهرماه به احمد شاه نوشت:

«....بهر حال اگر نظر اعلیحضرت در تأخیر عزیمت موکب همایونی به این اخبار بوده باید عرض کنم که اهمیتی نداشته، این قبیل اتفاقات در همه جا رخ می دهد، بهتر است بطوری که تصمیم فرموده بودند، با کمال اطمینان زودتر حرکت فرمایند.....»

شاه خیال بازگشت نداشت و همچنان مُقام امن نیس و پاریس را بر مَقام پادشاهی ترجیح می داد.

اینك، حتی بسیاری از شاهزادگان قاجار نیز، اگر چه بعضی هاشان با سردار سپه میانه ای نداشتند، در نفرت نسبت به احمد شاهی که دوسال از عزیمتش از وطن می گذشت و خبری از آمدنش نبود، همداستان بودند.

ایرج میرزا، جلال الممالك، شاعر برجسته آن روزگار که خود از شاهزادگان قاجار بود، در شعری سرود:

ـ فکر شاه دگری بایـــد کـرد
شاه ما گنده وگول و خرف است
تخت وتاج و همه را ول کـــرده
در هتل های اروپ معتکف است
نشود منصـرف از سیـــر فرنگ
این همان احمد لاینصرف است !

تلاش و کوشش رحیم زاده صفوی در نیس برای راضی کردن احمد شاه به بازگشت یا کنار رفتن به سود محمدحسن میرزا ـ که بفکر کشتن سرداز سپه هم افتاده بود ـ در برابر مشورتهای احمد شاه با ابوالقاسم خان ناصرالملك ، آقاخان محلاتی و صمدخان ممتازالسلطنه رنگ می باخت. خاطرات رحیم زاده صفوی را از دیدارهایش با احمدشاه ، مرور می کنیم:

«.....شاه با لباس ساده که رنگ بازی داشت، در کنار اتاق پشت میزی ایستاده بودند و با مهربانی و گرمی از من پرسش کرد، به لهجه شوخی گفتند: «...لابد از شهر پاریس و نیس خوشت نیامده» عرض کردم: هرکجا باشد شه ما را بساط، جنت است آن، گربود سم الخیاط ! پس از دو سه دقیقه صحبت های عادی ، چون شاه احساس کرد که اینجانب مطالبی دارم.....پرسید: آیا مطلبی داری؟ عرض کردم: اگر بندگان اعلیحضرت فرصتی داشته باشند، فرمود: من امروز نیم ساعت وقت دارم، هرچه تورییت دارد، امروز و باقی را روزهای بعد بعرض برسانید.....عرض کردم: چاکر عرض نمی کنم که تاجاریه نزد ایرانیان خیلی محبوبند، زیرا ملت ایران از سلطنت این طایفه محترم زیانها برده است. اما با اطمینان خاطر عرضه می دارم که مرحوم مظفرالدینشاه و بندگان اعلیحضرت همایونی واقعاً محبوبیت تام دارند و طبیعی است ملتی که اعلیحضرت را دوست می دارد، توقعاتی دارد.ملت ایران توقع دارد که اعلیحضرت حدود سلطنت و حقوق ملت را صیانت فرمایند و در آن راهها پانشاری و مقاومت فرمایند و توقع ندارند که هر زمان خطری از یك جانب رخ می نماید، تاج و تخت ومملکت را ترك فرموده، عازم فرنگستان شود. این رویه محبوبیت ذات شاهانه را خلل دار می سازد...

شاه در اینجا ، سخن مرا بریده فرمود: بهتر است آنچه را می گویید یکایك جواب بگیرید. من به محبوبیت خودم نهایت اهمیت را می دهم و من هم از صمیم قلب ملتم را دوست می دارم، اما رفقای شما و ملت ایران ،می خواهید من چگونه پادشاهی باشم؟. آیا می خواهید من پادشاهی مشروطه و قانونی باشم یا مختار ومستبد؟..... شاید شما یا رفقایتان یا مردمی که دستی از دور بر آتش دارند، نزد خود چنان می اندیشند که من آن قدرت و جربزه را ندارم که سردار سپه را از میان بردارم و حال آن که راجع به توقیف و تبعید و حتی کشتن این شخص، مکرر از طرف افسران خود قزاقخانه به من پیشنهاد شده و اشخاص قابلی حاضر بودند بگفته خودشان شاهسونی

یعنی شاهدوستی بخرج داده، در همان عمارت گلستان کار او را خاتمه بدهند. اما برای ما واقعه امیر کبیر درس عبرت بود. میرزا تقی خان وزیری کاردان بود والحق نسبت به سلطنت و اداره امور جدم ناصرالدینشاه، خدماتی هم کرد، اما در مقابل، رفتاری نمود که در هر کشور متمدنی باعث محکومیت وی می شد. بدین معنی که خود را به سفارت روس بست و هشت نفر قزاق روس از سفارت روس برای محافظت خانه خود برد و شاه با تهدیدها و اقدامات سخت موفق شد او را از تهران به کاشان تبعید کند. بعدها تبلیغات مخالفین قاجاریه سبب گردیدکه اعمال بد وخطاهای صدر اعظم مزبور فراموش شود ومیرزا تقی خان بعنوان کسی معرفی شود که اگر ناصرالدینشاه گذاشته بود، ایران را می بایست همدوش دولتهای بزرگ ساخته باشد. توقیف و تبعید و نابودی رضاخان حتماً یك پیراهن عثمان دیگر برضد من بوجود می آورد وچیزی نمی گذشت که من می شدم ناصرالدینشاه منفور و او می شد امیر کبیر محبوب !

در اینجا ، من عرض کردم: بنا براین می توان گفت که بندگان اعلیحضرت روشی را پسندیده اید که یك عامل عمده کامیابی سردار سپه شمرده شده و به اراده شاهانه خود، وی را تقویت می فرمایید که نقشه هایش را بر ضد سلطنت قاجاریه انجام دهد. شاه خندید و پاسخی داد که برای من خیلی یأس انگیز بود وشاید، بعدها یك چشمه اختلاف نظرها همان پاسخ بود.

شاه با لهجه روشن و با قیافه مطمئن که حاکی از عقیده راسخ و ثابتی بود، فرمود: آقا ! بدان که من در تحصیل حقوق پیشرفت بزرگی کرده ام و استاد من یکی از شخصیت های برجسته گیتی و رئیس جامعه حقوق می باشد. من عملیات رضاخان را باهرکدام از مبادی و اصول حقوقی مقایسه نموده ام، راست نیامده و تشبثات او و همراهانش تماماً نا مشروع است و این قدر هم نزد همه کس مسلم است که اعمال نا مشروع عاقبت ندارد و کاری که با موازین حقوقی وفق ندهد، قطعاً به فرجام نخواهد رسید.بنا بر این سردار سپه با این تشبثات و اقداماتی که می کند، هیچگاه نخواهد توانست، تخت و تاج و سلطنت را از قاجار برباید.

.....با حال تأثر عرض کردم، هرگاه مردم را وادار سازند که به ضرورت انقلاب و طغیان، الغای سلطنت قاجاریه را تقاضا نمایند و مثلاً کار منجر شود به این که آرای عمومی ملت به وسایل قانونی کسب شود و یا وکلایی انتخاب شوند که حق تجدید نظر در قانون اساسی و حق الغای سلطنت و تغییر رژیم را دارا باشند و آن کسب آرای عمومی یا انتخاب وکلای مؤسسان ، همه جابا فشار سخت و نظارت نظامیان و تهدید وفشار آنان انجام پذیرد، در آن صورت

چه اشکالی خواهد داشت که اکثریت آرا بر علیه (علیه) سلطنت قاجاریه در آید؟

شاه فرمود، بلی، اشکال دارد و آسان نیست، زیرا طبق نظریه رئیس « جامعه حقوق انسانی » و قضات عالیمقام دیگر که من شخصاً با آنها مشورت کرده ام، سلطنت ایران در قانون اساسی چنین معرفی گردیده که « موهبتی است الهی » یعنی حق طبیعی و موروثی ما می باشد. منتها این که، ملت ایران نیز در حق سلطنت، شرکت دارد والبته هیچ شریکی حق ندارد، به اراده و میل خود شریك دیگرش را از حقوق شراکت محروم سازد، همچنان که من هم حق ندارم ملت ایران را از شرکتی که در سلطنت و فرمانروایی دارد، محروم گردانم و ملت ایران نیز نمی تواند مرا از حق سلطنت محروم کند!!!.

فرمایش شاهانه و طرز تفکر ویتین شاه در تثبیت سلطنتش ، حال طبیعی مرا تغییر داد وبا لهجه نزدیك به استهزا که البته مخالف نزاکت و ادبی بود که می باید در حضور پادشاه رعایت شود، عرض کردم: قربان ! یعنی می فرمایید، هرگاه مجلسی که اکثریت آن رضاخانی باشند، بیایند و الغای سلطنت قاجاریه را اعلام نمایند، رئیس « جامعه حقوق انسانی » یا جامعه وی ، سپاهی تجهیز می کند و نمایندگان مجلس ایران را به رعایت اصول حقوقی مجبور می سازد؟!.....»

رحیم زاده صفوی. اسرار سقوط احمد شاه. به کوشش بهمن دهگان. انتشارات فردوسی. ۱۳۶۲، تهران

در حالی که احمد شاه در نیس به وعده های رئیس جامعه حقوق انسانی، دلخوش بود، در تهران وشهرستانها، موجی فراگیر علیه احمد شاه و قاجارها در جریان بود. شب نامه های ژلاتینی به بهانه برقراری سانسور، پیاپی منتشر می شد و کار بجایی رسیده بود که حتی یك فرصت بیست وچهارساعته برای خواندن همه آنهایی که طی همانزمان در سراسر کشور نشریافته بود، کافی بنظر نمی رسید. این شب نامه ها که ابتدا بی نام ونشان بود ، بزودی با نشانی و امضای افراد شناخته شده و سرشناس همراه گردید.

متن یکی از بیش از سه هزار شب نامه را که در اختیار صاحب این قلم است، مرور می کنیم:

«....با این که چندی است برادران آذربایجانی و سایر ایالات و ولایات برای سرنگون کردن سلطنت آل قاجار که تاریکترین

صفحات تاریخ ایران را ایجاد کرده است، نهضت وتعطیل نموده، انجام بزرگترین آمال ملی را از مجلس خواسته اند. معهذا غفلت و وظیفه ناشناسی جمعی از وکلای منفعت پرست مزدور از یکطرف و محافظه کاری دولت از طرف دیگر، مانع پیشرفت مقصود ملت شده، مثل این که نمی خواهند، به بیچارگی ملت توجه نموده و اجرای آمال ملت را وظیفه خود نمی دانند. اینست که با اظهار تنفر از نداشتن آزادی و سانسور جراید فهرست سیئات آل تاجار را ذیلاً بقارئین محترم یاد آوری نموده، وکلای بی علاقه به مملکت را که از بقاء سلطنت در خانواده قاجار طرفداری می نمایند، متنبه می سازیم؛ بدیهی است هر ملتی و طایفه و خانواده خصایصی دارند که گاهی تمام خصوصیات اخلاقی آنها مستحسن و در مواردی اخلاق نیك وبد مخلوط و برای اظهار نظر درخصایص و اخلاق آنها باید محاسن و رذایل اخلاقی را مقایسه کرد؛

خانواده قاجار بشهادت تاریخ یکصد وچند ساله دوره اخیر جز شقاوت و رذالت آثاری از خود باقی نگذاشته برای اظهار نظر در اخلاق آنها کافی است بفجایع آنان مراجعه و آنان را در ردیف اول سلاطین جنایتکار بی علاقه بمملکت محسوب داشت. یکی از صفات و اعمال مخصوصه این سلسله از پای در آوردن عناصر لایقی است که تقدیر خداوندی آنانرا برای ترقی و اصلاح ایران، خلق نموده و بجای آنکه دودمان قجر وجود آن عناصر را برای اصلاح و ترقی مملکت یا لا اقل [حد اقل] برای ادامه سلطنت خود در نتیجه خدمتگذاری مغتنم دانسته اقدامات آنها را تعقیب نمایند، متأسفانه بدست خود مملکت را از وجود آنها محروم وبزرگترین ضایعات را به مملکت وارد وسنگین ترین لکه ها را بصفحات تاریخ خود گذاشتند. لطفعلیخان زند، بدست قاجار معدوم و مملکت از استفاده بزرگی محروم شد. قائم مقام وامیر کبیر و امین الدوله و چندین نفر نابغه دیگر بدست اخلاف او رهسپار دیار نیستی شدند ودر قتل هریك داغ بزرگی بر دل وطنخواهان و آرزومندان اصلاح مملکت گذارده شد. همین جوان امرد عیاش که آخرین سلاله دودمان قاجاریه است، در چهار سال قبل نابغه عصر حاضر و محیی قشون وموجد امنیت را معرض دسایس خود ومزدورانش ساخته، به تحریك کردن یاغیان و ملوك الطوایف می خواسته است او را از پا در آورد، امنیت را که تازه در اکناف مملکت مستقر شده سلب نماید.

دیگر از خصایص رذیله این سلسله عیاشی و هرزگی فوق العاده است که سر صفحه تاریخ زندگانی آنها را تشکیل می دهد. کوه سرسره فتحعلیشاه نمونه آثار عیاشی این سلسله و پیرمردهای عصر حاضر بهترین شاهد هرزگی ناصرالدینشاه و همه ما ناظر عیاشی

و شهوترانی احمد میرزا در طهران و جراید اروپا کاملترین مبین هوسرانی و هرزه گردی او در مهمانخانها و ناحشه خانهای فرنگ می باشد.

دیگر از صفات مخصوصه این خانواده مخالفت صریح و آشکار آنها با اصلاحات و طرفداری کامل از عناصر جنایتکار نالایق می باشد که انتخاب حاجی میرزا آقاسی و امین السلطان و ظل السلطان نمونه عمال و اطرافیان آنها می باشد.همه شنیده ایم که ناصرالدینشاه یکنفر بنای گچکار را برای این که در جواب شاه گفته بود قربان قانون ترسیم پرنده چنین است سخت مجازات کرده است. برای احتراز از طول کلام شرح کامل فجایع این سلسله را به آتیه موکول کرده اوضاع چهار سال قبل مملکت که نمونه زمامداری و سلطنت آنها است برای معرفی این سلسله کفایت خواهد کرد.

با این ترتیب که هر فردی از افراد ملت خسران و زیان کاملی از سلطنت آل قاجار متوجه آنها گردیده و هنوز ناله جانگداز بازماندگان شهدای حریت و بیداری و اصلاح و ترقی مملکت طنین اندلز است و روح پاك آنها با نظر حسرت به ابناء نوع نگریسته انتظار روز انتقام را دارند، ملت محافظه کاری دولت و بی علاقگی نمایندگان ملت چیست ؟ آیا وکلای مجلس می خواهند خود را طرفدار مظالم و فجایع آل قاجار معرفی کنند؟ آیا منتظرند بر اثر مسامحه و بی علاقگی آنها، یکمرتبه صبر ملت تمام و به نغمه های غیر منتظری دست زده شود. در این صورت آنها را باید طرفدار هرج ومرج و مخالف امنیت و آرامش دانست.

آقای پهلوی . ملت از وکلا ، می رود که مأیوس شود و البته چون از تعقیب مقصود منصرف نخواهد شد، تا گزیر است از جان خود دست بکشد وچون خود را فدای انتقام می کند در این صورت زحمات چهار ساله که برای استقرار امنیت و آرامش مملکت متحمل شده اید، ضایع شده و بهدر خواهد رفت. بیش از این محافظه نکنید و به لاطائلات طرفداران خرابی مملکت که بعنوان دوستی اطراف شما را گرفته گوش ندهید. شما برای ملت هستید و باید مصالح ملت را منظور داشته و در انجام آمال ملی اقدام و جدیت نمایید، راضی نشوید بیش از این ملت در انتظار بوده از شما هم مأیوس و دست انتقام ملی را از آستین صبر و بردباری بیرون نماید. آن وقت هیچ قوه وقدرتی در مقابل نهضت ملی ، مقاومت نخواهد کرد. آقایان وکلا از خشم ملت بترسید و از روز انتقام بهراسید، آقای پهلوی شما هم کاری نکنید که ملت مأیوس و برای خلاصی خود از ننگ قاجاریه به اقدامات دیگری مبادرت کند.

جمعیت ملیون ایران

پس از قرائت به دیگران بدهید.....»

بزودی تلگراف های فراوان با نام ونشان کامل، جای شب نامه ها را گرفت و بدنبال آن ، موج تحصن آغاز گردید. حکومت نظامی از انتشار تلگرامها، جلوگیری می کرد. این جلوگیری که به سانسور دولتی تعبیر شد ،آذربایجانی های مقیم تهران را، به تحصن در مدرسه نظام وادار کرد. روایت سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی [تهماسب]، ـ از رؤسای گارد دربار قاجار و سپس از یاران رضا شاه ـ در کتاب « تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر » خواندنی است :

«.....پیش از طلوع صبح بود که میاران شبگرد و زنده دل و بیدار آذربایجانیان مقیم طهران، اطراف باغ مدرسه نظام را احاطه کرده و وولوله غریبی راه انداخته بودن. این اشخاص کیانند؟ برای چه در این دل شب در این منطقه نظامی دور هم گرد آمده اند؟ پلیس در حیرت است.....سوت می زنند و از پست های سیار استمداد می کند. متصر یکی دوتا نیست که از قانون منع تردد سر پیچی نموده و در این وقت نابهنگام و دل شب که هنوز مؤذن گلبانگ صبح را نگفته تامردم ولو بقصد نماز جماعت از خانه بدر آیند، در این نقطه جمع شده اند. در جلو منزل رئیس دولت همهمه غریبی است. اگر سوت آژان ، پست های سیار را بطرف منزل رئیس دولت می کشاند، چند برابر آن ، حسیات درونی آذربایجانی نیز مانند تلگراف بی سیم در در باطن کار خود را می کند، افراد دیگری را به جمعیت ملحوه می نماید و بالجمله هر چه عده آژان بالا می رود، عده نفوس نیز چند برابر بالا می رود. اینها آذربایجانی هستند که در این دل شب بقصد تحصن به در خانه رئیس دولت پناه آورده ولی متأسفانه اول شب جواب یأس شنیده و مقاومت کرده اند که صبح باید مقدرات آنها را تعیین نمایند.....».

عبدالله امیر تهماسب، تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر.انتشارات دانشگاه تهران . ۲۵۳۵ شاهنشاهی

سرانجام بامداد همانروز، سردار سپه با نماینده متحصنین [اسماعیل هشترودی] دیدار کرده سبب تحصن را جویا می شود.هشترودی می گوید: « اولین مقصد متحصنین زیاد تر از این نیست که اجازه داده شود تلگرافات و مکاتیبی که در ظرف یکماه از آذربایجان و سایر نقاط مخابره وارسال شده و بواسطه حکومت نظامی

جلو گیری از ایصال بمقصد وانتشار گردیده از زیر دست سانسور خارج » شود.

به روایت سرلشکر عبدالله امیر تهماسب در خاطراتش، سردار سپه، به سبب استقرار حکومت نظامی در تهران با نظر اسماعیل هشترودی نماینده « هیئت متحدین آذربایجان » مخالفت کرد ولی سرانجام پس از پافشاری ومقاومت متحصنین ، در ساعت سه ونیم بعد از ظهر روز چهارشنبه ٥ آبانماه ١٣٠٤، اجازه انتشار نامه های سرگشاده و تلگرامهای رسیده را در حاشیه « عریضه متحصنین آذربایجان در مدرسه نظام » به « حکومت نظامی طهران » صادر کرد.

متن عریضه از این قرار بود:

«...مقام منیع حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت شوکته

در ظرف یکماه قریب بیست فقره تلگرافات از آذربایجان رسیده و هیئت متحدین آذربایجان را مأمور رساندن آن بعموم اهالی و مجلس نموده اند، حکومت نظامی مانع از انتشار آنهاست، با عدالت و مملکت پروری بندگان حضرت اشرف عالی ،دور است که صدای ناله اهالی ستمدیده آذربایجان که عموم ملت سرتاسر، با آنها هم آواز است، بلا جواب بماند. مستدعی است در این امر مخصوص، اجازه، مرحمت شود که حکومت نظامی ممانعت ننماید.

از طرف هیئت متحدین آذربایجان . اسمعیل هشترودی ....»

سردار سپه در حاشیه این عریضه نوشت:

« حکومت نظامی طهران بر طبق تقاضای آقایان نمایندگان تجار آذربایجان اجازه داده می شود که تلگرافات واصله از ولایات را منتشر نمایند.

ریاست عالیه کل قوا و رئیس الوزرا . رضا »

با صدور این اجازه نامه، پخش اعلامیه ها، تلگراف ها و نامه های سرگشاده آغاز شد.

نخستین تلگراف، روز ١٢ مهرماه از تبریز مخابره شده بود:

«....نمره قبض ١٦٥٥٩ نمره تلگراف ٢٠٧.....

توسط آقای هشترودی . اتحادیون آذربایجان. کمیته مجمع

انتصاد. کپیه اطلامات.

اتحادیه اصناف . برای کوتاه کردن دست غاصبانه تاجار بازار تعطیل وتا موفقیت کامل نشود دست بردار نخواهیم بود. محض هم آواز شدن ، بازار طهران را هم تعطیل نمایید.

کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان .....»

این تلگراف مختصر ترین آنها بود و بتدریج تا تلگرام های ۶۵۵ کلمه ای نیز رسیده بود. بیشتر تلگراف ها در ۱۲ نسخه برای هر مقصد و هر تلگراف به ۵۰ شهر مخابره شده بود.متن همه آنها، نفرت از ادامه پادشاهی تاجارها بود. با انتشار این تلگراف ها در تهران ، بی درنگ سیل جمعیت به هواداری هیئت متحدین آذربایجان بسوی مدرسه نظام رو آورد و شبانه منزل رئیس الوزرا و مدرسه نظام به تصرف جمعیت در آمد. روایت عبدالله امیر تهماسب را مرور می کنیم:

«....روز پنجم آبان ماه ۱۳۰۴ شمسی بود که مقدمه الجیش ملت، یعنی متحدین آذربایجانان که شبانه به در منزل رئیس الوزرا پناه برده و در مدرسه نظام متحصن شده بودند، موفق شدند که سانسور را برطرف نمایند و پادشاه (احمد میرزا) و دربار تاجاریه را فتح کنند. انتشار تلگرافات و رفع سانسور اجازه داد که نفس ها به نفس ها رسیده و این مسئله نیز معلوم گردد که اطراف باغ مدرسه نظام پناهگاه امن وامانی است و بواسطه فشار ملت، پلیس قدرت تعرض و تفریق جمعیت را ندارد. دو ساعت از این واقعه گذشته بود که مردم دسته دسته به عزم تحصن از منازل و دکان های خود حرکت و تا هنگام غروب نه تنها خانه شخصی رئیس دولت و اطاقهای مفروش و مزین مملو از معتکفین و متحصنین گردیده بود، بلکه در باغ مدرسه نیز اطاقی باقی نمانده ، کلاسهای مدرسه را مردم اشغال حتی موزه مدرسه را نیز تصرف نمودند.کلاسها تعطیل و شاگردان بیرون رفتند وبجای آنها متحصنین جای گرفتند و فضای مدرسه پر از چادر گردید.....».

عبدالله امیر تهماسب. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر. انتشارات دانشگاه تهران. ۲۵۳۵ شاهنشاهی

فردای آن روز، بازرگانان تهران نیز به متحصنین پیوستند و خلع تاجارها وارد مراحل جدی و سرنوشت ساز خود گردید. بیانیه

بازرگانان مرکز که در همین روز [ششم آبانماه ۱۳۰٤] صادر شد، نه تنها سرنوشت خاندان قاجار که سرنوشت سردار سپه را نیز روشن ساخت :

«.....اعلامیه تجار مرکز، ۱۰ ربیع الثانی ۱۳٤٤

بعموم افراد حساس مملکت تذکر داده می شود که اساس ترقی و ثروت در هر مملکت منوط به بسط تجارت است و در تمام طبقات مختلفه، طبقه تجارند که عامل مؤثر در ایجاد صنایع و ترویج حرف و بدایع شمرده می شوند. ما تجار که سالها گرفتار چنگال ظلم واستبداد و در اثر لاتیدی یك عناصر نا لایق که بدون استحقاق تاج وتخت مملکت ما را غاصبانه متصرف بوده و هرج ومرج و اصول ملوك الطوایفی را در اصناع مملکت رواج داده، باعتبار و ثروت قاطبه تجار، ضربه های مهلك وارد ساخته، زندگانی خود واخلافمان را تهدید می کردند و بالاخره برآن شدیم که با برادران غیور آذربایجان که در همه مواقع و موارد برای سیادت و سعادت مملکت پیشقدم بوده و در این موقع نیز که تشخیص علت ومرض را داده و تصمیم کرده اند که بهمت مردانه این لانه فتنه و فساد وآشیانه ظلم واستبداد را متلاشی سازند، هم عهد و هم آواز شده و چاره منحصر بفرد آن را دانسته که به ذیل همت و فتوت یگانه فرزند دلیر مملکت حضرت آقای پهلوی توسل جسته، تحصن اختیار کنیم. این است که بعموم تجار ممالك محروسه و افراد غیور آزادیخواه، تحصن ومقصود خود را اطلاع و آن ذوات محترمه را بمشارکت در این نیت دعوت می نماییم. بدیهی است عموم افراد ملت برای برانداختن رژیم سابق وفرو ریختن این لانه فساد با ما شرکت جسته، در تأسیس مجلس مؤسسان و تعیین حضرت آقای پهلوی به سلطنت انتخابی ، سریعاً اقدام عاجل نموده که هر چه زودتر به این بحران و بلا تکلیفی خاتمه داده شود.

از طرف عموم تجار مرکز

اعلامیه فوق بعموم اتحادیه های تجار ایالات و ولایات مخابره شد.....»

پس از بازرگانان مرکز، اصناف و آنگاه زرتشتیان، ارامنه، یهودیان [جماعت بنی اسرائیل] و همگام با آنها، همه گروهها وطبقات به جنبش روی آوردند: تجارجوان، سادات لاریجانی، هیأت علمیه، هیأت متحده کردستانی های مقیم مرکز، جمعیت کاوه، ارباب جراید، وکلای دعاوی و....و...و...

سرانجام سردار سپه از متحصنین که هر لحظه بر عده آنها افزوده می شد و ابعادی حتی فراتر از تحصن مشروطیت پیدا کرده بود، خواست که به تحصن خود خاتمه دهند ویگذارند درخواستهای آنها بطور طبیعی و از طریق مجلس شورای ملی جریان داشته باشد.

گفتنی است که بدنبال پیوستن زرتشتیان به تحصن مدرسه نظام وخانه شخصی سردار سپه، ارباب کیخسرو شاهرخ ، بار دیگر مسأله مربوط به جواهرات سلطنتی را مطرح ساخت و با افشاگری مستدل و مستندی که بعمل آورد، آخرین راه امید را نیز بردربار قاجارها، بست.

آغاز این افشاگری درسال ۱۳۰۰ و درست یك سال وسه روز پس از پیروزی کودتای ۱۳۹۹بود، اما ریشه اصلی آن به زمان خلع محمدعلیشاه از سلطنت باز می گشت.

پس از فتح تهران و پناهنده شدن محمدعلیشاه به سفارت روسیه تزاری، مقداری از جواهرات سلطنتی نیز توسط او وهمراهانش به سفارت وبعد به خارج از کشور برده شد. نخستین کسانی که از این دستبرد به خزانه کشوری آگاه شدند، زرتشتیان تهران بودند.

یك سال پس از پیروزی کودتا، ارباب کیخسرو شاهرخ ، بدنبال اقداماتی که پیش از آن انجام داده و توفیق بدست آوردن پاسخی را نیافته بود، موضوع را در مجلس شورای ملی مطرح کرد. او نماینده زرتشتیان در مجلس بود. حسن پیرنیا [مشیرالدوله] مقام ریاست وزرایی را بعهده داشت. مذاکرات مجلس شورای ملی در روز شنبه ۲۷ جمادی الثانی ۱۴۳۰[۶اسفندماه ۱۳۰۰] را مرور می کنیم:

.....»

ارباب کیخسرو ـ سئوال بنده ، هم راجع به جواهرات و هم در موضوع تمام ذخایر بیوتات سلطنت است که تمام متعلق به ملت است و همچنین راجع بمطالب معوقه که در سنه ۱۳۲۷ مطابق قرار دادی که مابین ملت وشاه مخلوع ،(واقع شده و تا کنون قسمتی از آن بموقع اجرا گذاشته نشده [است]:

اولاً یك قسمت اسناد و قبالجات، نزدشاه مخلوع [محمدعلیشاه]

مانده است که بایستی تسلیم کند ودر این مدت تسلیم ننموده [است]، ثانیاً چهل و نه طغرا اسناد و قبالجات مهمه بوده که نزد مختارالدوله، یکی از ملازمین و همراهان شاه مخلوع بوده ، که هنوز تسلیم دولت نکرده است. ثالثاً مسئله تبدیل مرواریدهای دولتی و کسری زمردها است که مطابق صورت ممضای، شاهزاده کامران میرزا، باید از عهده برآید و کراراً خودش خواسته است، هشتاد هزار تومان غرامت بدهد وقبول نکرده اند و متأسفانه تا کنون هیچ مابد نشده [است]. همچنین دو رشته تسبیح مرواریدهای خیلی گرانبها می باشد که نزد دو نفر از تجار بوده ومتجاوز از چهل هزار تومان، قیمت آنها است در حالی که تجار بقیمت کمی گرفته اند وبایستی ردکنند ورد ننموده اند. همچنین دویسته از جواهرات دولتی است [که] محمدعلی میرزا، در بانك استقراضی سابق گذارده بود ومی بایستی به دولت رد کند وهنوز رد ننموده است.یك قسمت عمده دیگر از جواهرات است که نزد محمد علی میرزا مانده و می بایستی مطابق پروتکل ردنماید، ولی هنوز رد نکرده است. بعلاوه اشیایی از میان رفته که باید نتیجه اقدامات دولت در استردادآنها] معلوم شود، منجمله پنجهزار قبضه تفنگ و چندین هزار فشنگ از اسلحه خانه بیرون رفته و متجاوز از سیصد هزار تومان قیمت داشته و هنوز رد نشده است و نیز ده جلد کتاب نفیسه بوده است که آرشاك از کتابخانه دولتی برده و در نیویورك به دویست وچهل هزار دالر [دلارا که تقریباً سیصد هزار تومان می شود فروخته است و الان آن کتابخانه که این کتب در آنجا مفقود شده است] از دولت امریکا، ادعای یازده میلیون دالر معادل بیست ونه کرور تومان ، غرامت می کند. قریب شصت هزار تومان کتبی بوده که نزد قائم مقام وزیر همایون سابق بوده است و بعد بدست عروسش رسیده و حتی یك مجلد از آن کتب تقدیم یکی از شاهزادگان محترم شده است و این کتب نیز به دولت نرسیده است . اینها قسمت هایی است که نتیجه آن ناقص مانده و باید رد شود وهنوز رد نشده است.

قسمت دوم، راجع به جواهرات است. اولاً در همان اوقات یعنی سنه [۱۳۲۷] سه سال پس از صدور فرمان مشروطیت] که رسیدگی شد، جواهراتی را برای موقع رسمی و تشریفات سلطنتی تخصیص داده اند. سئوال می شود که آیا آن جواهرات در چه حال و کجا است ؟

ثانیاً چهل ونه فقره جواهرات است که بموجب اسناد رسمی متدرجاً از خزانه خارج شده، سئوال می شود آن جواهرات در کجاست؟

ثالثاً دوازده فقره جواهرات است بشرح ذیل [که] اخیراً از

خزانه خارج شده [است]:

۱ ـ تسبیح مروارید نمره یك که هردانه آن تقریباً یك مثقال وزن داشته ، سه رشته .

۲ ـ انگشتر تخمه الماس برلیان ، هشت حلقه

۳ ـ انگشتر الماس نلامك، سه حلقه

٤ ـ انگشتر تخمه لعل، یك حلقه

٥ ـ انگشتر تخمه زمرد، یك حلقه

٦ ـ انگشتر تخمه یاقوت، دوحلقه

۷ ـ انگشتر تخمه فیروزه ، یك حلقه

۸ ـ دگمه تخمه الماس برلیانی که یازده قیراط وزن داشته، یك حلقه

۹ ـ سنجاق تخمه الماس ، یك حلقه

۱۰ ـ سامت طلای مرصع، دوقطعه، قوطی مینك طلا، دوقطعه

آیا اینها در چه حال و کجا است؟

همچنین شنیده می شود در ظرف سنوات اخیره یك جعبه از جواهرات ایران در یکی از بانکهای سویس باسم عباس [نام مستعار احمد شاه در اروپا] امانتاً سپرده شده است. آیا دولت از آن جعبه چه اطلاع دارد؟ و آن جعبه را که سپرده است؟

قسمت سوم راجع به ذخایر دولتی است.....چون خوشبختانه آقای رئیس الوزرا از اشخاصی هستند که از تمام مطالب مستحضرند، استدعا دارم جواب مسائلی را که عرض کردم بفرمایند.

رئیس الوزرا ـ سئوالاتی را که آقای ارباب کیخسرو فرمودند، چون داخل در جزئیات شدند و به بنده اطلاع نداده بودند به این جهت بایستی جزئیات سئوال خود را بنویسند تا بنده تحقیق کرده، جواب یك یك آن را عرض کنم ، اما درمطالب را کلیتاً می توانم عرض کنم . یکی این که همین طور که عرض کردم، کمیسیونی برای رسیدگی به خزانه دربار و همچنین به ذخایر سلطنتی معین خواهد شد وتحقیق خواهد نمود، محل هایی که ذخایر است مناسبت دارد یا ندارد؟ و اگر مناسبت ندارد، به چه محلهایی باید نقل شود؟ و بطور کلی می توانم عرض کنم که دولت در این خصوص تصمیماتی نموده و در دست اقدام است. راجع به سایر مطالب هم بطوری که عرض شد، محتاج به تحقیقات دقیقانه است. صورت سئوال خود را بفرستند تا راجع به جزئیات آن تحقیقات بعمل آمده بعرض مجلس برسد.

ارباب کیخسرو ـ این که فرمودند اطلاع نداشتم، در چندی قبل که بنده صورت سئوال خود را تقدیم ریاست کرده ام ، هم مسئله جواهرات و هم سایر ذخایر سلطنتی را نوشته بودم، حالا که فرمودند صورت سئوال خود را تقدیم نمایم، خواهم نوشت ولی

استدعا دارم صورت راپورتی هم که از ادلره بیوتات به دولت رسیده است، به مجلس بفرستند تا آقایان نمایندگان بیشتر از قضایای دربار مطلع باشند.....»

صورت مذاکرات مجلس شورایملی ، شنبه ۲۷ جمادی الثانی ۱۴۲۰

نه مشیرالدوله و نه هیچ نخست وزیر دیگری، حتی سردار سپه به پرسش های ارباب کیخسرو پاسخی ندادند، چون بهر تقدیر پای احمد شاه بمیان می آمد.اما اینك در آخرین روزهای عمر سلسله قاجار ، فرصتی بود تا فراتر از گفتگوهای مجلس، این آگاهی ها در اختیار همگان قرار گیرد.

ایام کوتاه مدت تحصن. در خانه سردار سپه و مدرسه نظام هم دور از توطئه های محمدحسن میرزا ولیعهد و مدرس و یارانش نبود.

متحصنین، هشدار سردار سپه را ناشنیده گرفتند و تحصن خود را ادامه دادند، شب و روزشان به بحث و گفتگو می گذشت و سرانجام بمنظور اتخاذ یك روش همسان به پیشنهاد حاجی امین الضرب، با رأی مخفی این افراد برای اجرای مقاصد متحصنین انتخاب شدند:

حاجی امین الضرب.اسلامیه.فقیه التجار. کاشف.حاجی میرزا علینقی هاشمی. میرزا عبدالحسین چینی فروش. حاجی میرزا علینقی کاشانچی.حاجی میرزا علی اصغر کتابفروش. حاجی آقا جلال . آقامیرزا علیمحمد محلوجی. آقاشیخ حسین حریری. حاجی میرزا علی صراف. میر آقایی محمد.میرزا محمدسپهر.الحاج میرزامهدی. عبدالمطلب الحسینی. اقل الحاج ربیع تبریزی.حسین آقا ابوطالب شیرازی اسلامی.اقل میرزاحسین صادق اوف. ملا اسدالله اصفهانی. میرزا سیدعلی. عبدالمطلب. علی . محمد. اقل سیدعلی لواسانی. الحاج محمد کاظم مثقالی. علی . یوسف. اقل الحاج علی اکبر کاشانی.علینقی هاشمی. میرزا هادی مقدم. اقل مهدی اصفهانی برادران. احمد زاهدی. الحاج محمد اسماعیل قزوینی.حبیب الحسینی. اقل الحاج حسین. اقل جعفر محلوجی.اقل ناظم رشتی. اقل الحاج بزرگ تبریزی. اقل شیخ حسین حریری. اقل الحاج شیخ ابوالقاسم

مولانا.اقل حاج میرزا علی صراف. الحاج میرزا علی طهرانی. الحاج علینقی کاشانی.

بزودی یك کمیسیون مختلط ، نیز تشکیل شد تا نظرات هیأت ها و طبقات گونه گون حاضر در تحصن را هماهنگ سازد.دو طیف فکری درباره تعیین سرنوشت تاجارها ، جریان داشت.و یکی از این دو ، با تدبیر محمدحسن میرزا ولیعهد ، مدرس و یارانش که به نظرات حقوقی مصدق السلطنه [دکتر محمد مصدق] متکی بود ، به درون متحصنین نفوذ داده شد.

پیش از نفوذ این « فکر جدید »، متحصنین، تصمیم گیری مجلس شورایملی را برای خلع تاجارها از سلطنت و مجلس مؤسسان را برای تغییر بعضی از مواد قانون اساسی بمنظور احاله سلطنت به سردار سپه، کافی می دانستند ،در حالی که فکر جدید ، بر پایه رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی قرار داشت. مبتکران فکر جدید در حقیقت در اندیشه بدست آوردن فرصت برای مقابله با نهضت ملی بودند.

این اندیشه با دلایل و مستندات حقوقی برخورد کرد و عمر چندانی نیافت.

بطوری که از صورت جلسه های چند روزه متحصنین بر می آید ،در « جلسه فوق العاده نمایندگان نهضت ملی »، در پاسخ «استفتا بعضی متحصنین که این حرف را از وکیل منفی [دکتر محمد مصدق]شنیده بودند» و طرح این مسأله که « با وجود قیام عمومی باز باید به آراء عمومی مراجعه کرد یاخیر؟ » ، منتخبین طبقات مختلف ، پس از چند ساعت بحث و گفتگو به این نتیجه می رسندکه: « مراجعه به آرای عمومی وقتی متصور است که یك یا چند ایالت در حدود قانون اساسی به عنوان کردن مسأله ای بپردازند که عقاید اکثریت مردم نسبت به آن مجهول و نامعلوم باشد ، در حالی که انقراض سلطنت قاجاریه خواست ملت است و مخالفی ندارد» بعلاوه:

«...بعد از توسل محمد علی میرزا به اجانب و تحصن در سفارت [روسیه] سلطنت قاجاریه، مشمول اصل انقطاع گردیده و اصل ۲۶ متمم قانون اساسی که سلطنت را در سلسله قاجاریه موروثی

قرار داده، ناظر به موارد عادی و فوت سلطان است و ناظر به مورد انقطاع از حق اختصاصی مدنی نیست و احمد میرزا بعد از خیانت پدر ، بحکم توارث حق استفاده از اصل ۲۶ را نداشته مگر باجازه آراء عمومی در حدود قانون، بوسیله مؤسسان.

مؤسسان قانونی برای احمد میرزا تشکیل نشده، فقط یك جلسه فوق العاده در ۲۷ جمادی الثانی ۱۲۲۷ در طهران منعقد گردیده و با اجازه ضمنی ملت ، احمد میرزا به سلطنت تعیین شد.

این اجازه ضمنی و رضای غیر مستقیم در مقابل نهضت عمومی و قیام ملی دارای اعتبار نیست و بالطبیعه و قهراً لغو وساقط می گردد....».

از صورت جلسه « کمیسیون فوق العاده نهضت ملی،
جلسه روز جمعه ۱۲ شهر ربیع الثانی [۸ آبانماه ۱۲۰۴]

گفتنی است که در همین ایام هیأت متحدین آذربایجان، پس از برگزاری یك جلسه محرمانه، دستور دستگیری دوتن از نمایندگان مجلس شورایملی را صادر و خود بمرحله اجرا گذاشت. و نهضت ملی آذربایجان در تبریز نیز که از بی تفاوتی مجلس شورای ملی به تنگ آمده بود، به تصرف ادارات دولتی دست زد.

در تمام این مدت ، مجلس شورایملی، علیرغم اکثریتی که طرفدار سردار سپه بود، سعی داشت خود را بنحوی از جریانهای روز دور نگاه دارد. پیش از آن که نخستین تلگراف « کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان » در تاریخ ۱۲ مهرماه ۱۳۰۴ به « هیأت متحدین آذربایجان » مخابره شود و به تحصن در خانه سردار سپه و مدرسه نظام بینجامد، مؤتمن الملك [حسین پیرنیا] ریاست مجلس شورایملی را بعهده داشت.اما با آگاهی از جنبش مردم در سراسر ایران ، روز ۱۴ مهرماه استعفا داد تا غباری از مسئولیت بر وجیه الملگیش سایه نیفکند. مجلس ، مستوفی الممالك را به ریاست برگزید ، اما ، او نیز زیربار نرفت . برادران پیرنیا [مشیرالدوله و مؤتمن الملك] اصرار فراوان داشتند تا مستوفی ریاست مجلس را

بپذیرد، اما مستوفی باز هم از پذیرش رأی مجلس سرباز زد. او و برادران پیرنیا، تنها به این سبب در میان افکار عمومی مردان خوبی شناخته می شدند که مردان روز سختی نبودند. و، به این ترتیب از نیمه مهرماه ببعد سید محمد تدین، نایب رئیس ، عهده دار جلسات علنی مجلس بود.

بعد از ظهر روز ششم آبانماه، همزمان با صدور اجازه نامه سردار سپه در مورد انتشار متن تلگرام های سانسور شده، رسیدن تلگرام تهدید آمیزی از کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان، مجلس شورایملی را بر آن داشت تا در راه اجابت خواست های ملی، از حرف و سخن گذشته و وارد مراحل اجرایی گردد. این تلگرام که با تهدید به فتح مسلحانه تهران و « ضبط ادارات دولتی » توسط انقلابیون در سه ماده پایان می گرفت، تیر خلاصی بود که به شقیقه سلسله قاجاریه ، خالی شد و پس از آن هرچه که بود جز تشریفات حقوقی و قانونی ، نبود.

این تلگراف، یك روز پیش از صدور اجازه انتشار تلگرافهای پیشین به تهران مخابره شده بود و نویسنده باور دارد که عدول سردار سپه از تصمیم نخستینش در دیدار با اسماعیل هشترودی و سپس موافقتش با رفع سانسور دولتی ، بدنبال دریافت این تلگرام بوده است.

متن کامل این بیانیه تلگرافی را مرور می کنیم:

«.... از تبریز به طهران ۱. چهارشنبه ٦ آبان ۱۳۰٤»
بیانیه تلگرافی کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان
نظر به این که در نتیجه ۲۷ روز حضور در تلگرافخانه و مخابره بیش از ٤٥ هزار کلمه تلگراف به نمایندگان ساکن بهارستان و چندین دفعه مخابرات حضوری از طرف یك دسته ۲٦ نفری نمایندگان خصوصی تجار و فلاحین و اصناف و اتمام حجت های عدیده، بالاخره ضرب الاجل ٤٨ ساعته از مثبت ومنفی، از طهران یعنی شورای ایران جوابی نرسید،
نظر به این که قطع دست سلاطین قاجاریه از اورنگ سلطنت باستانی ، یکی از مسائل عادی معمولی ولی یك تقاضای بی اهمیت نمی باشد و فرد فرد ملت ایران بر میزان اهمیت فعلی و آتیه خلع این

سلسله سلاطین واقف می باشند،

نظر بر این که کلیه ایالات و ولایات ایران ، پس از استماع فریاد برادران آذربایجانی از فاصله صدها فرسخ، ندای موافقت در داده و عموماً یك دل و یکزبان عزل سلاله سلاطین قجر را از مجلس شورای ملی خواهستار شده اند،

نظر بر این که کلیه ایالات و ولایات ایران ، تلگرافاً نهضت خود را در پیشرفت این مقصود ملی نسبت بهر نقشه ملی برادران آذربایجانی اظهار داشته اند،

و نظر بر این که اهالی آذربایجان از روزهای اول تأسیس سلاطین قجر در ایران ، بواسطه مقرر داشتن شهر تبریز برای مقر حکمرانی و پرورش ولایت عهد آنها، کاملاً بر مکاید و دسایس این خانواده در راه عزت سلطنت و اغتنال ملت ، واقف گشته و در طول مدت یکصد وچهل و هشت سال، فجایع و خیانت آنان را به رأی العین مشاهده نموده و بخوبی دانسته است که این اولادان مغول در راه تأمین مقاصد نامشروع دیرین خود از هیچگونه تشبث نا مشروع و خیانت و جنایتی ، حتی متابعت و تبعیت از اجانب مضایقه ننموده و چنانکه در بدو تأسیس این سلسله عباس میرزا ولیعهد برای دوام و بقای سلطنت در خانواده و این اولاد خصوص به این ننگ تاریخی مضبوط در عهد نامه ترکمنچای تن در داده و خلف صدقش محمد علی برای اهداراهدر دادن ا و سفك دماء اخونریزی ا مسلمین، به سفارت روس پناهنده شد وشاه فعلی در تعقیب همان سیره غیر مرضیه، مسافرت اخیر اروپا را پیش کشیده و آلت دست اجانب گشته و برای اختلال امنیت فعلی پس از اطمینان موفقیت باز بنای پارتی های خارجی خود اعلان مراجعت داد،

و نظر بر این که فرزندان ایران ساکن خطه آذربایجان ، بشهادت تاریخ گذشته و انقلابات اخیر از بدو مشروطیت تا امروز بعموم ایرانیان و تمامی ملل دنیا، پیشروی و مجاهدت و علاقمندی بسعادت و امنیت وطن را عملاً ثابت و مبرهن داشته و نظر بر این که پنجه های افراد حساس آذربایجانی هنوز آغشته به خونهای پلید و ناپاك قشون استبدادی پدر شاه فعلی و ابدان شهداء حریت آن خطه در قعر قبر به آرامگاه ابدی خوداز اثر گلوله های آتشبار محمدعلی هنوز مجروح و خون چکان و روح آنها متنفر و بیزار از آن وجود منحوس بوده و می باشد،

نظر بر این که کلیه ملل حیة ا زنده ا عالم در مواقع انقلاب خود رفتاری نموده اند که برای سایر ملل شرقی سرمشق می باشد،

نظر بر این که ملت ایران، در چند سال قبل پدر این جوان را به جرم خیانتش به مادر وطن از تخت سلطنت برای همیشه بزیر

آورد،

نظر بر این که این سلسله سلاطین را(اگر) باز هم مجال سلطنت ایران از طرف ملت داده شود، بیم آن می رود، بلکه یقین است که اولاد عزیز ما هر چند صباحی یك مرتبه بایستی قیام وانقلاب خونین وسرخ نموده تا یکی از این اولاد سلسله را از سریر سلطنت بزیر آورند و این مسئله انقلابات محتمل آتیه، فی حد ذاته، خود موجب انحطاط و پستی ملت خواهد شد وملت مشرقی و هشیار ایران را از سیر تمدن عقب انداخته و برای انقلابات و کشمکش های داخلی وارد ساخته و بدین وسیله یکی از مهمترین مقاصد اجانب یا بد خواهان وطن را تأمین می سازد،

نظر بر این که با مراجعه (به) تاریخ گذشته و عصر حاضر، خصوصاً دوره مشروطیت عموماً خواهیم دید شخص آقا محمد خان که آنهم مربای دست نابغه عصر خود کریمخان زند بود و بعضی از سلسله بدست فرزندان ایران معدوم یا از سلطنت محروم گشته و آخرین آنها پدر این جوان بود که ما مردم او را معزول و اخراج از وطن نمودیم،

نظر بر این که ریاست عالیه هر ملتی کاملاً مربوط به اراده همان ملت و هیچ قانون و حدی بر وجه حقیقت به میراث نمی توان ضبط و اشغال نمود، زیرا نتیجه اش همان معاملاتی است که اجداد این جوان از طرف اجداد ما مردم معمول گردیده است،

و نظر بر این که در حال حاضر ملت ایران به پیشوایی برادران آذربایجانی خود رعایت کمال نزاکت و کلیه ملایمت را تا این ساعت نموده و از طریق نمایندگان خود که در مملکت مشروطه یگانه طریق رسمی برای یك ملتی در این گونه موارد محسوب می شود، مدت ۲۷ روز است که انجام این مشروع مقدس یعنی قطع دست دودمان قجر را خواستار گردیده است،

ونظر بر این که عقل و سابقه عملی حکم صریح می دهد که هر گاه وکیلی در مقام حفظ منافع موکل خود برنیاید، خود آن موکل بایستی اول آن وکیل را ممنوع از دخالت در آن امر ساخته و ثانیاً شخصاً در مقام حفظ و اخذ حق خود بر آید،

بالاخره، نظر بر این که در موقع عزل پدر این شاه لائید و فرزند دلبند مغول، مجلس شورای ملی ایران که بدست همان پدر منحل شده بود تأسیس نشده بود و کلیه ایالات و ولایات ایران به برادران آذربایجانی خود وکالت در توکیل و وکالت تام در عزل او از سلطنت داده اند واهالی آذربایجان اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف برادران دیگر اولاً محمد علی میرزا را از سلطنت معزول و فرزند نا لایق او را بسلطنت انتخاب و سلام نموده عضدالملك را به

ثبات سلطنت برقرار داشته، لهذا امروز که چهارشنبه ششم آبانماه ۱۳۰٤] و روزاول زمامداری خود ملت است، کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان که در ظرف مدت ۲۷ روز از طرف عموم اهالی مبعوث اداره امور این نهضت مقدس بوده و یگانه مأمور تسهیل وسائل و تمهید مقدمات اجرای مراتب ملی شناخته شده است، شروع به اقدامات عملی می نماید:

ماده اول ـ از این تاریخ برای درآغوش کشیدن شاهد مقصود مقدس ملی خود روابط خود را با طهران قطع و مواد ذیل بهموطنان عزیز اعلام داشته و لازم بتذکر نمی داند که هر فرد از افراد غیور آذربایجان که قدرت ملیت خود را همیشه در تحت لوای نجابت و خونسردی و حفظ قواعد کامله انضباطیه [به] ظهور و بروز رسانیده اند از تقرب بهرگونه عملی که مفهوم [آن] سوء تأثیر بوده باشد، احتراز جویندو هر کسی که جزیی تصور لکه دار ساختن منظور مقدس را در متخلیه خود بپروراند در زیر پنجه قوی قهر ملت نابود خواهد گردید.

ماده دوم ـ کلیه ادارات ضبط و تحت نظر مستقیم کمیسیون نهضت ملی آذربایجان قرار خواهد گرفت.

ماده سوم ـ آذربایجان برای نیل بمقصود مقدس خود و تشکیل خائنین طهران، قوای مکفی از جوانان فدایی ملی آذربایجان تسلیح و اعزام خواهد داشت.

کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان.....»

فردای آن روز [۷ آبان] تلگراف دیگری از تبریز به سراسر ایران مخابره شد که تهدیدها در آن افزونتر بود. « ما بصدای رسا، فریاد حرکت را صادر نمودیم و کار آذربایجان را باصدور این فرمان ملی یکسره ساختیم.» و « حال ما دانیم و تهران ، مادانیم ومرکز دسیسه ونیرنگ ، ما دانیم و آلات لغو رذل دشمنان » ساده ترین تهدیدها بود وتا « ما دانیم و نمایندگان دروغی پارلمان و وجیه الله های دروغی طهران و عناصر اجنبی پرست طهران » بالا می رفت. در این بیانیه به همه شهرها ابلاغ شده بود که به برادران آذربایجانی خود پیوسته و ضمن بتصرف در آوردن ادارات دولتی و حفظ آرامش ، نیروهایی را نیز برای فتح پایتخت قاجاریه، بسیج کنند.

سرانجام در همین روز [۷ آبانماه] گفتگو و مذاکرات خارج از جلسات مجلس شورایملی میان نمایندگان، به داخل جلسات علنی

کشیده شد و براساس گزارش کمیسیون عرایض مجلس شورایملی که انبوهی تلگراف همراه آن بود، موضوع انقراض سلطنت دودمان قاجار مطرح گردید.

یاسایی نماینده سمنان در دوره پنجم و داور وکیل لار، ضمن ایراد سخنانی از مجلس خواستند که پاسخی برای این هیجان روز افزون ملی آماده شود و ملت و مملکت از بلاتکلیفی نجات یابد. شیخ حسین تهرانی وکیل تهران و حاجی سید محمد باقر دستغیب نماینده بندر عباس نیز به تأیید نظرات داور ویاسایی پرداختند.

ملك الشعرای بهار از نمایندگان اقلیت با اذعان به این که «مجلس باید به این بحران وبلا تکلیفی خاتمه دهد»، توصیه کرد که «باید قانون اساسی را رعایت کنیم».

در حین مذاکرات مجلس، از خارج صدای تیر شنیده شد و بی درنگ مجلس از حضور نمایندگان تا آن حد خالی شد که دیگر رای گیری امکان پذیر نبود. خارج از مجلس، نه تیراندازی پیدا شد ونه موجبی برای تیراندازی. همه برداشت ها، بر توطئه قرار داشت. توطئه ای برای از اکثریت انداختن جلسه علنی.

روز هشتم آبان، نمایندگان متحصنین قطعنامه ای را خطاب به سردار سپه تنظیم کردند وضمن دیداری که در ساعت دو بعد از ظهر داشتند آن را به رئیس دولت تسلیم کردند:

«...لایحه قانونی نمایندگان عموم طبقات منتخبه طهران که به آستان مقدس ریاست معظم دولت تقدیم می گردد.

نظر به این که مطابق قواعد حقوقی، مواد قانون اساسی تا موقعی محترم است که اکثریت ملت آن را رد نکرده باشد،

و نظر به این که در مواقعی که عموم ملت استدعای تغییر یك و یا چند اصل قانون اساسی را بنمایند، وکلای پارلمان و مجلس شوری بهیچوجه عنوان مخصوص ندارند و مثل سایر افراد مملکت تلقی می شوند،

و نظر به این که عموم ملت ایران استدعای تغییر و الغای دو اصل ۲۶ و۲۷ را کرده و فقط باید هیئت مؤسسان تشکیل گردد، بموجب اختیاراتی که عموم ولایات به مرکز آذربایجان تفویض نموده اند این حق برای آنان محرز است لذا از پیشگاه هیئت معظم دولت

استدعا داریم که اجازه رسمیت و عملی کردن این مسئول یعنی الغاء و تغییر دو اصل (که از نقطه نظر نهضت و قیام حاصل است) صادر و باب مخابرات برای نمایندگان طبقات باز بگذارند تا با سایر نقاط ولرد مذاکره شده و نمایندگان خود را برای الغاء و جرح و انشاء دو اصل (مؤسسان) انتخاب نمایند.

پارلمان نیز می تواند با مستدعیات ملت مساعدت نموده و اصول مزبوره را بنام ملت الغاء و تعیین تکلیف قطعی را به مؤسسان محول دارند. هشتم آبان نمایندگان عموم طبقات طهران .....»

فردای آن روز ، شنبه نهم آبانماه مجلس شورایملی کار خود را با بحث درباره استعفای مستوفی الممالك از ریاست مجلس آغاز کرد و آنگاه، شیخ جلال نهاوندی ، نماینده نهاوند و ملایر، طرحی را که به امضای هشتاد نفر از نمایندگان رسیده بود، تقدیم مجلس کرد:

«... نظر به این که عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده می شود، به درجه ای رسیده که مملکت را بمخاطره می کشاند،

نظر به این که حفظ مصالح عالی مملکت ، مهمترین منظور و اولین وظیفه شورای ملی است و هرچه زودتر به بحران فعلی باید خاتمه داد، امضا کنندگان با قید دوفوریت، پیشنهاد می کنیم، مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید:

ماده واحده ـ مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می کند. تعیین تکلیف قطعی حکومت، موکول بنظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود.

دلور.اخگر.عراقی.محمدنجات.عبدالله معتمد. کی استوان.دکتر امیر اعلم.حبیب الله شادلو سردار منتصر. رضا دامغانی. دیوان بیگی.عبدالله یاسایی. مفتی.رضاحکمت.محمدتقی.اسعدبختیاری. میرزایی .شوشتری. رضا انشار.یحیی زنگینه.اعظمی هرمزی. ابراهیم. زرضای رفیع.دکتر آقایان. سهراب زاده. سیدابراهیم ضیاء. میرزا آقا عصرانقلاب .وحید سعد. اسمعیل تشقایی. احمد شریعت زاده. دکتر حسین بهرامی. حبیب الله کمالوند. علاء الدین. حسن ملك. مهدی زاهدی. اعتبار. حسین اسفندیاری. حسن الحسینی. محمدولی اسدی. عبدالرحمن صالحی لرستانی. سلیم ایزدی. نظامی. علیرضا

الحسینی ، جیدر قلی، سید عبدالحسین صدر، حسین دادگر، طباطبایی دیبا، الاحقر دستغیب، عظیمی،صادق اکبر، یوسف عدل، فرج الله، مرتضی بیات، سیدکاظم، یعقوب للوسوی، امامی خویی، لطف الله لیقوانی، محمدهاشم انسر، سیف الله اسکندری رضوی شیروانی،حسین صدرایی، محقق شیرازی، رضا مهدوی، محمد معظمی، سهراب ساکینیان، علی خطیبی ، اسمعیل وکیل، سید محمد سلطانی، اسمعیل اصاطو، کازرونی، حایری زاده، اسدالله کردستانی، شیخ جلال ، محمد ولی، طاهری، حایم، محمد علی طهرانی، رهنما...».

گفتنی است که از زمان تسلیم قطعنامه به رئیس دولت و ارائه طرح نمایندگان به مجلس ،تنها هفده ساعت فاصله بود و جلسه چهارساعته روز نهم آبان ، طی مراحل قانونی را به بیست ویکساعت رساند.

درجلسه روز نهم آبانماه، پیش از رأی گیری، سیدحسن مدرس که همه تلاشهای چند ساله خود را نابود شده می دید، نطق کوتاهی کرد و طرح ماده واحده رامخالف قانون اساسی دانست و بعد هم با تعرض جلسه را ترك گفت. حالا بسیاری از یاران اقلیت او نیز در کنار اکثریت قرار داشتند. آنگاه مصدق السلطنه [دکتر محمد مصدق] سخنان تاریخیش را ایراد کرد. سخنانی که پس از شهریور ۱۳۲۰بارها بعنوان بارقه ای از رشادت وشهامت او مورد استفاده طرفدارانش قرار گرفته است.حال آن که، بر پایه آنچه که به استناد مدارك تاریخی در همین وجیزه ناچیز آمد، از نظر نهضت ملی، کار خلع قاجارها از سلطنت، امری انجام شده تلقی شده بود و نقش مجلسی که در ۲۱ ساعت آخر به زیر چتر جنبش ملی پناه برده بود، چیزی جز « همراهی در آخرین لحظه » با ملت نبود. به تعبیری دیگر، حتی اگر اکثریت قریب باتفاق نمایندگان مجلس که طرفدار الغای سلطنت قاجارها بودند، در صف مخالف قرار داشتند و بهر دلیل با نهضت عمومی و ملی همراهی نشان نمی دادند، با تهدیدهایی که از آذربایجان بگوش می رسید و اندیشه مبارزه مسلحانه و تصرف ادارات دولتی و « تشکیل وکلای مجلس » کمترینش بود، جز آن که تحقق خواستهای ملی چند روزی به بهای ایجاد یك حمام خون تازه،

به عقب می افتاد، نتیجه دیگری نداشت. وبه این ترتیب نطق روز نهم آبانماه دکتر محمد مصدق، در حقیقت چیزی جز مخالفت صریح و آشکار با افکار عمومی و نهضت ملی نبود. چه در سرتاسر ایران وچه در درون مجلسی که درپایان همان جلسه با هشتاد رأی موافق در برابر تنها پنج رأی مخالف، به اراده ملت ایران سر تمکین وتعظیم فرود آورد.

اشاره کردنی است که هم مصدق و هم سایر مخالفانی که آن روز سخن گفتند [حسین علا و سید حسن تقی زاده]، مخالفتی با پایان گرفتن کار سلسله قاجار نداشتند، بلکه ایرادشان در اتخاذ راههای قانونی برای انجام آن منظور بود. داور وپاسایی در آن جلسه به سخنان مخالفان پاسخ می دادند.

بعد از ظهر روز نهم آبانماه سید محمد تدین و اعضای هیأت رئیسه مجلس شورایملی به منزل سردار سپه رفتند تا بطور رسمی تصمیم مجلس را به او ابلاغ کنند.

سید محمد تدین اظهار داشت:

«....قانون معوبه انقراض سلطنت قاجاریه و اعطای حکومت موقتی مملکت ایران است که تقدیم حضور والاحضرت می گردد و کلیه نمایندگان با یك قلب امیدوار انتظار دارند که سعادت ایران و ایرانیان در ظل عطوفت والاحضرت تأمین و این قدم بزرگی که در حیات جدید مملکت برداشته شده برای عامه ملت میمون ومبارك باشد....».

رضاخان میرپنج، فرمانده کل قوا، رئیس الوزراء، و اینك والاحضرت رضا پهلوی ، رئیس حکومت موقتی به هیأت رئیسه مجلس گفت :

«...از این قدم مهم وتاریخی که دوره پنجم مجلس شورای ملی در راه سعادت ملت ایران و انقراض سلطنت قاجاریه برداشته و به حیات سیاسی این مملکت یك روح جدیدی بخشیده است، فوق العاده مسرور هستم و از این حسن توجهی که در اعطای ریاست حکومت و سرپرستی ایران به بنده نموده اند، بی اندازه ممنون هستم وامیدوار هستم مجلس پنجم که قدمهای بزرگی برای آبادی و

ترقی ایران برداشته است، در آینده نیز موفقیت های بزرگی احراز نماید، دوره پنجم در تاریخ مشروطیت ایران علاوه از این اقدام بزرگ خدمات مهمی به مملکت نموده و اسم مهمی در صفحات تاریخ از خود بیادگار گذارده است ومن همیشه این حسن نیت نمایندگان دوره پنجم و روابط حسنه ای که با آقایان دارم، فراموش نخواهم کرد.....».

از همانروز، ذکاء الملك فروغی ، کفالت ریاست وزرا را بعهده گرفت و « والاحضرت اقدس رضا خان پهلوی » بعنوان رئیس حکومت موقتی، بکار پرداخت. اما، چنین بنظر می آمد، که برای او هیچ چیز تغییر نیافته است.دلشغولی او همچنان ارتش بود وسازندگی. در واقع ، حتی پیش از طی این مراحل قانونی او رئیس حکومت ، شده بود. از همان سپیده دم سوم اسفند ۱۲۹۹. از همان لحظاتی که سید روزنامه نویس را برای نخست وزیری پیشنهاد کرد. از همان روزی که به وزیر مختار انگلستان گفت، اگر نشان به کسی داده اید، بروید پس بگیرید. از همان روزی که قلب مردم را چپاول کرد.واز همان روزی که توطئه ها را یکی پس از دیگری پشت سرگذاشت و ایران رانجات داد. و با خزانه غارت شده و رجالی که بهترینشان از مسئولیت می گریختند، ساز سازندگی کوك کرد و در همه جبهه ها پیروز شد؛ هم در جنگ . هم در صلح. هم در ایرانی کردن دوباره ایران ..... ایران مدار شده بود و سردارپیش را از ریاست حکومت موقت هم بیشتر دوست داشت.

وقتی گوینده « حکم می کنم » به مجلسیان می گوید « از حسن توجهی که....به بنده » کرده اید ممنون هستم، در حقیقت، فروتنی بیشتری پیشه کرده است. فروتنی اعجاب انگیزی که در برابر همه داشت، جز در برابر دشمنان ایران و جفاکاران بر ایران....

و، تهران وسراسر ایران، ناگهان غرق در شادمانی شد. ملت به آنچه که می خواست رسیده بود واینك هنگامه شادیها ومبارکباد گویی ها بود. متحصنین آغاز کردند و ساعتی بعد سراسر ایران به آن تأسی کرد. دو روز تمام سردار در خانه نشسته بود و هواخواهانش را می پذیرفت. بیانیه کمیسیون مختلط نهضت مای آذربایجان، حالا در سراسر کشور دست بدست می گشت؛

«....هموطنان عزیز!

صفحه جدیدی از تاریخ بروی شما باز شد. دوره نکبت،بدون آسیبی که لازمه آن بود، سپری گردید. آتیه درخشانی با روی بشاش شما را تهنیت می گوید. زیرا که شما با نهضت حرارت آمیز و رویه متینی که در اثنای آن اتخاذ کرده اید، بر عالمیان ثابت گردید که دارای استقلال فکر ورشد سیاسی بوده و می توانید مهار مقدرات خود را در دست گرفته،وجهه سیاست مملکت را در هر موقعی ، بدون هو وجنجال و رجاله بازی، و بی آن که آتش انقلاب خونینی افروخته شده، موجب سلب امنیت وآسایش گردد، به نقطه مقتضی برگردانید.

روشنترین علامت رشد وتکامل ملل، همین امتحان بزرگ است که شما این دفعه با نهایت ثبات و متانت و عاقبت اندیشی و مآل بینی از خود بروز داده و در نتیجه آن به مقصد مأمول ! آرزو شده! زودتر و سهلتر واصل گردید. این است که شما از در جهت شایان تبریك و سزاوار تهنیت هستید. یکی از حیث امتحان جالب تحسین وتمجیدی که در مقابل خودی و بیگانه دادید. دیگری از نقطه نظر مظفریتی که بدست آوردید،شما مدلل کردید که قانع بر سلطنت معطله نبوده، لایق حکومت فعال و تجدد و ترقی پرور و معارف دوست و بالاخره مستحق یك دولت معاصر با تمدن عصر حاضر هستید. بنا بر این کمیسیون مختلط نهضت ملی با نهایت بشاشت، تبریکهای خالصانه و تهنیت های صمیمانه خود را بعموم هموطنان عزیز تقدیم داشته با کمال افتخار بشارت می دهیم که در نتیجه مساعی و مجاهدتهای مبذوله عموم هموطنان عزیز،چه در مرکز و چه در ایالات و ولایات ودر تلو لایحه قانونی دیروزی که در بیانیه قبل مندرج و بمقام معظم ریاست دولت و قوای مالیه مملکت دامت عظمته تقدیم گردیده و در تصویب رساندن آن با مساعدت احساسات هیجان آمیز عموم طبقات اقدام مؤثری بعمل آمده بود، در ظرف مدتی از دیروز عصر تا امروز صبح، در تحت فشار وتضییقات افکار عامه، مابین نمایندگان هیئت های محترم مرکز از یکطرف و وکلای مجلس شورای ملی از طرف دیگر ، توافق نظری حاصل آمده، امروز نهم آبانماه، قبل از ظهر مذاکرات رسمی با حرارتی راجع به ترتیب عملی کردن آن در مجلس شروع و ساعت دو بعد از ظهر ، تصویب مواد سه گانه ذیل به اکثریت هشتاد رأی از هشتاد وپنج نفر حضار، ختم و در میان هلهله و غریو شادمانی با شلیك تیر توپ، به عامه اهالی تبشیرابشارت دادن ! گردید.

اینك مواد سه گانه که مژده آتیه درخشانی را برای عموم هموطنان علاقمند به ترقی و تعالی مملکت متضمن می باشد!

۱ـ خلع سلطنت از خانواده قاجاریه
۲ ـ تفویض حکومت موقتی تا تشکیل مجلس مؤسسان به کف کفایت و اقتدار آقای پهلوی
۳ ـ واگذاری اصلاح مواد۲۶، ۲۷، ۲۸، ۴۰ قانون اساسی و تعیین طرز حکومت آتیه بعهده مجلس مؤسسان
مقتضی است که عامه هموطنان گرام اگرامی ! در مقابل این مظفریت عظیم جشن با شکوهی گرفته روز نهم آبانماه را یکی از اعیاد بزرگ ملی بشمارند.
کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان .....»

کمیسیون طی قطعنامه دیگری از همگان خواست که سه شبانروز شهر ها را آیین بسته و چراغانی کنند. سیل تلگراف و نامه از سراسر کشور، راهی خانه سردار شد. از روحانیان گرفته تا اقلیت های مذهبی ، از شهر گرفته تا روستا. از درون ایران گرفته تا هرجا که ایرانیان دور از مرزهای میهن خانه داشتند. شادی و پیروزی همگانی بود. و گفتنی است که به روایت روزنامه « الناطق لکنهور» چاپ هندوستان، شیعیان هند به نمایندگان سیاسی ایران مراجعه و در خواست کرده بودند « همانطوری که دولت ایران وسایل راهنمایی و آسایش و سهولت مسافرت حجاج ایران را به حجاز فراهم » می کند،« برادران دینی و هم مذهبی شیعیان هند را هم ، مشمول ومنظور دارند.».

در میان شادی و هلهله عمومی و پس از آن که ماده واحده از تصویب مجلس گذشت، عبدالله امیر تهماسب که روزگاری رئیس گارد دربار قاجار بود، مأمور تحویل گرفتن دربار از محمدحسن میرزا ولیعهد و اخراج او از ایران گردید.

مخبر السلطنه هدایت در خاطرات وخطرات می نویسد:

«.... شب دهم آبان، عبدالله خان امیر طهماسبی رئیس گارد احمد شاه، سرتیپ مرتضی خان و دونفر دیگر از افسران، محمدحسن میرزا را از قصر گلستان حرکت داده، بسرحد عراق رساندندو عصر نهم بعضی افسران به قصر رفته ، درها را مُهر وموم کردند....روز بعد حرم را بطرزی ناشایسته از اندرون بیرون کردند....محمد حسن میرزا و حرم او این روزگار را دو نوبت دیدند، خیابانی (شیخ محمد) هم اورا بافتضاح از آذربایجان ،

عذر خواسته بود.....»
خاطرات وخطرات. مخبرالسلطنه هدایت،کتابفروشی زوار،تهران

عبدالله امیر تهماسب در خاطرات خود روایت کاملتری بدست می دهد:

«.....گلستان به حال وحشت افتاده....و بالجمله می خواهیم بطرف دربار تاجاریه برویم.

حسب الامر والاحضرت پهلوی ، دوساعت بعد از ظهر، شنبه نهم آبانماه ۱۳۰۴ مأمور شدم که دربار را تحویل گرفته و خانواده سلطان مخلوع را بیرون نمایم. دوساعت و ده دقیقه از ظهر گذشته بود که وارد عمارت سلطنتی شدم. مشکوه الدوله، پیشخدمت احمد میرزا را خواستم و به محمد حسن میرزا، ولیعهد مخلوع که در غیاب احمد میرزا در ظرف سه سال قائم مقام او بود و در پس پرده هزار رنگ به آب می زد، اخطار نمودم که فوراً تهیه مسافرت خود را دیده و همین امشب از طهران خارج و بطرف اروپا حرکت و به برادر خود ملحق گردد. موقعی که من وارد شدم شوفر محمد حسن میرزا نیز می خواست از دربار خارج گردد. به مشارالیه امر شد که بلا تأخیر اتومبیل را تهیه وحاضر نماید ویکنفر مأمور را تعیین نمودم که شوفر را تحت نظر گرفته و برای اتومبیل بنزین و روغن تهیه نماید. آقا باشی،معتمد الحرم، نیز احضار و تأکید شد که هر چه زودتر اندرون را تخلیه و اسباب های شخصی خود را نیز از دربار بیرون برد وتاصبح این امر حتمی الاجراست. بلافاصله اوامر بموقع اجرا گذارده شد. در این بین صاحب جمع، جواب پیغام را آورد که والاحضرت ولیعهد...[گفتم] بگوییدمحمد حسن میرزا.[گفت] بله ، اظهار می فرمایند برای رفتن حاضرم، ولی وسائل حرکت را ندارم. پول هم ندارم تا لوازم حرکت را تهیه نمایم و در صورت امکان طالب ملاقات و مذاکرات دوستانه دارد[است] و اینطور می گویداکه[چهل هزار تومان از دولت طلب دارم، ممکن است از این بابت وجهی بدهند، بعلاوه قرض و کارهای شخصی دارم که باید کسی را مأمور تصفیه امورات خود نمایم. جواب دادم ، ملاقات ممکن نیست. مذاکرات دوستانه نیز باهم نداشته ونداریم. امر بندگان اعلیحضرت [؟] پهلوی است که باید بموقع اجرا گذاشته شود. فوراً یك نفری را برای تسویه امور ومحاسبات خود تعیین و حرکت نمایید وکارهای شما انجام خواهد شد و اگر عرایض دیگری داشته باشید، بعرض والاحضرت پهلوی خواهد رسید. صاحب جمع ، مثل این بود که به حوادث معتقد نبوده و یا خود تجاهل می نمود ویا برای اثبات

قدویت و یا تجویز تقلید به قابر میت [مزار مرده] اظهار داشت، این مسائل را به والاحضرت ولیعهد.... [اخطار شد، بگویید محمدحسن میرزا] از طرف که ابلاغ کنم؟ و این امر حرکت از طرف کیست؟ جواب داده شد در تفهیم و فهم قبلاً خود را مستعد نموده بدانید، از طرف بندگان والاحضرت پهلوی این احکام ابلاغ می شود.

ساعت دو ونیم بعدازظهر بود که موثق الدوله (مغرور میرزا) وزیر دربار سابق که قبلاً بوسیله تلفن احضار شده بود، حاضر شد و به ایشان اظهار شد، هرچه زودتر رؤسا مسؤل دربار را حاضر نمایید که فوراً اشیاء سلطنتی و اطاق ها باید مهر وموم شود....بالجمله تمام ابنیه و اثاثیه دولتی با حضور رؤسای مربوطه به مسئولیت خود آنها، تحت ضبط و توقیف در آمد.....محمد حسن میرزا از آمدن ما مطلع شده باطاق نشیمن گاه او هنوز وارد نشده بودیم که از روی صندلی خود برخواست [برخاست] و تا نزدیک در اطاق باستقبال شتافت و همین شخص بود که چند ساعت قبل ایرانیان را عبید...خود محسوب می داشت.....اظهار نمودم که توسط صاحب جمع پیغام داده بودم که حسب الامر والاحضرت پهلوی باید زودتر تهیه سفر را ساز وساعت یازده امشب حرکت نمایید و ضمناً اخطار می کنم که لباس نظام را از تن خود بکنید. جواب داد، فرستاده ام لباس دیگری تهیه کرده بیاورند تا عوض نمایم و چهار نفر که همراه من خواهند بود تذکره [گذرنامه] لازم دارند، پول هم برای تهیه لوازم حرکت ندارم، چهل هزار تومان از دولت طلبکار هستم، پیغام دوستانه مرا به اعلیحضرت [؟] برسانید که از نقطه نظر دوستی وسیله حرکت مرا فراهم نمایند. جواب [دادم] البته برای ملتزمین یا در مرکز [یا] در بین راه تذکره تهیه می شود. چگونه می شود، پول نداشته باشید؟ [گفت] بخدا که پول ندارم، مبلغی هم مقروض هستم.[گفتم] بسیار خوب بعرض والاحضرت می رسانم هر طور امر فرمودند ابلاغ خواهم نمود.....[گفت] خانواده را چکنم، همراه ببرم؟. اگفتم] مجاز هستید، می خواهید ببرید، می خواهید در ایران بمانند. کسانی را که می خواهید همراه خود ببرید، ایرادی نیست.....لازم بود به مذاکرات خاتمه داده شود. اظهار نمودم دیگر با شما خداحافظی می کنم و به هم دست دادیم.....برای تسریع حرکت مسافرین و عرض راپورت بخاکپای والاحضرت تشرف حاصل نمودیم. مراتب را معروض داشتم،امر فرمودندمبلغ پنجهزار تومان نقدپرداخته و بقدر کفایت اتومبیل و کامیون برای حمل اسباب ومسافرین داده شود.....»

عبدالله امیر تهماسب، تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۲۵ شاهنشاهی ، تهران

پیش و بعد از، روز نهم آبانماه ۱۳۰۴، چه در ایران و چه در سایر کشورها، به عمر بسیاری از سلسله های پادشاهی و رژیم های دیگر - حتی جمهوری - پایان داده شده است.

تاریخ بلایی را که بلشویك ها بسر تزار و خانواده اش آوردند، فراموش نکرد. همانگونه که تکه تکه کردن جنازه فیصل دوم، پادشاه جوان عراق را در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ از خاطر نخواهد برد. در خانواده قاجار آقا محمدخان، لطفعلی خان زند را کشت و استخوانهایش را زیر پلکان کاخ دفن کرد تا هر روز آنرا زیر لگد داشته باشد و در یك دهه به سالهای دوهزار شاهد بودیم که آزادیخواهان جدید، چه بلایی برسر چائوشسکو وهمسرش آوردند. همانقدر که خون ذوالفقار علی بوتو هنوز در پاکستان می جوشد، کشت وکشتارهای جمهوری اسلامی در روزهای پیروزیشان از حافظه تاریخ پاك نخواهد شد. درتاریخ خودمان و در بلافصل ترین دوره با عصر پهلوی ها، آقامحمدخان قاجار سرسلسله دودمان، از خون بیرون آمد و به تخت نشست و بیش از دویست سال پس از او، حاج روح الله خمینی هم با خون به بساط فرمونیش تکیه زد.

سردار سپه نه از انقلابیون فرانسوی متمدن تر بود و نه از لنین و تروتسکی درس خوانده تر. نه معیارهای روزگار اوبا « حقوق بشر » دهه آخر قرن بیستم برابری می کرد ونه ایران، در تجدد پاکستانی که بوتو را کشت، بسر می برد، اما می بینیم که سرداری چون او، نه تنهااز سوم اسفند ۱۲۹۹ تا نهم آبان ۱۳۰۴- و بعد تا سوم شهریورشوم ۱۳۲۰- هیچگونه راهی در ستیز و دشمنی با قاجارها بر نمی دارد. بلکه برگزیدگان وطنپرست آنها، پیوسته صمیمی ترین یارانش هم بحساب می آیند.

راستی، اگر از سپیده دم سوم اسفند ۱۲۹۹ تا نهم آبانماه ۱۳۰۴، هر گاه میلش، اراده اش و حتی هوا وهوسش اقتضا می کرد - آنسان که دیگران کرده بودند - فاتحه قاجارها را در یك تصفیه خونین بخواند، چه کسی جلو دارش بود؟. آیا پیش از او نمونه بسیار نبود وپس از او در ۱۳۵۷، نمونه دیگری بدست نیامد؟.

باری وبگذریم.

پس از آن شور وشادمانی ملی، اینک نوبت سردار بود که به سخن در آید:

«....چنانکه عامه سابقه دارند، از چندی به این طرف در اطراف واکناف مملکت در اظهار تنفر و انزجار از سلطنت قاجاریه و الغاء آن، نهضت عمومی ایجاد و احساسات ملی روز بروز شدید تر شده و طوری غلیان یافت که در مرکز نیز هیجان فوق العاده ای برای نیل به این آمال ملی بروز کرده و دنباله آن بجایی ممتد گردید که اگر مورد توجه عاجل واقع نمی شد، قطعاً به انقلاب عظیم و عواقب وخیم منتهی می گشت. دولت بپاس احترام آزادی انکار عمومی و احساسات ملی در تمام این مدت بالمره رویه بیطرفی را اتخاذ نموده تا عامه اهالی ومجلس شورای ملی، بنا بر موافقت با انکار عمومی متوجه لزوم خاتمه دادن باوضاع و بحران مملکتی شده و پس از چندی مطالعه و مذاکره در جلسه شنبه نهم آبانماه انقراض سلطنت قاجاریه را اعلان نموده و ریاست حکومت موقتی را به اینجانب واگذار کرد، تا این که مجلس مؤسسان بفوریت تکلیف قطعی را تعیین نمایند.

این است که در تعقیب رأی مجلس شورای ملی، انقراض سلطنت را از آل قاجار و بدست گرفتن حکومت موقتی را بوسیله این اعلامیه، رسماً اعلان می کنم و امیدوارم که تمام علاقمندان بسعادت مملکت در حفظ مصالح عمومی با من کمک نمایند.

رئیس حکومت موقتی مملکت و رئیس عالی کل قوا ـ رضا ...»

بدنبال صدور بیانیه والاحضرت پهلوی، وزارت امورخارجه طی نامه شماره ۱۲۹۳۱، موضوع انقراض سلطنت قاجارها را به نمایندگان سیاسی کشورهای دیگر اعلام داشت. وزرای مختار بی درنگ وصل نامه را اعلام و برحسب معمول شناسایی حکومت موقت را موکول به دریافت نظر رسمی دولت خود کردند. طولانی ترین نامه ای که در شناسایی نظام جدید به وزارت امور خارجه ایران رسید، نامه سر پرسی لورن وزیر مختار انگلستان بود که برخلاف سایر نامه ها، با زبان دیپلماسی شرط وشروط هایی برای شناسایی برشمرده بود.

متن نامه لورن، خواندنی است:

«....۱۲ آبان ۱۳۰۴ نمره ۲۶۹

والاحضرت اقدس

مفاد مکاتبه نهم آبان ماه جناب حسن خان مشار را که قبول

زحمت فرموده ، تصمیم مجلس شورایملی را در الغای سلطنت قاجاریه و واگذاری ریاست موقتی مملکت را به والاحضرت تا انعقاد مجلس مؤسسان که دارای اجازه برای تصمیم قطعی راجع بشکل دولت خواهد بود، به دوستدار اطلاع داده بودند، باستحضار دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسانیدم.

بر حسب دستور العمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان ، محترماً به والاحضرت اقدس ، اطلاع می دهد که با تفهیم این نکته که تمام عهود و قرار دادها و غیره، منعقده فیمابین مملکتین شناخته و کلیه تعهدات مربوطه به آنها کاملاً از طرف حکومت جدید از روی صداقت بموقع اجرا گذارده شود، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود که حکومت جدید را که بر حسب رأی مجلس شورای ملی تا تصمیم قطعی ایران راجع بطرز حکومت آتیه مملکت معین شده است، موقتاً بشناسند.

علاوه بر این با احترام و مسرت خاطر ، والاحضرت را مستحضر می سازم که بموجب همین تفهیم ، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اجازه داده اند که داخل روابط راجعه به امورات شده و کارهای جاریه را با دولت ایران که در تحت ریاست والاحضرت برقرار می شود، فیصله دهم.

موقع را غنیمت شمرده، احتراسات فایقه خود را به والاحضرت اقدس تجدید می نمایم.....».

اینك نوبت تشکیل مجلس مؤسسان فرا رسیده بود. از نیمه دوم آبانماه تا ۱۵ آذرماه، همه در تلاش و تکاپو برای تشکیل مجلس مؤسسان بودند. عده نمایندگان به دوبرابر عده نمایندگان مجلس شورایملی پیش بینی شده بود. « والاحضرت اقدس رضا خان پهلوی » با اعلامیه ای و بامضای « رضا » تا خاتمه انتخابات ، مقررات حکومت نظامی را متوقف ساخت.هیأت قانونی و رسمی ناظران انتخاباتی در تهران روز چهاردهم آبانماه در عمارت دارالفنون تشکیل شد.حاجی حسین آقا امین الضرب، میرزا مجید خان آهی، حاجی میرزا علی قیصریه، دکتر مهدی خان ملك زاده، حاجی رحیم آقا قزوینی، میرزا ابوطالب اسلامیه، حاجی سید محمد اسلامبولچی ، میرزا عبدالحسین چینی فروش نیکپور و آقا ضیاء الدین نوری، به عنوان هیأت اصلی نظار انتخاب شدند و نیرالملك، نقیب زاده، ملا اسدالله فقیه التجار، حاجی محمد حسین بلور فروش، حاج سید

ابوالقاسم کاشی [آیت الله کاشانی بعدی] حاج رحیم اتحادیه، حاج سید محمد لاریجانی، میرزا علی اکبر ارباب و حاج میرزا علینقی کاشانچی نیز بنام « نظار فرعی » یا عضو علی البدل در این انتخابات برگزیده شدند. زرتشتیان، کلیمیان و ارامنه نیز هیأت های اصلی و فرعی خود را برگزیدند. نتیجه انتخابات تهران روز ٦ آذرماه به این شرح اعلام شد:

آقای احتشام زاده ٢٢٨٧٦ رأی، آقای میرزا علی اکبر خان داور ٢١٥٥٧ رأی، آقای حاجی حسین آقا امین الضرب ٢١٣٨٥ رأی، آقای آقا ضیاء الدین نوری ٢١٢٧٩ رأی، آقای حاجی سید ابوالقاسم کاشانی ٢٠٢٧٢ رأی، آقای تدین ٢٠١٢٧ رأی، آقای آیت الله زاده شیرازی ١٩٩٥٢ رأی، آقای شیخ محمدعلی طهرانی ١٩٧٩٢ رأی، آقای حاجی رحیم آقاتزوینی ١٩٦٥٢ رأی، آقای دکتر مهدیخان ملک زاده ١٩٥٩١ رأی، آقای میرزا ابوطالب اسلامیه ١٩٠٠١ رأی، آقای میرزاحسینخان سمیعی [ادیب السلطنه] ١٨٩٢٩ رأی، آقای نظام الدین خان حکمت [مشارالدوله] ١٨٧٧٦ رأی، آقای آقاشیخ حسین یزدی ١٨٥٢٥ رأی، آقای آقامیرزاهاشم آشتیانی ١٨٢٤٢ رأی، آقای سلیمان میرزا [اسکندری] ١٧٨٤٥ رأی، آقای حاجی سید محمد اسلامبولچی ١٧١١٧ رأی، آقای میرزاجوادخان دهدشتی [امیرهمایون] ١٧٠٩٠ رأی، آقای میرزاحسین خان پیرنیا [مؤتمن الملک] ١٦٢٧٧ رأی، آقای سلطان احمدخان راد [معتمدالممالک] ١٥٢٤٨ رأی، آقای نقیب زاده تبریزی ١٥١٨٨ رأی، آقای آقامیرزاسیدمحمدبهبهانی ١١٧٨٦ رأی، آقای آقاسیدعبدالرحیم کاشانی ١١١٤٦ رأی و آقای میرزاعبدالحسین نیکپور ١٠٧٠٤ رأی.

ساعت دونیم بعدازظهر روز یکشنبه ١٥ آذرماه ١٣٠٤ مجلس مؤسسان آغاز بکار کرد.

در میان زمزمه ها وهمهمه ها ، محمود جم [مدیرالملک] که جبه نرمه بر تن داشت ورود رئیس حکومت موقتی را اعلام کرد:

ـ والاحضرت اقدس پهلوی دامت عظمته

سردار با گامهای بلند کشیده، پشت میز خطابه قرار گرفت:

«.... بسمه تعالی

البته آقایان محترم از علل و پیشآمدهایی که باعث انعقاد مجلس مؤسسان گردیده است، اطلاع کامل دارند و می دانند که مجلس شورای ملی که بموجب قانون اساسی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است، بر حسب ضرورت و برای متابعت میل و افکار ملت که در تمام ایران ابراز و اظهار شده بود، برای نیل به استقرار حکومتی که مرام ملی را بهتر تأمین نماید، سلطنت را از سلسله قاجاریه منتزع نموده ، ریاست حکومت مملکت را موقتاً بعهده اینجانب محول ساخته و انعقاد مجلس مؤسسان را برای تعیین تکلیف قطعی امر لازم و مقتضی دانست، این بود که حسب التکلیف و بنا بر تصمیم وتصویب مجلس شورای ملی ، ملت را به تعیین و انتخاب امناء خود بجهت این مقصود مهم دعوت کردم وملت نیز شما را منتخب نموده ، اینك بعون الله و توفیقه، ادای آن وظیفه را که معظم ترین وظایف ملی ومملکتی است برحسب رأی ملت به شما واگذار نموده و شما را دعوت می کنم که صلاح وخیر مملکت را در نظر گرفته ودر هر حال خداوند را شاهد و ناظر اعمال خود دانسته، آنچه وجدان شما بر آن حکم می کند، بموقع عمل بگذارید و چون در این امرحساس طول مدت بی تکلیفی برای مملکت ممکن است جلب مضرات ومفاسد نماید، مقتضی است، حتی الامکان در انجام وظیفه تسریع نمایید. در خاتمه امیدوارم خداوند تبارك وتعالی شما را موفق و مؤید بدارد.....».

روز بیست ویکم آذرماه، مجلس مؤسسان با اکثریت تمام، اصول ۲۶، ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی راضمن تصویب یك ماده واحده تغییر داد و سلطنت ایران به دودمان پهلوی انتقال یافت .

از ۲۶۰ نفر ، ۲۵۷ نفر آرای موافق و ۲نفر آرای ممتنع به ماده واحده دادند.

بی درنگ ۲۶ نفر از نمایندگان مؤسسان به پیشگاه اعلیحضرت رضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران بار یافتند و متن ماده واحده را با مبارکباد فراوان در اختیار پادشاه قرار دادند.

فردای آنروز ، پس از تصویب صورت جلسه ۲۱ آذرماه، مجلس مؤسسان بکار خود خاتمه داد.

وحالا، تنها ادای سوگند در محضر مجلس شورایملی باقی

مانده بود تا همه پیش بینی های قانون اساسی ، تحقق یافته باشد.

این مراسم نیز در روز ۲٤ آذرماه ۱۳۰٤ در مجلس شورایملی بعمل آمد.

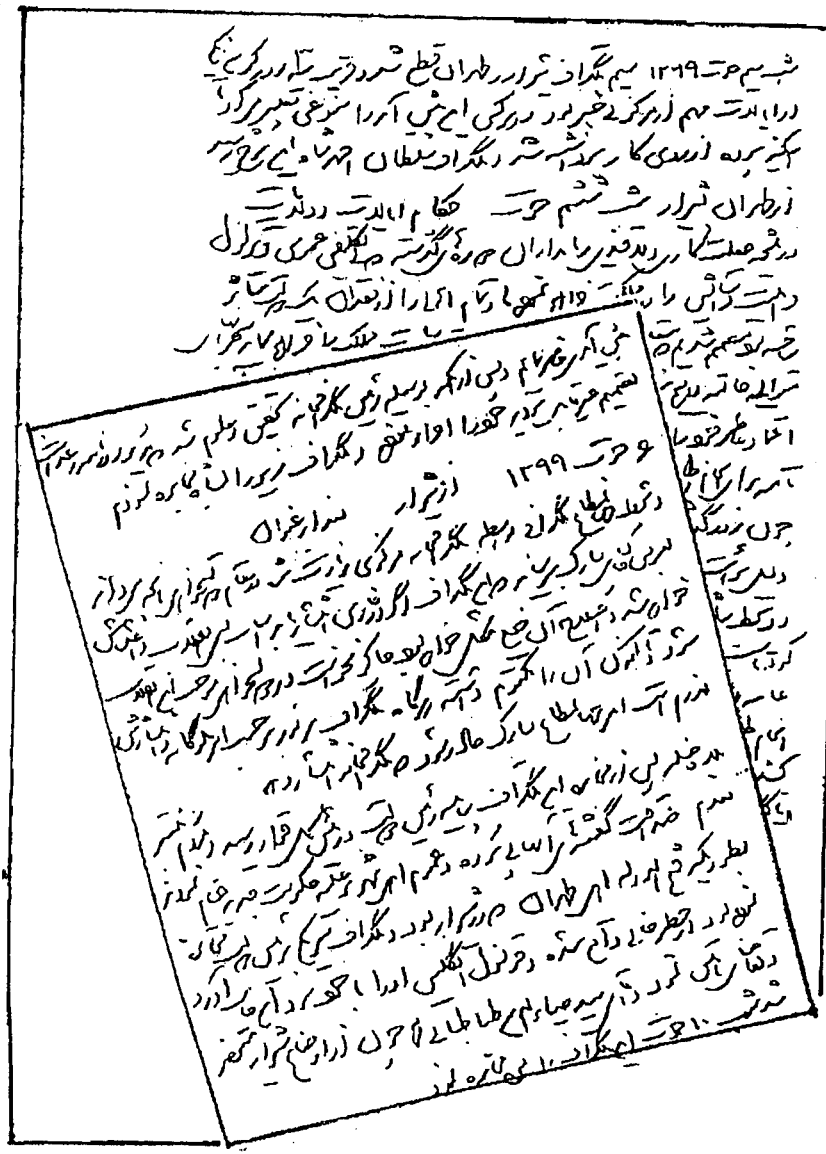

دستخط مصدق السلطنه ا دکتر محمد مصدق ا درباره سوم اسفند .

مربوط به صفحه ۲۱٤

۱۳۴۰
۱۷ شهر ذیحجه

خدمت جناب جلالتمآب اجل اکرم مستر کاپیتان والیس قونسول دولت فخیمه انگلیس دام اقباله

با کمال احترام زحمت میدهد راجع به مفتش بیغاوت تلگرافی که

در این چند روزه از طرف حضرت مستطاب اجل اکرم افخم سرپرسی لورین وزیر مختار
دولت فخیمه انگلیس مقیم طهران و جناب جلالتمآب اجل مستر فتیز پاتریک قونسول
اهواز که بطهران مسافرت نموده ابلاغ داشته اند که توجه و مرحمت درحق
این دوستدار دارند و در امورات این دوستدار غفلت نمیفرمایند کمال امتنان
حاصل ساخته و منتظر خواهش میکنم مراتب تشکرات صمیمانه بنده را خدمت حضرت
معظم الیها تقدیم بدارید مسلم است با عالم مودت و ارادتی که خدمت شان دارم
غیر از این راهم متوقع نیستم که همیشه نظر لطف خود را درحق ارادتمند مرعی بدارند
در امورات راجعه بدوستدار کمال مراقبت و مساعدت بعمل بیاورند
خیر خیر عالم بهترین گواه است که این اقدامات شما بس از تقاضای مرحمت خداوندی
به التفات و توجهات اولیای دولت قویشوکت بریطانیای عظمی مستظهر
و امیدوار است و در خاتمه اوجیه خالصانه و اعتراف نامه خود
را تجدید میدارد ایام عزت و اقبال مستدام باد

نامه شیخ خزعل به کاپیتان والیس کنسول انگلستان

قبض رسید اسلحه و مهمات از انگلستان بامضای سران بختیاری

نمونه (۱۱)

تاریخ ۲۲ برج سنبله سنه ۱۳۰۲ ذیل

نمره ۱۹۵ ضمیمه

در کارگذاری بوشهر

جنرال قونسول انگلیس رفت بحره از مزدوران کمپانی کرنیلیت

پیدا کرده ۲۰ نفر تفنگ بطریان

وزارت امور خارجه

اداره

دایره

نمونه (۱۱)

تاریخ ۹ برج عقرب سنه ۱۳۰۲ ذیل

نمره ۳۷۱ ضمیمه

۱۴ اکتبر ۱۹۲۳

از کارگذاری بحره

بحرانه بختیاری‌ها می‌دارند بلکه جزئی از اصفهان

بیاورند شاید تحریف رزمی طهران کنند تفصیل را

که از طهران داشته قسم خورده‌ایم با عرب متفق‌ایم

آنها از بوشهر خواهند رسید مرسوله رسمی سند مرزی

سلاب تم کشف مرزی ۶۳ نفر

وزارت امور خارجه

اداره _____

دایره _____

اسناد دولتی درباره ورود کشتی های جنگی انگلیسی به بصره در ماجرای خزعل

گزارش کنسول ایران درباره تحریکات مذهبی علیه دولت
سردار سپه در جریان نجات خوزستان

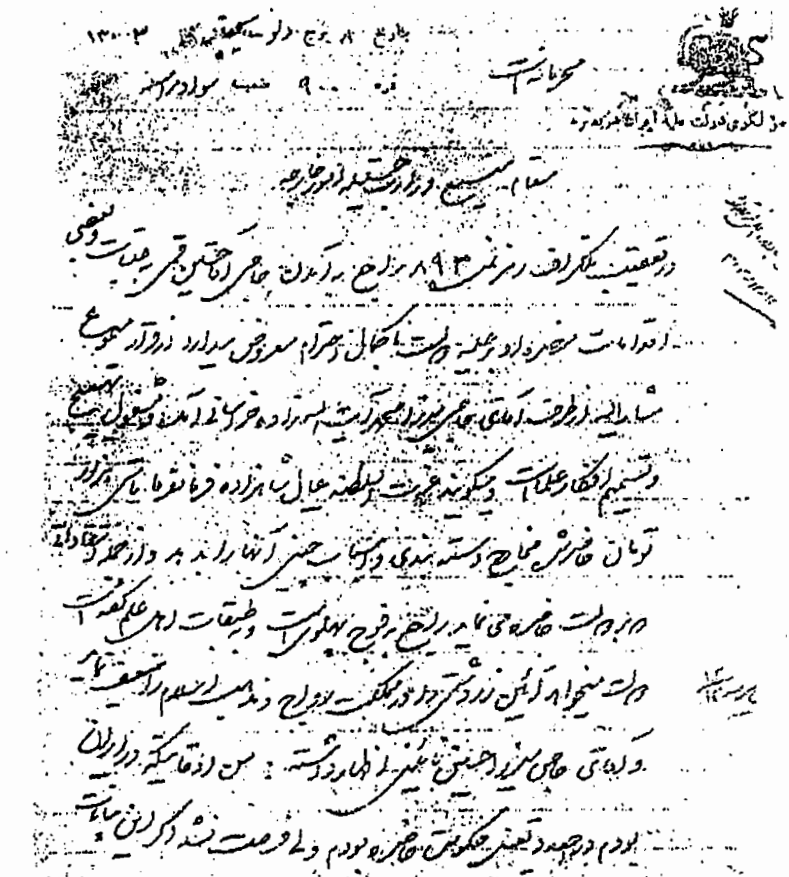

مقام منیع وزارت جلیله امور خارجه
در تعقیب تلگراف رمز نمره ۸۹۲ راجع به آمدن حاجی آقا حسین قمی به عتبات و بعضی اقدامات مضره او برعلیه دولت با کمال احترام معروض میدارد از قرار مسموع مشارالیه از طرف آقای حاجی میرزا محمد آیت الله زاده خراسانی آمده و مشغول تهییج و تسمیم افکار علما است و می گویند عزت السلطنه . عیال شاهزاده فرمانفرما تا سی هزار تومان حاضر شده مخارج دسته بندی و اسباب چینی آنها را بدهد و از جمله وقاحت
دولت حاضره می نماید ریاست بر فوج بهلوی است و طبقات اهل علم گفته
دولت میخواهد آئین زردشتی را در مملکت ترویج و مذهب اسلام را ضعیف نماید
و آقای حاجی میرزا حسین نائینی اظهار داشته : من از وقتیکه در ایران
بودم در صدد تعمیر حکومت حاضره بودم و فرصت نشد اگر این مسائل

را بدهد و از جمله انتقاداتی که بر دولت حاضره می نماید راجع به فوج پهلوی است و به طبقات اهل علم گفته است دولت می خواهد آئین زردشتی را در مملکت رواج و مذهب اسلام را ضعیف نماید و آقای حاجی میرزا حسین نائینی اظهار داشته: من اوقاتیکه در ایران بودم در صدد تغییر حکومت حاضره بودم ولی فرصت نشد. اگر این بیانات مقرون بصحت باشد معلوم میشود آقای نائینی هم با خیالات مخالفین همراه است و گویا شاهزاده نصرت الدوله و آقای حاجی میرزا هاشم آشتیانی در این دسیسه دخالت دارند. چاکر راجع باین قضیه آقای شیخ العراقین مراسله خصوصی که سواد آنرا لفاً ملاحظه خواهند فرمود نوشته است ولی خوب است از طرف اولیای دولت چیزی در این خصوص بشاراله مرقوم شود چون با آقایان علما رل و رابطه دارد میتواند نقشه مغرضین را باطل سازد. چون لازم بود عرض شد.

فدوی محمد حسن

ص ۲

مقرون بصحت باشد معلوم میشود آقای نائینی هم با خیالات مخالفین همراه است و گویا شاهزاده نصرت الدوله و آقای حاجی میرزا هاشم آشتیانی در این دسیسه دخالت دارند. چاکر راجع باین قضیه آقای شیخ العراقین مراسله خصوصی که سواد آنرا لفاً ملاحظه خواهند فرمود نوشته است ولی خوب است از طرف اولیای دولت چیزی در این خصوص بشاراله مرقوم شود چون با آقایان علما رل و رابطه دارد میتواند نقشه مغرضین را باطل سازد چون لازم بود عرض شد.

فدوی محمد حسن

وزارت کابینه نخست وزیری
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۱۶
۲۶۵

مقام منیع وزارت تشکیلات امور خارجه

چهار روز قبل کاغذی با امضای شیخ خزعل و کاغذی با امضای تقریباً بیست نفر از مشایخ
بلاد کعب رسید منجمله به آقا میرزا مهدی آیة الله خراسانی و آقا شیخ جواد صاحب جواهر
تقریباً باین مضمون که بما نظر که مرحوم میرزا آیة الله خراسانی قول داده بودیم از تشبث
بیانی مشروطیت و بقای سلطنت اهتمام و کوشش نمائیم تا کنون اقدام کرده و باز هم
خواهیم کرد اخیراً بعضی ها در طهران حرکاتی بر ضد مشروطیت و مشاء کرده بخیال جمهوریت
و هدم سلطنت افتاده اند لذا لازم است آیات طهران بنویسند در خیال جمهوریت
از سر بیزان و این مطلب را موقوف و زودتر بنویسید شاه مراجعت فرماید و مراقب
اصلی مشروطیت رفتار نمایند و آقا شیخ و عشایر عرب و امیر بختیاری هر باهم فکر
و هم قول هستند اقدامات لازمه را خواهیم کرد.

گزارش دولتی درباره تلاشهای خزعل برای تحریکات مذهبی

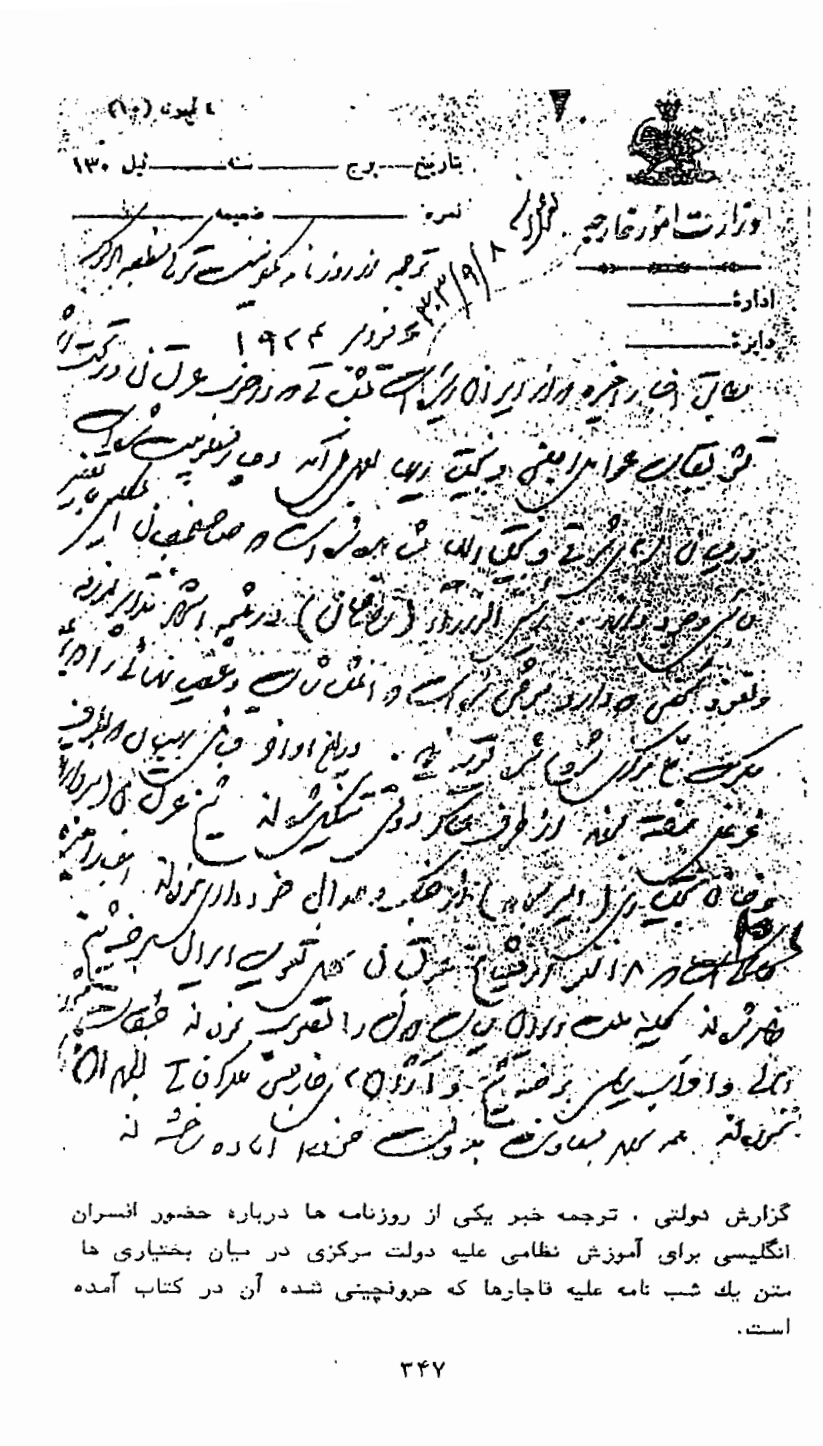

گزارش دولتی . ترجمه خبر یکی از روزنامه ها درباره حضور انسران انگلیسی برای آموزش نظامی علیه دولت مرکزی در میان بختیاری ها متن یك شب نامه علیه قاجارها که حروفچینی شده آن در کتاب آمده است.

دستخط سردار سپه خطاب به حکومت نظامی تهران درباره لغو سانسور در پاسخ نامه اسماعیل هشترودی

RECEIVED			THE INDO-EUROPEAN TELEGRAPH CO. (Limited.)	FORWARDED		
from	at	by	*Teheran Station.*	to	at	by
	M.				M.	
Check No			Thn *From* Paris			

Prefix	No.	No. of wordes	original date and time	Service instruction
sd	9	37	16 1.40	Duplicata

Djenabe Achraf Raisolvoyera

Teheran.

Beoncilan teala dovome mehe octobre ba Keshtiye mosoum be Naldera az marseille az rahe Bombay bekerafe Iran harakat mikonam az moradjeaté be vatan aziz nehayate masarrat hassil va Khochvaqtam Keon djenabe Achrafra bezoudi molagat Khaham nemoud.

Shah

(ازپاریس ـ طهران)

جناب اشرف رئیس الوزرا ـ بعون‌الله تعالی دوم ماه اکتبر باکشتی موسوم به (نلدیرا) از مارسیل از راه بمبئی بطرف ایران حرکت میکنم ازمراجعت بوطن‌عزیز نهایت مسرت حاصل وخوشوقتم که آنجناب اشرف‌را زودی ملاقات خواهم نمود ـ شاه)

So Majeste Imperiale le Schah Paris

Telegrafe mobarek que mobbachere Tachrif farmaiye alahazrate homayoni boud ziarat va haghighatan bacsse Kamale massarat gardid esteda darad maloum farmayand mokebe molonkane be Kodam yek az banadere sarhaddi nozoule edjlal Khahand farmoud 6821

Reza

متن تلگرام احمد شاه به سردار سپه و پاسخ آن

بیانیه بازرگانان تهران بهنگام تحصن در مدرسه نظام. متن حروفچینی شده در کتاب آمده است.

متن بیانیه انجمن زرتشتیان ایران در جریان تحصن مدرسه نظام

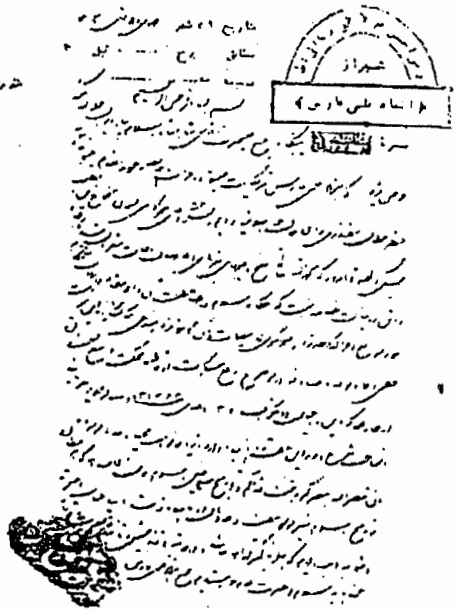

اتحاد علمی فارس

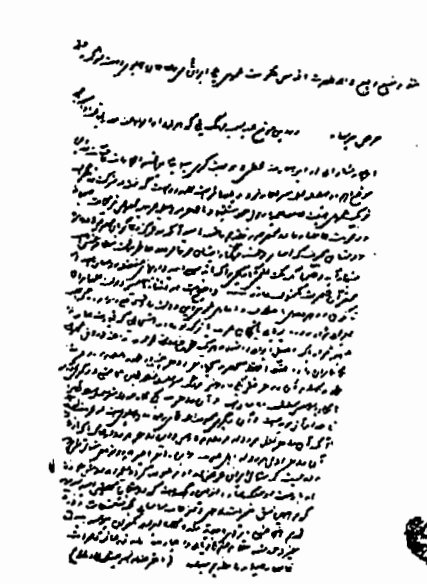

خدام الشریعه محمدعلی دزفولی

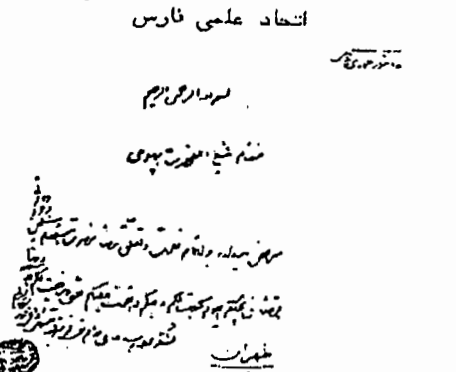

آیت الله محمد رضا زنجانی

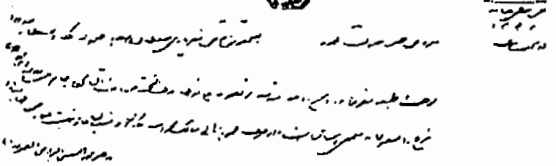

روحانیان پادشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر را تهنیت می گویند.

אגודת מרכזי בני ישראל

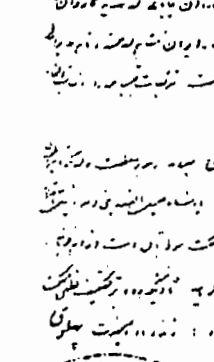

نامه تبریك انجمن مرکزی بنی اسرائیل بمناسبت تفویض ریاست حکومت موقت به والاحضرت رضا پهلوی

نامه انجمن زرتشتیان به والاحضرت رضا پهلوی

والاحضرت اقدسا

ملت ارامنه ایران که پنجسال است عزم و اراده و ثبات قدم و همت والای والاحضرت اقدس اعظم را در حفظ عظمت مملکت شیر و خورشید همه روزه مشاهده مینماید ملت ارامنه ایران که قدم ماسی بلند وجامد تعالی فراموش نشدنی والاحضرت اقدس را در برطرف ساختن مرخس وخاری ازطریق سعادت ملت ایران بابك دنیا افتخار و مسرتی که همه ساعت می بیند ملت ارامنه که نمیتواند تصدیق نکند ایران مقتدر وتوانای امروز الی الابد مرهون سعی وعمل وقدرت اراده والاحضرت اقدس است در این روز مسعود که عامه ملت ایران شاهد سعادت را در آغوش کشیده و چنانچه سالیان دراز انتظار داشت والاحضرت اقدس را در راس حکومت ایران مستقر بیند تبریکات صمیمانه خودشانرا تقدیم آستان مبارك نموده وامیدوار است در سایه همان نیت واراده مائی که نمونه آن در این چند سال در وطن عزیز مشاهده شده عموم ملت ایران و این قسمت ارامنه ایرانی را مورد توجه خاص قرارداده بیش ازپیش مرهون الطاف وطن پرستانه والاحضرت اقدس اعظم بشوند

هیئت متحده ارامنه

فرمانده

فوج گارد تیرانداز آتریاد طهران

دیویزیون قزاق

اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایون شاهنشاهی

بتاریخ ۵ ه :

نمره :

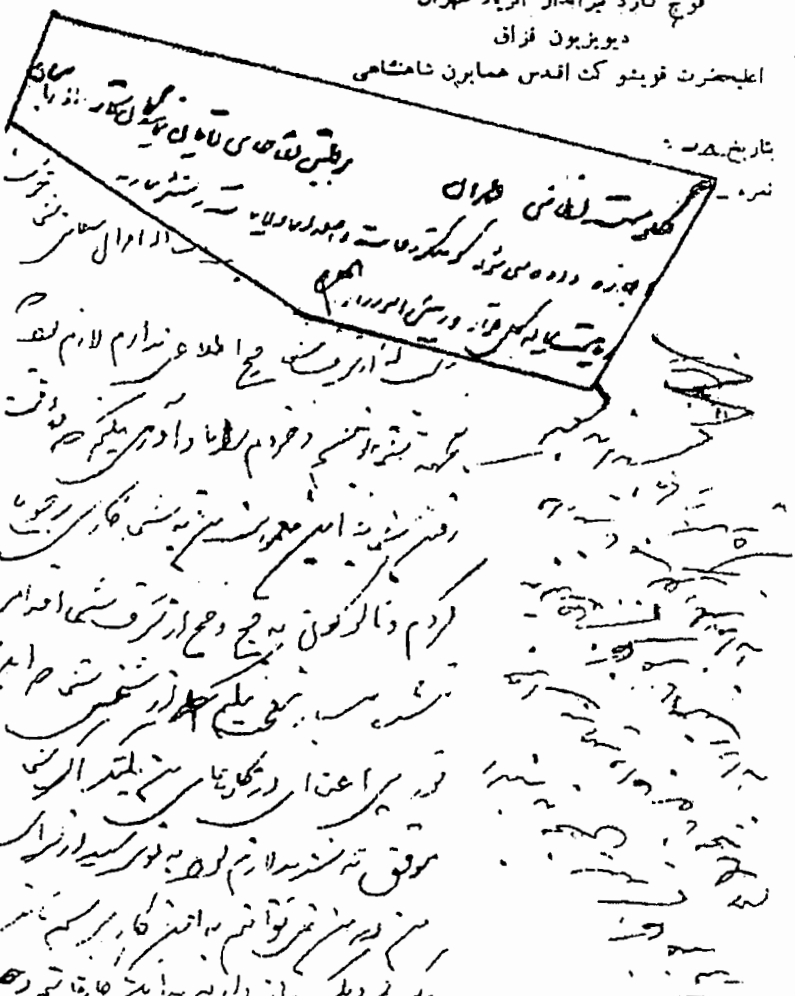

در حالی که اسناد بیشمار دولتی خط اعلیحضرت رضا شاه را بشرحی که خطاب به حکومت نظامی نوشته است، ثبت کرده، سیف پور فاطمی، نامه سراسر غلطی رابعنوان دستنوشته رضاخان در درجه سرتیپی در کتاب آیینه عبرت چاپ کرده است.

پیوند واره ها....

عهدنامهٔ گلستان

که فیمابین دولتین علیتین روسیه و ایران

بسته شده بوکالت عالیجاه میرزا ابوالحسن‌خان و ینارال‌لیدنانه[1] نیکولای ردیشخوف بتاریخ ۱۲۲۸

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

اعلیحضرت قضا قدرت رایت پادشاه جمجاه و امپراطور اکرم عالی دستگاه مالك بالاستقلال کل ممالك انمپریه اروسیه اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالك بالاستقلال ممالك شاهانه ایران بملاحظهٔ کمال مهربانی و اشفاق علیتین که دربارهٔ اهالی و رعایای متعلقین دارند بدفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس رأی شوکت آرای ایشان است طالب و بامستقرار مراتب مصالحهٔ میمونه و دوستی جواریت سابقهٔ مؤکده را در بین‌الطرفین راغب میباشند با حسن‌الوجه رأی علیتین قرار گرفته در انجام این امور نیك و مصوبه از طرف اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم و ایمپراطور بالاستقلال کل ممالك روسیه بعالیجاه معلی جایگاه جنرال لیدنانه روسیه سپهسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان ناظم امور و مصالح شهریه ولادت غوغانای و گرجستان و قفقازیه و حاجی طرخان و کارهای عالی ثغور و سرحدات این حدودات و مامان امرفرمای عساکرسفاین بحر خزر صاحب حمایل الکسندر نسویسکی ذیحمایل مرتبهٔ اولین آتابای مرتبه‌دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورکی صاحب نشان و شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری (نیکولای رایشخوف) اختیارکلی اعطا شده اعلیحضرت کیوان رفعت والارتبت پادشاه اعظم بالاستقلال ممالك ایران هم عالیجاه معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روس و انگلیس بودند عمدةالامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان و محرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت بهیهٔ ایران از خانوادهٔ دودمان وزارت و از امرای واقفان حضور در مرتبهٔ دوم آن صاحب عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس و اسب مرصع یراق میرزا ابوالحسن‌خان را که در این کار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه رودخانه زیروه من‌محال گلستان متعلقه ولایت قراباغ ملاقات و جمعیت نمودند. بعد از ابراز و مبادله مستمسك مأموریت و

اختیارکلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق مصالحهٔ مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب نامجات طرفین قیود وفصول و شروط مرقومه را الی‌الابد مقبول و منصوب و استمرار میداریم.

فصل اول ــ بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال در دولتین روسیه و ایران بود بموجب این عهدنامه الی‌الابد مقطوع و متروك و مراتب مصالحه اکیده در دوستی و وفاق شدید فیمابین اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراطور مالك بالاستقلال کل ممالك روسیه و اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه داراشوکت ممالك ایران و وارث ولیعهدان عظام و میانه دولتین علیتین فخام ایشان پایدار و مسلوك خواهد بود.

فصل دوم ــ چون بیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول و رضا در بین دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اسطامبکوا و پرزندیم باشد یعنی طرفین در هر موضع و حالی که الی قرارداد مصالحة‌الحال بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات‌خوانین‌نشین که تاحال در تحت تصرف و ضبط هر یك از دولتین بوده کماکان در ضبط و اختیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بموجب خط مرقومه ذیل مستور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است از ابتدای ارضی آدینه بازار بخط دوست از راه صحرای منان تا به معبریدی بلوك رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانهٔ کپینك‌چای به پشت کوه متری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردید بعد از آن حدود مزبور که بولایات ایران و گنجه و هم حدود قزاق و شمس‌الدین لورا تا مکان ایشك میدان مشخص و مفصل میسازد و از ایشك میدان نیز از بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانه‌های حمزه چمن و از سر کوههای پنبك الی گوشه محال شوره‌گل و از گوشهٔ شوره‌گل از بالای کوه برف‌الداگوز گذشته از سرحد محال شوره‌گل و میانه حدود قریهٔ سدره و ارنیك برودخانهٔ آرپه‌چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات خان‌نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاد لهذا بجهت زیادهٔ صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و بمعرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و امکنه و مزارع طرفین تفصیلا تحریر و تمیز و تشخیص میسازند آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلحنامه در تصرف جانبین باشد معلوم نمود آنوقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای اسطامبکو

اوپرزندیم مستقل و معین ساخته هر یك از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبورهٔ فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأمورهٔ طرفین هر یك اسطاملکو اوپرزندیم رضا خواهد داد.

فصل سوم ــ اعلیحضرت کیوان رفعت قدر قدرت پادشاه اعظم مالك ممالك ایران بجهت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم و امپراطور کل ممالك روسیه دارند به این صلح‌نامه بعوض خود و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران و ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به ایلی سابط پول است و الکای خوانین‌نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایات طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت اروسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره‌گل و آچوق‌باشی و کورنه و منکریل و ابخاز و تمامی اولکاء و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینه‌الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی و احالی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق بممالك آنمپریهٔ روسیه میدانند.

فصل چهارم ــ اعلیحضرت خورشید رایت امپراطور والاشوکت ممالك روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالك ایران و بجهت اثبات این معنی که بنابر همجواریت طالب و راغب است که در ممالك شاهانه ایران وارث استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار مینمایند که هر یك از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هرگاه محتاج باعانت یا امدادی از دولت علیهٔ روسیه باشند مضایقت ننمایند تا از خارج کس نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و به اعانت و امداد روس و ایران مستقل و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخلهٔ مملکت ایران فیمابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیهٔ روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم ــ کشتیهای دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد مینمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیك شوند و زمان طوفان و شکست‌کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به‌آنها بشود و کشتیهای جانب ایران بدستورالعمل سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریهٔ جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی

و یا د رهر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده میشود که بدستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتیهای جنگی در دریای خزر نداشته باشند.

فصل ششم ـ تمامی اسرائی که در جنگها گرفته شده‌اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان یا هر مذهب دیگر باشند الی وعدهٔ سه ماهه هلالی از تصدیق و خط‌گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هر یك از جانبین خرج و مایحتاج به اسرای مزبور داده به قراکلیسا رسانند وکلای سرحدات طرفین بموجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد. کسانیکه برضا و رغبت خود ارادهٔ آمدن داشته باشند و آنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند و هرکس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواسته باشد بیاید کس را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم ـ علاوه از اقرار و اظهار مزبوره بالا رأی اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم و امپراطور کل ممالك روسیه و اعلیحضرت کیوان رفعت پادشاه اعظم ممالك ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور دارالسلطنهٔ جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و پرداخت و مسجل نمایند و بدستور سابق وکلائی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده به احوال ایشان هیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضائی بمستمدیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم ـ در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات درمیان ممالك دولتین علیتین اذن داده میشودکه هرکس از اهالی تجار بخصوص بثبوت اینکه دوست رعایا و ارباب معاملات متعلق بدولت علیهٔ روسیه یا تجار متعلق بدولت بهیهٔ ایران میباشند از دولت خود یا از سرحدداران تذکره و یا کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالك این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هرقدر خواهد ساکن و متوقف گشته بامور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و تنخواه از امکنهٔ ممالك روسیه بولایات ایران و نیز از طرف ایران اگر بممالك روسیه ببرند بمعرض بیع رسانیده و یا معاوضهٔ بمال و اشیاء دیگر

نمایند در میان ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت مالوفه به‌نزد وکلای طرفین یا از روی صداقت مراتب ادعای ایشان را مشخص و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگر قطع و فصل کار را ساخته نگذارند تعرض و زحمتی بسارباب معاملات عاید شود و ارباب تجار طرف ممالك اروسیه که وارد بممالك ایران میشوند ماذون خواهند بود که اگر خواهند با تنخواه و اموال خودشان بجانب ممالك پادشاهانه دیگر دوست ایران باشند بروند طرف دولت ایران بی‌مضایقه تذکرات را بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیهٔ اروسیه نیز در مادهٔ اهالی تجار جانب دولت ایران که از خاك ممالك اروسیه بجانب سایر ممالك پادشاهان که دوست اروسیه باشند میروند معمول خواهد شد. وقتی یکی از رعایای متعلقهٔ دولت علیهٔ اروسیه در زمان وقف و تجارت در مملکت ایران فوت شد و املاك و اموال او در ایران بماند چون مابعرف او از مال رعایای‌متعلقهٔ دولت است لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض‌الواصل شرعی رد و تسلیم ورثه مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاك مفوت را اقوام او بفروشند چنانکه این معنی در میان ممالك اروسیه و نیز در ممالك پادشاهان دیگر دستور و رعایت بوده متعلق بهر دولت که باشد مضایقه نمینمایند.

فصل نهم ــ باج و گمرك اموال تجار طرف دولت بهیهٔ اروسیه که به بنادر و بلاد ایران میآورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یك بلده گرفته از آنجا اموال مذکور بهر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه گردد و همچنین از اموالی که از ممالك ایران بیرون بیاورند آنقدر گرفته زیاده بعنوان خرج و توجیه و تحصیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شر و شلتاق مطالبه نشود و بهمین نحو در یك بلده باج و گمرك تجار ایران که به بنادر بلاد ممالك اروسیه میبرند و یا بیرون بیاورند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشند.

فصل دهم ــ بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات دولتین علیتین اذن و اختیار به ارباب تجار و ارباب معاملات طرفین داده شد که اموال و تنخواه خودشانرا فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرك از مستأجرین اذن و دستوری نخواسته باشند زیرا که بر ذمهٔ امنای گمرك و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند که تا معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیاید. باج خزانه را از بایع یا از مبیع هر نحو که در میانهٔ خودشان سازش مینمایند حاصل و بازیافت دارند.

فصل یازدهم ـ بعد از تصدیق و خط گذاردن در این شرط‌نامچه بوکلای مختار دولتین علیتین بلاتأخیر به‌اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمره ترك و قطع امور عداوت و دشمنی بهرجا ارسال خواهند کرد این شروط نامه‌الحاله که بخصوص استدامت‌مصالحهٔ دائمی طرفین مستقر و دو قطعهٔ مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرز از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و با خط و مهر مختوم گردیده مبادله با یکدیگر شده است میبایست از طرف اعلیحضرت خورشید رتبت پادشاه اعظم امپراطور اکرم ممالك روسیه و از جانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه والاجاه ممالك ایران به‌امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامه مشروحه مصدقه میباید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا از دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول‌گردد. تحریر فی معسکر اروسیه و رودخانهٔ زیوه من‌محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ هجریه مطابق ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ عیسوی من مولود حضرت عیسی سمت تحریر یافت.

وکیل دولت ایران میرزا ابوالحسن‌خان ـ ژنرال لیدنانه نیکولای ردیشخوف سپاردنی‌الك.

عهدنامهٔ ترکمانچای

صلح مابین ایران و روسیه در ترکمان‌چای بتاریخ ۲۲/۱۰ فوریه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شهر شعبان ۱۲۴۳ امضاء شد.

فهرست مندرجات

فصل اول ـ صلح و مودت.
فصل دوم ـ فسخ عهدنامهٔ گلستان بواسطهٔ وقوع جنگ
فصل سوم ـ ایالاتی که بروسیه داده شده است.
فصل چهارم ـ خط جدید سرحدی.
فصل پنجم ـ اراضی و نواحی جدیدی‌که بروسیه تعلق یافته‌است.
فصل ششم ـ وجه خسارت جنگ ـ تضمین و اقساط و ترتیب تادیهٔ آن.
فصل هفتم ـ درباب عباس‌میرزا نایب‌السلطنه.
فصل هشتم ـ سیرسفاین تجارتی مملکتین در بحر خزر ـ شکست و غرق کشتی.
فصل نهم ـ شرایطی که راجع به‌سفاین جنگی است.
فصل دهم ـ حفظ مناسبات تجارتی و حمایت اتباع طرفین ـ

قنسول و وکلای تجارتی ـ در باب شکایت دولت علیه از قنسول یا مأمور روسیه.

فصل یازدهم ـ تسویه‌دعاوی‌معوقه ـ وصول و یا ایصال مطالبات.

فصل دوازدهم ـ اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیر منقوله هستند و مهلتی که بجهت انتقال آن بمومی‌الیهم داده شده است ـ کسانی که استثنائاً از انتفاع این مهلت محروم هستند.

فصل سیزدهم ـ اسرای جنگی.

فصل چهاردهم ـ شرایطی که راجع بفراریان است.

فصل پانزدهم ـ عفو و بخشش دربارهٔ اشخاصیکه در مدت جنگ و بعد از آن مرتکب ببعضی اعمال شده‌اند ـ اموال منقوله و غیر منقولهٔ معقوین و مهلتی که از این بابت به‌مومی‌الیهم‌داده شده است ـ کسانیکه از عفو و اغماض محروم هستند.

فصل شانزدهم ـ ترك مخاصمات ـ تصدیق عهدنامه.

بنام خداوند متعال

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قویشوکت معظم نامدار امپراطور و صاحب اختیار کل ممالك روسیه بالسویه و از صمیم قلب مایل هستند که بر صدمات محاربه که مخالف میل طرفین است نهایتی داده و مجدداً روابط قدیمهٔ حسن همجواری و مودت را مابین مملکتین بوسیلهٔ صلحی که فی‌حدذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلافات و برودت آتیه بوده باشد برپایه و بنائی محکم استوار دارند لهذا وزرای مختار خود را که برای این امر سودمند مأمور هستند از اینقرار معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه ژان پاسکیه‌ویچ آجودان جنرال و سرتیپ پیاده‌نظام فرمانده اردوی قفقازیه‌کفیل امور غیرنظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقازیه رئیس قوهٔ بحریهٔ دریای خزر دارای نشان آلکساندرنوسکی مکلل بالماس و نشان سنت آن از درجهٔ اول مکلل بالماس و سن ولادیمیر از درجهٔ اول و سن‌ژرژ از درجهٔ دوم و دو شمشیر افتخاری که یکی مرصع و دیگری طلا که روی آن اینطور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجهٔ اول و نشان هلال عثمانی و غیره و آلکساندر ابروسکوف کنسیه‌دتا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور دارای نشان ولادیمیر از درجهٔ سوم و سن‌استانیسلاس لهستان از درجهٔ دوم سن‌ژان بیدالمقدس و از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا.

وزرای مختار طرفین پس از آنکه در ترکمانچای اجلاس کرده و اختیار نامهای خود را مبادله و آنرا موافق قاعده و مرتب به‌ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند.

فصل اول ــ از امروز به‌بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین ممالك و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت برقرار خواهد بود.

فصل دوم ــ چون مخاصمهٔ طرفین معظمین، که بسعادت امپراطور باختتام رسید تعهدات عهدنامهٔ گلستان را باطل میدارد، لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه چنین صلاح دیدند که بجای عهدنامهٔ مزبور مواد و شرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیهٔ مودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند.

فصل سوم ــ اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود خانات ایروان را که در دوطرف رودارس واقع است و نیز خانات نخجوان را بملکیت مطلقه بدولت ارس واگذار میکنند بناء علیهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد میشوند که دفاتر و اسنادیکه راجع بحکومت و ادارهٔ خانات فوق‌الذکر است منتها در ظرف ششماه از امضای این عهدنامه بمأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم ــ دولتین معظمتین معاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از اینقرار ترسیم شود:

این خط از نقطهٔ سرحد دولت عثمانی‌که بخط مستقیم نزدیکترین راه بقلهٔ کوه آغری کوچك است شروع شده بقلهٔ مزبور رسیده و از آنجا بسرچشمهٔ رود قراسوی سفلی که از دامنهٔ جنوبی آغری کوچك جاری است فرود میآید پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود الی محل التقای آن بارود ارس که محاذی شرور است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و بقلعهٔ عباس‌آباد میرسد از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاچ یعنی سه‌ورست و نیم روسی بوده باشد به‌تمام جهات کشیده خواهد شد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع میشود منحصر بدولت روس بوده و در ظرف دوماه از تاریخ امروز بطور دقت تخطیط خواهد شد از محلی که طرف شرقی این خط متصل برود ارس میشود خط سرحدی مجرای رود مزبور را الی گداریدی بلوك متابعت میکند و خاك ایران از این نقطهٔ اخیر الی سه آقاچ یعنی بیست و یك ورست روس در طول مجرای ارس ادامه مییابد بعد از وصول باین محل خط سرحدی جلگهٔ مغان بطور مستقیم گذشته بمحلی از مجرای بالها رود خواهد آمد که در سه آقاچی یعنی بیست و یك ورست پائین‌تر

از ملتقای دو رود آدینه بازار و ساری قمیش واقع است پس از آن خط سرحدی از ساحل چپ بالها رود الی ملتقای دو رود مزبور آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده و از آنجا در ساحل راست رودخانهٔ آدینه‌بازار شرقی الی سرچشمهٔ آن ممتد و از سرچشمهٔ مزبور الی قلهٔ تپه‌های جگیر میرسد بطوریکه تمام آبهائیکه بطرف دریای خزر جاری است متعلق بروسیه بوده و تمام آبهائیکه جریانشان بطرف ایران است تعلق بدولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا حدود دولتین بواسطهٔ تیزه کوهها محدود میشود لهذا مقرر است که دامنهٔ این کوهها که بسمت دریای خزر تمایل دارد متعلق بدولت روس بوده و دامنهٔ آنطرف کوهها اختصاص بایران خواهد داشت.

از تیزهٔ تپهای جگیر خط سرحد کوههائی را کـه فاصل بین طالش و ارشق است متابعت نموده و بقلهٔ کمرقوئی میرسد و قللی که فاصل دامنه و طرف کوههای مزبور است در اینجا تحدید حدود مینماید بهمان قسم که در باب مسافت بین سرچشمهٔ آدینه‌بازار و قله‌های جگیر ذکر شد.

پس از آن خط سرحد از قلهٔ کمرقوئی تیزهٔ کوههائی که بلوك زوند را از ارشق جدا مینماید متابعت نموده و بمحلی که حدود بلوك ولیکیج است میرسد و ترتیبی که درباب جریان آب ذکـر شده است مراعات خواهد شد و از اینقرار بلوك زوند باستثنای قسمتی که در آن طرف قلهٔ کوههای مزبور است متعلق بروسیه خواهد بود.

از محلی که حدود بلوك و لکیج است خط سرحد بین‌الدولتین قلل کوه کلوپوتی و قلل سلسلهٔ عمدهٔ کوههائی‌که از بلوك ولیکیجی میگذرد متابعت نموده و بسرچشمهٔ شمالی رودخانه موسوم بآستارا میرسد و اینجا هم مسئلهٔ جریان آب چنانچه در فوق ذکر شده است مرعی میباشد.

از آنجا خط سرحدی مجرای آستارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده و حدود خاك دولتین را باتمام میرساند.

فصل پنجم ـ اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت به‌اعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند بموجب همین فصل از طرف خود و از طرف وراث و اخلاف‌خود واضحاً تصدیق مینمایند که ممالك و جزایری که مابین خط تحدیدی فصل اخیر و تیزهٔ جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیر این‌نواحی متعلق بدولت روسیه میباشد.

فصل ششم ـ محض تلافی مصارف کثیرهٔ که از این جنگ بین‌الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عـوض خسارات و ضررهائیکه بدین‌جهت باتباع روس رسیده است اعلیحضرت شاهنشاه

ایران متعهد میشوند که وجه خسارتی تادیه کرده مصارف و ضررهای مزبور را جبران نمایند.

طرفین معظمین معاهدین این وجه خسارات را بده کرور تومان رایج یا بیست ملیون مناط نقره معین کرده و مقرر میدارند که ترتیب اقساط و تضمین تادیهٔ آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود اعتبار و استحکام قرارداد مزبور بحدی خواهد بود که کانه لفظ بلفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم ـ چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح‌دیدند که حضرت اشرف عباس‌میرزا فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض اینکه نیات دوستانهٔ خود را مکشوف و میلی را که در مساعدت باستحکام این‌نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد میشوند که از امروز شخص حضرت عباس‌میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس بتخت سلطنت سلطان حقهٔ این مملکت بدانند.

فصل هشتم ـ سفاین تجارتی روس مثل سابق حق خواهند داشت که بطور آزادی در دریای خزر و در امتداد سواحل آن سیر کرده و بکناره‌های آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت.

و سفاین تجارتی ایران هم حق خواهند داشت که بقرار سابق در بحر خزر سیر نموده و بسواحل روس بروند و درصورت غرق و شکست هم بآنهاکمك و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی‌های جنگی چون آنهائیکه بیرق نظامی روس دارند از قدیم‌الایام بالانفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند حال هم بدین‌سبب این امتیاز منحصر بهمان کشتیها خواهد بود بطوریکه بغیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

فصل نهم ـ چون مکنون خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه است که در استحکام روابطی که بسعادت و میمنت مجدداً مابین دولتین استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند مقرر میدارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شارژ-دافرهائیکه خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه بجهت اقامت دائمی بدربار یکدیگر فرستاده میشوند بفراخور مقام خود و موافق شأن و حیثیت طرفین و مطابق مودت و اتحاد بین‌الدولتین و نیز بر حسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند علیهذا در باب

تشریفاتی که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستورالعملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم ـ چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه استقرار و توسعهٔ روابط تجارتی مابین دو دولت را از نخستین فواید اعادهٔ صلح میدانند صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع به‌حفظ تجارت و امنیت اتباع دولتین است در یك مقاوله‌نامهٔ علیحده بطور مرضی‌الطرفین نگارش یابد و این مقاوله‌نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد و باین عهدنامه انضمام خواهد یافت مثل اینستکه جزو متمم همین عهدنامهٔ صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران بدولت روس حق‌میدهدکه کمافی‌السابق هرجا که بجهت حفظ منافع تجارتی لازم باشد بآنجا قونسول و وکیل تجارتی بفرستند و متعهد میشوند که این قونسول و وکلای تجارتی را که من تبع هریك زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و احترامات و امتیازاتیکه لازمهٔ سمت رسمیت آنها است بهره‌مند سازند. اعلیحضرت امپراتور روسیه هم وعده میدهد که رفتار بمثل را در مادهٔ قونسول و وکلای تجارتی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقهٔ دولت ایران از یکی از مامورین یا قونسولهای روس وزیر مختار یا شارژدافری که در دربار دولت علیهٔ ایران اقامت و باین اشخاص ریاست بلافاصله دارد مشارالیه را از ماموریت خود خلع کرده و موقتاً کفالت کار او را بهرکس صلاح داند واگذار خواهد کرد.

فصل یازدهم ـ پس از حصول صلح بامور و دعاوی اتباع طرفین که بواسطهٔ وقوع جنگ در عهدهٔ تعویق مانده بود مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتیکه اتباع‌طرفین ازیکدیگر یا از خزانهٔ جانبین دارند بالتمام عاجلا تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم ـ طرفین معظمین معاهدین نظر بمنافع اتباع خود متفق‌الرای شدند که برای اشخاصی که در دوطرف رود ارس دارای اموال غیرمنقوله هستند مهلتی مه‌ساله قرار دهند که موصی‌الیهم بتوانند آنرا بطور دلخواه بمبایعه و معاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپراطور روسیه تاحدی که این شرط راجع بخود اوست حسین‌خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن‌خان و کریم‌خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبوره مستثنی میدارد.

فصل سیزدهم ـ تمام اسراء جنگی را که طرفین درهنگام محاربهٔ اخیره و یا قبل از آن دست‌گیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفتار شده باشند در ظرف چهار ماه مسترد

خواهند شد.

بعد از آنکه باین اشخاص ارزاق واشیاء لازمه داده‌شد مومی‌الیهم را بطرف عباس‌آباد حرکت داده و در آنجا به‌کمیسرهائیکه از طرفین برای استرداد و تهیهٔ اعزام باوطان ایشان مامور شده‌اند تسلیم خواهند کرد.

دربارهٔ اسراء جنگی و اتباع دولتین که باسیری گرفتار شده و بسبب بعد مکان آنها و یا بعلت دیگری در ظرف‌مدت‌فوق‌مسترد نشده‌اند طرفین معاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت.

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار میدهند که ای‌وقت‌کان این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم میشوند که هروقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی‌الیهم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم ـ دولتین معظمتین معاهدتین اخراج فراری‌ها و ترانس‌فوژهائی را که قبل از جنگها یا در مدت آن بتحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهند کرد.

ولی چون مناسبات خفیهٔ بعضی از ترانس‌فوژها با تابعین و هموطنان سابق موجب حصول نتایج مضره میشود لهذا محض دفع و جلوگیری این نتایج دولت‌علیه ایران متعهد میشود که در متصرفات خود که مابین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصیکه الحال یا بعدها به‌اسمه مشخص خواهند شد روا ندارد و مقصود از حدود از یکطرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که بواسطهٔ رود جهریق و دریاچهٔ ارومی و رود جقتور و رود قزل اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم میشود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده میدهد که در خانات قراباغ و نخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست ارس واقع است ترانس‌فوژهای ایرانی نگذارد توطن و سکنا نمایند.

ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر در بارهٔ اشخاصیکه طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند از قبیل خوانین و بیکها و رؤسای روحانی یعنی ملاها که باعمال شخصی و تحریك و مناسبات خفیهٔ ایشان باعث سوء اثر دربارهٔ هموطنان وتابعین قدیم آنها میشود و اما در خصوص نفوس عامه مملکتین که درهرجائیکه آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیطهٔ حکومت و اقتدار آن درآمده‌اند صلاح داند توطن و سکنا نمایند.

فصل پانزدهم ـ چون قصد سلیم و نیت خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که ممالك خود را مرفه‌الحال و اتباع دولت‌علیه

را از تشیید مصائب و صدمات حاصلهٔ این جنگ که بسلم و سعادت ختم شده است مصون و محفوظ دارد لهذا دربارهٔ تمام اهالی و کارگذاران آذربایجان عفوی کامل و رحمتی شامل مبذول میدارند بطوریکه هیچیك از این اشخاص چه بجهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتار وکرداری‌که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایالت مزبوره از ایشان بظهور رسیده مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه‌براین از امروز مهلتی یکساله بآنها داده میشود تا اینکه بطور آزادی از ممالك ایران باکسان خود بممالك روسیه بروند و اموال منقولهٔ خود را بخارج حمل نموده و بفروش برسانند بدون اینکه دولت‌علیهٔ ایران یا کارگذاران محلی اندك ممانعتی نموده و از اموال و اشیائیکه فروخته یا بخارج حمل میشود حقوق و مرسومی دریافت یا تکلیفی در مورد آن بگذارند اما در باب اموال غیرمنقول بعمومی‌الیهم پنج ساله مهلت داده میشودکه اموال مزبوره را بفروش برسانند یا بطور دلخواه انتقال و انتزاع نمایند.

کسانیکه در این مدت یکساله مجرم به‌جنحه و جنایت (کریم)ع و مستوجب سیاست معمولهٔ دیوانخانه شوند از این عفو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم ـ وزرای مختار طرفین بمجرد امضای این عهدنامه صلح عاجلا بتمام نقاط اعلام و احکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلاتأخیر ترك نمایند.

این عهدنامه که به‌نسختین و به‌یك مدلول نوشته شده و بامضا و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است بتصویب و تصدیق شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه خواهد رسید و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد در ظرف چهلر ماه و درصورت امکان زودتر بتوسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهد شد.

بتاریخ دهم ماه فوریه سال خجسته فال سنه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان سنه ۱۲۴۳ هجری در ترکمانچای تحریر شد.

قرارداد روس و انگلیس

۱۹۰۷

اعلیحضرت پادشاه سلطنت متحدهٔ بریطانیای کبیر و ایرلند و کلیهٔ ممالك بریطانیا واقعه در ماوراء دریاها و امپراطور هندوستان از طرفی، واعلیحضرت امپراطور کل ممالك روسیه از طرف دیگر. نظر به‌میل صمیمی که در حل مسائل مختلف راجع بمنافع خود در قارهٔ آسیا دارند، مصمم بعقد قراردادهائی شده‌اند که بوسیلهٔ آن از هر

علتی که موجب سوءتفاهم مابین انگلیس و روس راجع بمسائل مذکوره باشد جلوگیری نمایند، و برای انجام این مقصود نمایندگان مختار خود را بطریق ذیل معین کردند:

از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلیس و ایرلند سر ارتور نیکلسن Sir Arthur Nicolson سفیر فوق‌العاده و مختار در دربار اعلیحضرت امپراطور کل ممالك روسیه.

از طرف اعلیحضرت تزار آقای اسکندر ایزولسکی Alexandre Iswolsky وزیر امور خارجه.

نمایندگان فوق‌الذکر پس از رد و بدل اعتبارنامه‌های خود و رسیدگی و تصدیق صحت آنها قرارهای ذیل را گذاشتند:

راجع به ایران

از آنجائیکه دولتین بریطانیای کبیر و روسیه در برابر یکدیگر متعهد شده‌اند که تمامیت و استقلال ایران را محترم شمرده و صمیمانه مایل بحفظ نظم در تمام قلمرو این مملکت و نمو صلح‌جویانهٔ آن و همچنین طالب استقرار دائمی منافع تجارتی و صنعتی سایر ملل باشند، و نظر باینکه هریك از دو دولت از لحاظ ترتیبات جغرافیائی واقتصادی ذینفع در استقرار صلح و امنیت و دربعضی ازایالات متصله ویاهمسایهٔ سرحد روسیه از طرفی و مجاور بسرحدات افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر میباشد، و نظر باینکه میخواهند از هرگونه موجبات اختلاف و کشمکش که ممکن است در منافع طرفین در ایالات مذکورهٔ ایران بروز نماید اجتناب کنند، بمقررات ذیل موافقت حاصل نمودند:

مادهٔ اول ــ دولت بریطانیای کبیر تعهد میکند که در ماوراء خطی که از قصرشیرین باصفهان و یزد و خاف ممتد شده به یك نقطه در سرحد ایران در محل تقاطع دو خط سرحدی روس و افغان منتهی میشود، تقاضای هیچگونه امتیاز سیاسی و تجارتی ازقبیل امتیاز راه‌آهن، بانك، تلگراف، طرق، حمل‌ونقل، بیمه و غیره برای خود و یا تبعهٔ دولت ثالثی ننماید و بادرخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقه فوق‌الذکر مستقیماً یاغیرمستقیم مخالفتی ابراز ننماید. بدیهی است که امکنهٔ فوق‌الذکر در جزء منطقه‌ایست که دولت بریتانیای کبیر خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

مادهٔ دوم ــ دولت روسیه بنوبهٔ خود تعهد میکند کـه در منطقهٔ واقعهٔ در آنطرف خطی که از سرحد افغانستان از گازیك و بیرجند و کرمان ممتد شده و به‌بندرعباس منتهی میشود تقاضای، هیچگونه امتیاز سیاسی و تجارتی از قبیل امتیاز راه‌آهن، بانك، تلگراف، طرق شوسه، حمل‌ونقل، بیمه و غیره برای‌خود و اتباع خود ویاتبعهٔ دولت

ثالثی ننماید وبادرخواست این‌قبیل امتیازات از طرف دولت انگلیس در منطقهٔ فوق‌الذکر مستقیماً مخالفتی ابراز ننماید. بدیهی است که امکنهٔ فوق‌الذکر در جزء منطقه‌ایست کـه دولت روسیه خـودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

مادهٔ سوم ــ دولت روسیه از طرف خـود متعهد میشود که پیش از موافقت نظر بادولت‌انگلیس هیچگونه مخالفتی با تفویض هرگونـه امتیازات‌یکی از تبعهٔ بریتانیا در نواحی ایـران واقعهٔ بیـن دو خط مذکور در مادهٔ ۱ و ۲ ننماید. دولت انگلستان نیز نظیر تعهد فوق را درخصوص تفویض هرگونه امتیازی درنواحی مذکورهٔ ایران باتباع روسیه برعهده میگیرد. کلیهٔ امتیازاتیکه درموقع انعقاد این‌عهدنامه در مناطق مذکورهٔ در ماده ۱ و ۲ وجود دارد بحال خود باقی خواهد ماند.

مادهٔ چهارم ــ توضیح آنکه کلیه عواید گمرکی ایران باستثنای عواید گمرکی فارس و خلیج فارس‌که وثیقه برای تأدیهٔ منافع واستهلاك قروض حکومت شاه ایران ببانك استقراضی (روس) که تا تاریخ امضاء این معاهده بعمل آمده‌است میباشد برای اجرای منظور فوق اختصاص خواهد داشت. همچنین عواید گمرکی فارس و خلیج‌فارس بانضمام‌عواید صید ماهی آنقسمت بحر خزر که‌متعلق بایران است و عواید حاصله از پست و تلگراف کمافی‌السابق برای تأدیه و استهلاك قروض حکومت شاه ایران در مقابل بانك شاهنشاهی (انگلیسی) که تا تاریخ امضاء این معاهده بعمل آمده است اختصاص خواهد داشت.

مادهٔ پنجم ــ در مواردی که مرتباً تأدیهٔ منافع و یا قسط استهلاك قروضی که دولت ایران در مقابل بانك استقراضی وبانك شاهنشاهی تا تاریخ امضاء این معاهده برعهده دارد صورت نگیرد، و هرگاه‌برای دولت روسیه لازم شود که نظارتی در موضوع منابع عایداتی که وثیقهٔ تأدیه منافع قروض دولت ایران در مقابل بانك استقراضی است و درجزء منطقهٔ مذکورهٔ در مادهٔ ۲ باشد برقرار نماید، و یا دولت بریتانیای کبیر خواسته باشد که نظارتی درموضوع منابع عایداتی که وثیقهٔ تأدیه منافع قروض ایران در مقابل بانك شاهنشاهی است و در منطقهٔ‌مذکورهٔ درمادهٔ ۱ این معاهده‌واقع باشدبنماید، دولتین انگلیس و روس تعهد میکنند که قبلا بطور دوستانه تبادل‌نظری بعمل آورده و متفقاً وسایلی را که برای انجام نظارت مذکوره لازم است اتخاذ نمایند، و از هرگونه مداخله‌ای که موافق بااصول مندرجهٔ در این معاهـده نبـاشد اجتناب

ورزند.

مربوط به افغانستان

طرفین متعاهدتین نظـر بتأمین آرامش کامل در سرحدات خود درآسیای مرکزی و بـرای استقرار صلحی استوار و همیشگی در ایـن نواحی قرارداد ذیل را منعقد نمودند.

مادهٔ اول ـ حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا نیت خود راراجع بعدم تغییر اوضاع سیاسی افغانستان رسماً اظهار میدارد. بعلاوه‌حکومت اعلیحضرت پادشاه بریطانیا تعهد میکند که نفوذ خود را در افغانستان فقط در طریق صلح اعمال نماید و هیچگاه خود وسایل خصومت‌آمیزی در آن مملکت برخلاف دولت روسیه اتخاذ ننموده و محرك دولت‌افغان نیز واقع نگردد. حکومت امپراطوری روسیه نیز از طرف خود اظهار میکند که مملکت افغانستان را خارج از منطقهٔ نفوذ خود دانسته و متعهد میشود که در کلیهٔ مناسبات سیاسی خود با این مملکت‌اعلیحضرت پادشاه بریتانیا را واسطه قرار داده و تعهد میکند که از فرستادن عمال خود بافغانستان خودداری نماید.

مادهٔ دوم ـ حکومت بریتانیای کبیر که در معاهدهٔ مورخهٔ ۲۱ مارس ۱۹۰۵ امضاء شده در کابل اظهار داشته است کلیهٔ مقررات و تعهداتی را که با مرحوم امیرعبدالرحمن‌خان منعقد داشته است برسمیت شناخته و ابداً نظر مداخله در ادارهٔ امور داخلی مملکت افـغانستان ندارد متعهد میشود برخلاف معاهدهٔ فوق‌الذکر قسمتی از افغانستان را تصرف یا ضمیمهٔ خاك خود ننموده و از دخالت در ادارهٔ امور داخلی آن مملکت تا زمانی‌که برونق همان معاهده شخص امیردر انجام‌تعهداتی که با دولت اعلیحضرت پادشاه بریطانیا برعهده گرفته است کوتاهی نورزیده خودداری نماید.

مادهٔ سوم ـ مامورین روسی و افغانی که مخصوصاً برای انـجام این مقصود انتخاب میشوند میتوانند در سرحد و در ایالات سرحدی برای تنظیم مسائل محلی که عاری از جنبهٔ سیاسی باشد روابط متقابله داشته باشند.

مادهٔ چهارم ـ دولتین بریطانیای کبیر و روسیه رسماً اعـلام میدارند که در افغانستان درامور تجارتی متساوی خواهند بود وموافقت نمودند که کلیهٔ تسهیلاتی که دربارهٔ تجارت و یا تجار انگلیسی ویاتجار هندی تبعهٔ انگلیس در آتیه معمول خواهد شد، عیناً دربارهٔ تجارت وتجار روسی نیز معمول گردد. هرگاه توسعهٔ دامنهٔ تجارت لزوم نمایندگان تجارتی را الزام نماید دولتین متعاهدتین با یکدیگر داخل مذاکرات

لازمه خواهند شد و البته بدیهی است که حقوق حاکمیت امیر را درنظر خواهند داشت.

مادهٔ پنجم ـ این مقررات فقط زمانی بموقع اجرا گذاشته خواهد شد که دولت بریطانیا موافقت امیر افغان را باطلاع دولت روسیه رسانیده باشد.

از این گنجینه ها
بهره گرفته شده است :

۱ ـ خاطرات سیاسی فرخ
۲ ـ دوره سالنامه دنیا
۳ ـ بایگانی وزارت روابط خارجی فرانسه
٤ ـ وصیتنامه پتر کبیر
٥ ـ انگلیسیان در میان ایرانیان سردنیس رایت
٦ ـ تاریخ مفصل ایران عباس اقبال آشتیانی
۷ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود محمود
۸ ـ ایران و مسأله ایران لرد کرزون
۹ ـ خاطرات محمودخان احتشام السلطنه به کوشش سیدمحمد موسوی
۱۰ ـ تاریخ دیپلماسی ایران محمدعلی مهمید
۱۱ ـ گزارش ایران مخبرالسلطنه هدایت
۱۲ ـ دیوان ادیب الممالك فراهانی
۱۳ ـ رهبران مشروطه ابراهیم صفایی
۱٤ ـ تاریخ ایران ژنرال سرپرسی سایکس
۱٥ ـ اختناق در ایران مورگان شوستر
۱٦ ـ دوره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران
۱۷ ـ زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹ ابراهیم صفایی
۱۸ ـ ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سپهر
۱۹ ـ بایگانی ملی انگلستان
۲۰ ـ اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا دکتر جواد شیخ الاسلامی
۲۱ ـ تاریخ احزاب سیاسی ایران ملك الشعرای بهار
۲۲ ـ بایگانی تاریخی وزارت فرهنگ و هنر ایران
۲۳ ـ بایگانی تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران
۲٤ ـ کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن ابراهیم صفایی
۲٥ ـ دیپلمات حرفه ای سرپرسی لورن
۲٦ ـ شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان خاطرات لورن ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی
۲۷ ـ جنگ جهانی در ایران سرکلارمونت اسکراین
۲۸ ـ سیاست مبارزه منفی حسین کی استوان
۲۹ ـ ایرانیان در میان انگلیسی ها سر دنیس رایت
۳۰ ـ آیینه عبرت نصرالله سیف پور فاطمی
۳۱ ـ خاطرات وتألمات مصدق دکتر محمد مصدق
۳۲ ـ خاطرات وخطرات مخبرالسلطنه هدایت
۳۳ ـ دوره روزنامه های تایمز، مورنینگ پست، نی یرایست
۳٤ ـ دیوان میرزاده عشقی
۳٥ ـ دیوان ایرج میرزا

۳۶ ـ عصر پهلوی دانش نوبخت
۳۷ ـ دوره صورت جلسه مذاکرات مجلس شورایملی
۳۸ ـ خاطرات یحیی حاج میرزا یحیی دولت آبادی
۳۹ ـ ایران، حلقه مفقوده مهندس حسن برملک
۴۰ ـ یادداشتهای رضاشاه تألیف علی بصری عراقی ترجمه محمدحسین استخر
۴۱ ـ بایگانی وزارت امور خارجه انگلستان
۴۲ ـ یادداشتهای اعلیحضرت رضاشاه کبیر علی البصری ترجمه شهرام کریملو
۴۳ ـ اسرار سقوط احمد شاه رحیم زاده صفوی به کوشش بهمن دهگان
۴۴ ـ تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر عبدالله امیر تهماسب
۴۵ ـ آرشیو خصوصی دکتر علی اصغر عزیزی
۴۶ ـ آرشیو خصوصی سیاوش بشیری
۴۷ ـ عصر بی خبری ابراهیم تیموری
۴۸ ـ سیاستهای استعماری دکتر احمد تاج بخش
۴۹ ـ شوروی و جنبش جنگل گریگور یتیکیان به کوشش برزویه دهگان

شانزده سال سلطنت پُر افتخار رضا شاه کبیر

آبانماه ۱۳۴۵

بقلم شاهنشاه آریامهر

«امیدوارم ..... که ملت ایران و علاقمندان»
«باین آب و خاك خصوصاً طبقه جوان ، بمرده»
«بزرگی که زندگی خود را بتدریج وقف سعادت و»
«پیشرفت و رفاه هموطنان خود کرده است ، اندیشیده»
«و شیوه پسندیده او را در علاقه و خدمت بوطن و»
«مردم سرمشق قرار دهند و انجام وظیفه را از او»
«بیاموزند ، و بدانند که وظیفه مردی و مردانگی»
«آنها اقتضا دارد که ترس و بیم را مقهور شهامت»
«و پشتکار داشته و حق و حقیقت را جانشین نادرستی»
«و باطل کنند . از خصائل ناپسند و ذمائم اخلاقی»
«بپرهیزند . از تنبلی و تن آسایی شرمگین باشند .»
«کار شرافتمندانه را هدف عالی و وسیله افتخار»
«خود قرار دهند و این نکته را نیك دریابند که»
«کار و خدمت ، بزرگترین زینت روحانی آدمی و»
«موجب سرافرازی اوست.»

از کتاب مردان خود ساخته

«آباد کردن کشور، مبارزه با
فقر و جهالت و تعمیم فرهنگ و
بهداشت با حرف امکان‌پذیر نیست
باید کار کرد، کار مداوم و طولانی»

از فرمایشات رضاشاه کبیر

از روزگاران پیش سواد کوه مازندران بعنوان زادگاه سلحشوران راسپهبدانی معروف بوده است که بهت والای اجدادشان همانا پاسداری سخت چه با استقلال و تمامیت ایران از خطر یورشها و تجاوزهای گوناگون محفوظ و مصون مانده است .

تاریخ معاصر ایران نیز از برکات این روستای مرد خیز و دلاور برون بی نصیب نمانده است زیرا رادمرد دلیری که در یکی از سهمگین ترین دورانهای تاریخ ایران سر برآورد و بر ناکامیها ساختن گرفت و با دست توانای خویش وطن را از سقوط آشکار رهانید در این روستای سرسبز چشم بدین جهان گشود...

۱

در خلال سالهای پر آشوبی که کشور ایران با حساس‌ترین بحرانهای تاریخ روبروشده بود و از شمال و جنوب برای پایان دادن به حیات سیاسی میهن‌ما اقدامات مسلحانه‌وتجاوز کارانه‌ای بعمل‌میآمد، دردورانهای‌حساسی که زمامداران‌ضعیف وبی‌اطلاع وقت‌منابع‌و ذخایرحیاتی کشور را برایگان‌ازدست‌میدادند ودرمحیط سردویأس آور و بیم‌انگیزی که بوجودآمده بود تصورمیرفت ما در تابنده پرورایران‌ازنژادن‌شهسواران وشهریاران وسرداران‌بزرگ سترون گردیده و دفاع‌ومقاومت دربرابرطوفانهای‌سیاسی در روابط باکشورهای خارجی غیرممکن بنظرمیرسید در حساس‌ترین‌لحظات این روزگاران یأس آمیز بود که در قلب جنگلهای سرسبزومردخیزشمال ، درزادگاه سپهبدان وشیرازه‌بندان‌تاریخ ایران ، واقعه بزرگی‌تکوین میبافت و نقشبندان تاریخ آخرین خطوط تصویرسردار کبیری را رقم میزدند که مقدربود در بحرانی‌ترین‌لحظات آن‌طوفان پیگیرقبول مسئولیت کند وملت را برای‌مقابله با بحران عظیمی تربیت وتجهیز نماید وبدلهای سرد و نومید عشق و شور و امید بخشد .

درسحرگاه‌یکی‌ازروزهای سرد ویخبندان اسفندماه

سال ۱۲۵۶ شمسی در خانه سرهنگ عباسعلیخان فرمانده هنگ مازندران در الاشت سواد کوه کودکی دیده بجهان گشود که با شکر و سپاس و رضامندی خاطر او را رضا نامیدند.

سرهنگ عباسعلیخان پدر نوزاد و فرمانده هنگ مازندران خود از تیره سرداران و مرزداران ایران بود و پدر او یاور مراد علیخان نیز از فرماندهان دلیری بود که بسال ۱۲۳۵ در پیکار هرات دلاوری‌ها کرد و سرانجام بشهادت رسید.

نوزاد نام آور قریه الاشت هنوز بیش از چهل روز نداشت که پدر دلیر خود را از دست داد و مادر مهربان بفرمان یك ندای باطنی، درعین تنهائی، فرزند دلبند خود را درمیان سرما و یخبندان مازندران و یك طوفان مهیب با تحمل مشقات فراوان به تهران رسانید تا بزودی در نقطه اوج طوفانی که طومار استقلال بسیاری از کشورها را درهم پیچیده بود مسیر تاریخ ایران را تغییر دهد.

فرزند دلاور سواد کوه که بعدها سردودمان پهلوی گردید از اوان کودکی شور سربازی و سپاهیگری بسر داشت و این شور و شوق امری طبیعی و عادی بود زیرا پدر و پدر بزرگ و اسلافش همگی سابقه سرداری وسربازی وفرماندهی وسپاهیگری داشتند وهنوز خون پاك نیای دلیروارجمندش درخاك پاك هرات میجوشید. بدین جهت سرسلسله خاندان جلیل پهلوی از چهارده سالگی جامه سربازی پوشید و وارد بریگاد قزاق گردید و در واحدی که تحت فرماندهی عمویش سرتیپ نصرالله خان قرارداشت بخدمت مشغول شد.

این سپاهی نو جوان مدتی در زادگاه محبوب و مرد پرور خود مازندران و چندی در تهران و همدان و کرمانشاه بخدمت اشتغال داشت و در جنگ با اشرار و یاغیان دلاوریهای بسیار از خود نشان داد بنحوی که بزودی بدلاوری وحسن تشخیص وقدرت فرماندهی درمیان اقران مشهور گردید و سرانجام پس از طی درجات نظامی و مقامات فرماندهی بدرجه سرتیپی رسید.

شاهنشاه آریامهر در کتاب مأموریت برای وطنم در این موردمینویسند:

«... ترقی و پیشرفت پدرم دراثرسجایای ذاتی وشخصیت بارزی که داشت سریع بود در آن زمان ارتش ایران افسران جزء نداشت یعنی افسرانیکه ازمرحله سربازی صاحب درجه بشوند. درارتش نبود ودرنتیجه در دوره خدمت باید از مقام سربازی دفعتاً به مقام افسری جستن کند. معمولا این طرز ترقی درارتش ایران سابقه نداشت ولی درمورد پدرم شخصیت برجسته وی را نمیشد نادیده گرفت...»

در آن ایام که مصادف باجنگ جهانی اول بود بدنبال تجاوزات و دخالتهای بیگانگان ارتش کشورهای متخاصم وارد ایران شده در کشور بدفاع ما بجنگ پرداختند. مقارن این ایام سرکشی و طغیان پاره‌ای از عشایر و فرمانروایان محلی موجبات اغتشاش وهرج و مرج وناامنی بیشتری را فراهم کرد تا آنجا که امنیت درپشت دروازه‌های پایتخت هم وجود نداشت.

خزانه کشور تهی بود وسربازان بعلت نداشتن حقوق با لباس ژنده ووضع رقت‌آوری وبا تحمل مشقات توانفرسا امرارمعاش میکردند.

در سال ۱۲۹٤ سرتیپ رضا خان از طرف فرمانده

بریگاد قزاق مأمور شد برای تشکیل قسمت مسلسل قزاقخانه از همدان بتهران عزیمت کند و چون این مأموریت باموفقیت انجام شد بریاست آتریاده همدان منصوب گردید.

شاهنشاه آریامهر در کتاب ماموریت برای وطنم در این باره مینویسند :

«...در هنگامیکه رضاشاه در بریگاد قزاق سمت افسری داشت یکبار باهنگی تحت فرماندهی خود از تهران به همدان آمده بود این هنگ تنها یك اسب بیشتر نداشت و آنرا هم برای حمل بیماران اختصاص داده بودند راههای آنروز بقدری صعب العبور بود که حتی راه پیمائی پیاده هم بدشواری صورت میگرفت وقتی پدرم که از افسران تارکشته و سختی کشیده بود دشواریها را بآسانی تحمل میکرد بمقصد میرسد از شدت جراحات وارده و کوفتگی پاها ناچار بستر میشود با این خاطره شگفتی نداشت که وقتی پدرم بسلطنت رسید پس از مسئله استقرار نظم و امنیت مسئله‌ای که از همه بیشتر بآن اهمیت میداد همان ایجاد راه و ارتباطات بود و اعتقاد داشت بدون وجود راه برقراری امنیت هم امکان پذیر نمیتواند بود»

سرتیپ رضاخان چون از مداخلات فرماندهان خارجی قزاقخانه سخت ناراضی بود با یك حرکت انقلابی سریع در داخله قزاقخانه از افسران خارجی قزاق خلع ید کرد و خود رأساً فرماندهی بریگاد قزاق را بعهده گرفت.

این نخستین اقدام انقلابی سرتیپ رضاخان بود که در میان مردم حسن اثر بسیار داشت و انظار را متوجه اقدامات میهن پرستانه و استقلال طلبانه این سردار جوان سی و هشت ساله کرد.

در گیرودار این اوضاع آشفته و نابسامان که حکام نادان و مرتجع از هر گونه سعی و تلاش روشنفکران در راه ترقی ممانعت میکردند و فقر و فساد اخلاقی را که خصم هر تحول و جهش و جنبش فکری است دامن میزدند، فرمانده بریگاد قزاق که برای نجات و پیشرفت

مادی ومعنوی میهن خود جان بر کف گرفته و اندیشه‌های بزرگ درسرداشت خودرا آماده خدمات بزرگتری بملت و کشور خویش ساخت و سرانجام ازمیان مردم واز قلب جامعه برای نجات قطعی کشورقامت برافراشت وچون از آن اوضاع آشفته وبیم انگیزو هرج ومرج وناامنی بستوه آمده بود دریکی از روزهای اسفندماه ۱۲۹۹ با سه هزار سرباز که بزیر فرمان داشت از قزوین بطرف تهران حرکت کرد و درسحرگاه سوم حوت (اسفند) سال۱۲۹۹ که سرفصل زرین تاریخ جدید ایران است با یك قیام بدون خونریزی پایتخت را اشغال کرد و بسمت فرمانده کل‌قوا خدمات ملی‌ومیهنی‌خودرا باقدرت بیشتر ادامه‌داد.

شاهنشاه آریامهر در کتاب مردان خودساخته در همین مورد نوشته‌اند:

.... در طول حیات چه بسا دقایق حساسی پیش میاید و تصمیمی در این دقایق گرفته میشود که مسیر زندگانی انسان را بکلی تغییر میدهد این تصمیم گاهی در زندگی شخص و اطرافیانش مؤثرواقع میشود ودر موارد نادری هم‌ممکنست که این تصمیم در سرنوشت اجتماع و کشور تأثیر کند.

در روزهای قبل ازسوم اسفند سال ۱۲۹۹ رضاشاه در چنین مرحله‌ای قرار داشت وآنروزها نقطه قطعی تحول زندگی رضاشاه بود....»

در این هنگام بود که همه امیدها وآرمانهای ملی در قامت افراشته این سردار بزرگ تجسم یافت و از طرف‌مردمی که‌در آرزوی‌امنیت وحصول استقلال سیاسی و اقتصادی میسوختند عنوان‌سردار سپهی گرفت.

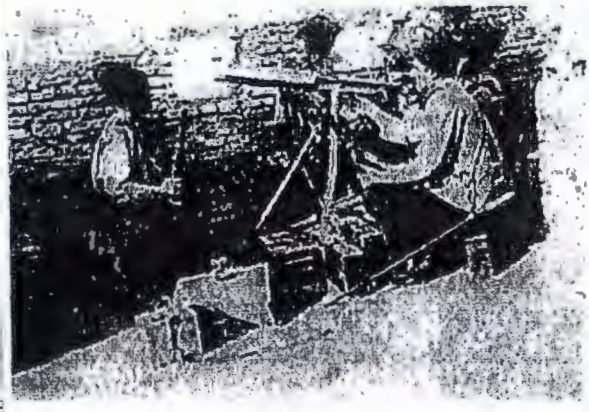

در نیروی قزاق :
همه جا خود پیشقدم و رهنمون جنگ
آوران بودند

درجنگ پیاده گارد «تیراندازی» آتریاد همدان

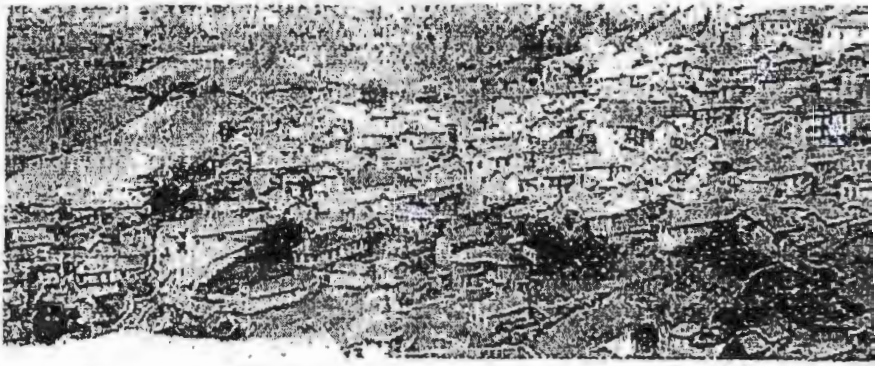

دهقریه سرسبز آلاشت بود که فرزند شایسته و سردار بزرگ
تاریخ معاصر ایران دیده بجهان گشود

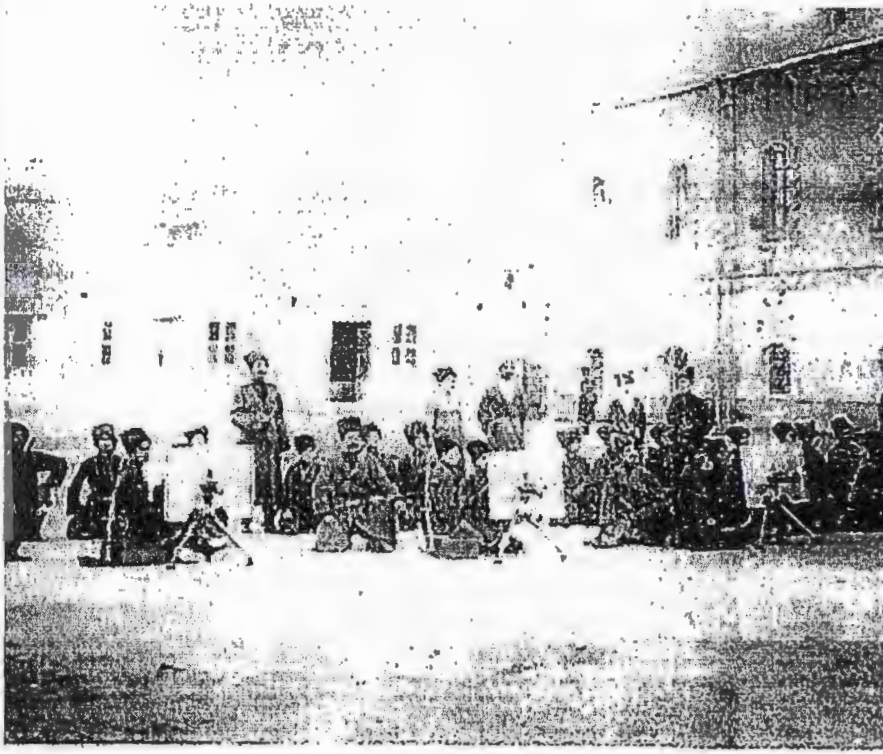

در مقام فرماندهی گردان مسلسل

۲

سردار سپه پیش از هر کار به ایجاد امنیت در سراسر کشور پرداخت.

ابتدا قوای امیر مؤید را در سواد کوه و سپس نیروی میرزا کوچک‌خان جنگلی را در گیلان و بعدها اسمعیل آقا سمیتقو را در آذربایجان شکست داد. در این موقع نیروهای ارتش را بفارس و خراسان و بعد به بلوچستان فرستاد و امنیت را در این سه منطقه برقرار ساخت.

سردار سپه در تاریخ چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ بوزارت جنگ منصوب شد. در این دوره بود که بریگاد قزاق و ژاندارم و پلیس جنوب را منحل ساخت و ارتش شاهنشاهی را بوجود آورد.

شاهنشاه آریامهر در این باره مینویسد:

«... رضاشاه برای آنکه قسمتهای پراکنده و از هم گسیخته ایران را بیاندیگر بصورت واحد کاملی درآورد، به ارتش نیرومندی احتیاج داشت.

از همان روزیکه وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا بوی محول گردید شروع کرد که بریگاد قزاق ایران و پلیس جنوب و ژاندارمری و سایر عناصر ارتش را با یکدیگر پیوسته و از مجموع نیروهای ایران ارتش واحدی تشکیل دهد.

ارتش ایران در سال ۱۳۰۴ مرکب بود از پنج لشکر اصلی و یک هنگ مستقل و یک سازمان مأمور حراست طرق و شوارع ... کمی بعد نیروی دریائی و هوائی کوچکی به ارتش اضافه گردید. در سال ۱۳۰۵ قانون نظام وظیفه بتصویب رسید و در سنوات ۱۳۰۶ و ۱۳۱۱ اصلاحاتی در آن بعمل آمد و نیز تأسیس

دوآموزشگاه نظامی اقدام و عده‌ای از جوانان را برای تربیت بفرانسه اعزام و عده‌ای مستشار نظامی فرانسوی برای ارتش ایران استخدام نمود .

شهرت پیروزی‌های درخشان سردار سپه بیش از پیش در سراسر کشور پیچید و امید بیشتری در دلهای وطنخواهان پدید آورد. از همه‌جا سیل تلگرام و نامهٔ تبریک بسوی پایتخت سرازیر شد. مجلس شورایملی از خدمات و فداکاریهای سردارسپه رسماً قدردانی کرد و مردم در کلیه شهرها بپاس استقرار نظم و امنیت چراغانی کردند .

اما چون در این ایام بدخواهان به حسادت و بدخواهی پرداختند آن سردار نامی از کار خود استعفاء کرد . مردم میهن‌پرست از این امر چنان برآشفتند که دوباره سیل نامه و تلگرام مبنی بر ادامهٔ خدمات ملی معظم‌له بتهران سرازیر شد و بدینطریق سردار رشید ایران بکار بازگشت و به تکمیل اقدامات قبلی پرداخت .

سردارسپه وزیر جنگ ، در این ایام خطهٔ غرب را با اعزام نیرو امن ساخت و نخستین دستهٔ افسران ایرانی را برای تحصیل در دانشکده های نظام پاروپا اعزام داشت .

بدنبال این اقدامات وطن پرستانه سردار سپه در تاریخ ششم آبان ماه ۱۳۰۲ بنخست وزیری رسید. وچون بدخواهان باردیگر باشایعات تاروا موجبات دلسردی معظم‌له را فراهم ساختند تا گزیر روز ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ از شغل خویش استعفا و به رودهن عزیمت کرد .

خبر استعفای آن سردار وطنپرست چنان شور و

غوغایی درشهر تهران بپا ساخت که گروهی از نمایندگان مجلس ورجال ومشاهیر کشور بدرود هن رفته و تقاضا کردند مجدداً زمام امور را در دست بگیرند. بدینطریق مجلس یکبار دیگر بکابینهٔ سردارسپه رأی اعتماد داد.

در این ایام چون در خوزستان نا امنی بوجود آمده بود، سردار سپه در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۰۳ شخصاً با نیروی منظمی بجنوب رفته یاغیان را بسختی شکست داد.

هنگام عزیمت باین سفر تاریخی فرمود:

«میروم تا آخرین نغمهٔ ملوك الطوایفی را از میان بردارم یا در زیر خرابه‌های هوش مدفون شوم.»

سپس برای زیارت به عتبات مقدسه رفت و پس از زیارت مرقد مطهر حضرت حسین بن علی (ع) از راه کرمانشاه بتهران باز گشت. در این موقع بود که مردم پایتخت برای پیروزی‌های آن سردار بزرگ درجنوب جشن وچراغانی‌ها کردند.

از آنجا که احمد شاه قاجار دور از همهٔ این ماجراها وفارغ از هر گونه دغدغه و تشویش در اروپا میزیست وبه گشت وتفریح مشغول بود، مجلس شورایملی در نهم آبان ماه ۱۳۰٤ طی ماده واحده‌ای انقراض سلسله قاجار و تشکیل حکومت موقتی بریاست رضاخان پهلوی را اعلام داشت.

در تاریخ ۱۵ آذر ماه ۱۳۰٤ مجلس مؤسسان تشکیل و در چهارمین جلسه خود بتاریخ ۲۱ آذر سلطنت مشروطه ایران را به اعلیحضرت رضا شاه پهلوی تفویض کرد.

سردار سپهی عنوانی بود که مردم بسردار بزرگ خود دادند

میروم تا آخرین نغمه ملوک‌الطوائفی را از میان بردارم یا زیر
خرابه‌های شوش مدفون شوم

«...هنگامیکه درمیان خانواده خود بسر میبرد سخت گیری و تندی او
بمهر و مژانست ومحبت خاصی تبدیل میگشت»

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

عمیقه رحمه‌جا در اندیشه
عظمت و اعتلای میهن

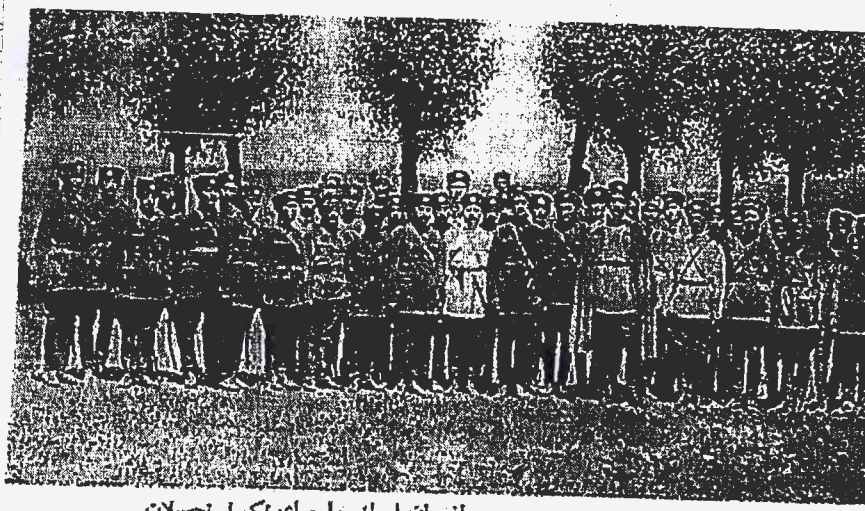

نخستین دسته افسران ایرانی را برای تکمیل تحصیلات
نظامی بفرانسه اعزام فرمود

۳

اعلیحضرت رضاشاه سر دودمان پهلوی در ۲۴ آذر ۱۳۰۴ در مجلس شورایملی سوگند وفاداری یاد کرد و مراسم تاجگذاری با شکوه خاصی روز یکشنبه چهارم اردیبهشتماه ۱۳۰۵ انجام گرفت.

ایجاد پادگانهای نظامی، تجهیز سربازان بسلاحهای جدید، تشکیل نیروی هوائی، تأسیس دبیرستان نظام و دانشکده افسری و آموزشگاههای هوائی، اعزام افسران بکشورهای خارج برای آموختن فنون نظامی و تأسیس نیروی دریائی قسمتی از اقدامات رضاشاه بود که برای ایجاد ارتش نوین ایران بعمل آمد.

رضاشاه کبیر با ایجاد تشکیلات پلیس و ژاندارمری قدم دیگری در برقراری نظم و حفظ امنیت مملکت برداشت، آرامش کاملی در سراسر کشور و اقصی نقاط دور افتاده مملکت برقرار نمود و وضع بودجه و اقتصاد کشور را بهبود بخشید.

در اردیبهشت ۱۳۰۴ بانک «پهلوی قشون» بامر رضاشاه تأسیس شد و بعدها بنام «بانک سپه» در آمد.

در سال ۱۳۰۵ قانون نظام وظیفه که در احیای روح سلحشوری و میهن پرستی و آشنائی جوانان بفنون ابتدائی نظامی نقش مؤثری داشت بتصویب مجلس رسید و بموقع اجرا در آمد.

در سال ۱۳۰۷ لباس متحدالشکل کت و شلوار و کلاه پهلوی مورد استفاده همگان قرار گرفت.

ساختمان راه آهن سرتاسری ایران یکی از بزرگترین آرزوهای رضاشاه کبیر بود که در سال ۱۳۰۵ آغاز و در ۱۳۱۷ پایان یافت و بدست معظم له افتتاح گردید.

بدینطریق دو بندر شاه و شاهپور در شمال و جنوب بوسیله راه آهن بیکدیگر اتصال یافت.

این راه که طولش ۹۰۰ میل است با داشتن ۴۱۰۰ پل و ۲۴۴ تونل یکی از شاهکارهای مهندسی جهان است و ششصد و پنجاه میلیون تومان هزینهٔ آن از محل مالیات قند و شکر و چای تأمین گردید.

هنگام اتصال راه آهن سراسری ایران رضا شاه کبیر خطاب بملتزمین رکاب فرمودند:

«بمن نباید تبریک گفت، بملت ایران باید تبریک گفت که آنقدر صبر و حوصله از خود نشان داد. ملتی که این همه محرومیت را تحمل کرد قابل تمجید و تبریک گفتن است.»

دیگر خدمات ارزنده رضا شاه کبیر در راه توسعه و ترقی کشور بطور خلاصه بدین شرح است:

در سال ۱۳۰۶ بدستور آن شهریار بزرگ کاپیتالاسیون لغو گردید.

برای تأمین استقلال مالی و پولی ایران در ششم اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ بانک ملی ایران تأسیس شد.

برای پیشرفت امور کشاورزی و مساعدت بکشاورزان در نهم شهریور ۱۳۰۹ قانون تأسیس بانک کشاورزی بتصویب رسید.

درسال ۱۳۱۱ قرارداد نفت ایران و انگلیس لغو و موضوع بجامعه ملل کشانده شد و سرانجام قرارداد تازه‌ای منعقد گردید که منافع ایران را بیشتر و بهتر تأمین میکرد.

در ۱٤ آبان ماه ۱۳۱۱ نیروی دریائی ایران رسماً شروع بکار کرد.

در ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ قانون اجازه تأسیس دانشسراهای مقدماتی و عالی به تصویب مجلس شورایملی رسید.

دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۲ پایه گذاری شد.

درسال ۱۳۱٤ فرهنگستان ایران تأسیس گردید.

کارخانه هواپیما سازی شهناز در سال ۱۳۱٤ آماده بهره‌برداری شد.

برای ایجاد بنادر در کرانه‌های خلیج فارس، ساختن فرودگاهها و راهها، تأسیس بیمارستان، درمانگاه دبیرستان و دبستان در سراسر کشور و مالیتهای دامنه‌داری آغاز شد.

جمعیت شیر و خورشید سرخ و بنگاه حمایت مادران بوجود آمد.

واحد های صنعتی تازه‌ای مانند کارخانه های قند، پارچه بافی، ابریشم بافی، کبریت، سیمان، شیشه، چرمسازی و کنسرو یکی بدنبال دیگری شروع بکار کرد.

رضاشاه کبیر طی مراسمی در ۱۷ دی ۱۳۱٤ بزنان ایران امکان داد که وارد اجتماع شوند.

سردومان پهلوی دارای شخصیتی خارق العاده بود و با یك برخورد نقاط ضعف و قدرت اشخاص را تشخیص میداد. وقت شناسی، لیاقت وکاردانی، پشتکار و استقامت جسمی ایشان ضرب المثل بود. بسیار ساده لباس می پوشید وراه رفتن را دوست داشت.

شاهنشاه آریامهر صفات بارز این رادمرد بزرگ را در صفحات کتاب «مأموریت برای وطنم» چنین نقل فرموده اند:

«... از صفات مشخصه رضاشاه سادگی و بیزاری از تجمل بود ودر تمام دوره سلطنت خود اغلب لباس ساده نظامی میپوشید چورابهای او بافت ایران و از نوع متوسط وچکمه هایش کوتاه و کار کرده بود و محتویات جیبش معمولا از یك دستمال ویك قوطی سیگار نقره که در آن سیگارهای ایرانی میگذاشت تجاوز نمیکرد ودر نظافت وپاکیزگی دقت ومراقبت مخصوص داشت ...»

«..... از تمام وجنات وی آنچه بیش از همه جلب توجه میکرد چشمان باتفوذ وی بود که تا باطن کسانی که با وی روبرو میشدند تأثیر میکرد و مردان نیرومند را میتوانست بلرزه اندازد.»

«... چه بسیار مردان قوی الاراده و مقتدری بودند که از یك نگاه او لرزه بر اندامشان میافتاد.»

«... گویی از چشمانش اشعه ای مرموز تا اعماق قلب دیگران نفوذ میکرد و بهمین جهت بسیاری از اشخاص قدرت نگاه کردن مستقیم بچشمان نافذ وی را نداشتند ...»

مفاخر گذشته ایرانیان و آثار پادشاهان قدیم ایران در نظر رضاشاه اهمیت خاصی داشت.

در دوران سلطنت معظم له در زمینه احیای آثار باستانی کوشش فراوانی بکار رفت .

با فرا رسیدن جنگ جهانی دوم کشور ما مورد تجاوز قرار گرفت . در سوم شهریور ۱۳۲۰ نیرو های بیگانه از شمال و جنوب بخاك ایران واردشدند و بیطرفی ما را نقض کردند . بدینطریق در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ آن شهریار بزرگ استعفای خود را اعلام و امور سلطنت را بولیعهد و جانشین خویش اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی تفویض فرمودند .

سپس از راه اصفهان و کرمان و بندر عباس به هندوستان و از آنجا بجزیره موریس و سرانجام به ژوهانسبورك درافریقای جنوبی عزیمت کردند .

تأثرات روحی و اندوه پی‌پایانی که از آن‌حوادث تلخ و درد ناك ناشی شده بود موجب بیماری آن سردار بزرك گردید و سرانجام در سحرگاه روز چهارم امرداد ماه ۱۳۲۳ در ژوهانسبورك بدرود زندگی گفتند .

با درگذشت این پادشاه‌وطن‌پرست‌وفداکار، کشورایران یکی‌ازلایق‌ترین‌و گرامی ترین‌فرزندان‌خودرا ازدست‌داد.

در سال ۱۳۲۹ جنازه آن شهریار بزرگ که در قاهره بامانت سپرده شده‌بود در میان‌دریائی از غم‌واندوه ملت ایران طی‌مراسم رسمی‌بی‌نظیری‌بوطن منتقل گردید و در آرامگاه ابدی در شهرری در آغوش مام میهن بخاك سپرده شد .

در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۲۸ برای ابراز حق‌شناسی ملت ایران ازجانبازیها و فداکاریهای آن رادمرد مجلس شورایملی عنوان «کبیر» را شایسته نام افتخار آمیزش دانست و بموجب قانونی آن شاهنشاه بزرگ را «رضاشاه کبیر» نامید!

پیوست اول

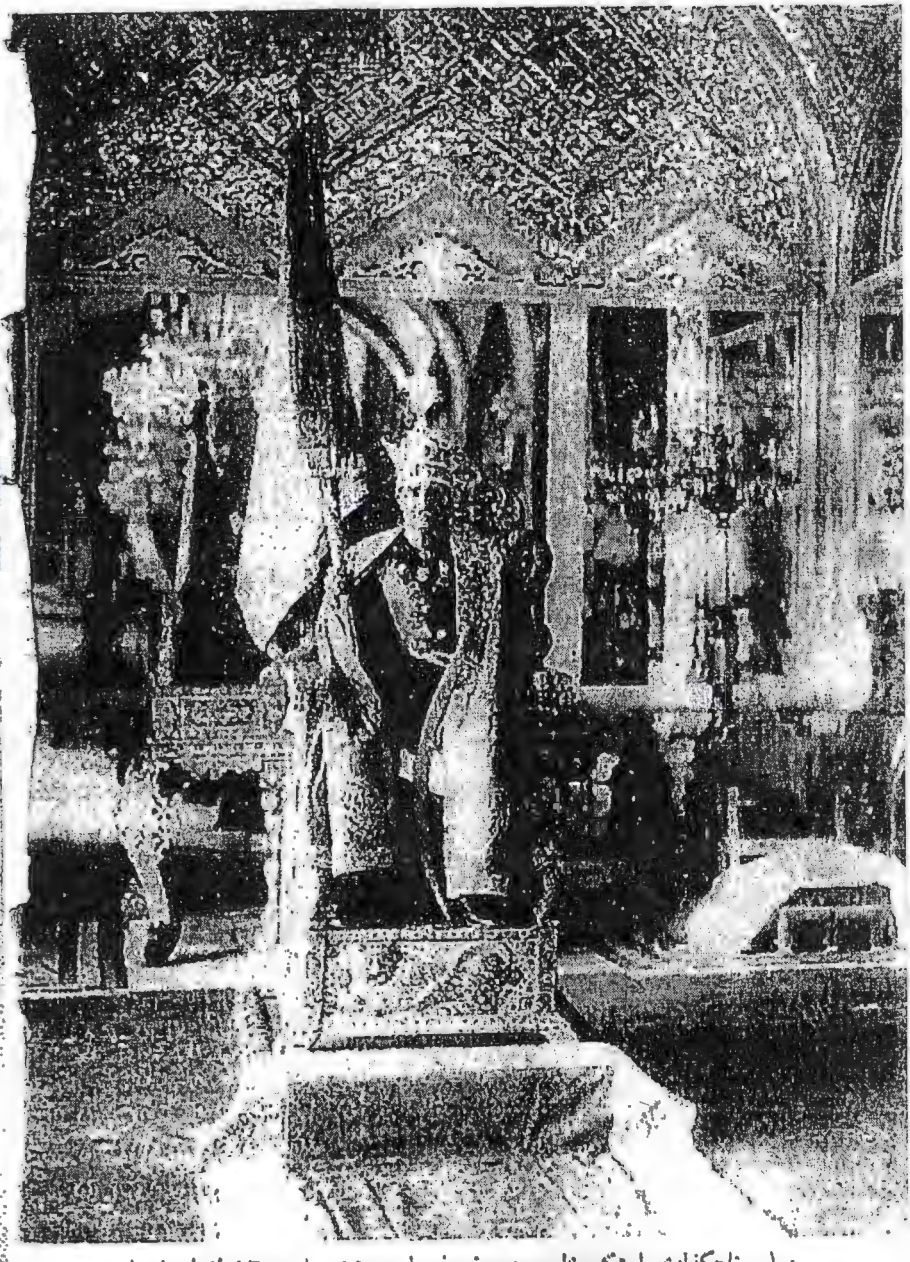

مراسم تاجگذاری با شکوه خاصی در روز بهنوم اردیبهشت سال ۱۳۰۵ انجام پذیرفت